



سردار قبیله شقاریق...

بی‌تردید نهضت جنگل که در فاصله سالهای ۱۲۹۳ تا ۱۳۰۰ ه.ش در گیلان روی داد، از مهم‌ترین وقایع تاریخ ایران در آغاز قرن حاضر است. بررسی این جنبش و به ویژه سلوک فکری و عملی رهبر آن، میرزا کوچک خان، به ویژه از این جنبه حائز اهمیت است که این نهضت در یکی از خطرناک‌ترین برهه‌های تاریخ معاصر ایران شکل گرفت و با توجه به فشارهای طاقت‌سوزی که از سوی دول استعماری و استبداد داخلی بر آن وارد شد، توانست مردانه تاب بیاورد و از مسیر اصیل خویش که اسلام و ارزشهای دینی بودند، منحرف نشود. حق این است که تمامی نهضت‌های رهایی‌بخش در کشور ما و با دست‌کم اکثریت قریب به اتفاق آنها، پیوسته با رهبری و محوریت روحانیون شکل گرفته‌اند، از همین‌روست که اندیشه‌های الحادی، در این سرزمین، دیر نمی‌پایند و توان مقابله با ریشه‌های سترگ اعتقادی مردمان این مرز و بوم را که پیوسته از عالمان دل به حق سپرده و دنیا را پشت سر نهاده، بهره‌مند بوده‌اند، ندارند. نهضت جنگل نیز در پیدایی خود و نیز در رهبری، از حضور چنین عالمان هوشیار و فداکاری بهره جست که جز استقلال میهن، برقراری حکومت عدل بر اساس احکام قرآن و وحدت و یکپارچگی قومیتها و مردمان، هدف و آرزویی نداشت. ایران پیوسته مهد دلیر مردان و دلیر زنانی بوده است که عرصه‌های شکوهمند این سرزمین را به صحنه‌های حماسی و رستاخیز آفرین تبدیل ساخته‌اند. در تاریخ ایران، به ویژه تاریخ شیعی اسلامی آن، پیوسته اراده قهرمانان و مردان مرد، تأثیرگذار بوده و ایران را از فرو رفتن در تیرگیها و تاریکیها نجات داده است، از همین‌رو، این سرزمین کهنسال، با آن که پیوسته در معرض تاخت و تاز اقوام و ملل و اندیشه‌های خانمانسوز بوده، هرگز حتی یک روز زندگی زیر چکمه‌های بیگانگان را تجربه نکرده‌اند و با وجود حکومتها و دولتهای زر خرید آنان، ملت با اتکال به فرهنگ عمیق و سترگ ایرانی اسلامی خویش، پیوسته مردانه ایستاده و از شرف و حیثیت خود دفاع کرده است.

و میرزا کوچک خان، زاده چنین سرزمین و چنین فرهنگی است که در پی بیدارگران بزرگ اسلامی، به ویژه سید جمال‌الدین اسدآبادی، بیداری را فریاد کرد و با خلوص و صفا و زیرکی و ایمان خویش، روح تازه‌ای در کالبد انسان دمید و در شرایطی خطرناک، نمونه ارزشمندی از شوریدگیها و عزتمندی مسلمانان راستین را در منظر مردمان تشنه عدالت و آزادی نشاناد و بدین‌گونه است که حوزه شیعی، یکایک بزرگمردان دست پرورده خویش را به مصاف استعمار و استبداد و جهل می‌فرستد و آنان چه صبورانه و شرافتمندانه و مردانه، پوزه دشمن را به خاک مزلت می‌مالند و هنوز نیز.

استعمار هر چه در توان داشت و دارد به کار گرفت و همچنان نیز، تا ملت را از مستحکم‌ترین دژ مقاومت خویش، یعنی روحانیت، محروم سازد، زیرا تاریخ پیوسته گواه این امر بوده است که هر گاه آبادی داخلی استعمار، در برج و باروی پوسیده الحاد خویش و یا عمارت خوش‌نما و پوسیده پی روشنفکری نشستند و دین و روحانیت را از مردم گرفتند، هزاران راه خیانت را بر هستی و آبروی این ملت گشودند. استبداد بر جان و مال و ناموس مردم می‌تاخت و این سرزمین را ملک طلق پدران خویش می‌پنداشت و روشنفکران، جز معدودی دلسوخته تنها، دست به توجیه اعمال استعمار و استبداد می‌زدند که نمونه روشن آن را در اعدام

□ □ □



ناجوانمردانه شیخ فضل‌الله نوری به امضای خود فروختگانی چون وثوق‌الدوله، تقی‌زاده، سردار محیی و امثالهم مشاهده کردیم و آنگاه سید عبدالله بهبهانی که به دست مدعیان آزادی و سوسیالیسم از میان برداشته شد، با این امید خام که بشود آنچه که به همت بزرگانی چون میرزا نشد. میرزا که از غوغای عربده‌کشان بیگانه و آبادی آنان به جان آمده بود، به جنگلهای سرزمین مادری خویش پناه برد تا در سایه آرامش دوری از جماعت روشنفکر و غریزه، چاره‌ای بیندیشد. او که خود دست پرورده حوزه‌های شیعی بود، نیک می‌دانست که نجات جز در سایه احکام اسلام و قرآن و پیروی از ائمه بر حق، ممکن نیست، از این رو گام در جاده‌ای نهاد که سرافرازی او و ملتش را در پی داشت و حماسه فراموش‌شده عزت، حمیت و غیرت مردان را بار دیگر در گوش ناشنای زمانه خویش فریاد کرد. او همچون مقتدای راستین خود حضرت اباعبدالله (ع)، تکیه بر حق کرد و با بارانی قلیل در مقابل دشمنانی کثیر که از هر سو بر او و بر سرزمینش هجوم آورده بودند، ایستاد و سرانجام در آستانه عشق، سر باخت، سری به سروری که هنوز از پس سالیان سال، با مخاطب اهل دل و معنا، سخن مولایش را واگویی می‌کند که: «هیبتا منالذله»

● سردبیر



دکتر صفر یوسفی

زندگی، شخصیت و اندیشه‌های میرزا کوچک خان جنگلی

پیشگفتار

نهضت جنگل یکی از پرافتخارترین حرکت‌هایی بود که در تاریخ معاصر ایران برای مقابله با مسندنشینان مستبد حکومت مرکزی و مبارزه با سیادت‌طلبان مستکبر خارجی و اقامه عدل، در ادامه نهضت عدالت‌طلبانه و عدالتجوی مشروطیت ایران برپا شد. رهبر این نهضت میرزا کوچک خان جنگلی بود: مردی که دلش چون دریا بود و فکرش بس بلند. نهضت جنگل نیز مانند انقلاب مشروطیت قصه پر غصه‌ای در دل و جان و ذهن ایران و ایرانی گردید، اما خاطره دل‌آور مردی، آزادی، عدالتجویی، دفع ستمگری، بیگانه‌ستیزی، عیار صفتی، ایثارگری، نועدوستی، آرمانخواهی و آرمانگرایی، آزادخواهی و میهن‌دوستی رهبر آن میرزا، در همیشه تاریخ ریشه کرد. از آن جایی که شناخت نهضت جنگل بدون شناخت رهبر این نهضت ناقص خواهد بود، در این مقاله کوشش شده است، تا زندگی، شخصیت و اندیشه‌ها و تفکرات میرزا کوچک خان جنگلی مورد بررسی قرار گیرد.

زندگی‌نامه میرزا

در سال ۱۲۹۸ در استادسرای رشت، یونس دیگری به جهان آمد تا در اعماق تاریکی‌های زمانی و دریای ظلمانی حیات، مونس باشد برای دردهای انسان ایرانی، مرهمی بر جانهای دردمند و نوشدارویی برای زخمهای کهنه فراموش‌شدگان ایران زمین.

میرزا اگرچه به نام کوچک، ولی به مرام بسیار بزرگ بود. او در مدرسه نیکبها و در مکتب خوبیها در شهر خوبان، «رشت» ،

صیغه‌های عشق را صرف کرد و منشور مهر را ضابطه بست. به مکتب رفت و اگرچه از قبل درس عشق را می‌دانست، آن‌گاه که در گلشن جان گیلان و ایران بالید، معنا یافت و رونقی به بستانسرای خاکی داد و چه خوش بالید.

خوش‌هیکل، قوی بنیه با بازوانی ستبر و مردانه و ورزیده، با چشمانی به رنگ جنگل و پیشانی‌ای به وسعت دریا، متخلق به فضایل اخلاقی، درس‌آموز ادب، فروتن، خوش‌مشرّب، هوشمند و صریح در گفتار، عقیف و باعاطفه و محبوب، طرفدار عدالت و حامی ستمدیدگان و مستجع جمیع کمالات انسانی و فضایل اخلاقی بود.

آهسته‌گوی، سنجیده سخن، اهل مطایبه و لطیفه و مزاح، با

میرزا نمی‌توانست شاهد خاموش و
نظاره‌گر بی تفاوت نابودی آرمانها و
اهداف انقلابی باشد که در راه آن
فداکاریها و ایثارها صورت گرفته و
خون جوانان برومند آن بر زمین
ریخته شده بود. او این رنج بزرگ را
نمی‌توانست تحمل کند

متانت، با بیانی مسحور کننده، گرم و دلنشین، با جاذبه‌ای عجیب در قیافه و شخصیت، آرمانگرا، بسیار معتقد و مؤمن، مجذوب کننده و پر جاذبه، دارای روح آزادی و سلحشوری و در عین حال تجسم تبسم و تبلور مهربانی و تندیس محبت بود. روان چون رود، ساکت و پر رمز و راز چون جنگل، آرام چون رودی که به دریا رسیده باشد و عمیق چون دریا بود. در او عشق و ارادت خاصی به فردوسی هویدا بود و رو به سمتی داشت که در آن درختان حماسی پیدا بودند. اگرچه در دریای شجاعت به سان نهنگی بود، ولی گاهی که به دلیل واقعه ناگواری دلتنگ می‌شد، بار غارش اسبی بود و تفنگی. در دوران معرفت‌آموزی و عنفوان جوانی که همگان و همگنان به شکوفایی جان و تن خویش می‌اندیشیدند و می‌اندیشند، میرزا چون بزرگمرد بیدارگر مشرق زمین (سید جمال‌الدین اسدآبادی) به دردها و اندوه و محن وطن و هموطنان خود می‌اندیشید. رنجهای مژمن وطن رنجه‌اش می‌داشت و فقر، بی‌سامانی، ستم و سلطه بیگانه که میراث همیشگی انسان ایرانی بود، بر تار جان خسته‌اش زخمه می‌زد. هنگامی که اهریمن بدگهر ستم و استبداد، خانه ملت و میهن را آماج تیر کین و فتنه خود ساخت، میرزا بر سمند ستوار و رهوار آزادی هم‌رکاب با سپاهیان رهایی، خانه استبداد و ستم را ویران ساخت و سفیر آزادی وطن گردید. در فتح قزوین و جنگ سه روزه مجاهدین انقلابی مشروطه با نیروهای اهریمنی استبداد، رشادتها نمود. در رادردی آن قدر بزرگ بود که اجازه تعدی به مردم را به هیچ‌کس، حتی به هم‌زمانش و مجاهدان راه آزادی نمی‌داد و بر نمی‌تافت، چنان‌که شمه‌ای از آن را در فتح قزوین به نمایش گذاشت و نیز بعد از فتح تهران



این قیامها که ما شاهدش بودیم ایجادش همه از علما بود...

این قیامهایی که در این صد سال شده است از کی بوده؟ چند قیام در این صد سال؟ کی رأس اینها بوده؟ قیام تنباکو مرحوم میرزا بود. قیام مشروطه از نجف آقایان نجف، از ایران علمای ایران ایجاد کردند. این چند قیامی که ما شاهدش بودیم همه از علما بود. علمای اصفهان قیام کردند، رأسشان مرحوم حاج آقا نورالله - رحمه الله - بود. علمای تبریز قیام کردند. علمای مشهد قیام کردند... در این صد سال هر چه قیام بوده است تقریباً از اینها بوده، تبریز هم خیابانی یکی از آقایان. بله، جنگل هم بوده اند. آنها هم بوده اند. اما در اقلیت بودند. عمده اش اینها بودند. صحیفه امام، ج ۸/۴۵۸



در قیام میرزا کوچک خان و مسائل گوناگون دیگر پای علمای اسلامی در میان و مشهود است...

اگر بخواهیم به تاریخ برگردیم، همه جا پای بینش دینی و سر رشته داران امور دینی مردم را می بینیم. قیام میرزای شیرازی، مسئله مشروطیت، قیام مدرس، قیام میرزا کوچک خان و مسائل گوناگون دیگر، چه قبل از دوران پهلوی، چه در دوران پهلوی... همه جا، پای انگیزه دین و به طور مشخص تر، پای علمای اسلامی در میان و مشهود است. اما آن مبارزه ای که به صورت کامل، از طرف روحانیون طراحی بشود، از طرف روحانیون، مردم به آن مبارزه دعوت بشوند، از طرف روحانیون، سازماندهی بشوند، از طرف روحانیون، ایدئولوژی آن مبارزه، همه جا منتشر بشود... تا قبل از سال ۴۱ نبود. حوزه و روحانیت، ج ۱/۵۱

و هیچ کس تنهاایش را چنان که باید در نیافت، میرزا بدان گونه که به ویژگی سیاستمداران است، سیاستمدار به معنای متعارف و معمول آن نبود، بلکه یک انقلابی آرمانخواه و آرمانگرا بود و اگر چه از مدیریت و سیاستمداری نیز از لحاظ نظری چندان بی اطلاع نبود، اما سیاست را به هر شکل و تدبیر نمی خواست و به پیمانی که از سر ضرورت و ناچارى و نه از روی مصلحت، با دشمن می بست، پایبند و وفادار بود. میرزا ایوب دیگری در صبوریهایی بی پایان در زمان خود و یوسفی دیگر در مصر غربت خویش بود با جمالی پر از مصر ملاحظت و کمالی پر از حلم و حلاوت.

تفکرات و اندیشه های میرزا کوچک خان

هدف از این مقاله آن نیست که میرزا را قهرمانی بی مثال و شکست ناپذیر جلوه دهد، زیرا به هر حال او انسانی بود با ظرفیتهای یک انسان، ولی انسانی با ظرفیتهای بالا و صفات انسانی و اخلاقی.

میرزا به مثابه یک انسان جوانمرد و پرهیزگار و وارسته، شایستگیها و صفات ویژه اخلاقی خود را حتی قبل از شروع نهضت و جنبش جنگل در سایر مراحل دوران زندگیش به اثبات رسانده بود. درد و غم و رنج بزرگ میرزا که محرک و مشوق اصولی و بنیادین او در رویکردش به برپایی جنبش محسوب می شد، لگدکوب و پایمال شدن ثمرات انقلاب مشروطیت ایران بود. میرزا نمی توانست شاهد خاموش و نظاره گر بی تفاوت نابودی آرمانها و اهداف انقلابی باشد که در راه آن فداکارها و ایثارها صورت گرفته و خون جوانان برومند آن بر زمین ریخته شده بود. او این رنج بزرگ را نمی توانست

تحمل کند و عجیب آن که در راه آغاز

جنبش و نهضت خود نیز چه تنها بود و همراهی مجاهد دیگر راه آزادی و مشروطیت، «سالار فاتح» علی خان دیوسالار با او نیز چه کوتاه بود! این نکته که چه کسانی مشوق و محرک و مایه دلگرمی میرزا در اقدام به جنبش و نهضت بوده اند، وطن خواه و میهن دوست داخلی، اعضای جمعیت اتحاد اسلام، نیروهای ملی و مذهبی رجال دین و سیاست و غیره چندان اهمیتی ندارند و از تأثیر و اهمیت جنبش میرزا نمی کاهند. این نکته را نیز باید در نظر داشت که شاید یک سیاستمدار تحت تأثیر تشویقهای دیگران دست به اقدام بزند، اما یک انقلابی آرمانخواه یا آرمانگرا تا مایه های آرمانخواهی و آرمانگرایی در بطن جان و روحش نباشد، هرگز تشویقها و ترغیبهای دیگران در او در نمی گیرد و تأثیر نمی گذارد و اصولاً یک انقلابی، خود عامل روحیه بخش دیگران است، به ویژه یک انقلابی آرمانخواه، خود عامل ترغیب و تشویق یک گروه یا یک جمع به حرکت و اقدام است، پس چگونه می شود انقلابی آرمانگرایی چون میرزا کوچک خان، تحت تأثیر تلقینات دیگران دست به اقدام بزند؟

شواهد و مستندات تاریخی حکایت از آن دارند که میرزا یک انقلابی ناآرام و سازش ناپذیر و خود پیشگام و پیشقدم حرکتی انقلابی بود که به برپایی جنبش جنگل منتهی شد. بنابراین میرزا هیچگاه یک قهرمان سیاسی نبود و با نخواست یک قهرمان سیاسی شود و از راهکارها و روشهایی استفاده کند که او را در چشم مردم جلوه دهد.

شواهد و مستندات تاریخی حکایت از آن دارند که میرزا یک انقلابی ناآرام و سازش ناپذیر و خود پیشگام و پیشقدم حرکتی انقلابی بود که به برپایی جنبش جنگل منتهی شد. بنابراین میرزا هیچگاه یک قهرمان سیاسی نبود و با نخواست یک قهرمان سیاسی شود و از راهکارها و روشهایی استفاده کند که او را در چشم مردم جلوه دهد. او نه می خواست قهرمان سیاسی باشد و نه یک انقلابی قهرمان.

میرزا تمام تلاش خود را انجام داد تا آرمانهای خود را محقق کند و به آرمانهایش جامه عمل بپوشاند و به آرمانخواهیش هیچ خدشه ای نمی توان وارد ساخت و در صداقتش به این که تا چه حد در دل، آرزومند تحقق آرمانهایش بود، هیچ شک

و ریبی نیست. برای میرزا مهم این بود که همواره یک انقلابی و یک انسان آرمانخواه و آرمانگرا باقی بماند.

میرزا از نسل انقلابیون واقعی بود که ماهیت و هویت زندگی و حیاتشان در انقلابی بودنشان است. او از نسل مردانی بود که حتی اگر در جنبش خود و پیشبرد اهداف آن توفیق یابند، باز یک انقلابی باقی می مانند.

میرزا فقط به نجات گیلان نمی اندیشید، بلکه به ایران و در صورت پیروزی و موفقیت به نجات مسلمانان می اندیشید و به طور کلی به نوع انسان و نجات او از زیر سیطره و استیلا و استعمار و استبداد و ستم فکر می کرد. اگر چه ممکن است برخی چنین قضاوتی را نپذیرند و قطعیتی بدان ندهند که تاریخ جای احتمالات و اگرها نیست، اما میرزا از جمله انقلابیونی بود که در صورت پیروزی هم، همیشه در درون خود یک انقلابی سرگردان و آواره باقی می ماند، چون دردوی تنها نجات گیلان و ایران نبود. او انسان آزادیخواه تمام عیاری بود که تنها با مشاهده آزادی دیگران خرسند می شد. چه تفاوتی است بین آن که با پروا می اندیشد و آن که به پرواز و رهایی و آزادی انسانها، بی پروا می اندیشد. میرزا ارستو چه گوارای سرگردان و همیشه انقلابی ایران و شاید چه گوارا، میرزای همیشه انقلابی آمریکای لاتین بود و این هر دو، انقلابی آرمانخواه مانند، نه انقلابی قهرمان و یا قهرمان سیاسی، چنان که چه گوارا را نیز مثل میرزا سر بریدند، اما در بولیوی.

انقلابی در زندگی

میرزا در تمام دوران زندگیش، همیشه به رسم یک انقلابی زیست. زندگی وی از شروع جنبش و نهضتش در گیلان نیز با روحیات و آزادی و آزادیخواهی و عدالتجویی و روح حماسی عجیب و سرشته بوده است. خاطرات دوستان ایام تحصیلش مؤید این معنی است که میرزا در آغاز دوران جوانیش صفات عالی انسانی و اخلاقی ممتاز داشت و بین طلاب و همسالانش طرفدار عدل و حامی مظلوم به شمار می رفت. هر کس به دیگری تعدی می کرد یا کمترین اجحاف و بی عدالتی روا می داشت، مشت میرزا بالای سرش بلند می شد و تجاوز دانش آموزان دینی به حقوق یکدیگر را چه در داخل و چه خارج از بی کیفر نمی گذاشت. او یک ایرانی ایده آلیست و یک مرد مذهبی تمام عیار بود.

میرزا مردی زودرنج و حساس بود، چنان که بعد از فتح قزوین و در جریان مبارزه علیه استبداد صغیر، به علت کارهای خلاف قاعده ای که از بعضی از مجاهدین سر می زد، معترضانه به رشت برگشت، لیکن میرزا کریم خان رشتی (خان اکبر) که در آن وقت ریاست کمیته ستار را به عهده داشت، او و مجاهدین همراهش را با استمالت برگردانید.





امیدواری برای ایران و ایرانی باقی نمانده بود. در این هنگامه تیره و تار بود که روزنهٔ امیدی درخشیدن گرفت و فرزند پاک وطن، میرزا کوچک خان جنگلی با مشورت و مذاکره با برخی از رجال دین و سیاست و با صلاحدید و صوابدید آنها و با تکیه بر اندیشه های جمعیت اتحاد اسلام، تصمیم به مقابله با اشغالگران خارجی و مبارزه با تجاوزات و زورگوییهای آنان و ستمهای حکومت مرکزی گرفت تا با ایجاد یک کانون ثابت قدرتمند در گوشه ای از ایران (شمال)، امکانات و نیروها و مبارزان و آزادیخواهان را در یک مکان گرد آورد و حماسه جنگل از این جا آغاز می شود. اهداف انسانی و اسلامی و ملی جنبش جنگل که اساس و ماهیت شکل گیری این نهضت را تشکیل می داد، مبارزه علیه اشغالگران بیگانه و استعمارگران خارجی، مبارزه با ستم و ستم حکومت مرکزی، نجات میهن، برقراری

امنیت و عدالت اجتماعی بوده است.

میرزا آرشی دیگر در زمانه خود بود که یکه و تنها به دفاع از ایران و نجات میهن از زیر سم ستوران توران و تورانیان

اگر میرزا فقط مرد سیاست بود، هرگز نمی توانست یک انسان انقلابی آرمانگرا و صادق باشد. او چون مولایش علی (ع) می اندیشید که می گفت من هرگز پیروزی را با ستم به دست نمی آورم. میرزا یک سیاستمدار واقعی با تدبیر به مفهوم متداول و متعارف آن نبود که در پیشبرد سیاستهای پیچیدگیهای خاص و تدابیر عقلانی لازم را به کار گیرد. باید گفت که دنیای سیاست همیشه هم با صداقت جمع نمی شود و صورت عملی به خود نمی گیرد. میرزا صداقت خود را در برابر دوستان و حسن نیت خود را در برابر مخالفان و مدارایی که با آنان نشان می داد، اثبات کرد. از جمله در مقابل کودتاچیان حزب سرخ عدالت، مخالفت خوانیها و دشمنیهای احسان الله خان و خالوقربان و حیدرخان عموآوغلی، پیمان شکنی سران انقلاب شوروی و غیره که حاجت به تکرار نیست.

برخاسته بود و جان پاک و عزیزش را فدا کرد و میثاق خود را با مام میهنش جاودانی ساخت.

شخصیت میرزا کوچک خان

به شهادت تاریخ، دوستان و همزمان و حتی دشمنان و کین خواهان میرزا، وی انسانی صادق و با حسن نیتی والا و بالا بود. میرزا انسانی با فضیلتیهای اخلاقی و عواطف انسانی بود. انسانی که نمی آساید تا دیگران بیاسایند، انسانی که نمی آرد تا دیگران بیارامند، انسانی که نمی خواهد تا دیگران

را بیدار کند، انسانی که خود از درد خودپرستی به درد نودوستی می رسد، انسانی که از دردهای پوستی به درد دوستی می رسد و انسانی که از خودخواهی به دیگرخواهی می رسد، چنین انسانهایی در حالی که به دیگران می اندیشند و برای دیگران می زیند، چه تنهائند، آنان چون جزیره تنهایی در اقیانوس هستی هستند.

میرزا مرد صداقت بود و چگونه می شود سیاست را با صداقت به پیش برد؟ همیشه در جامعه انسانی، بزرگ ترین قحط سال عاطفی، قحطی صداقت بوده است. در جهانی که برای پیشبرد هیچ امر راستی نمی توان از دروغ استفاده نورزید، مردانی چون میرزا همواره مرید حق و صداقت بوده اند. میرزا انسانی بسیار عقیف و مهربان بود و در برابر مظلومان و ستمدیدگان دلی نازک تر از برگ گل داشت، ولی در مقابل ظالمان و متجاوزان صلابت و مقاومت و سرسختیش سخت تر از صخره های کوهستان بود. او نام و نان خود را فراموش کرد، چون به دیگران و سربلندی مام میهن می اندیشید. آن چه نام میرزا را عزیز داشته و ماندگاری بخشیده، همین صفت والای انسانی او بوده است. به نظر می رسد که هر گونه بررسی ماهیت جنبش جنگل بدون بررسی شخصیت ویژه میرزا ناقص و ابتر خواهد بود. انسانی سخت مهربان و پاکدل و در هنگام جنگ با دشمنان داخلی و نیز بیگانه، شیر شریزه بود و مصداق اشداء علی الکفار و رحماء بینهم.

مردان بزرگ در میان جمعد و به جمع و مردم می اندیشند، ولی در عین حال چه تنهائند.

اگر سیاست و مقتضیات آن ایجاب می کند که شخص در محاوراتش با اشخاص دیگر به دروغ و تقلب و تزویر توسل جوید، میرزا هیچ سیاستی را مفیدتر و مؤثرتر از راستی و درستی نمی شناخت و به همین دلیل بود که زبانش به غیر از حق و حقیقت گویا نبود.

اگر میرزا فقط مرد سیاست بود، هرگز نمی توانست یک انسان انقلابی آرمانگرا و صادق باشد. او چون مولایش علی (ع) می اندیشید که می گفت من هرگز پیروزی را با ستم به دست نمی آورم. میرزا یک سیاستمدار واقعی با تدبیر به مفهوم متداول و متعارف آن نبود که در پیشبرد سیاستهای پیچیدگیهای خاص و تدابیر عقلانی لازم را به کار گیرد. باید گفت که دنیای سیاست همیشه هم با صداقت جمع نمی شود و صورت عملی به خود نمی گیرد. میرزا صداقت خود را در برابر دوستان و حسن نیت خود را در برابر مخالفان و مدارایی که با آنان نشان می داد، اثبات کرد. از جمله در مقابل کودتاچیان حزب سرخ عدالت، مخالفت خوانیها و دشمنیهای احسان الله خان و خالوقربان و حیدرخان عموآوغلی، پیمان شکنی سران انقلاب شوروی و غیره که حاجت به تکرار نیست.

مرگ میرزا که مرد شایستگیهای اخلاقی بود، چه سخت بود. مگر نه آنچه را که بشر به عنوان نوشدارویی فوری و حیاتی برای همیشه بدان احتیاج دارد، فضایل اخلاقی است؟ آیا آنچه که بشر را به گرداب و طوفان بلاها و مصیبتیهای اندازد، سست شدن تعهدات اخلاقی انسانها نیست، پس مهم ترین درسی که از نهضت و جنبش جنگل و رهبر آزاده و بزرگمنش آن باید بیاموزیم، شایستگیها و فضیلتیهای اخلاقی یک انسان مهربان و دوست داشتنی است. میرزا به فضایل اخلاقی می اندیشید، اما برای احیای این فضایل اخلاقی، هرگز فضیلتیهای خود را زیر پا نگذاشت. در آن صورت موضوع دفاع از فضایل اخلاقی از اصل منتفی و از نوع سالبه به انتفاع موضوع می بود. میرزا از این جهت، اگرچه در میان جمع بود و با جمع می زیست، ولی همیشه تنها بود و تنها می اندیشید

از برخی از اعمال ناشایست برخی از مجاهدان که شایسته آزادیخواهی و آزادیخواهان نبود، به شکوه در آمد و سخت بشکوهید. در طغیان ترکمنها به تحریک محمد علیشاه مخلوع، داوطلب جنگ شد و در جریان جنگ و مبارزه گلوله خورد. از محمدعلیشاه دستوری داشتند تا میرزا به دریا اندازند و طعمه ماهیان کنند، اما تقدیر چنان بود که یونس از این ماجرا جان به در برد.

هنگامی که به دلیل فعالیتهای آزادیخواهانه به دستور کنسول دولت روسیه تزاری، مانند یوسف دیگری این بار نه با خیانت برادران همخانه، بلکه با سیاست دولتی بیگانه، مجبور به ترک وطن کنعانی خود (گیلان) گردید و در غربت جان بی قرار خود به مصر غربت دیگری (تهران) شد که در آن چندان هم بیگانه هم نبود و عزیز دیگری گشت. در آن جا در مقابل تجاوز و ستم و استبداد با تمام حنجره به فریاد برخاست و تمام تن اعتراض گردید.

در سال ۱۹۱۴ میلادی که دیو مرگ و اژدهای نابودی به دستور الهه جنگ بر طبل نیستی می کوفت و خون می طلبید و صدا و نفس مشنوم آن به کرانه های هستی جان انسان ایرانی نیز سرایت کرد، سپاهیان ترک و تاتار (تاتار) و بربر (عثمانی، روسیه و انگلیس) از همه سو (سه جانب)، شمال و جنوب و غرب، سرزمین اهورایی ایران را هدف آتش کین خواهی خود قرار دادند. الهه جنگ تشنه به خون، از خون مردمان مغرب زمین سیراب نشده بود، پس قصد کرد تا عطش سیراب نشدنی خود را با خون انسانهای مشرق زمین و ایران فرو بنشانند. به رغم اعلام سیاست بی طرفی از سوی دولت مرکزی ایران، مردم این سرزمین اهورایی به گرداب فقر و فاقه و خون گرفتار آمدند و حرکت برخی از رجال ملی و مذهبی به مناطق غربی ایران و تشکیل دولت ملی نتیجه داد. حکومت مرکزی توان مقابله با اشغالگران بیگانه را نداشت و نشانه هایی از رهایی و

دکتر علی اکبر ولایتی

میرزا نماد بیداری اسلامی...



و عده‌ای از رجال سیاسی و روحانی ایران نظیر محمدرضا مساوات، محمد کمره‌ای، سلیمان محسن اسکندری، سید حسن مدرس و ادیب الممالک از اعضای آن بودند. اتحاد اسلام، کانون اصلی رهبری و مرکز ثقل تصمیم‌گیریهای سیاسی، اداری، اجتماعی و نظامی نهضت جنگل بود و حفظ استقلال ایران را تعقیب می‌کرد. میرزا پس از توافق با تشکیلات اتحاد اسلام، از تهران عازم گیلان شد و تشکیلاتی مخفی را به نام «هیئت اتحاد اسلام» پایه‌ریزی و به تدریج مجاهدان و یارانی را جذب این تشکیلات کرد. نخستین پایگاه عملیاتی نهضت در جنگل تولم (سه فرسخی شمال غربی رشت) تأسیس شد و در شوال ۱۳۳۲ ق عملیات خود را با نام اتحاد اسلام علیه نیروهای اشغالگر آغاز کرد. هدفهای عمده نهضت با توجه به اوضاع سیاسی و اجتماعی آن زمان عبارت بودند از: اخراج نیروهای بیگانه، برقراری امنیت، رفع بیعدالتی و مبارزه با خودکامگی و استبداد. ایدئولوژی هیئت بر پایه آنچه که در ارگان نهضت جنگل، روزنامه جنگل، انتشار یافت، عبارت بود از: حمایت از استقلال کامل کشور بدون مداخله دولت بیگانه، اصلاحات اساسی و رفع فساد در تشکیلات دولتی. نهضت با رهبری میرزا به تدریج توانست کمکهای اقشار مختلف مردم را جلب کند، به سازمان نظامی و سیاسی قوی تبدیل شود و به تهدید فزاینده‌ای برای نیروهای اشغالگر، به ویژه نیروهای روسیه تزاری تبدیل شود. گسترش نهضت در میان دهقانان و حمایت آنان از میرزا سبب وحشت مالکان بزرگ گیلان نیز شده بود. آنان خواستار دفع و سرکوب سریع جنگلیها بودند. حمله مشترک نیروهای روس و فرماندار گیلان (حشمت الدوله) برای سرکوبی نهضت به

که احساس مسئولیت هر انسان انقلابی و مؤمن به دین و میهن خود را چون میرزا کوچک خان، برمی‌انگیخت. میرزا پس از ایجاد ارتباط با تشکیلات اتحاد اسلام در تهران و بحث و مناظره با آنها با این هدف که «هر دولتی که نتواند مملکت خود را از سلطه و اقتدار دشمنان خارجی نجات دهد، وظیفه ملت است که برای استخلاص وطنش قیام کند»، تصمیم گرفت برای پایه‌ریزی یک نهضت، به سازماندهی نیروها بپردازد. اتحاد اسلام سازمانی در استانبول بود که با هدف گردآوری مسلمانان زیر پرچمی واحد برای مبارزه با استعمار به وجود آمد. مؤسسان آن سید جمال الدین اسدآبادی، عبدالرضا کواکبی، رشیدرضا و شیخ محمد عبده

نهضت جنگل به رهبری میرزا
کوچک خان جنگلی در شرایطی
شکل گرفت که جای جای سرزمین
ایران آماده قیامهای آزادیبخش
برای پایان بخشیدن به حضور
بیگانگان و پایان دادن به اوضاع
آشفته درون مرزها بود.

میرزا کوچک خان، مسلمانی معتقد و مبارزی وطنخواه و نستوه بود و نهضت او خاستگاه دینی و مردمی داشت. نهضت جنگل به رهبری میرزا کوچک خان جنگلی در شرایطی شکل گرفت که جای جای سرزمین ایران آماده قیامهای آزادیبخش برای پایان بخشیدن به حضور بیگانگان و پایان دادن به اوضاع آشفته درون مرزها بود. نهضت جنگل مقارن با بروز جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ شکل گرفت، به رغم اعلام بیطرفی دولت ایران در این جنگ، بخش عمده سرزمین ایران به اشغال بیگانگان در آمد و استقلال کشور سخت به مخاطره افتاد. در این زمان، آشفتگی سیاسی، عدم وجود دولتمردان لایق و مستقل، سقوط پی‌درپی کابینه‌ها و بی‌ثباتی قدرت سیاسی از یک طرف و پریشانی و فقر گسترده از سوی دیگر، چنان فضای دهشتناکی را بر مقدرات ایران حاکم کرده بود که احساس مسئولیت هر انسان انقلابی و مؤمن به دین و میهن خود را چون میرزا کوچک خان، برمی‌انگیخت. نهضت جنگل به رهبری میرزا کوچک خان جنگلی در شرایطی شکل گرفت که جای جای سرزمین ایران آماده قیامهای آزادیبخش برای پایان بخشیدن به حضور بیگانگان و پایان دادن به اوضاع آشفته درون مرزها بود. نهضت جنگل مقارن با بروز جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ شکل گرفت، به رغم اعلام بیطرفی دولت ایران در این جنگ، بخش عمده سرزمین ایران به اشغال بیگانگان در آمد و استقلال کشور سخت به مخاطره افتاد. در این زمان، آشفتگی سیاسی، عدم وجود دولتمردان لایق و مستقل، سقوط پی‌درپی کابینه‌ها و بی‌ثباتی قدرت سیاسی از یک طرف و پریشانی و فقر گسترده از سوی دیگر، چنان فضای دهشتناکی را بر مقدرات ایران حاکم کرده بود



آشنا با دیار ایران و عجبا از آشنایان بیگانه با میهن. هنگامی که همگنان ایرانی، همگان میرزا را وانهاده و یکه و تنها گذاشته بودند، دل بستگی این آلمانی به ایران و وفاداری او به میرزا، شوری همیشگی به رگهای ایران و ایرانی دواند. دوست بیگانه یا بیگانه دوست میرزا از پای در آمد. آن همدل غریب، آن غریب آشنا، آن آشنای غریب در آخرین لحظات از زندگی خویش دم نزد. سرمای کشنده گدوک بر گائوک غلبه کرد. نبض گرمش در حال فسرده بود. میرزا هنوز تاب و توانی داشت و می توانست گائوک آلمانی، هوشنگ ایرانی را واگذارد و با غریزه حب نفس و حفظ نفس، جان به سلامت به در برده، اما میرزای جوانمرد و عیار، انقلابی آرمانگرا و آرمانخواه و صداقت پیشه، متعهد و نوعدوست که هرگز به فکر نجات جان خود نبود و رستگاری انسان و خدمت به انسانیت، منشور زندگی او بود، چنین نخواهد کرد. یار دور از دیار وطن خود را بر دوش می کشد، اما توش و توان اندک خود را از دست می دهد و چشمان زیبایش را بر دنیای نامرادی و ناجوانمردی زمانه اش می بندد. دو دوست در آغوش هم، یکی دور از یار و دیگری دور از دیار، به خوابی ابدی فرو می روند و نفس زندگی در جگرهای آنان یخ می بندد. رضا اسکستانی سر میرزا را می برد و خالو قربان آن را برای وزیر جنگ (رضاخان) هدیه می برد. و مرگش چه زیبا بود. تداعی دیگری از حادثه کربلا. میرزا عاشق بود و سر خود را بر سر این عشق باخت.

این مقال را با نقل بخشهایی از آخرین نامه ای که میرزا به میرزا آقای عربانی نوشته و بیانگر اوج تأثر میرزا از شکست جنبش جنگل و بی وفایی دوستان و انتساب نسبتهای ناروا به او و نابودی آرمانها و اهدافش است، به پایان می پریم.

«با رویه ای که دشمنان در پیش گرفته اند، شاید بتوانند به طور موقت یا دائم توفیق حاصل کنند، ولی اتکاء من و همراهانم به خداوند دادگری است که در بسیاری از مهالک حفظ نموده است.»

آخرین جمله نامه این است:

«امروز دشمنانمان، ما را دزد و غارتگر خطاب می کنند و حال آنکه هیچ قدمی جز در راه آسایش و حفظ مال و ناموس مردمان برداشته ایم. ما این اتهامات را می شنویم و حکیمیت را به خداوند قادر حاکم علی الاطلاق واگذار می کنیم.» ■

نزدیک می شد و آخرین ترانه اش، نه ترانه آزادی وطن، بلکه سرود خداحافظی جمهوری جنگل و شخص میرزا بود که باید در گوش ایران زمین سروده می شد، هرگز حاضر به تسلیم و سازش و مماشات و دست برداشتن از اهداف انقلابی خود تن نداد.

زمانی که جنبش جنگل در اثر درگیریهای داخلی و دخالتهای بلشویکیها، کودتاها و توطئه ها، تعارضات ایدئولوژیک، بحرانهای داخلی، جنگهای متعدد فرسایشی بانبروهای قزاق و دولت مرکزی، خانها و حکمرانان محلی و منطقه ای، نیروهای بیگانه (انگلیس) به اندازه کافی و لازم تضعیف شد و در آستانه فروپاشی قرار گرفت، دیپلماسی خیانتبار بین المللی، ضربه نهایی را بر پیکر جنبش جنگل وارد آورد و آن توافق مشترک و پنهان اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان بر پایان بخشیدن به جنبش جنگل بود.

دولت شوروی برای متحقق ساختن اهداف تجاری و اقتصادی خود و نیل به سیاست همزیستی مسالمت آمیز بین المللی و در سازشی به مصلحت خود با دنیای بورژوازی و تجارت روابط بازرگانی آزاد با دنیای سرمایه داری و همزیستی دنیای کمونیست با غیر کمونیست، میرزا را واجه المصالحه قرار داد، او را قربانی سازش خود با دنیای بورژوازی و دولت انگلستان کرد، دست از حمایت ضمنی خود از میرزا به عنوان رهبر یک جنبش انقلابی برداشت و با پر اکندن نیروهای انقلابی و ایجاد اختلاف در بین سران نهضت و حیانت برخی از سران جنبش چون احسان الله خان، حیدر عمو اوغلی، خالو قربان و تسلیم و اعدام برخی از آنها همچون دکتر حشمت جنگلی که ضربه ای بزرگ بر پیکر جنبش جنگل بود، نهضت انقلابی میرزا را به لحظه های پایان خود نزدیک ساخت.

داستان مرگ میرزا و یار همراهش گائوک (هوشنگ ایرانی)، حماسه بلند گذشت و ایثار و آزادی است و باید همچون ترانه ای جاویدان و مسقونی ماندگار در گوش بنی نوع انسان در همه اعصار و زمانها و در سراسر پهنه گیتی تکرار شود.

مرگ میرزا نشان داد که چه تنها بود در سرزمین خویش و آشنا با یاری بیگانه (گائوک) و در آخرین لحظات زندگی ثابت کرد که هنوز فضیلت های انسانی نمرده اند و یار بیگانه او را تنها نگذاشت و او یار بیگانه شد.

دو یار، دو تن به دو کالبد از هم جدا، ولی یک جان در دو پیکر، میرزای ایرانی و گائوک آلمانی. عجیب از این بیگانه

میرزا در دوران اقامتش در رشت همواره به بیدادگریها و ستمهای سربازان متجاوز روسیه تزاری معترض بود، بنابراین کنسول روسیه به خاطر اعتراضها و نیز سابقه مبارزات آزادیخواهانه میرزا، وی را از رشت تبعید کرد و میرزا به تهران رفت. در تهران نیز از کارهای ناهنجار برخی از مجاهدین افسرده شد و حتی با عبدالحسین خان معزالسلطان که بعد از فتح تهران لقب سردار محبی گرفت و نمی خواست یا نمی توانست از اعمال مجاهدین جلوگیری کند، قطع رابطه کرد و با آن که در نهایت عسرت و تنگدستی می زیست، از پذیرفتن کمکهای مادی سردار امتناع ورزید. او به معنای واقعی مردی میهن پرست بود، نه به وعده حکومت فریفته شد و نه مزده بزرگ تری او را منحرف ساخت. به وعده ها پوزخند زد و به نامه مشفقانه و خیرخواهانه سفیر روس بی اعتنائی کرد، هر چند اگر به مفاد نامه سفیر گوش می کرد، شاید کشته نمی شد و زنده می ماند، اما او با اعزاز و حشمت زیست. میرزا با تمام تلاشی که کرد، از جامعه شناسی به دور بود. او یک عنصر انقلابی به معنی عام نبود و از خوی سیاسی و سیاستمداری بهره ای نداشت. او برای خود اربابی جز وجدان خویش و آرمانهای ملی نمی شناخت، ولی از درک صاحبان این آرمانها غافل ماند.

میرزا مردی مذهبی بود که هر خیانتی را به هر اندازه هم که کوچک بود، گناه می شمرد. دارایی او فقط یک قران پولی بود که در جیبش یافت شد، ولی یک قران جاویدی که همیشه برای صاحبش نامی برابر گنج قارون به جا گذاشت.

انقلابی در مرگ

میرزا همچنان که در زندگی بزرگوار و آزاده بود، در مرگ نیز آزادی و انقلابی بودن خود را ثابت کرد. او به وعده های مخالفان و دشمنان گوش نکرد و به سازش و تسلیم برای حفظ جان خود تن در نداد. یک انقلابی و آزادیخواه بزرگ چون میرزا چگونه می تواند آرمانها و ایده آلهایش را به دست تسلیم و سازش بسپارد؟! با تسلیم و سازش چه چیزی از آرمان یک انقلابی باقی می ماند؟ یک انقلابی بدون آرمان چگونه می تواند زنده بماند و در چه چیزی می تواند معنای بودن خویش را جستجو کند؟

میرزا به مثابه یک انسان جوانمرد و پرهیزگار و وارسته، شایستگیها و صفات ویژه اخلاقی خود را حتی قبل از شروع نهضت و جنبش جنگل در سایر مراحل دوران زندگی به اثبات رسانده بود. درد و غم و رنج بزرگ میرزا که محرک و مشوق اصولی و بنیادین او در رویکردش به برپایی جنبش محسوب می شد، لگدکوب و پایمال شدن ثمرات انقلاب مشروطیت ایران بود.

میرزا در حالی که با توجه به وضعیت داخلی حاکمیت شرایط ویژه جهانی و بین المللی، حلقه محاصره از همه سو بر او تنگ شده بود و هیچ راه چاره و بیرونی شدنی جز تسلیم و سازش و یا مرگ برای او باقی نمانده بود و جنبش جنگل آخرین نفسهای خود را می کشید و حماسه جنگل به پایان خود



گسترش نهضت در میان دهقانان و حمایت آنان از میرزا سبب وحشت مالکان بزرگ گیلان نیز شده بود. آنان خواستار دفع و سرکوب سریع جنگلیها بودند.

میرزا به شمار می رفت، به میرزا خیانت کرد و با اخذ امان نامه از دولت وثوق الدوله، همراه مجاهدان کسما از صف نهضت جنگل جدا شد و برای سرکوب میرزا و نهضت جنگل با دولت همکاری کرد.

پس از ایجاد شکاف در نهضت و تضعیف آن، انگلیسیها از فرصت پیش آمده بهره گرفته و با ارسال نامه ای از میرزا خواستند ظرف پنج روز یا اطاعت خود را از دولت وثوق الدوله اعلام دارد و یا ایران را ترک کند که در این صورت دولت انگلیس حاضر است در بین النهرین به او پناهندگی دهد. آنها به دنبال بهانه ای برای حمله مجدد به جنگلیها بودند و همزمان بار دهم این پیشنهاد از سوی میرزا، پس از اعلام اولتیماتوم ۴۸ ساعته برای تسلیم جنگلیها، نیروهای انگلیس به همراه قوای دولتی، از هوا و زمین به مواضع آنها یورش بردند.

قوای جنگل به رغم مقاومت، شکست خوردند و قومنتا را تخلیه کردند و راهی شرق گیلان شدند. آنها برای اینکه مردم قربانی جنگ نشوند، از جنگ خودداری کردند و از معرکه گریختند. در این عزیمت دکتر حشمت، یار و یاور نزدیک میرزا که از ادامه مبارزه خسته شده بود با گرفتن امان نامه با تعدادی از یاران خود تسلیم قوای دولتی شد. اما او را امان ندادند و به اتهام جنگ علیه دولت مرکزی و پناه دادن به جنگلیها و مخالفت با سلطنت در ۱۱ شعبان ۱۳۳۷ ق به دار آویختند. میرزا با وجود شرایط سخت و اسفبار به پایگاه خود در جنگلیهای قومنتا عقب نشینی کرد و با سازماندهی مجدد به مقاومت خود ادامه داد. دولت مرکزی تلاش کرد مجدداً میرزا را تطمیع کند، اما سودمند نیفتاد و میرزا در پاسخ، با اشاره به بی ثمر بودن تلاش حکومت برای تطمیع او، از برقراری نظام جمهوری و رهایی ستمدیدگان سخن به میان آورد. در این اوضاع و احوال ورود کمونیستهای شوروی به خاک ایران منشاء تحولاتی شد که نهضت جنگل و رهبری آن را از دست میرزا خارج کرد.

کمونیستهای شوروی به بهانه سرکوبی و استرداد کشتیهایی شورشیان و ضد انقلابیهای روسیه، وارد گیلان شدند و در آنجا ماندند و با میرزا کوچک خان ارتباط برقرار و در پوشش ائتلاف و کمک به انقلاب و نهضت جنگل آن را از مسیر اصلی و اسلامی آن منحرف و ضریات سختی به اعتبار دینی و اسلامی آن وارد

کرات با شکست مواجه شد. پایگاه قدرتمند مردمی و اعتقاد راسخ رهبری نهضت به مبارزه سبب اصلی شکست ناپذیری آن بود. نهضت پس از ضربات نظامی سختی که در حمله قوای دولتی و روس در ماسوله تحمل کرد، به سرعت توانست در ظرف سه ماه تجدید سازمان کند و با تصرف قومنتا، کسما قدرتمندتر از گذشته این بار در برابر دولت مرکزی بایستد. پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه و متارکه روسیه از جنگ جهانی اول، دولت انقلابی دستور بازگشت نیروهای روسی را صادر کرد. در این میان انگلیس که بی رقیب مانده و در ایران به قدرت فعال مایشا تبدیل شده بود، در صدد برآمد نهضت جنگل را که کانون اصلی تهدید برای منافع خود می دانست، از میان بردارد. به همین منظور عوامل انگلیس عده زیادی از اهالی منطقه شمال را به جرم ارتباط با قوای جنگل دستگیر و به مناطق دیگر تبعید کردند. انگلیسیها که در پی دستیابی به منطقه قفقاز و سلطه بر ذخائر نفتی آنجا و نیز به دست آوردن سیادت در دریای خزر و گسیل نیروهای خود از راه گیلان بودند، با مقاومت جدی رهبری نهضت جنگل مواجه شدند. فرمانده نیروهای انگلیسی، دنسترویل، دستور حمله به مجاهدان جنگل را صادر کرد. نیروهای انگلیس با کمک به فرمانده نیروهای روسی، پس از شکست مجاهدان جنگل، رشت را تصرف و خودسرانه بدون صلاحدید دولت مرکزی، به عزل و نصب مقامات منطقه اقدام کردند.

انگلیس به منظور استفاده هر چه بیشتر از فرصت به دست آمده ناشی از خلا نظامی و امنیتی روسیه در منطقه، قرارداد ۱۹۱۹ را طرح و امضا کرد که البته با اعتراض و مخالفت شدید و گسترده نیروهای انقلابی و مذهبی در سراسر کشور و از جمله جنگلیها مواجه شد. دولت موقت وثوق الدوله که خود عاقد این قرارداد ننگین بود، در مقابل، سیاست خشونت و وحشت را در پیش گرفت. سپس وثوق الدوله که حامی و مجری سیاستهای انگلیس بود، به این نتیجه رسید که نهضت جنگل را که به تهدیدی جدی برای منافع انگلیس تبدیل شده بود، باید از میان برمی داشت. او نخست سیاست تطمیع میرزا را در پیش گرفت و به او حکومت گیلان و سواحل دریای خزر را پیشنهاد داد و پس از آنکه از این سیاست نتیجه ای نگرفت و با مخالفت شدید میرزا روبرو شد، سعی کرد از راه ایجاد نفاق و تشتت در میان برادران نهضت، آن را از درون تضعیف و مضمحل سازد و تا حد زیادی در پیشبرد این سیاست موفق شد. حاج رضا کسمایی که با نفوذترین رهبران جنگل پس از



کردند. این مقطع یعنی از ۲۹ شعبان ۱۳۳۸ ق (۲۸ اردیبهشت ۱۲۹۹، تاریخ ورود ارتش سرخ به ایران تا ۱۱ آذرماه ۱۳۰۰ ش، شهادت میرزا) دوره اقول و انحطاط و سرانجام شکست نهضت جنگل است.

میرزا پس از اشغال انزلی از سوی روسها، بنا به دعوت فرمانده ارتش سرخ در انزلی برای مذاکره با نمایندگان دولت شوروی و حزت عدالت وارد انزلی شد و پس از مذاکره با بلشویکیها، موافقتنامه ای را بدین مضمون امضا کرد: عدم اجرای اعمال کمونیسم از حیث مصادره و ضبط اموال و الغاء مالکیت و منع تبلیغات، تأسیس جمهوری انقلابی موقتی پس از ورود به تهران و تأسیس مجلس مبعوثان به هر قسم حکومتی را که نمایندگان ملت بپذیرند. سپردن مقدرات انقلاب به دست این حکومت و عدم مداخله روسها در آن. هیچ قشونی بدون تصویب و اجازه حکومت زاید بر قوای موجود از روسیه به ایران وارد نشود. روسها کالاهای تجار ایرانی را که در بادکوبه ضبط کرده اند، چون مال ایرانیان است، تحویل این حکومت دهند. برگزار نمودن کلیه مؤسسات تجارتنی روسیه در ایران به حکومت جمهوری. نکته مهم در این موافقتنامه، روحیه استقلال طلبی و میهن پرستی و مخالفت میرزا با اصول کمونیسم بود. او در واقع ائتلاف با بلشویکیها را یک دیپلماسی برای تقویت مواضع خود در برابر حکومت وثوق الدوله و اشغالگران انگلیسی تلقی می کرد و سران نداشت که دست از ایران و عقیده خود بردارد و مرام کمونیسم را به عنوان مشی و ایدئولوژی خود بپذیرد، از همین رو به تدارک یک حمله پرداخت. در حمله نیروهای دولتی در ۲۲ مهر ۱۳۰۰ به رشت بدون هیچ تصرفی به تصرف آنها درآمد، ولی میرزا همچنان با وجود خیانت عده زیادی از یارانش به جنگ و گریز در جنگلیهای گیلان ادامه داد و در اوایل آذرماه با تنها همراهش گائوک آلمانی (هوشنگ) به سوی شمال عزیمت کرد و سرانجام بر اثر سرمای جانکاه منطقه، در ۱۱ آذرماه، ۱۳۰۰ ش به شهادت رسید. ■



سردار قبیله شقاریق...

بی تردید نهضت جنگل که در فاصله سالهای ۱۲۹۳ تا ۱۳۰۰ ه.ش در گیلان روی داد، از مهم‌ترین وقایع تاریخ ایران در آغاز قرن حاضر است. بررسی این جنبش و به ویژه سلوک فکری و عملی رهبر آن، میرزا کوچک خان، به ویژه از این جنبه حائز اهمیت است که این نهضت در یکی از خطرناک‌ترین برهه‌های تاریخ معاصر ایران شکل گرفت و با توجه به فشارهای طاقت‌سوزی که از سوی دول استعماری و استبداد داخلی بر آن وارد شد، توانست مردانه تاب بیاورد و از مسیر اصیل خویش که اسلام و ارزشهای دینی بودند، منحرف نشود. حق این است که تمامی نهضت‌های رهایی‌بخش در کشور ما و یا دست‌کم اکثریت قریب به اتفاق آنها، پیوسته با رهبری و محوریت روحانیون شکل گرفته‌اند، از همین‌روست که اندیشه‌های الحادی، در این سرزمین، دیر نمی‌پایند و توان مقابله با ریشه‌های سترگ اعتقادی مردمان این مرز و بوم را که پیوسته از عالمان دل به حق سپرده و دنیا را پشت سر نهاده، بهره‌مند بوده‌اند، ندارند. نهضت جنگل نیز در پیدایی خود و نیز در رهبری، از حضور چنین عالمان هوشیار و فداکاری بهره‌جست که جز استقلال میهن، برقراری حکومت عدل بر اساس احکام قرآن و وحدت و یکپارچگی قومیتها و مردمان، هدف و آرزویی نداشت. ایران پیوسته مهد دلیر مردان و دلیر زنانی بوده است که عرصه‌های شکوهمند این سرزمین را به صحنه‌های حماسی و رستاخیز آفرین تبدیل ساخته‌اند. در تاریخ ایران، به ویژه تاریخ شیعی اسلامی آن، پیوسته اراده قهرمانان و مردان مرد، تأثیرگذار بوده و ایران را از فرو رفتن در تیرگیها و تاریکیها نجات داده است، از همین‌رو، این سرزمین کهنسال، با آن که پیوسته در معرض تاخت و تاز اقوام و ملل و اندیشه‌های خانمانسوز بوده، هرگز حتی یک روز زندگی زیر چکمه‌های بیگانگان را تجربه نکرده‌اند و با وجود حکومتها و دولتهای زر خرید آنان، ملت با اتکال به فرهنگ عمیق و سترگ ایرانی اسلامی خویش، پیوسته مردانه ایستاده و از شرف و حیثیت خود دفاع کرده است.

و میرزا کوچک خان، زاده چنین سرزمین و چنین فرهنگی است که در پی بیدارگران بزرگ اسلامی، به ویژه سید جمال‌الدین اسدآبادی، بیداری را فریاد کرد و با خلوص و صفا و زیرکی و ایمان خویش، روح تازه‌ای در کالبد انسان دمید و در شرایطی خطر، نمونه ارزشمندی از شوریدگیها و عزتمندی مسلمانان راستین را در منظر مردمان تشنه عدالت و آزادی نشاناد و بدین‌گونه است که حوزه شیعی، یکایک بزرگمردان دست پرورده خویش را به مصاف استعمار و استبداد و جهل می‌فرستد و آنان چه صبورانه و شرافتمندانه و مردانه، پوزه دشمن را به خاک مزلت می‌مالند و هنوز نیز.

استعمار هر چه در توان داشت و دارد به کار گرفت و همچنان نیز، تا ملت را از مستحکم‌ترین دژ مقاومت خویش، یعنی روحانیت، محروم سازد، زیرا تاریخ پیوسته گواه این امر بوده است که هر گاه آبادی داخلی استعمار، در برج و باروی پوسیده الحاد خویش و یا عمارت خوش‌نما و پوسیده پی روشنفکری نشستند و دین و روحانیت را از مردم گرفتند، هزاران راه خیانت را بر هستی و آبروی این ملت گشودند. استبداد بر جان و مال و ناموس مردم می‌تاخت و این سرزمین را ملک طلق پدران خویش می‌پنداشت و روشنفکران، جز معدودی دلسوخته تنها، دست به توجیه اعمال استعمار و استبداد می‌زدند که نمونه روشن آن را در اعدام

□ □ □



ناجوانمردانه شیخ فضل‌الله نوری به امضای خود فروختگانی چون وثوق‌الدوله، تقی‌زاده، سردار محیی و امثالهم مشاهده کردیم و آنگاه سید عبدالله بهبهانی که به دست مدعیان آزادی و سوسیالیسم از میان برداشته شد، با این امید خام که بشود آنچه که به همت بزرگانی چون میرزا نشد. میرزا که از غوغای عربده‌کشان بیگانه و آبادی آنان به جان آمده بود، به جنگلهای سرزمین مادری خویش پناه برد تا در سایه آرامش دوری از جماعت روشنفکر و غریزه، چاره‌ای بیندیشد. او که خود دست پرورده حوزه‌های شیعی بود، نیک می‌دانست که نجات جز در سایه احکام اسلام و قرآن و پیروی از ائمه بر حق، ممکن نیست، از این رو گام در جاده‌ای نهاد که سرافرازی او و ملتش را در پی داشت و حماسه فراموش‌شده عزت، حمیت و غیرت مردان را بار دیگر در گوش ناشنوی زمانه خویش فریاد کرد. او همچون مقتدای راستین خود حضرت اباعبدالله (ع)، تکیه بر حق کرد و با بارانی قلیل در مقابل دشمنانی کثیر که از هر سو بر او و بر سرزمینش هجوم آورده بودند، ایستاد و سرانجام در آستانه عشق، سر باخت، سری به سروری که هنوز از پس سالیان سال، با مخاطب اهل دل و معنا، سخن مولایش را واگویی می‌کند که: «هیبتا منالذله»

عباس خامه‌یار / سردبیر



دکتر صفر یوسفی

زندگی، شخصیت و اندیشه‌های میرزا کوچک خان جنگلی

پیشگفتار

نهضت جنگل یکی از پرافتخارترین حرکت‌هایی بود که در تاریخ معاصر ایران برای مقابله با مسندنشینان مستبد حکومت مرکزی و مبارزه با سیادت‌طلبان مستکبر خارجی و اقامه عدل، در ادامه نهضت عدالت‌طلبانه و عدالتجوی مشروطیت ایران برپا شد. رهبر این نهضت میرزا کوچک خان جنگلی بود: مردی که دلش چون دریا بود و فکرش بس بلند. نهضت جنگل نیز مانند انقلاب مشروطیت قصه پر غصه‌ای در دل و جان و ذهن ایران و ایرانی گردید، اما خاطره دل‌آور مردی، آزادی، عدالتجویی، دفع ستمگری، بیگانه‌ستیزی، عیار صفتی، ایثارگری، نועدوستی، آرمانخواهی و آرمانگرایی، آزادخواهی و میهن‌دوستی رهبر آن میرزا، در همیشه تاریخ ریشه کرد. از آن جایی که شناخت نهضت جنگل بدون شناخت رهبر این نهضت ناقص خواهد بود، در این مقاله کوشش شده است، تا زندگی، شخصیت و اندیشه‌ها و تفکرات میرزا کوچک خان جنگلی مورد بررسی قرار گیرد.

زندگی‌نامه میرزا

در سال ۱۲۹۸ در استادسرای رشت، یونس دیگری به جهان آمد تا در اعماق تاریکیهای زمانی و دریای ظلمانی حیات، مونس باشد برای دردهای انسان ایرانی، مرهمی بر جانهای دردمند و نوشدارویی برای زخمهای کهنه فراموش‌شدگان ایران زمین.

میرزا اگرچه به نام کوچک، ولی به مرام بسیار بزرگ بود. او در مدرسه نیکبها و در مکتب خوبیها در شهر خوبان، «رشت» ،

صیغه‌های عشق را صرف کرد و منشور مهر را ضابطه بست. به مکتب رفت و اگرچه از قبل درس عشق را می‌دانست، آن‌گاه که در گلشن جان گیلان و ایران بالید، معنا یافت و رونقی به بستانسرای خاکی داد و چه خوش بالید.

خوش‌هیکل، قوی بنیه با بازوانی ستبر و مردانه و ورزیده، با چشمانی به رنگ جنگل و پیشانی‌ای به وسعت دریا، متخلق به فضایل اخلاقی، درس‌آموز ادب، فروتن، خوش‌مشرّب، هوشمند و صریح در گفتار، عقیف و باعاطفه و محبوب، طرفدار عدالت و حامی ستمدیدگان و مستجع جمیع کمالات انسانی و فضایل اخلاقی بود.

آهسته‌گوی، سنجیده سخن، اهل مطایبه و لطیفه و مزاح، با

میرزا نمی‌توانست شاهد خاموش و
نظاره‌گر بی‌تفاوت نابودی آرمانها و
اهداف انقلابی باشد که در راه آن
فداکاریها و ایثارها صورت گرفته و
خون جوانان برومند آن بر زمین
ریخته شده بود. او این رنج بزرگ را
نمی‌توانست تحمل کند

متانت، با بیانی مسحور کننده، گرم و دلنشین، با جاذبه‌ای عجیب در قیافه و شخصیت، آرمانگرا، بسیار معتقد و مؤمن، مجذوب کننده و پر جاذبه، دارای روح آزادی و سلحشوری و در عین حال تجسم تبسم و تبلور مهربانی و تندیس محبت بود. روان چون رود، ساکت و پر رمز و راز چون جنگل، آرام چون رودی که به دریا رسیده باشد و عمیق چون دریا بود. در او عشق و ارادت خاصی به فردوسی هویدا بود و رو به سمتی داشت که در آن درختان حماسی پیدا بودند. اگرچه در دریای شجاعت به سان نهنگی بود، ولی گاهی که به دلیل واقعه ناگواری دلتنگ می‌شد، بار غارش اسبی بود و تفنگی. در دوران معرفت‌آموزی و عنفوان جوانی که همگان و همگنان به شکوفایی جان و تن خویش می‌اندیشیدند و می‌اندیشند، میرزا چون بزرگمرد بیدارگر مشرق زمین (سید جمال‌الدین اسدآبادی) به دردها و اندوه و محن وطن و هموطنان خود می‌اندیشید. رنجهای مژمن وطن رنجه‌اش می‌داشت و فقر، بی‌سامانی، ستم و سلطه بیگانه که میراث همیشگی انسان ایرانی بود، بر تار جان خسته‌اش زخمه می‌زد. هنگامی که اهریمن بدگهر ستم و استبداد، خانه ملت و میهن را آماج تیر کین و فتنه خود ساخت، میرزا بر سمند ستوار و رهوار آزادی هم‌رکاب با سپاهیان رهایی، خانه استبداد و ستم را ویران ساخت و سفیر آزادی وطن گردید. در فتح قزوین و جنگ سه روزه مجاهدین انقلابی مشروطه با نیروهای اهریمنی استبداد، رشادتها نمود. در رادردی آن قدر بزرگ بود که اجازه تعدی به مردم را به هیچ‌کس، حتی به هم‌زمانش و مجاهدان راه آزادی نمی‌داد و بر نمی‌تافت، چنان‌که شمه‌ای از آن را در فتح قزوین به نمایش گذاشت و نیز بعد از فتح تهران



این قیامها که ما شاهدش بودیم ایجادش همه از علما بود...

این قیامهایی که در این صد سال شده است از کی بوده؟ چند قیام در این صد سال؟ کی رأس اینها بوده؟ قیام تنباکو مرحوم میرزا بود. قیام مشروطه از نجف آقایان نجف، از ایران علمای ایران ایجاد کردند. این چند قیامی که ما شاهدش بودیم همه از علما بود. علمای اصفهان قیام کردند، رأسشان مرحوم حاج آقا نورالله - رحمه الله - بود. علمای تبریز قیام کردند. علمای مشهد قیام کردند... در این صد سال هر چه قیام بوده است تقریباً از اینها بوده، تبریز هم خیابانی یکی از آقایان. بله، جنگل هم بوده اند. آنها هم بوده اند. اما در اقلیت بودند. عمده اش اینها بودند. صحیفه امام، ج ۸/ ۴۵۸

حضور علما دینی و روحانیون در طراحی قیام جنگل مشهود است...

اگر بخواهیم به تاریخ برگردیم، همه جا پای بینش دینی و سر رشته داران امور دینی مردم را می بینیم. قیام میرزای شیرازی، مسئله مشروطیت، قیام مدرس، قیام میرزا کوچک خان و مسائل گوناگون دیگر، چه قبل از دوران پهلوی، چه در دوران پهلوی... همه جا، پای انگیزه دین و به طور مشخص تر، پای علمای اسلامی در میان و مشهود است. اما آن مبارزه ای که به صورت کامل، از طرف روحانیون طراحی بشود، از طرف روحانیون، مردم به آن مبارزه دعوت بشوند، از طرف روحانیون، سازماندهی بشوند، از طرف روحانیون، ایدئولوژی آن مبارزه، همه جا منتشر بشود... تا قبل از سال ۴۱ نبود. حوزه و روحانیت، ج ۱/ ۵۱



و هیچ کس تنهاایش را چنان که باید در نیافت، میرزا بدان گونه که به ویژگی سیاستمداران است، سیاستمدار به معنای متعارف و معمول آن نبود، بلکه یک انقلابی آرمانخواه و آرمانگرا بود و اگر چه از مدیریت و سیاستمداری نیز از لحاظ نظری چندان بی اطلاع نبود، اما سیاست را به هر شکل و تدبیر نمی خواست و به پیمانی که از سر ضرورت و ناچارى و نه از روی مصلحت، با دشمن می بست، پایبند و وفادار بود. میرزا ایوب دیگری در صبوریهایی بی پایان در زمان خود و یوسفی دیگر در مصر غربت خویش بود با جمالی پر از مصر ملاحظت و کمالی پر از حلم و حلوت.

تفکرات و اندیشه های میرزا کوچک خان

هدف از این مقاله آن نیست که میرزا را قهرمانی بی مثال و شکست ناپذیر جلوه دهد، زیرا به هر حال او انسانی بود با ظرفیتهای یک انسان، ولی انسانی با ظرفیتهای بالا و صفات انسانی و اخلاقی.

میرزا به مثابه یک انسان جوانمرد و پرهیزگار و وارسته، شایستگیها و صفات ویژه اخلاقی خود را حتی قبل از شروع نهضت و جنبش جنگل در سایر مراحل دوران زندگیش به اثبات رسانده بود. درد و غم و رنج بزرگ میرزا که محرک و مشوق اصولی و بنیادین او در رویکردش به برپایی جنبش محسوب می شد، لگدکوب و پایمال شدن ثمرات انقلاب مشروطیت ایران بود. میرزا نمی توانست شاهد خاموش و نظاره گر بی تفاوت نابودی آرمانها و اهداف انقلابی باشد که در راه آن فداکارها و ایثارها صورت گرفته و خون جوانان برومند آن بر زمین ریخته شده بود. او این رنج بزرگ را نمی توانست

تحمل کند و عجیب آن که در راه آغاز

جنبش و نهضت خود نیز چه تنها بود و همراهی مجاهد دیگر راه آزادی و مشروطیت، «سالار فاتح» علی خان دیوسالار با او نیز چه کوتاه بود! این نکته که چه کسانی مشوق و محرک و مایه دلگرمی میرزا در اقدام به جنبش و نهضت بوده اند، وطن خواه و میهن دوست داخلی، اعضای جمعیت اتحاد اسلام، نیروهای ملی و مذهبی رجال دین و سیاست و غیره چندان اهمیتی ندارند و از تأثیر و اهمیت جنبش میرزا نمی کاهند. این نکته را نیز باید در نظر داشت که شاید یک سیاستمدار تحت تأثیر تشویقهای دیگران دست به اقدام بزند، اما یک انقلابی آرمانخواه یا آرمانگرا تا مایه های آرمانخواهی و آرمانگرایی در بطن جان و روحش نباشد، هرگز تشویقها و ترغیبهای دیگران در او در نمی گیرد و تأثیر نمی گذارد و اصولاً یک انقلابی، خود عامل روحیه بخش دیگران است، به ویژه یک انقلابی آرمانخواه، خود عامل ترغیب و تشویق یک گروه یا یک جمع به حرکت و اقدام است، پس چگونه می شود انقلابی آرمانگرایی چون میرزا کوچک خان، تحت تأثیر تلقینات دیگران دست به اقدام بزند؟

شواهد و مستندات تاریخی حکایت از آن دارند که میرزا یک انقلابی ناآرام و سازش ناپذیر و خود پیشگام و پیشقدم حرکتی انقلابی بود که به برپایی جنبش جنگل منتهی شد. بنابراین میرزا هیچگاه یک قهرمان سیاسی نبود و با درخواست یک قهرمان سیاسی شود و از راهکارها و روشهایی استفاده کند که او را در چشم مردم جلوه دهد.

شواهد و مستندات تاریخی حکایت از آن دارند که میرزا یک انقلابی ناآرام و سازش ناپذیر و خود پیشگام و پیشقدم حرکتی انقلابی بود که به برپایی جنبش جنگل منتهی شد. بنابراین میرزا هیچگاه یک قهرمان سیاسی نبود و با درخواست یک قهرمان سیاسی شود و از راهکارها و روشهایی استفاده کند که او را در چشم مردم جلوه دهد. او نه می خواست قهرمان سیاسی باشد و نه یک انقلابی قهرمان.

میرزا تمام تلاش خود را انجام داد تا آرمانهای خود را محقق کند و به آرمانهایش جامه عمل بپوشاند و به آرمانخواهیش هیچ خدشه ای نمی توان وارد ساخت و در صداقتش به این که تا چه حد در دل، آرزومند تحقق آرمانهایش بود، هیچ شک

و ریبی نیست. برای میرزا مهم این بود که همواره یک انقلابی و یک انسان آرمانخواه و آرمانگرا باقی بماند.

میرزا از نسل انقلابیون واقعی بود که ماهیت و هویت زندگی و حیاتشان در انقلابی بودنشان است. او از نسل مردانی بود که حتی اگر در جنبش خود و پیشبرد اهداف آن توفیق یابند، باز یک انقلابی باقی می مانند.

میرزا فقط به نجات گیلان نمی اندیشید، بلکه به ایران و در صورت پیروزی و موفقیت به نجات مسلمانان می اندیشید و به طور کلی به نوع انسان و نجات او از زیر سیطره و استیلا و استعمار و استبداد و ستم فکر می کرد. اگر چه ممکن است برخی چنین قضاوتی را نپذیرند و قطعیتی بدان ندهند که تاریخ جای احتمالات و اگرها نیست، اما میرزا از جمله انقلابیونی بود که در صورت پیروزی هم، همیشه در درون خود یک انقلابی سرگردان و آواره باقی می ماند، چون دردوی تنها نجات گیلان و ایران نبود. او انسان آزادیخواه تمام عیاری بود که تنها با مشاهده آزادی دیگران خرسند می شد، چه تفاوتی است بین آن که با پروا می اندیشد و آن که به پرواز و رهایی و آزادی انسانها، بی پروا می اندیشد. میرزا ارستو چه گوارای سرگردان و همیشه انقلابی ایران و شاید چه گوارا، میرزای همیشه انقلابی آمریکای لاتین بود و این هر دو، انقلابی آرمانخواه مانند، نه انقلابی قهرمان و یا قهرمان سیاسی، چنان که چه گوارا را نیز مثل میرزا سر بریدند، اما در بولیوی.

انقلابی در زندگی

میرزا در تمام دوران زندگیش، همیشه به رسم یک انقلابی زیست. زندگی وی از شروع جنبش و نهضتش در گیلان نیز با روحیات و آزادی و آزادیخواهی و عدالتجویی و روح حماسی عجین و سرشته بوده است. خاطرات دوستان ایام تحصیلش مؤید این معنی است که میرزا در آغاز دوران جوانیش صفات عالی انسانی و اخلاقی ممتاز داشت و بین طلاب و همسالانش طرفدار عدل و حامی مظلوم به شمار می رفت. هر کس به دیگری تعدی می کرد یا کمترین اجحاف و بی عدالتی روا می داشت، مشت میرزا بالای سرش بلند می شد و تجاوز دانش آموزان دینی به حقوق یکدیگر را چه در داخل و چه خارج از بی کیفر نمی گذاشت. او یک ایرانی ایده آلیست و یک مرد مذهبی تمام عیار بود.

میرزا مردی زودرنج و حساس بود، چنان که بعد از فتح قزوین و در جریان مبارزه علیه استبداد صغیر، به علت کارهای خلاف قاعده ای که از بعضی از مجاهدین سر می زد، معترضانه به رشت برگشت، لیکن میرزا کریم خان رشتی (خان اکبر) که در آن وقت ریاست کمیته ستار را به عهده داشت، او و مجاهدین همراهش را با استمالت برگردانید.





از برخی از اعمال ناشایست برخی از مجاهدان که شایسته آزادیخواهی و آزادیخواهان نبود، به شکوه در آمد و سخت بشکوهید. در طغیان ترکمنها به تحریک محمد علیشاه مخلوع، داوطلب جنگ شد و در جریان جنگ و مبارزه گلوله خورد. از محمدعلیشاه دستوری داشتند تا میرزا به دریا اندازند و طعمه ماهیان کنند، اما تقدیر چنان بود که یونس از این ماجرا جان به در برد.

هنگامی که به دلیل فعالیتهای آزادیخواهانه به دستور کنسول دولت روسیه تزاری، مانند یوسف دیگری این بار نه با خیانت برادران همخانه، بلکه با سیاست دولتی بیگانه، مجبور به ترک وطن کنعانی خود (گیلان) گردید و در غربت جان بی قرار خود به مصر غربت دیگری (تهران) شد که در آن چندان هم بیگانه هم نبود و عزیز دیگری گشت. در آن جا در مقابل تجاوز و ستم و استبداد با تمام حنجره به فریاد برخاست و تمام تن اعتراض گردید.

در سال ۱۹۱۴ میلادی که دیو مرگ و اژدهای نابودی به دستور الهه جنگ بر طبل نیستی می کوفت و خون می طلبید و صدا و نفس مشنوم آن به کرانه های هستی جان انسان ایرانی نیز سرایت کرد، سپاهیان ترک و تتر (تاتار) و بربر (عثمانی، روسیه و انگلیس) از همه سو (سه جانب)، شمال و جنوب و غرب، سرزمین اهورایی ایران را هدف آتش کین خواهی خود قرار دادند. الهه جنگ تشنه به خون، از خون مردمان مغرب زمین سیراب نشده بود، پس قصد کرد تا عطش سیراب نشدنی خود را با خون انسانهای مشرق زمین و ایران فرو بنشانند. به رغم اعلام سیاست بی طرفی از سوی دولت مرکزی ایران، مردم این سرزمین اهورایی به گرداب فقر و فاقه و خون گرفتار آمدند و حرکت برخی از رجال ملی و مذهبی به مناطق غربی ایران و تشکیل دولت ملی نتیجه داد. حکومت مرکزی توان مقابله با اشغالگران بیگانه را نداشت و نشانه هایی از رهایی و

امیدواری برای ایران و ایرانی باقی نمانده بود. در این هنگامه تیره و تار بود که روزنه امید درخشیدن گرفت و فرزند پاک وطن، میرزا کوچک خان جنگلی با مشورت و مذاکره با برخی از رجال دین و سیاست و با صلاحدید و صوابدید آنها و با تکیه بر اندیشه های جمعیت اتحاد اسلام، تصمیم به مقابله با اشغالگران خارجی و مبارزه با تجاوزات و زورگوییهای آنان و ستمهای حکومت مرکزی گرفت تا با ایجاد یک کانون ثابت قدرتمند در گوشه ای از ایران (شمال)، امکانات و نیروها و مبارزان و آزادیخواهان را در یک مکان گرد آورد و حماسه جنگل از این جا آغاز می شود. اهداف انسانی و اسلامی و ملی جنبش جنگل که اساس و ماهیت شکل گیری این نهضت را تشکیل می داد، مبارزه علیه اشغالگران بیگانه و استعمارگران خارجی، مبارزه با استبداد و ستم حکومت مرکزی، نجات میهن، برقراری

امنیت و عدالت اجتماعی بوده است.

میرزا آرشی دیگر در زمانه خود بود که یک و تنها به دفاع از ایران و نجات میهن از زیر سم ستوران توران و تورانیان

اگر میرزا فقط مرد سیاست بود، هرگز نمی توانست یک انسان انقلابی آرمانگرا و صادق باشد. او چون مولایش علی (ع) می اندیشید که می گفت من هرگز پیروزی را با ستم به دست نمی آورم. میرزا یک سیاستمدار واقعی با تدبیر به مفهوم متداول و متعارف آن نبود که در پیشبرد سیاستهای پیچیدگیهای خاص و تدابیر عقلانی لازم را به کار گیرد. باید گفت که دنیای سیاست همیشه هم با صداقت جمع نمی شود و صورت عملی به خود نمی گیرد. میرزا صداقت خود را در برابر دوستان و حسن نیت خود را در برابر مخالفان و مدارایی که با آنان نشان می داد، اثبات کرد. از جمله در مقابل کودتاچیان حزب سرخ عدالت، مخالفت خوانیها و دشمنیهای احسان الله خان و خالوقربان و حیدرخان عمواغلی، پیمان شکنی سران انقلاب شوروی و غیره که حاجت به تکرار نیست.

برخاسته بود و جان پاک و عزیزش را فدا کرد و میثاق خود را با مام میهنش جاودانی ساخت.

شخصیت میرزا کوچک خان

به شهادت تاریخ، دوستان و همزمان و حتی دشمنان و کین خواهان میرزا، وی انسانی صادق و با حسن نیتی والا و بالا بود. میرزا انسانی با فضیلتیهای اخلاقی و عواطف انسانی بود. انسانی که نمی آساید تا دیگران بیاسایند، انسانی که نمی آرد تا دیگران بیارامند، انسانی که نمی خواهد تا دیگران

را بیدار کند، انسانی که خود از درد خودپرستی به درد نودوستی می رسد، انسانی که از دردهای پوستی به درد دوستی می رسد و انسانی که از خودخواهی به دیگرخواهی می رسد، چنین انسانهایی در حالی که به دیگران می اندیشند و برای دیگران می زیند، چه تنهائند، آنان چون جزیره تنهایی در اقیانوس هستی هستند.

میرزا مرد صداقت بود و چگونه می شود سیاست را با صداقت به پیش برد؟ همیشه در جامعه انسانی، بزرگ ترین قحط سال عاطفی، قحطی صداقت بوده است. در جهانی که برای پیشبرد هیچ امر راستی نمی توان از دروغ استفاده نورزید، مردانی چون میرزا همواره مرید حق و صداقت بوده اند. میرزا انسانی بسیار عقیف و مهربان بود و در برابر مظلومان و ستمدیدگان دلی نازک تر از برگ گل داشت، ولی در مقابل ظالمان و متجاوزان صلابت و مقاومت و سرسختی سخت تر از صخره های کوهستان بود. او نام و نان خود را فراموش کرد، چون به دیگران و سربلندی مام میهن می اندیشید. آن چه نام میرزا را عزیز داشته و ماندگاری بخشیده، همین صفت والای انسانی او بوده است. به نظر می رسد که هر گونه بررسی ماهیت جنبش جنگل بدون بررسی شخصیت ویژه میرزا ناقص و ابتر خواهد بود. انسانی سخت مهربان و پاکدل و در هنگام جنگ با دشمنان داخلی و نیز بیگانه، شیر شریزه بود و مصداق اشداء علی الکفار و رحماء بینهم.

مردان بزرگ در میان جمعد و به جمع و مردم می اندیشند، ولی در عین حال چه تنهائند.

اگر سیاست و مقتضیات آن ایجاب می کند که شخص در محاوراتش با اشخاص دیگر به دروغ و تقلب و تزویر توسل جوید، میرزا هیچ سیاستی را مفیدتر و مؤثرتر از راستی و درستی نمی شناخت و به همین دلیل بود که زبانش به غیر از حق و حقیقت گویا نبود.

اگر میرزا فقط مرد سیاست بود، هرگز نمی توانست یک انسان انقلابی آرمانگرا و صادق باشد. او چون مولایش علی (ع) می اندیشید که می گفت من هرگز پیروزی را با ستم به دست نمی آورم. میرزا یک سیاستمدار واقعی با تدبیر به مفهوم متداول و متعارف آن نبود که در پیشبرد سیاستهای پیچیدگیهای خاص و تدابیر عقلانی لازم را به کار گیرد. باید گفت که دنیای سیاست همیشه هم با صداقت جمع نمی شود و صورت عملی به خود نمی گیرد. میرزا صداقت خود را در برابر دوستان و حسن نیت خود را در برابر مخالفان و مدارایی که با آنان نشان می داد، اثبات کرد. از جمله در مقابل کودتاچیان حزب سرخ عدالت، مخالفت خوانیها و دشمنیهای احسان الله خان و خالوقربان و حیدرخان عمواغلی، پیمان شکنی سران انقلاب شوروی و غیره که حاجت به تکرار نیست.

مرگ میرزا که مرد شایستگیهای اخلاقی بود، چه سخت بود. مگر نه آنچه را که بشر به عنوان نوشدارویی فوری و حیاتی برای همیشه بدان احتیاج دارد، فضایل اخلاقی است؟ آیا آنچه که بشر را به گرداب و طوفان بلاها و مصیبتیهای اندازد، سست شدن تعهدات اخلاقی انسانها نیست، پس مهم ترین درسی که از نهضت و جنبش جنگل و رهبر آزاده و بزرگمنش آن باید بیاموزیم، شایستگیها و فضیلتیهای اخلاقی یک انسان مهربان و دوست داشتنی است. میرزا به فضایل اخلاقی می اندیشید، اما برای احیای این فضایل اخلاقی، هرگز فضیلتیهای خود را زیر پا نگذاشت. در آن صورت موضوع دفاع از فضایل اخلاقی از اصل منتفی و از نوع سالبه به انتفاع موضوع می بود. میرزا از این جهت، اگرچه در میان جمع بود و با جمع می زیست، ولی همیشه تنها بود و تنها می اندیشید

دکتر علی اکبر ولایتی

میرزا نماد بیداری اسلامی...



و عده‌ای از رجال سیاسی و روحانی ایران نظیر محمدرضا مساوات، محمد کمره‌ای، سلیمان محسن اسکندری، سید حسن مدرس و ادیب الممالک از اعضای آن بودند. اتحاد اسلام، کانون اصلی رهبری و مرکز ثقل تصمیم‌گیریهای سیاسی، اداری، اجتماعی و نظامی نهضت جنگل بود و حفظ استقلال ایران را تعقیب می‌کرد. میرزا پس از توافق با تشکیلات اتحاد اسلام، از تهران عازم گیلان شد و تشکیلاتی مخفی را به نام «هیئت اتحاد اسلام» پایه‌ریزی و به تدریج مجاهدان و یارانی را جذب این تشکیلات کرد. نخستین پایگاه عملیاتی نهضت در جنگل تولم (سه فرسخی شمال غربی رشت) تأسیس شد و در شوال ۱۳۳۲ ق عملیات خود را با نام اتحاد اسلام علیه نیروهای اشغالگر آغاز کرد. هدفهای عمده نهضت با توجه به اوضاع سیاسی و اجتماعی آن زمان عبارت بودند از: اخراج نیروهای بیگانه، برقراری امنیت، رفع بیعدالتی و مبارزه با خودکامگی و استبداد. ایدئولوژی هیئت بر پایه آنچه که در ارگان نهضت جنگل، روزنامه جنگل، انتشار یافت، عبارت بود از: حمایت از استقلال کامل کشور بدون مداخله دولت بیگانه، اصلاحات اساسی و رفع فساد در تشکیلات دولتی. نهضت با رهبری میرزا به تدریج توانست کمکهای اقشار مختلف مردم را جلب کند، به سازمان نظامی و سیاسی قوی تبدیل شود و به تهدید فزاینده‌ای برای نیروهای اشغالگر، به ویژه نیروهای روسیه تزاری تبدیل شود. گسترش نهضت در میان دهقانان و حمایت آنان از میرزا سبب وحشت مالکان بزرگ گیلان نیز شده بود. آنان خواستار دفع و سرکوب سریع جنگلیها بودند. حمله مشترک نیروهای روس و فرماندار گیلان (حشمت الدوله) برای سرکوبی نهضت به

که احساس مسئولیت هر انسان انقلابی و مؤمن به دین و میهن خود را چون میرزا کوچک خان، برمی‌انگیخت. میرزا پس از ایجاد ارتباط با تشکیلات اتحاد اسلام در تهران و بحث و مناظره با آنها با این هدف که «هر دولتی که نتواند مملکت خود را از سلطه و اقتدار دشمنان خارجی نجات دهد، وظیفه ملت است که برای استخلاص وطنش قیام کند»، تصمیم گرفت برای پایه‌ریزی یک نهضت، به سازماندهی نیروها بپردازد. اتحاد اسلام سازمانی در استانبول بود که با هدف گردآوری مسلمانان زیر پرچمی واحد برای مبارزه با استعمار به وجود آمد. مؤسسان آن سید جمال الدین اسدآبادی، عبدالرضا کواکبی، رشیدرضا و شیخ محمد عبده

نهضت جنگل به رهبری میرزا
کوچک خان جنگلی در شرایطی
شکل گرفت که جای جای سرزمین
ایران آماده قیامهای آزادیبخش
برای پایان بخشیدن به حضور
بیگانگان و پایان دادن به اوضاع
آشفته درون مرزها بود.

میرزا کوچک خان، مسلمانی معتقد و مبارزی وطنخواه و نستوه بود و نهضت او خاستگاه دینی و مردمی داشت. نهضت جنگل به رهبری میرزا کوچک خان جنگلی در شرایطی شکل گرفت که جای جای سرزمین ایران آماده قیامهای آزادیبخش برای پایان بخشیدن به حضور بیگانگان و پایان دادن به اوضاع آشفته درون مرزها بود. نهضت جنگل مقارن با بروز جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ شکل گرفت، به رغم اعلام بیطرفی دولت ایران در این جنگ، بخش عمده سرزمین ایران به اشغال بیگانگان در آمد و استقلال کشور سخت به مخاطره افتاد. در این زمان، آشفتگی سیاسی، عدم وجود دولتمردان لایق و مستقل، سقوط پی‌درپی کابینه‌ها و بی‌ثباتی قدرت سیاسی از یک طرف و پریشانی و فقر گسترده از سوی دیگر، چنان فضای دهشتناکی را بر مقدرات ایران حاکم کرده بود که احساس مسئولیت هر انسان انقلابی و مؤمن به دین و میهن خود را چون میرزا کوچک خان، برمی‌انگیخت. نهضت جنگل به رهبری میرزا کوچک خان جنگلی در شرایطی شکل گرفت که جای جای سرزمین ایران آماده قیامهای آزادیبخش برای پایان بخشیدن به حضور بیگانگان و پایان دادن به اوضاع آشفته درون مرزها بود. نهضت جنگل مقارن با بروز جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ شکل گرفت، به رغم اعلام بیطرفی دولت ایران در این جنگ، بخش عمده سرزمین ایران به اشغال بیگانگان در آمد و استقلال کشور سخت به مخاطره افتاد. در این زمان، آشفتگی سیاسی، عدم وجود دولتمردان لایق و مستقل، سقوط پی‌درپی کابینه‌ها و بی‌ثباتی قدرت سیاسی از یک طرف و پریشانی و فقر گسترده از سوی دیگر، چنان فضای دهشتناکی را بر مقدرات ایران حاکم کرده بود



آشنا با دیار ایران و عجبا از آشنایان بیگانه با میهن. هنگامی که همگنان ایرانی، همگان میرزا را وانهاده و یکه و تنها گذاشته بودند، دل بستگی این آلمانی به ایران و وفاداری او به میرزا، شوری همیشگی به رگهای ایران و ایرانی دواند. دوست بیگانه یا بیگانه دوست میرزا از پای در آمد. آن همدل غریب، آن غریب آشنا، آن آشنای غریب در آخرین لحظات از زندگی خویش دم نزد. سرمای کشنده گدوک بر گائوک غلبه کرد. نبض گرمش در حال فسرده بود. میرزا هنوز تاب و توانی داشت و می توانست گائوک آلمانی، هوشنگ ایرانی را واگذارد و با غریزه حب نفس و حفظ نفس، جان به سلامت به در برده، اما میرزای جوانمرد و عیار، انقلابی آرمانگرا و آرمانخواه و صداقت پیشه، متعهد و نوع دوست که هرگز به فکر نجات جان خود نبود و رستگاری انسان و خدمت به انسانیت، منشور زندگی او بود، چنین نخواهد کرد. یار دور از دیار وطن خود را بر دوش می کشد، اما توش و توان اندک خود را از دست می دهد و چشمان زیبایش را بر دنیای نامرادی و ناجوانمردی زمانه اش می بندد. دو دوست در آغوش هم، یکی دور از یار و دیگری دور از دیار، به خوابی ابدی فرو می روند و نفس زندگی در حجره های آنان یخ می بندد. رضا اسکستانی سر میرزا را می برد و خالو قربان آن را برای وزیر جنگ (رضاخان) هدیه می برد. و مرگش چه زیبا بود. تداعی دیگری از حادثه کربلا. میرزا عاشق بود و سر خود را بر سر این عشق باخت.

این مقال را با نقل بخشهایی از آخرین نامه ای که میرزا به میرزا آقای عربانی نوشته و بیانگر اوج تأثر میرزا از شکست جنبش جنگل و بی وفایی دوستان و انتساب نسبتهای ناروا به او و نابودی آرمانها و اهدافش است، به پایان می بریم.

«با رویه ای که دشمنان در پیش گرفته اند، شاید بتوانند به طور موقت یا دائم توفیق حاصل کنند، ولی اتکاء من و همراهانم به خداوند دادگری است که در بسیاری از مهالک حفظ نموده است.»

آخرین جمله نامه این است:

«امروز دشمنانمان، ما را دزد و غارتگر خطاب می کنند و حال آنکه هیچ قدمی جز در راه آسایش و حفظ مال و ناموس مردمان برداشته ایم. ما این اتهامات را می شنویم و حکیمیت را به خداوند قادر حاکم علی الاطلاق واگذار می کنیم.» ■

نزدیک می شد و آخرین ترانه اش، نه ترانه آزادی وطن، بلکه سرود خداحافظی جمهوری جنگل و شخص میرزا بود که باید در گوش ایران زمین سروده می شد، هرگز حاضر به تسلیم و سازش و مماشات و دست برداشتن از اهداف انقلابی خود تن نداد.

زمانی که جنبش جنگل در اثر درگیریهای داخلی و دخالتهای بلشویکیها، کودتاها و توطئه ها، تعارضات ایدئولوژیک، بحرانهای داخلی، جنگهای متعدد فرسایشی بانبروهای قزاق و دولت مرکزی، خانها و حکمرانان محلی و منطقه ای، نیروهای بیگانه (انگلیس) به اندازه کافی و لازم تضعیف شد و در آستانه فروپاشی قرار گرفت، دیپلماسی خیانتبار بین المللی، ضربه نهایی را بر پیکر جنبش جنگل وارد آورد و آن توافق مشترک و پنهان اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان بر پایان بخشیدن به جنبش جنگل بود.

دولت شوروی برای متحقق ساختن اهداف تجاری و اقتصادی خود و نیل به سیاست همزیستی مسالمت آمیز بین المللی و در سازشی به مصلحت خود با دنیای بورژوازی و تجارت روابط بازرگانی آزاد با دنیای سرمایه داری و همزیستی دنیای کمونیست با غیر کمونیست، میرزا را با وجه المصلاحه قرار داد، او را قربانی سازش خود با دنیای بورژوازی و دولت انگلستان کرد، دست از حمایت ضمنی خود از میرزا به عنوان رهبر یک جنبش انقلابی برداشت و با پر اکندن نیروهای انقلابی و ایجاد اختلاف در بین سران نهضت و حیانت برخی از سران جنبش چون احسان الله خان، حیدر عمو اوغلی، خالو قربان و تسلیم و اعدام برخی از آنها همچون دکتر حشمت جنگلی که ضربه ای بزرگ بر پیکر جنبش جنگل بود، نهضت انقلابی میرزا را به لحظه های پایان خود نزدیک ساخت.

داستان مرگ میرزا و یار همراهش گائوک (هوشنگ ایرانی)، حماسه بلند گذشت و ایثار و آزادی است و باید همچون ترانه ای جاویدان و مسقونی ماندگار در گوش بنی نوع انسان در همه اعصار و زمانها و در سراسر پهنه گیتی تکرار شود.

مرگ میرزا نشان داد که چه تنها بود در سرزمین خویش و آشنا با یاری بیگانه (گائوک) و در آخرین لحظات زندگی ثابت کرد که هنوز فضیلت های انسانی نمرده اند و یار بیگانه او را تنها نگذاشت و او یار بیگانه شد.

دو یار، دو تن به دو کالبد از هم جدا، ولی یک جان در دو پیکر، میرزای ایرانی و گائوک آلمانی. عجیب از این بیگانه

میرزا در دوران اقامتش در رشت همواره به بیدادگریها و ستمهای سربازان متجاوز روسیه تزاری معترض بود، بنابراین کنسول روسیه به خاطر اعتراضها و نیز سابقه مبارزات آزادیخواهانه میرزا، وی را از رشت تبعید کرد و میرزا به تهران رفت. در تهران نیز از کارهای ناهنجار برخی از مجاهدین افسرده شد و حتی با عبدالحسین خان معزالسلطان که بعد از فتح تهران لقب سردار محبی گرفت و نمی خواست یا نمی توانست از اعمال مجاهدین جلوگیری کند، قطع رابطه کرد و با آن که در نهایت عسرت و تنگدستی می زیست، از پذیرفتن کمکهای مادی سردار امتناع ورزید. او به معنای واقعی مردی میهن پرست بود، نه به وعده حکومت فریفته شد و نه مزده بزرگ تری او را منحرف ساخت. به وعده ها پوزخند زد و به نامه مشفقانه و خیرخواهانه سفیر روس بی اعتنائی کرد، هر چند اگر به مفاد نامه سفیر گوش می کرد، شاید کشته نمی شد و زنده می ماند، اما او با اعزاز و حشمت زیست. میرزا با تمام تلاشی که کرد، از جامعه شناسی به دور بود. او یک عنصر انقلابی به معنی عام نبود و از خوی سیاسی و سیاستمداری بهره ای نداشت. او برای خود اربابی جز وجدان خویش و آرمانهای ملی نمی شناخت، ولی از درک صاحبان این آرمانها غافل ماند.

میرزا مردی مذهبی بود که هر خیانتی را به هر اندازه هم که کوچک بود، گناه می شمرد. دارایی او فقط یک قران پولی بود که در حبیش یافت شد، ولی یک قران جاویدی که همیشه برای صاحبش نامی برابر گنج قارون به جا گذاشت.

انقلابی در مرگ

میرزا همچنان که در زندگی بزرگوار و آزاده بود، در مرگ نیز آزادی و انقلابی بودن خود را ثابت کرد. او به وعده های مخالفان و دشمنان گوش نکرد و به سازش و تسلیم برای حفظ جان خود تن نداد. یک انقلابی و آزادیخواه بزرگ چون میرزا چگونه می تواند آرمانها و ایده آلهایش را به دست تسلیم و سازش بسپارد؟! با تسلیم و سازش چه چیزی از آرمان یک انقلابی باقی می ماند؟ یک انقلابی بدون آرمان چگونه می تواند زنده بماند و در چه چیزی می تواند معنای بودن خویش را جستجو کند؟

میرزا به مثابه یک انسان جوانمرد و پرهیزگار و وارسته، شایستگیها و صفات ویژه اخلاقی خود را حتی قبل از شروع نهضت و جنبش جنگل در سایر مراحل دوران زندگی به اثبات رسانده بود. درد و غم و رنج بزرگ میرزا که محرک و مشوق اصولی و بنیادین او در رویکردش به برپایی جنبش محسوب می شد، لگدکوب و پایمال شدن ثمرات انقلاب مشروطیت ایران بود.

میرزا در حالی که با توجه به وضعیت داخلی حاکمیت شرایط ویژه جهانی و بین المللی، حلقه محاصره از همه سو بر او تنگ شده بود و هیچ راه چاره و بیرونی شدنی جز تسلیم و سازش و یا مرگ برای او باقی نمانده بود و جنبش جنگل آخرین نفسهای خود را می کشید و حماسه جنگل به پایان خود



آیت اله رضا استادی

اصالت اسلامی قیام میرزا در آینه اسناد...

که می‌کردند، چون برخی از نویسندگان تاریخ نهضت جنگل و میرزا کوچک خان به اقرار خودشان مطالب را سانسور می‌کردند و با خود می‌گفتند چه مطلبی را بنویسم و چه را ننویسم، چه صلاح است و اجازه چاپ می‌دهند و چه صلاح نیست و اجازه چاپ نمی‌دهند. پس اولادپر شروع کردند به نوشتن و در این فاصله بسیاری از مطالب حذف و محو شد، بعد هم که شروع به نوشتن شد هر مطلبی را ننوشتند و من اینجا لازم می‌دانم این مطلب را عرض کنم نهضتهایی که اساس اسلامی دارند، یعنی تکیه‌شان فقط و فقط به قرآن و اسلام است، تاریخ نویسی باید از یک روحیه اسلامی خیلی قوی برخوردار باشد، زیرا در غیر این صورت نمی‌تواند آن نهضت را آن جوری که هست منعکس کند. یک نهضتی که پایگاه اسلامی، قرآنی دارد، کسی باید تاریخ را بنویسد که او هم اساس را اسلام بداند، پایگاه را قرآن بداند، باور کرده باشد که این آقا برای اسلام و قرآن، خودش را این قدر به زحمت انداخته است و گرنه خیلی ساده قضایا را به صورت مادی، توجیه و تأویل می‌کند.

در مورد میرزا کوچک خان واقع این است که میرزا کوچک خان یک مسلمان معتقد و یک روحانی مؤمن بوده و قیام او یک قیام اسلامی و در راستای سایر قیامهایی است که فقط و فقط منشأ دینی داشته اند و این است برخی از دلایل و گواهیهای آن:

سند اول: اعلامیه‌ای است به قلم خود میرزا کوچک. این اعلامیه، میرزا و روحیه اسلامی او را تا حدی به ما می‌شناساند و گفتار آنان را که می‌خواهند قیام او را فقط برای آزادی توجیه کنند، باطل می‌کند. این اعلامیه با عنوان «تمنا» در روزنامه جنگل چاپ شده است: «یکی از علل خرابیهای ما تقید به القاب و احترامات بی‌مأخذ صوری است که غالباً تمایل به آنها تولید مفاسد کثیره می‌کند. هر کس که دو قدم در راه اصلاح مملکت برداشت و یا دو کلمه برای آزادی ملتی نطق و تحریر کرد و یا دوروی به خدمات نوع خود مشغول شد، فوراً یک لقب و یا عنوان بزرگی از خود یا دیگران به او چسبیده و همان سبب کبر و غرور گشته، بلکه تهیه وسائل و تجملی که لازمه آن لقب است، آن را از طریق حق و صواب منصرف می‌کند. کسی که مقصودش خدمت به وطن و ملت و نیتش خالص است نباید مقید به این پیرایه‌ها گردد. این بنده که شاید اغلب بدانند قصد خدمت به دیانت و ایرات است نه برای تحصیل جاه و جلال، از عموم تمنا می‌کنم که از القاب معموله معاف داشته و به همان اسم خود مخاطبم دارند و در این کار منتی بزرگ بر کوچک بگذارند. کوچک جنگلی.»

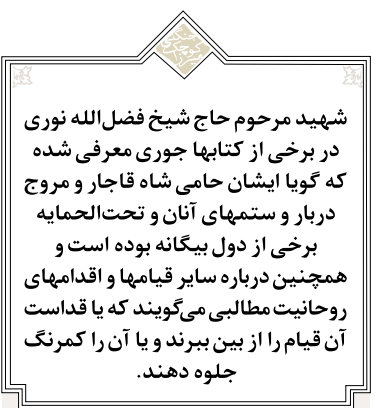
آیا این همان جمله‌ای نیست که امام خمینی رضوان الله تعالی علیه می‌فرمود که به من بگویند خادم نه رهبر. آری طرز فکر یک مسلمان اصیل و معتقد این است که چون من می‌خواهم برای اسلام کار کنم باید نیتم خالص باشد و حتی از مردم توقع لقب هم نداشته باشم.

سند دوم: مطلبی است که باز از روزنامه جنگل نقل می‌کنم. این یادداشت علاقه میرزا کوچک و جنگلیها را به روحانیت و مراجع تقلید آن روز منعکس می‌سازد:

«قدرت و سطوت ملی از راه دیانت و امانت، یک وقت به عهده کفایت شیخ کاظم خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی و حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل و آقا سید عبدالله بهبهانی شهید و میرزای شیرازی شهریر بود که نام نامیشان تا ابد در دفتر هواخواهان آدمیت ثبت است.

و امروز نعم البدل و ناگار آن ستونهای دیانت که مغزهای مقدس ایشان مربوط به سیاست نیز هست، امثال آقای شیخ الشریعه، آقای میرزا حسین نائینی، آقا سید ابوالحسن اصفهانی، آقا سید علی

کم بعد از خواندن مردم می‌شود که آیا این قیامها و اقدامها کار درستی بوده اند یا نه؟ کارهای مفید و به صلاح مملکت بوده اند یا نه؟ اکنون که سؤال تا حدی روشن شد، به پاسخ آن می‌پردازم: سر این مطلب این است که متأسفانه از روز اولی که روحانیت، مسلمانها، بچه مسلمانها و حوزه‌های علمیه شروع کردند علیه ظلم، استبداد، استعمار و استکبار حرفی بزنند، علیه بیگانگان اقدامی بکنند و نگذارند بیش از پیش بر ممالک اسلامی مسلط باشند و دست تسلط آنان را قطع کنند، خودشان تاریخ این کارهای خود را ننوشتند بلکه دیگران نوشتند و لذا هر چه را که خواستند نوشتند نه هر چه را که لازم و صحیح و مطابق با واقع بود. و این همان هشدار بود که بارها امام خمینی رضوان الله تعالی علیه می‌دادند و می‌فرمودند خودتان باید تاریخ انقلابتان را بنویسید و از همین حالا هم بنویسید و نگذارید دست دیگران بیفتد. دست دیگران که افتاد چون با اسلام خوب نیستند، با روحانیت خوب نیستند، از روی غرض ورزی مطالبی می‌نویسند و انقلاب را خوب درک نمی‌کنند و آن را تحریف می‌کنند و وارونه جلوه می‌دهند. هنگامی که برخی از کتابهایی را که راجع به نهضت تنباکو نوشته شده اند، را مطالعه می‌کردم، می‌دیدم نویسنده آن یا اینکه ایرانی و خودی است، در صورت آن فتوای معروف از مرحوم میرزای شیرازی اظهار شک و تردید می‌کند و می‌گوید، «آیا این فتوا از میرزا هست یا نه؟» آنگاه برای این اظهار شک و تردید سند ارائه می‌دهد و می‌گوید، «از اسناد باقیمانده در سفارت انگلیس چنین برمی‌آید که این فتوا را میرزا صادر نکرده است.»



پیدا است کسی که بخواهد تاریخ نهضت تنباکو را بنویسد و مصدر و مدرکش حرف خود انگلیسی‌ها باشد، یعنی همانهایی که میرزا با آنها در افتاد و مردم با آنها در افتاده‌اند نوشته اند، اونمی تواند قابل اعتماد باشد.

به نظر بنده داستان مرحوم میرزا کوچک خان جنگلی هم دقیقاً گرفتار همین بی‌توجهی شده است. اگر در کتابها درباره او قضاوتهای شده و حرفهای مختلفی گفته‌اند، به خاطر این است که از روز اول خوددیا، تاریخ این نهضت را ننوشتند و بعضیها هم که خواستند بنویسند با فاصله چند سال نوشتند، آن هم با ملاحظات

همه ما می‌دانیم که در صد سال اخیر، یعنی از اوایل سده چهارم هجری قمری تا زمان حاضر، نهضتها، انقلابها، قیامها و اقدامهای متعددی توسط روحانیت شیعه انجام شده اند از جمله نهضت تنباکو به رهبری میرزای شیرازی بزرگ، پس از آن قیام مشروطیت و بعد از مشروطه داستان شهید شیخ فضل الله نوری و پس از آن انقلاب عراق که به رهبری روحانیت عراق و مرحوم میرزای شیرازی کوچک (مرحوم میرزا محمد تقی شیرازی) انجام شد، بعد داستان مرحوم مدرس، قیام مرحوم خیابانی، قیام میرزا کوچک خان جنگلی و در سالهای اخیر قیام آیت الله کاشانی و مسئله ملی شدن نفت و بعد داستان فداییان اسلام یعنی نواب صفوی و همفکرها و همراه هایش و سپس انقلاب با عظمت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه. اینها قیامها و اقدامهایی هستند که توسط روحانیت ترتیب یافته و انجام و دنبال شده اند و همه مورخان معاصر، دخالت روحانیت را در این نهضتها قبول دارند.

اما هنگامی که به تاریخ مدون این انقلابها مراجعه می‌کنیم، متأسفانه می‌بینیم از قصه تنباکو گرفته تا داستان فداییان اسلام و مرحوم نواب صفوی، هر کدام که در تاریخ بیان شده کنارش حرفهایی زده شده که یا اصل آن قیام و نهضت را مورد تشکیک قرار داده و یا تا حدی، نقاط ابهام در آن ایجاد کرده اند به طوری که برای خواننده بی اطلاع یا کم اطلاع این سؤال مطرح می‌شود که آیا اصلاً این نهضتها کارهای صحیح و مفید و مشروعی بوده اند یا نه؟ مثلاً در داستان نهضت تنباکو همه می‌دانیم نهضتی بوده صدر صد اسلامی و مفید و روحانیت آن زمان به رهبری مرحوم میرزا محمد حسن شیرازی (میرزای بزرگ) آن را انجام داده و برای قطع ید بیگانگان و کوتاه کردن دست اجانب بسیار مؤثر بوده و این مطلب از نظر ما جزو بدیهات است. هنگامی که به تاریخهایی که این قضایا را نوشته‌اند مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم برخیا به آن یک چاشنیهای زده اند که گاهی در اصل مسئله و گاهی در برخی از فروع آن گاهی در مؤثر و مفید بودن آن تردید ایجاد می‌کنند. مثلاً در مورد فتوای معروف میرزای شیرازی: «الیوم استعمال تنباکو در حکم محاربه با امام زمان است.» هنگامی که به تاریخ مراجعه می‌کنیم می‌بینیم گاهی این طور می‌نویسند، «آیا این فتوا را میرزا صادر کرده یا کسی از تهران این فتوا را منتشر و بعداً میرزا آن را تأیید کرده است؟ و آیا این کار خود میرزا بوده یا نقشه‌اش را از تهران کشیدند و ترتیب دادند و ایشان در مقابل عمل انجام شده قرار گرفت؟» و یا باز در برخی از تواریخ می‌نویسند، «این کاری که توسط میرزا و روحانیت آن روز انجام شد با غرامتی که دولت انگلیس از دولت آن روز گرفت، به نفع ایران نبود، بلکه به ضرر بود، در حالی که از نظر ما به نفع اسلام و ایران بودن آن جزو بدیهیات است. و همینطور تک تک این قصه‌ها را که در تاریخ می‌خوانیم می‌بینیم که کنارش حرفهای مشکوک و زنده‌ای آمده است. مثلاً شیخ شهید

مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری در برخی از کتابها جوری معرفی شده که گویا ایشان حامی شاه قاجار و مروج دربار و ستمهای آنان و تحت الحمایه برخی از دول بیگانه بوده است و همچنین درباره سایر قیامها و اقدامهای روحانیت مطالبی می‌گویند که یا قداست آن قیام را از بین ببرند و یا آن را کمرنگ جلوه دهند. سؤال این است: چه شده است که این نهضتها که یکی هم همین نهضت مرحوم میرزا کوچک خان است (که راجع به ایشان هم حرفهای نادرستی زده شده و قضاوتهای غیر واقعی علیه ایشان صورت گرفته) با اینکه ما می‌دانیم اسلامی بوده و هیچ ریشه‌ای جز اسلام، جز قرآن، جز خدا، جز پیامبر نداشته، در تواریخ جوری منعکس شده که اگر یک آدم بی اطلاع این تاریخها را بخواند، دست



گسترش نهضت در میان دهقانان و حمایت آنان از میرزا سبب وحشت مالکان بزرگ گیلان نیز شده بود. آنان خواستار دفع و سرکوب سریع جنگلیها بودند.

میرزا به شمار می رفت، به میرزا خیانت کرد و با اخذ امان نامه از دولت وثوق الدوله، همراه مجاهدان کسما از صف نهضت جنگل جدا شد و برای سرکوب میرزا و نهضت جنگل با دولت همکاری کرد.

پس از ایجاد شکاف در نهضت و تضعیف آن، انگلیسیها از فرصت پیش آمده بهره گرفته و با ارسال نامه ای از میرزا خواستند ظرف پنج روز یا اطاعت خود را از دولت وثوق الدوله اعلام دارد و یا ایران را ترک کند که در این صورت دولت انگلیس حاضر است در بین‌النهرین به او پناهندگی دهد. آنها به دنبال بهانه ای برای حمله مجدد به جنگلیها بودند و همزمان بار دهم این پیشنهاد از سوی میرزا، پس از اعلام اولتیماتوم ۴۸ ساعته برای تسلیم جنگلیها، نیروهای انگلیس به همراه قوای دولتی، از هوا و زمین به مواضع آنها یورش بردند.

قوای جنگل به رغم مقاومت، شکست خوردند و قومنتا را تخلیه کردند و راهی شرق گیلان شدند. آنها برای اینکه مردم قربانی جنگ نشوند، از جنگ خودداری کردند و از معرکه گریختند. در این عزیمت دکتر حشمت، یار و یاور نزدیک میرزا که از ادامه مبارزه خسته شده بود با گرفتن امان نامه با تعدادی از یاران خود تسلیم قوای دولتی شد. اما او را امان ندادند و به اتهام جنگ علیه دولت مرکزی و پناه دادن به جنگلیها و مخالفت با سلطنت در ۱۱ شعبان ۱۳۳۷ ق به دار آویختند. میرزا با وجود شرایط سخت و اسفبار به پایگاه خود در جنگلیهای قومنتا عقب‌نشینی کرد و با سازماندهی مجدد به مقاومت خود ادامه داد. دولت مرکزی تلاش کرد مجدداً میرزا را تطمیع کند، اما سودمند نیفتاد و میرزا در پاسخ، با اشاره به بی‌ثمر بودن تلاش حکومت برای تطمیع او، از برقراری نظام جمهوری و رهایی ستمدیدگان سخن به میان آورد. در این اوضاع و احوال ورود کمونیستهای شوروی به خاک ایران منشاء تحولاتی شد که نهضت جنگل و رهبری آن را از دست میرزا خارج کرد. کمونیستهای شوروی به بهانه سرکوبی و استرداد کشتیهایی شورشیان و ضد انقلابیهای روسیه، وارد گیلان شدند و در آنجا ماندند و با میرزا کوچک خان ارتباط برقرار و در پوشش ائتلاف و کمک به انقلاب و نهضت جنگل آن را از مسیر اصیل و اسلامی آن منحرف و ضریات سختی به اعتبار دینی و اسلامی آن وارد

کرات با شکست مواجه شد. پایگاه قدرتمند مردمی و اعتقاد راسخ رهبری نهضت به مبارزه سبب اصلی شکست ناپذیری آن بود. نهضت پس از ضربات نظامی سختی که در حمله قوای دولتی و روس در ماسوله تحمل کرد، به سرعت توانست در ظرف سه ماه تجدید سازمان کند و با تصرف قومنتا، کسما قدرتمندتر از گذشته این بار در برابر دولت مرکزی بایستد. پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه و متارکه روسیه از جنگ جهانی اول، دولت انقلابی دستور بازگشت نیروهای روسی را صادر کرد. در این میان انگلیس که بی‌رقیب مانده و در ایران به قدرت فعال مایشا تبدیل شده بود، در صدد برآمد نهضت جنگل را که کانون اصلی تهدید برای منافع خود می دانست، از میان بردارد. به همین منظور عوامل انگلیس عده زیادی از اهالی منطقه شمال را به جرم ارتباط با قوای جنگل دستگیر و به مناطق دیگر تبعید کردند. انگلیسیها که در پی دستیابی به منطقه قفقاز و سلطه بر ذخائر نفتی آنجا و نیز به دست آوردن سیادت در دریای خزر و گسیل نیروهای خود از راه گیلان بودند، با مقاومت جدی رهبری نهضت جنگل مواجه شدند. فرمانده نیروهای انگلیسی، دنسترویل، دستور حمله به مجاهدان جنگل را صادر کرد. نیروهای انگلیس با کمک به فرمانده نیروهای روسی، پس از شکست مجاهدان جنگل، رشت را تصرف و خودسرانه بدون صلاحدید دولت مرکزی، به عزل و نصب مقامات منطقه اقدام کردند.

انگلیس به منظور استفاده هر چه بیشتر از فرصت به دست آمده ناشی از خلا نظامی و امنیتی روسیه در منطقه، قرارداد ۱۹۱۹ را طرح و امضا کرد که البته با اعتراض و مخالفت شدید و گسترده نیروهای انقلابی و مذهبی در سراسر کشور و از جمله جنگلیها مواجه شد. دولت موقت وثوق الدوله که خود عاقد این قرارداد ننگین بود، در مقابل، سیاست خشونت و وحشت را در پیش گرفت. سپس وثوق الدوله که حامی و مجری سیاستهای انگلیس بود، به این نتیجه رسید که نهضت جنگل را که به تهدیدی جدی برای منافع انگلیس تبدیل شده بود، باید از میان برمی داشت. او نخست سیاست تطمیع میرزا را در پیش گرفت و به او حکومت گیلان و سواحل دریای خزر را پیشنهاد داد و پس از آنکه از این سیاست نتیجه ای نگرفت و با مخالفت شدید میرزا روبرو شد، سعی کرد از راه ایجاد نفاق و تشتت در میان برادران نهضت، آن را از درون تضعیف و مضمحل سازد و تا حد زیادی در پیشبرد این سیاست موفق شد. حاج رضا کسمایی که با نفوذترین رهبران جنگل پس از



کردند. این مقطع یعنی از ۲۹ شعبان ۱۳۳۸ ق (۲۸ اردیبهشت ۱۲۹۹، تاریخ ورود ارتش سرخ به ایران تا ۱۱ آذرماه ۱۳۰۰ ش، شهادت میرزا) دوره اقول و انحطاط و سرانجام شکست نهضت جنگل است.

میرزا پس از اشغال انزلی از سوی روسها، بنا به دعوت فرمانده ارتش سرخ در انزلی برای مذاکره با نمایندگان دولت شوروی و حزت عدالت وارد انزلی شد و پس از مذاکره با بلشویکیها، موافقتنامه ای را بدین مضمون امضا کرد: عدم اجرای اعمال کمونیسم از حیث مصادره و ضبط اموال و الغاء مالکیت و منع تبلیغات، تأسیس جمهوری انقلابی موقتی پس از ورود به تهران و تأسیس مجلس مبعوثان به هر قسم حکومتی را که نمایندگان ملت بپذیرند. سپردن مقدرات انقلاب به دست این حکومت و عدم مداخله روسها در آن. هیچ قشونی بدون تصویب و اجازه حکومت زاید بر قوای موجود از روسیه به ایران وارد نشود. روسها کالاهای تجار ایرانی را که در بادکوبه ضبط کرده اند، چون مال ایرانیان است، تحویل این حکومت دهند. برگزار نمودن کلیه مؤسسات تجارتنی روسیه در ایران به حکومت جمهوری. نکته مهم در این موافقتنامه، روحیه استقلال طلبی و میهن پرستی و مخالفت میرزا با اصول کمونیسم بود. او در واقع ائتلاف با بلشویکیها را یک دیپلماسی برای تقویت مواضع خود در برابر حکومت وثوق الدوله و اشغالگران انگلیسی تلقی می کرد و سران نداشت که دست از ایران و عقیده خود بردارد و مرام کمونیسم را به عنوان مشی و ایدئولوژی خود بپذیرد، از همین رو به تدارک یک حمله پرداخت. در حمله نیروهای دولتی در ۲۲ مهر ۱۳۰۰ به رشت بدون هیچ تصرفی به تصرف آنها درآمد، ولی میرزا همچنان با وجود خیانت عده زیادی از یارانش به جنگ و گریز در جنگلیهای گیلان ادامه داد و در اوایل آذرماه با تنها همراهش گائوک آلمانی (هوشنگ) به سوی شمال عزیمت کرد و سرانجام بر اثر سرمای جانکاه منطقه، در ۱۱ آذرماه، ۱۳۰۰ ش به شهادت رسید.



حجت الاسلام والمسلمین استاد علی دوانی

نهضت جنگل و تاریخ نگاری غرض آلود...

باشند تا همه فرزندان کشور بتوانند از مزایای علمی یکسان برخوردار شوند و استعدادها پرورش یابند، اما متأسفانه به دلیل گرفتاریهای همیشگی سران نهضت در جنگ با دشمنان و خشی کردن عملیات منافقین، این توفیق جز در سه سال آخر عمر نهضت جنگل دست نداد.

میرزا مردی خوش بشیه، ورزیده، خوش سیما، مؤدب، متواضع، معتقد به فرایض دینی و پایبند به اصول اخلاقی، صریح اللهجه و طرفدار عدل و دفاع از مظلوم بود. ورزش را دوست داشت و هر روز تمرین می کرد. دخانیات مصرف نمی کرد و به تریاک و مشتقاتش که در آن عهد، عشاق فراوان داشت، لب نمی زد. به غایت محبوب بود و ساکت و متفکر و آرام. خوب صحبت می کرد، آهسته و سنجیده سخن می گفت، سخنانش اغلب با لطیفه و مزاح توأم بودند و خود نیز از مطایبات دیگران لذت می برد.

در قیافه اش جاذبه ای بود که با هر کس روبرو می شد، به ندرت اتفاقی می افتاد که مجذوب متانت و مسحور بیاناتش نشود. در جریان جنگ، هنگامی که قزاقان ایرانی به اسارت نیروهای او درمی آمدند، با سخنان گرم و دلنشین با آنها صحبت و به حقایق امور آشنایشان می کرد و آنها چنان مفتون اخلاق و حرکاتش می شدند که با چشمهای اشکبار و دلهای آکنده به مهر و محبت، او را وداع می کردند و به موطن خود بازمی گشتند.

میرزا هر وقت از واقعه ناگواری داشت می شد، سواره به گردش می رفت یا با آهنگ «هدی» یا «رها» اشعار سوزناکی می خواند. همیشه با خود قرآن داشت که آن را به بازویش بسته بود.

میرزا هنگامی که دریافت مشروطه تعطیل شده و لازم است آن را اعاده و دست استبداد را قطع کنند، پس از مذاکراتی که در تهران با رجال دین و سیاست انجام داد، نجات کشور

آوردند و ترکمنها به تحریک او طغیان کردند، داوطلبانه به گرگان رفت و در آنجا تیر خورد و او را برای معالجه به باکو بردند. مقارن ختم غائله محمدعلی میرزا به گیلان بازگشت و چندی نگذشت که با تنی چند از آزادخواهان رشت و انزلی، به دستور سرکنسول روس به پنج سال تبعید محکوم شد و به ناچار چندی در تهران سکونت کرد. او در دوران اقامت در تهران، از کارهای ناهنجار بعضی از مجاهدین مشروطه افسرده شد و حتی با عبدالحسین خان معزالسلطان که بعد از فتح تهران لقب سردار محیی گرفت و نمی خواست و یا نمی توانست از اعمال مجاهدین جلوگیری کند، قطع رابطه کرد و با آن که در نهایت عسرت می زیست، از پذیرفتن کمکهای مادی سردار امتناع ورزید. میرزا علت عقب افتادگی ایرانیان را بی فرهنگی می دانست و از همین رو تصمیم داشت تا حد امکان به افتتاح مدارس بپردازد و سطح تعلیمات و معرفت عمومی را ارتقا دهد و اعتقاد داشت که تعلیمات مدارس باید اجباری و مجانی

پس از انقلاب مشروطیت ایران، بزرگ ترین جنبشی که در مملکت پدید آمد، قیام میرزا کوچک و انقلاب جنگل بود که بر ضد ناپسانمانیهای موجود و برای نجات کشور از نفوذ بیگانگان صورت گرفت و به ویژه از نظر مرکزیت آن در جنگل، تا آن زمان با آن وسعت و ابعاد در هیچ جای دنیا سابقه نداشت و این موضوعی است که هنوز هم نظیر پیدا نکرده و آنچه هم که تاکنون پیرامون آن نوشته اند برای شناخت این انقلاب ملی بی نظیر، کافی نیست.

چیزی که در این نهضت ملی جلب توجه می کند این است که رهبری انقلاب را یک روحانی جوان، آن هم در این نقطه دنیا که از همه جایی خبر بود و قیدوبندهای فراوانی به دست و پا داشت، عهده دار بود. ابتکار این عمل توسط میرزا کوچک در آن عصر و زمان، جالب ترین حادثه قیام ملی و عمل پارتیزانی به شمار می رفت.

دسته های پارتیزانی جنگل متشکل از دهقانان، خرده بورژوازی شهری و روستایی و کارگران و مزدبگیران بود تحت رهبری کمیته اتحاد اسلام به زعامت میرزا کوچک خان که از اهالی رشت و یک روحانی روشنفکر و آرمانگرا و با شرف و منصفی بود، فعالیت می کردند.

او در اوضاع آشفته سیاسی ایران و به هنگام بمباران مجلس در قفقاز بود و در تفلیس و باکو تا حدی با اوضاع جهان آشنا شد. مقارن تحصن علما در سفارت عثمانی، او نیز به شهپندری رشت پناهنده شد و پس از قتل آقا بالاخان سردار افخم، به مجاهدین پیوست. در سال ۱۳۲۷ ه.ق و فتح قزوین و تهران با آزادخواهان همکاری داشت و همراه با مجاهدین گیلانی، وارد پایتخت شد. هنگامی که ناصرالملک به عنوان تجدید انتخابات مجلس را بست، همراه با سردار محیی و ناصرالاسلام به یزد تبعید شد، اما آنها را در قم نگاه داشتند و بعد به تهران آوردند و چندی در باغشاه تحت نظر بودند تا آزاد شدند.

در سال ۱۳۲۹ ه.ق که روسها، محمد علیشاه را به ایران

در قیافه اش جاذبه ای بود که با هر کس روبرو می شد، به ندرت اتفاقی می افتاد که مجذوب متانت و مسحور بیاناتش نشود. در جریان جنگ، هنگامی که قزاقان ایرانی به اسارت نیروهای او درمی آمدند، با سخنان گرم و دلنشین با آنها صحبت و به حقایق امور آشنایشان می کرد و آنها چنان مفتون اخلاق و حرکاتش می شدند که با چشمهای اشکبار و دلهای آکنده به مهر و محبت، او را وداع می کردند و به موطن خود بازمی گشتند.

داماد، فاضل ممقانی، آقا سید محمد طباطبایی مهاجر معروف، آقا سید محمد بهبهانی نعم الخلف، مرحوم آقا سید عبدالله بهبهانی و حاج آقا نورالله اصفهانی.

و آنها که مجسمه ترویج شرایع و دین اسلامند، امثال آقا سید محمد کاظم یزدی، آقا میرزا محمدتقی سامرائی شیرازی، آقای صدر اصفهانی است که در مقام احتیاج حیل المتین شرع و شریعت در کف آهنین آنها است.»

در این مقال می بینیم که حتی از آقا سید کاظم یزدی صاحب عروه که به هر علتی در امور سیاسی دخالت نمی کرد و از مخالفان سرسخت مشروطه بود تجلیل می شود با اینکه طبع یک طلبه و روحانی انقلابی و یک مسلمان انقلابی ایجاب می کند که با هر روحانی و آخوند که کار او و امثال او را تصویب نمی کنند، مخالف باشد و نعوذ بالله اهانت کند، همانطور که در دوران مشروطه این چنین بود و مثلاً علیه همین صاحب عروه رحمه الله علیه، افراد داغ انقلابی بی پروا مطالبی را می گفتند. از اینجا به این نتیجه می رسم که میرزا و جنگلیها یک روحیه اسلامی و علاقمند به روحانیت و علما و مراجع داشتند که حتی در بحبوحه گرمی بازارشان به آقایی که با آنها همصدا نبودند چون آنها را پاک و منزّه می دانستند، هیچگونه اهانتی نمی کردند، بلکه تجلیل و احترام هم می کردند و این نشانه پایبند بودن به احکام اسلام است. آری از این قبیل یادداشتها می فهمیم که میرزا کوچک خان یک روحانی علاقمند به روحانیت و مراجع تقلید است و اقدام او اساس برنامه های اسلام و صاحب اسلام است.

سند سوم: پاسخ میرزا کوچک است به یکی از بیگانگان که به او گفت، «اگر تو را در محکمه الهی حاضر کنند و بگویند این تلفات را مسئول کیست چه جواب می دهی؟»

پاسخ میرزا این است، «در قانون اسلام مدون است که کفار وقتی به ممالک اسلامی مسلط شوند، مسلمین باید به مدافعه برخیزند، ولی دولت انگلیس فریاد می کشد که من اسلام و انصاف نمی شناسم و باید دول ضعیف را اسیر و آزار و کشته مقاصد مشثوم خود سازم... با این ادله وجدانم محکوم است در راه سعادت کشورم



سعی کنم گو آنکه کرورها نفوس و نوامیس و مال ضایع شود و در مقابل جوابی را که موسی به فرعون و محمد(ص) به ابوجهل و سایر مقتنین و قائلان آزادی و روحانی در محکمه الهی می دهند، من هم می دهم.»

امام خمینی رضوان الله علیه می فرمود در قرآن داستان موسی و فرعون و ابراهیم و نمرود و امثال اینها بی خود مطرح نشده، اگر داستان موسی و فرعون در قرآن آمده برای این بوده که مردم بدانند باید در مقابل فرعونها بایستند و قیام کنند، به نظر می رسد مرحوم میرزا کوچک همین مطلب را در جواب آن بیگانه می خواسته بگوید یعنی قیام خود را در راستای همان قیامهای الهی دانسته و گفته اگر ایراد و اشکالی باشد باید نعوذبالله به پیامبران هم ایراد باشد و هر جوابی آنان دادند، من می دهم زیرا کار من هم در راستای کار آنها است.

سند چهارم: من فکر می کنم اولین کسی که درباره میرزا کوچک خان چیزی نوشته مرحوم دهخداست و این نوشته از یادداشتها

میرزا و جنگلیها یک روحیه اسلامی و علاقمند به روحانیت و علما و مراجع داشتند که حتی در بحبوحه گرمی بازارشان به آقایی که با آنها همصدا نبودند چون آنها را پاک و منزّه می دانستند، هیچگونه اهانتی نمی کردند، بلکه تجلیل و احترام هم می کردند و این نشانه پایبند بودن به احکام اسلام است.

اصلی دهخداست، نه اینکه بعدها اضافه شده باشد و تا آنجا که بنده خبر دارم، دهخدا طرز فکرش جوری نبوده که بخواهد از روحانیت یا روحانیون دفاع کند بلکه شواهدی در دست است که گاهگاهی با آنها معارضه هم و بالاتر اینکه گاهی تحقیر هم می کرده است. البته لغتنامه ایشان خدمتی است به فرهنگ ما و هیچ کس منکر این خدمت نیست، اما روحیه اش روحیه ای نبوده که روحانیت را ترویج کند. ایشان در این یادداشت چنین آورده است: «میرزا کوچک خان از مجاهدین گیلان بود که با میرزا کریم خان و سردار معینی الدین برای بیرون کردن محمد علیشاه به تهران آمد، او سربازی بی نهایت شجاع بود. اول بار که او را دیدم جوانی خوش قیافه به سن سی سال می نمود. در نهایت درجه معتقد به اسلام و همان حد نیز وطن پرست بود. شاید آن هم از راه اینکه ایران وطن او یک مملکت اسلامی است و دفاع از او را واجب می شمرد. نماز و روزه او هیچ وقت ترک نمی شد. از تمام محرمات دینی مجتنب بود، لیکن در دین خرافی بود و همه کارها را از فعل و ترک با استخاره سحبه و یا قرآن می کرد. آنگاه که در تهران بود لباس عادی داشت و ریش خود را نمی تراشید، چه آن را خلاف شرع می شمرد. قانع و بی طمع بود... همیشه متفکر بود و بسیار کم تکلم می کرد... می گفتند در اول طلبه دینی بود و مقدماتی از عربی و فقه می دانست رحمه الله علیه.»

این نوشته مرحوم دهخدا یکی از اولین سندهایی است که می تواند اسلامی بودن نهضت میرزا کوچک خان را تأیید و تثبیت کند. عرض کردم دهخدا آن جور نیست که بخواهد یک روحانی را ترویج کند. در همین نوشته هم بالاخره نیش خود را زده و چون میرزا در کارها با خدا مشورت می کرده، او را خرافی دانسته است، ولی در عین حال می گوید او یک مسلمان مفید متشرع و پایبند به احکام اسلام است. قضاوت دهخدا این است که میرزا در نهایت، معتقد به اسلام بود و اگر به مملکت هم علاقه داشت شاید به خاطر اسلام بود و از همه گناهان اجتناب می کرد و حتی تراشیدن را چون خلاف شرع می دانست، انجام نمی داد.

سند پنجم: ملک الشعرا بهار در تاریخ مختصر احزاب می نویسد: «مرحوم میرزا مردی بود مذهبی و قدری و غالباً استخاره می کرد، جوانی بود از طلاب علوم دینی و ادبیات، در مدارس رشت به تحصیل مشغول بود و عمامه به سر داشت. بعد از انقلاب مشروطه در سنه ۱۳۲۶ هجری قمری در گیلان بر ضد محمد علیشاه و استبداد صغیر قیامی شد و جمعی از طلاب و جوانان هم به آن پیوستند که یکی از آنها مرحوم میرزا کوچک خان بود. میرزا با عقیده اتحاد اسلام به گیلان رفت و در جنگ بین الملل تشکیلاتی را در شهر و در جنگل قومن به نام اتحاد اسلام به راه انداخت.» **سند ششم:** در کتابی که در شرح حال مرحوم سید حسن مدرس نوشته شده، از مذاکرات مجلس شورای ملی آن روز چنین نقل شده که مرحوم مدرس می گوید، «عقیده من این است که خیابانی آدم خوبی بود... باز هم می خواهم عرض کنم که کوچک خان هم آدم خوبی بود...»

و نیز در پاسخ این استفتاء: «آیا محاربه با جمعیتی که پنج سال است به نام اتحاد و اسلام و جنگلیها در حدود گیلان قیام و عملاً خود را به تمام اهالی ایران معرفی کرده و جز حفاظت نوامیس اسلامی و حراست استقلال مملکت و دفاع از دشمنان ایران و اسلام و قطع نفوذ و مداخلات ظالمانه و تعدیات جابرانه اجانب، مقصد و مقصودی نداشته و ندارند و تنها جمعیتی که تحت تأثیر دیگران

نبوده و فقط به قوای مادی و معنوی ایران اتکا و اشکال داشته و حقیقتاً موجب افتخار و شرافت ایران و ایرانی است چه صورت دارد؟ آیا محاربه با این جمعیت در حکم محاربه با امام زمان نخواهد بود؟» مرحوم مدرس در جواب نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحیم. حقیر از آقا میرزا کوچک خان جنگلی و اشخاصی که صمیمانه و صادقانه با ایشان هم آواز بودند، نیت سوئی نسبت به دیانت و صلاح مملکت نفهمیدم. بلکه جلوگیری از دخالت خارجیان و نفوذ سیاست آنها در گیلان عملیاتی بوده پس مقدس مسجل بر هر مسلمانی لازم، خداوند همه ایرانیان را توفیق دهد که نیت و عملیات آنان را تعقیب و تقلید نمایند. پر واضح است که طرفیت و ضدیت و محاربه با همچو جمعیتی مساعدت به کفر و معاندت با اسلام است. جمادی الثانیه ۱۳۲۸، حسن بن اسماعیل طباطبایی.»

توجه دارید که در همان بحبوحه ای که می خواستند بگویند میرزا یاغی و طاغی است و می خواستند او را آشوبگر معرفی کنند، مرحوم مدرس از او دفاع می کند و درباره او و اقدامش چنین عبارتی را می گوید و می نویسد.

سند دیگر: مرحوم فخرانی در مصاحبه با کیهان فرهنگی می گوید: «میرزا آدم معتقدی بود. خیلی به اسلام عقیده داشت. هیئت اتحاد اسلام درست کرده بود که ۲۷ نفر عضو این هیئت و اغلبشان هم از روحانیون بودند. او هیچ کاری را بر خلاف شرع انجام نمی داد. دقت کنید،»

این بود بخشی از شواهدی که به خوبی روشن می کند قیام میرزا کوچک خان بر اساس اسلام و در راستای قیامهای اسلامی و مذهبی است و این قبیل اسناد اصیل است که خط بطلان بر همه سمیاشیهایی که در کتابها، چه از خودی و چه از بیگانه شده می کشد. در اینجا اصل عرایض من تمام شد. اما یک مطلبی را لازم می دانم یادآوری کنم:

هنگامی که از میرزا کوچک خان تجلیل می کنیم و می گویم وظیفه است از چنین افرادی تجلیل شود، توجه داریم که معصوم علیه السلام یک حساب دارد، معتقد جامع الشرایط و ولی فقیه یک حساب دارد و افرادی مانند مرحوم میرزا کوچک یک حساب دیگر.

یعنی کسی نباید اصرار داشته باشد که تمام زوایای کارهای میرزا و جنگلیها را توجیه کند، زیرا هیچ مانعی ندارد که اصل نهضت و قیام اسلامی باشد، تکلیف اش بر اسلام و قرآن باشد، ولی یک گوشه اش هم اشتباهی رخ داده باشد و با برخی از زوایای آن برای ما مبهم باشند. من فکر می کنم چون تاریخ دقیق این نهضت را در دست نداریم، نقاط مبهم ما کم نباشند. در هر صورت ما اصل قیام را تقدیس می کنیم نه همه جزئیات آن را. از باب مثال ما که قیام و اقدام آیت الله کاشانی را می ستاییم با اینکه ایشان مجتهد جامع الشرایط بودند، معنایش این نیست که تمام جزئیات کار ایشان را تأیید می کنیم و چه مانع دارد که برخی از ملاقاتهای ایشان را با شخصیتهای مشکوک اشتباه بدانیم. در این مطلب حساب امام امت رضوان الله علیه از دیگران جداست. دقت و مراقبت ایشان چیزی در حد معجزه است. همه شنیدیم که در شرح حال امام این طور گفته شد:

«روزهای اول نهضت (سال ۱۳۲۲) یک نفر که قدری رنگ و انگ حزبی داشت می خواست با امام ملاقات کند. امام حاضر به ملاقات عمومی چه برسد به خصوصی هم نشدند و با آن بصیرت و دید عمیقی که داشتند فرمودند اگر با اینها ملاقات کنیم، ممکن است انگ حزبی بودن به نهضت ما بخورد.»

دیگران غالباً چنین دقتهایی نداشتند و خلاصه کلام این است که ما باید ریشه و اساس را بررسی کنیم و ببینیم قیام میرزا کوچک خان بر چه اساسی و در چه راستایی بوده است؟ نتیجه مطالعات و مراجعات ما این است که قیام او در ردیف کار مرحوم مدرس، مرحوم کاشانی، مرحوم نواب صفوی و در راستای کارهای میرزای شیرازی بزرگ و میرزای شیرازی کوچک بوده است. البته با حفظ مراتب و نباید گرفتار افراط و تفریط شویم. یعنی کسی نباید قیام نواب صفوی را کنار قیام امام امت بگذارد و با هم مساوی بداند، درست است که هر دو در یک راستا بودند، اما این کجا و آن کجا. و همچنین کسی نباید قیام میرزا کوچک خان را در کنار قیام و اقدام میرزای شیرازی قرار دهد و مساوی بداند. آری همه در یک راستا بوده اند و هدف بنده هم همین بود که با شواهدی اثبات کنم میرزا کوچک خان مسلمان معتقد و قیام و اقدام او برای اسلام و حمایت اسلام و مسلمین بوده است.

آسیا شوند، به همین دلیل ابتدا روسها و سپس انگلیسیها رو به رشت نهادند و قوای جنگلی، در کنار پل منجیل راه را بر آنها گرفت، اما دو هواپیمای انگلیسی که از قزوین برخاسته بودند و نیز توپخانه سنگین و دور زن روسها، شکست سختی را بر جنگلیها تحمیل کرد و لذا روسها و به دنبال آنها انگلیسیها وارد رشت و بندر انزلی شدند. جنگلیها جز تفنگ و دو مسلسل سنگین، اسلحه‌ای نداشتند، با وجود این تا مدتها با روسها و انگلیسیها جنگیدند و گاهی هم پیروز می‌شدند.

از تهدیدهای انگلستان به میرزا، قولهایی که دولت بلشویک به میرزا داد و به هیچ یک وفا نکرد و نیز توافق روسیه و انگلستان بایکدیگر از یک سو و دولت وقت ایران از سوی دیگر برای قلع و قمع جنگلیها، سخن بسیار رفته است و من ترجیح می‌دهم در این فرصت به نکاتی اشاره کنم که شاید دیگران نگفته باشند، لذا از سیر تاریخی نهضت جنگل به اجمال می‌گذرم و بیشتر به تحلیلها و تفاسیر عجیب و غریب کسانی که هرگز ملت مسلمان ایران را نشانختند، می‌پردازم. استدلال کلانتراف، آتاشه نظامی شوروی در ایران، در خیانت به انقلاب جنگل، شنیدنی است. پس از کودتای رضاخان و انتصاب از سوی اربابش، انگلیس و توافق با روسها برای از بین بردن جنگلیها، کلانتراف چنین می‌نویسد: «میرپنج رضاخان با ستون اعزامیش، روز ۱۲ صفر ۱۳۰۲ (۱۲۹۹) وارد رشت شده، در حالی که «کلانتراف» وابسته نظامی شوروی، معظم‌له را همراهی می‌کرد! قبالاً جناح میانه‌روی شورای انقلاب به فرماندهی «خالو قربان» به استقبال رفته و خود را در اختیار نیروی دولتی گذاشته بود!» کلانتراف به احسان‌الله خان و یارانش گفت، «خواسته‌های شما با آمدن میرپنج رضاخان به گیلان تأمین شده، چنانچه نمی‌خواهید با او همکاری کنید، می‌توانید به روسیه بروید.» حضور آتاشه شوروی در بین قزاقان ارتشی و همکاریهای صمیمانه‌اش با قوای دولتی، هیچ شبهه‌ای را باقی نگذاشت و سیاست جدید شوروی را از روی رُستی که در خاموش ساختن انقلاب جنگل گرفته بود، نشان داد.» □□□

از نکات مهمی که اشارت بدان را لازم می‌دانم، رابطه میرزا با شهید مدرس و شیخ محمد خیابانی است. در مدت قیام جنگل، مرحوم سید حسن مدرس، بارها میرزا را تشویق می‌کرد که با قوای خود عازم فتح تهران شود، «به این اندیشه که با قبضه شدن مرکز کشور، اوضاع به کام آزادیخواهان تحول خواهد یافت.»

همچنین همزمان با واقعه «ملاسرا» حاجی آخوند، نماینده مخصوص شیخ محمد خیابانی به جنگل رسید و پیام آن روحانی انقلابی را به میرزا ابلاغ کرد. محتوای پیام این روحانی روشنفکر، برقراری ارتباط بین قیام آذربایجان و گیلان و پیشروی به سوی هدف مشترک بود و به علت گرفتاری جنگلیها پس از واقعه ملاسرا، امکان برقراری ارتباط مقدور نشد.

و به این ترتیب مشاهده می‌کنیم که پرچمدار مبارزه با دشمنان خارجی و قدرتهای مخرب شمال و جنوب و تلاشگران نجات مملکت از وضعیت ناهنجاری که داشت، شش روحانی مجاهد و مبارز و انقلابی یعنی شیخ محمد حسین برازجانی، شیخ جعفر محلاتی، سید عبدالحسین لاری، سید حسن مدرس، شیخ محمد خیابانی و میرزا کوچک خان جنگلی بودند که روان همگیشان شاد باد!



**خوش تر ز نوای برپا و ساز
آواز فشننگهای جنگل
جنگل چو جمله فخر بخشد
فرض است مرا ثنای جنگل**

در شماره ۱۳ این نشریه آمده است:

«قیام جنگلیها برای تقویت دولت و حفظ مملکت است. جنگلی وقتی اسلحه خود را دور می‌کند که مطمئن شود افراد ایرانی از تهاجم متعدیان خارجی و همکاران داخلی آنها رها و واجد رفاهیت گردیده است. آمال قلبی جنگلیها و مرام واقعی آنها، افتتاح مجلس شورای ملی، استحکام مبانی مشروطیت، راحتی ملت و محو ظلم و استبداد، قطع ریشه‌های جنایت و مصونیت وطن از تعرض دشمنان است.» □□□

قوای روس بعد از جنگ جهانی اول می‌خواستند به روسیه برگردند و برای عبور از مرز، از میرزا تضمین می‌خواستند، میرزا عبور آنها را تضمین کرد تا زودتر به وطن خود برگردند و ایرانیان بیش از این از حضور آنها متضرر نشوند. انگلیسیها می‌خواستند به دنبال آنها به روسیه بروند و به روسها بر ضد عثمانیها کمک و نیز از پیدایش بلشویسم اطلاع حاصل کنند. میرزا به آنها اجازه عبور نداد و زود خورد سختی بین آنها در گرفت و عده‌ای از سران انگلیس به اسارت جنگلیها درآمدند. انگلیسیها عجله داشتند قبل از هجوم عثمانیها به قفقاز، آنجا را متصرف و مانع از سرازیر شدن آلمانها به مرکز

جنگلی (خواهرزاده میرزا) از افراد مشهور نهضت و دکتر علی خان شفا، دکتر سید عبدالکریم کاشی، دکتر آقاخان (طوب) و دکتر حشمت هم هیئت پزشکی جنگل را تشکیل می‌دادند. به تدریج کسانی که به نهضت پیوستند به هزار تن رسیدند و نهضت، کار خود را که مبارزه علیه نفوذ دولتهای خارجی و برانداختن نظام فاسد داخلی و دست‌نشانندگان اجانب بود، رسماً آغاز کرد. شهر لاهیجان هم که تا این زمان، ساکت و آرام بود به هیجان آمد و به تأسیس نظام ملی پرداخت و شورایی به نام «کمیسسیون جنگ» در کسما به امور جنگلی رسیدگی می‌کرد که ریاستش با مشدی علیشاه چومشالی (هوشنگی) بود. رتق و فتق امور مالی جنگل را محمد اسماعیل کسمایی و سالار ناصر خلیج (فاطمی) و آقاخان کیائی (گرگین) به عهده داشتند و از محل وصول عشریه و عوارض خروج کالا به خارج گیلان، هزینه‌های جاری را تأمین می‌کردند. رسیدگی به امور داخلی با میر شمس‌الدین و قاری «وقار السلطنه» بود. چرخ تشکیلات قضایی را شیخ بهاء‌الدین املشی (میزان) می‌گردانید و ریاست تحقیقات با میرزا شکرالله خان تنکابنی (کیهان) بود.

جنگلیها دستگاههای ریسندگی و بافندگی تهیه کرده بودند که پارچه نفرت را تهیه می‌کرد. کفش و کلاه و سایر نیازهای مجاهدین به وسیله خود آنها فراهم می‌شد. برای سرعت بخشیدن به تحرک واحدها و اعزامشان به نقاط دوردست، در مقام احداث طرق و شوارع و مرمت راههای موجود برآمدند. نمایندگانی را برای تبلیغ مردم و جمع‌آوری اعانه به اطراف فرستادند و این فعالیتها مقارن شدند با سقوط حکومت تزاری در روسیه و آغاز انقلاب سوسیالیستی. □□□

جنگلیها روزنامه‌ای داشتند به نام جنگل که در سر لوحه آن نوشته شده بود، «نگهبان حقوق ایرانیان و منور افکار اسلامیان»، در این روزنامه گاهی هم اشعاری به زبان گیلکی چاپ می‌شدند. اشعار زیر بخشی از قصیده فردی به نام محب‌الاسلام دانش است که در یکی از شماره‌های روزنامه جنگل چاپ شده و خود نشانه وضع روحی و طرز فکر و محیط فعالیت جنگلیهاست:

ای خسته ظلم و جور بر خیز
عدل است همه بنای جنگل
جز لفظ نبود آنچه گفتند
معنی طلب از صدای جنگل

**از نکات مهمی که اشارت بدان را لازم
می‌دانم، رابطه میرزا با شهید مدرس و
شیخ محمد خیابانی است. در مدت قیام
جنگل، مرحوم سید حسن مدرس، بارها
میرزا را تشویق می‌کرد که با قوای خود
عازم فتح تهران شود، «به این اندیشه
که با قبضه شدن مرکز کشور، اوضاع به
کام آزادیخواهان تحول خواهد یافت.»**

جنگلی است.»

در کادر رهبری جنگل، افراد سیاستمدار و وارد به سیاست جهان، کمتر دیده می شد. حتی خود میرزا هم مرد دین بود و همه مظاهر انقلاب را از در پیچه دیانت می دید. مهم ترین صفت جنگلیها همت، شجاعت و جانبازی آنان بود. آنها در سالهای اول قیام، با چوب و چماق و داس و تبر و اسلحه های کهنه به جنگ دشمن می رفتند و ایمان داشتند که با عشق و ایمان به وطن و معتقدات مذهبی، با همین وسایل ناچیز هم می شود جنگید. مجاهدین اولیه جنگل به هیچ وجه به نیازمندیهای شخصی و زندگی توجهی نمی کردند و فکری جز تهیه اسلحه نداشتند.

از علل پیدایش نهضت و اهداف و شیوه ها و پایان غم انگیز آن سخن بسیار گفته اند، لیکن اغلب آن مطالب آلوده به اغراض بوده و ماهیت نهضت را تحریف کرده اند. از جمله احمد کسروی در «تاریخ مشروطیت ایران» می نویسد: «جنگلیها مردان کوتاه بین و ساده ای بیش نبوده اند و راه روشنی برای خود نمی دانسته اند و لذا کارشان نابسامان در آمده است.»

جنگلیها تصمیم گرفته بودند تا وقتی به هدف نرسیده و موفق به اخراج نیروهای بیگانه نشده اند، به آرایش سر و صورت خود نپردازند، بنابراین در طول مدت اقامت در جنگل، کم کم به صورت مخلوقات ماقبل تاریخ با هیکلهای رعب آور در آمده بودند. آنها با کلاه های نمدی و چوخا و کفش چرم گاومیش (چموش) و کوله باری سنگین و چماقی از چوب اژکیل و تفنگ و رندل یا حسن موسی به دوش و داس به کمر و چند قطار فشنگ، مثل پهلوانان افسانه ای و اساطیر بودند. این وضع تا زمانی که هنوز مسئله تشکیلات نظامی مطرح نشد و جنگلیها در دایره محدودی از قدرت می زیستند، ادامه داشت. از این پس که کار نهضت، بالا گرفت و افسران تعلیم یافته و آشنا به فنون نظام به خدمت جنگل درآمدند، وضعیت فرق کرد و جز عده ای که به همان سر و شکل سابق باقی ماندند بقیه لباس سربازی پوشیدند. از جمله کسانی که هیئت سابق را برای خود حفظ کرد، شخص میرزا بود.

مرکز ثقل و مغز متفکر جنگل را «هیئت اتحاد اسلام» تشکیل می داد که افرادش به استثنای چند نفر، همه از علما بودند. از جمله اعضای برجسته این هیئت: شیخ بهاء الدین املشی، شیخ عبدالسلام، حاجی شیخ علی حلقه سری علم الهدی، سید عبدالوهاب صالح، حاج سید محمود روحانی داماد ملا محمد خمایی روحانی مشهور گیلان و شیخ محمود کسمایی و خود میرزا همگی روحانی بودند. دکتر حشمت، خالو قربان هرسینی، شیخ علی شیشه بر، عزت الله خان، رحمان الله خان، حاجی محمدکنگاور و میرزا اسماعیل

و نایختگیهایی، پس از هفت سال، قیام جنگل با شهادت میرزا از هم پاشید.

از علل پیدایش نهضت و اهداف و شیوه ها و پایان غم انگیز آن سخن بسیار گفته اند، لیکن اغلب آن مطالب آلوده به اغراض بوده و ماهیت نهضت را تحریف کرده اند. از جمله احمد کسروی در «تاریخ مشروطیت ایران» می نویسد: «جنگلیها مردان کوتاه بین و ساده ای بیش نبوده اند و راه روشنی برای خود نمی دانسته اند و لذا کارشان نابسامان در آمده است.» سید مهدی فرخ معتصم السلطنه در مجله «اطلاعات هفتگی» نوشت: «من جنگلیها را متوجه کردم که در مقابل دولت انگلیس از پشه در مقابل فیل کوچک تر و بی اهمیت ترند.»

سرپرسی سایکس در کتاب «تاریخ ایران» می نویسد: «حکومت ایران در مقابل این جنبش تقریباً ناتوان شد و اگر اقدامات پرتانیای کبیر نبود، احتمال می رفت سلطنت را منقرض کنند.»

در دیوان عارف قزوینی، گردآورده «سیف آزاد» آمده است: «یکی از تشکیلات به جا و به موقع که خدمات بسیار گرانبهایی به آزادی و استقلال ایران کرد، همانا تشکیلات مقدس و سودمند و میهن پرستانه فداییان جنگل تحت سرپرستی میهن دوست نامی، شادروان میرزا کوچک خان

را از ورطه هولناکی که بدان گرفتار شده بود، در قیام مسلحانه دانست، به همین منظور همراه میرزا علی خان دیوسالار که از مجاهدین دوره مشروطه بود، از تهران راهی مازندران شد تا در جنگلهای مازندران و دور از چشم دشمن، مقدمات کار را فراهم سازد و افراد لازم را برای قیام مسلحانه و اخذ نتیجه نهایی دعوت کند، لیکن جنگلهای موطن خود، گیلان را برای تأمین این منظور، مناسب تر دید و ستاد کار خود را در جنگل «خراط محله» تولم قرار داد تا دوستانی چون دکتر حشمت که در لاهیجان طبابت می کرد، برای تهیه اسلحه و بسیج نیروی انسانی به یاریش بشتابند. طبقات فهمیده و روشنفکر از این که در محیط آشفته ای به سر می بردند و در نهایت ناراحتی، متحمل انواع تعدی و بی اعتدالی بودند، به ستوه آمده و همچون دوران مشروطه منتظر فرصت و موقع مناسب بودند تا با اقدامات دسته جمعی خود به این اوضاع ناگوار پایان بخشند. تنها یک نیستی کافی بود تا این عقده درونی، سر باز کند و از نارضایتی عمومی و خشم روز افزون مردم به شکل یک نیروی جمع شده ملی استفاده شود. میرزا در محیط مساعد گیلان که مردمی پیشرو و آماده مبارزه داشت به تشکیل کانون مقاومت پرداخت و به افشاندن بذر انقلاب دست زد و در مدت کوتاهی توفیق یافت، ولی متأسفانه به خاطر اشتباهات



از راست نفر وسط میرزا کوچک خان، نفر سوم سید حبیب اله مدنی



میرزا همه اینها را می شناخت. به نظر شما چرا باز هم آنها را به داخل جریان نهضت راه داد؟

میرزا چاره ای نداشت و باید به حداقلها اکتفا می کرد. مثلاً او می دانست که حاج احمد به دلیل آن که تاجر است، تعلق خاطرهای فراوانی به دنیا دارد و یا احسان الله خان آدمی است که اصلاً نمی شود روی اعتقاداتش حساب کرد و در عین حال با دولت هم مشکل دارد. به نظر من میرزا چاره دیگری نداشت. تازگی کتابی در آمده که نویسنده اش خارجی است و الان اسمش یادم نیست. این آدم آمدو بسیار به میرزا نزدیک شد، یک چیزی مثل گائوک آلمانی. افراد ایتالیایی و فرانسوی هم وقتی می بیند که او گرایشات آزادیخواهانه دارد به او نزدیک می شوند. چنانچه همه حرکتهای انقلابی همین طور هستند. ما نباید خیلی آرمانی فکر کنیم و این جور تصور کنیم که میرزا امکان آن را داشت که صدر صد نیروهای مخلص و وفاداری را پیدا کند و این کار را نکند. در واقع به نظر شما، آنهايي که میرزا توانست دور خودش جمع کند، خيرالموجودين بودند.

واقعاً همین طور است و ما قبل از هر چیز باید مقداری شرایط زمانی و مکانی او را درک کنیم. من اسناد خوبی پیدا کرده ام درباره این که دکتر حشمت چندین بار با مستوفی الممالک گفت و گو کرده و مستوفی الممالک گفته که اسم مرا صراحتاً نبرید و قرار می شود از او با اسم رمز منشی نام برده شود و مثلاً در مکاتباتش می نوشتند منشی به ما این طور گفت. خود مستوفی الممالک هم این حرکت را تأیید می کند و می گوید که من پشت شما هستم و به آنها کمکهای مالی فراوانی هم می کند. این دلیل نمی شود که بگوییم هر چه تل دل میرزا بوده، ته دل مستوفی الممالک هم بوده. مستوفی الممالک یک آدم ملی گرای ناسیونالیست است که اعتقادات مذهبی ضعیفی دارد، در حالی که میرزا یک روحانی است که با وجود گرایشات ملی گرایانه ای که در نهضت مشروطه از خود بروز می دهد، یک فرد ایده آلیست و آرمانگراست نه ناسیونالیست و ملی گرا.

علت گرد هم آمدن آدمهایی با چنین تفاوتهای فاحشی چیست؟ بالاخره همه آب و خاک خودشان را دوست دارند و اشتراکاتی بین آنها وجود داشته که وارد نهضت شده اند. میرزا هم آدم واقع بینی بود که سعی می کرد بدبینی را به خود راه ندهد و گفته که انشاء الله اینها تا به آخر همراهی می کنند، ولی البته نمی کنن بنابراین آسیب شناسی نهضت، همچون آسیب شناسی هر حرکت انقلابی دیگری، ضرورت زمانه ماست.

بله. من خودم اعتقاد دارم که واقعاً باید نهضت جنگل آسیب شناسی و ضعفهای آن، روشن و تبیین شود. ما امروز می گوییم که ای کاش افشار یا مثلاً احسان الله خان را از همان ابتدا به نهضت راه نمی دادند. حتی یک بار که درگیری پیش می آید و آنها می روند، موقعی که برمی گردند باز میرزا حیض می آید. شاید مثلاً به این دلیل که احسان الله خان هر چه که ندارد، شهامت دارد و مخالف اشغال خارجیهاست و یا دست کم خودش را آزادیخواه می داند. در دوره مشروطه که گروه ترور تشکیل شد، او حاضر بود به خاطر مشروطه حتی آدم هم بکشد، چون تصور می کرده که آدمهای ظالمی را می کشد. به هر حال میرزا در اینها ویژگیهای مثبتی می دیده و می گفته که ممکن است تا یک جایی همراهی

کنند. خارجیهایی هم هستند که مسلمان نبودند، ولی خیلی به میرزا نزدیک شدند، مثل گائوک آلمانی که شاید نزدیک ترین رفیق میرزا شد.

به نظر شما علت این نحوه برخورد میرزا چیست؟ میرزا در عین حال انسان بسیار آرمانگرا و ایده آلیستی است و به آزادی و به مبارزه با استعمار به معنی نفی اشغال خارجی که وجه مشترک همه آزادیخواهان است، خیلی اهمیت می دهد، در نتیجه کسانی که به اسم آزادیخواه می آمدند، حتی وقتی خارجی هم بودند، آنها را می پذیرفت و در آن تنگناهای خطری که گرفتارشان بود، یک وقت حتی به تصور اندک کمکی از طرف دولت عثمانی هم، این امکان را از دست نمی داد. مثلاً یکی از افرادی که در نهضت بود، مدتی به ترکیه رفته و دوره های نظامی دیده و بعد هم اسلحه برداشته و آمده بود. او ایداً گرایش مذهبی نداشت و فقط با اشغالگراها مبارزه می کرد. میرزا افرادی را به استقبال او می فرستد تا کمکش کنند که بیاید و به نهضت بپیوندد. در هر حال همان طور که قبلاً هم گفتیم میرزا ناچار بوده به حداقلها قناعت کند و درک شرایط زمانی او واقعاً مهم است.

شاخصه های این شرایط زمانی که شما بر آن تأکید دارید، کدامند؟ ببینید! شرایط دوره میرزا واقعاً بحرانی بود و با اوضاع حالا خیلی فرق دارد که امنیت برقرار است، مرزهایمان مشخص هستند، استعمار معنی ندارد و امنیت داریم. الان قضاوت کردن کار خیلی راحتی است، ولی زمانی که نصف کشور را به روسیه داده اند و نصف دیگرش را به انگلیس و این وسط یک قسمت بسیار کوچک باقی مانده برای ملت ایران و تازه، خود حکومت ایران هم این امر را تأیید کرده فقر و بدبختی و خشکسالی و کشیده شدن کشور به غائله جنگ جهانی و مهاجرت عده ای وطن پرست از پایتخت، همه این اوضاع را مجسم و ضعف دولت مرکزی را به آن اضافه کنید و ببینید واقعاً ما می توانیم آن شرایط را درک کنیم؟ شرایطی که کارده به استخوان خیلیمها رسیده بود. بدترین تجاوزها را به ملت می کردند و خیلی راحت آدم می کشند و به بهترین مقدمات ما، از جمله حرم حضرت رضا (ع) به آسانی تجاوز و اهانت می کردند، علما را از بین می بردند و به ناموس مردم رحم نمی کردند. دولت هم در نهایت بی ثباتی نشسته بود و می گفت نباید وارد این امور شد. کافی است یک لحظه بتوانیم خودمان را در چنین شرایطی قرار دهیم تا پاسخ به بسیاری از مشکلات داده شود.

برخی معتقدند عدم طرد نفوذها توسط میرزا ناشی از عطفوت و مهربانی بیش از حد او بوده که هر چند در جای خود پسندیده است، اما در برخی از شرایط مبارزاتی نه تنها خوب نیست که نهضت را نابود می کند. آیا به نظر شما برخورد میرزا ناشی از عطفوت، در تمام مقاطع به مصلحت یک نهضت است و شما این برخوردهای میرزا را چگونه ارزیابی می کنید؟

شاید بشود گفت که این ویژگی، ضعف را به همراه دارد ولی باز هم فکر می کنم باید با سعه صدر بیشتری موضوع را بررسی کرد. قبول دارم که با این گونه موضوعات باید منطقی تر برخورد می شد، مثلاً در جریان حیدر عمواوغلی، عده ای معتقد بودند که او آدم مقیدی نیست و ممکن است از پشت به نهضت خنجر بزند و بهتر است بدون اطلاع میرزا، او را از بین ببریم. در مورد حرفهای بی شماری

گفته شده است، ولی میرزا می گفت اگر جرمی کرده، باید در یک دادگاه صالح محاکمه اش کنیم. در این زمینه هم فکر می کنم قضاوت کار سختی است. میرزایی که اسلحه به دست می گیرد، پشت توپ و هر نوع سلاح جنگی می نشیند، نمی توانسته خیلی احساساتی و رنوف باشد. برای یک آدم خیلی رنوف، اسلحه به دست گرفتن کار ساده ای نیست، ولی این که بگوییم صلابت صدر صد نداشته تا یک حدی می توانم بپذیرم، چون معتقد است که یک آدم مجرم را نمی شود بدون محاکمه کشت. ما نظیر این را در جنگ ایران و عراق مشاهده کردیم. بعضیها معتقد بودند از عراقیها هر که جلو آمد باید او را بزنیم، ما بحث می کردیم که کار بیهوده ای است چون اگر ما دو تا بزنیم، آنها چهارتا می زنند و باید کمی منطقی عمل کنیم و گرنه منطقه را به آتش می کشیم. منطقی نگاه کردن با احساساتی برخورد کردن فرق دارد و بحث بسیار مهمی است که مثلاً ما به دلیل این که در جاهایی جوانمردی اینجا می کند که بیهوده خون ناحقی ریخته نشود و یا حتی خون آدم مجرم را هم نمی شود به روش غلطی ریخت، در رفتارهایمان آرام تر و منطقی تر عمل کنیم.

آیا از این نحوه تفکر میرزا، مصداق عملی هم به یاد دارید؟ بله. میرزا همیشه ایا داشته که با نیروهای داخلی درگیر شود، اما از این که یک دشمن خارجی را بکشد، احساس افتخار می کرده است. امثال احسان الله خان برایشان خیلی راحت بوده که سربازهای ایرانی را بکشند، ولی میرزا معتقد بوده که او یک هموطن است حقوق و سرزمین خودش هم مورد تجاوز خارجی قرار گرفته و در نتیجه با ما منافع مشترک دارد و حتی الامکان نباید به رویش اسلحه کشید که چند باری هم چوب همین اعتقادش را هم خورد، به این شکل که در بعضی از درگیریها به عده ای از مأموران دولت اعتماد کرد و ضربه هم خورد، ولی فکر نمی کنم باز هم این عملکرد که خودی فریب خورده را نباید سریع اعدام کرد، پشیمان شده باشد. حتی خیلی از آنها را می آورد و نصیحتشان می کرد و بعد

میرزا همیشه ایا داشته که با نیروهای داخلی درگیر شود، اما از این که یک دشمن خارجی را بکشد، احساس افتخار می کرده است. امثال احسان الله خان برایشان خیلی راحت بوده که سربازهای ایرانی را بکشند، ولی میرزا معتقد بوده که او یک هموطن است، حقوق و سرزمین خودش هم مورد تجاوز خارجی قرار گرفته و در نتیجه با ما منافع مشترک دارد و حتی الامکان نباید به رویش اسلحه کشید که چند باری هم چوب همین اعتقادش را هم خورد.

آزادشان می کرد. خیلی از آنها به محض این که آزاد می شدند، می رفتند و به میرزا خیانت می کردند، ولی نمی شود گفت که این کار میرزا اشتباه بوده است.

به نظر شما میرزا در این شیوه از چه الگوهایی پیروی می کرد؟ شاید بتوانم بگویم از امامان معصوم و بیش از همه به امام حسین (ع). او اکثر ادر حملاتی که می خواست انجام دهد و یا هنگامی که مورد حمله واقع می شد، به حرکت امام حسین (ع) استناد می کرد و می گفت پیش می رویم یا کشته می شویم و به راهی می رویم که امام حسین (ع) رفت یا پیروز می شویم، او از کشتن ابائی نداشت، ولی با بیهوده و غیر مسئولانه کشتن افراد، به شدت مخالف بود. چنین فردی را نمی شود گفت که نهضت به خاطر عطفوت او صدمه دیده است.

پس نهضت چرا صدمه خورد؟

صدمه اصلی که میرزا خورد از سیاست نابکار دنیا خورد. میرزا یک بار به عثمانی اعتماد کرد و ضربه خورد. یک بار ایران به فرانسه اعتماد کرد و بدترین ضربه را خورد. میرزا ابتدا گمان کرد شاید

■ «ویژگی‌های مدیریتی میرزا کوچک خان» در گفت و شنود شاهد یاران با فتح الله کشاورز



ندارند و میرزا هم شش‌دانگ حواسش جمع این قضیه بود. شاید بگوییم که او تا همین جا هم نباید با آنها راه می‌آمد، اما میرزا چاره نداشت. یک جاهایی ناچار بود به حداقلها رضایت بدهد، ولی وقتی که به‌رغم خودشان، شروع به تبلیغ درباره مراسم‌شان کردند، اختلافات شروع شد.

قطعاً بنای الحادی اعتقادات چپ‌ها مورد قبول میرزا نبوده، ولی با توجه به شرایط مملو از ستم حاکم بر ایران، ناچار بوده در بعضی از موارد سکوت کند. در میان یاران خود میرزا مشخصاً چه کسانی گرایش‌ها چپی داشتند؟

بسیار انگشت‌شمارند، از جمله کنگاوری است و احسان‌الله خان که اصولاً آدم‌های معتقدی نیستند و بعدها گرایش‌ها مارکسیستی پیدا می‌کنند، اما این که مارکسیست بشود، بعید می‌دانم. این هم که می‌گفتند بهایی نبوده، بعید است و در بهائیت هم آدم مقیدی نبود. در واقع به هیچ چیز معتقد نبود. خالو قربان هم همین‌طور. سردمداران مخالفت اعتقادی با میرزا همین‌ها هستند، ولی این‌که واقعاً معتقد به مارکسیسم و تئورسین آن باشند، داخل نهضت نداریم. تنها موردی که می‌شود گفت قابل توجه است، حیدر عمو اوغلی است که بحثش کاملاً روشن است. او مدت کوتاهی در اواخر کار می‌آید و با نهضت همکاری می‌کند و خیلی زود هم قضیه‌اش تمام می‌شود. معتقدان به مارکسیسم، بیشتر از طرف روس‌ها فرستاده می‌شدند که مدتی می‌آمدند در جمهوری و بعد از مدت کوتاهی، به سرعت راهشان از توده‌ها جدا می‌شد. می‌شود گفت که چند ماه بیشتر هم طول نمی‌کشید. کلاً در طول فعالیت نهضت جنگل، در دوره بسیار کوتاه با نهضت همکاری می‌کنند و به سرعت همکاری‌شان قطع می‌شود، چون اختلاف نظر‌ها کاملاً روشن بوده و میرزا به هیچ وجه نمی‌توانسته خود را با آنها هماهنگ کند و قاطعانه در مقابلشان می‌ایستد و آنها هم البته مقابله به مثل می‌کنند. به نظر من در عملکرد میرزا در مقابل آنها کوچک‌ترین اشتباهی وجود ندارد و او همان کاری را که می‌شد کرد، کرده است.

دیگر ویژگی‌های مثبت مدیریت میرزا که باعث گسترش نهضت جنگل شد، از نظر شما کدامند؟

میرزا از بعد مدیریتی، یک برجستگی بسیار بالا و بارزی دارد و آن هم این است که انسان بسیار با جنبه و پخته‌ای است که می‌تواند گرایش‌ها مختلف را دور خود جمع کند. توانایی جذب افراد مختلف با سلیقه‌ها و افکار گوناگون حول محور یک هدف مشترک، کار هر کسی نیست. اگر نهضت به نتیجه نرسید، ربطی به ضعف‌های میرزا ندارد و نباید علت را در ضعف شخصیتی یا مدیریتی میرزا جستجو کنیم. همان‌طور که ما در قضیه عاشورا هم چنین تفکری نداریم، امام حسین (ع) خودشان را مأمور به انجام یک وظیفه می‌دیدند، حرکتی را شروع کردند و برایشان اصلاً مهم نبود

که نتیجه چه خواهد شد. میرزا هم به تاسی از مولایش همین کار را کرد و برایش مهم نبود که پیروز می‌شود یا نمی‌شود. او ایمان داشت که باید با تجاوز خارجی مقابله کرد، باید با بی‌کفایتی حکومت داخلی مقابله کرد و مهم نیست که تلاشش به نتیجه برسد یا نرسد. در صحبت‌های میرزا هم این را می‌بینیم. هدفش این است که وظیفه‌ای را که بر عهده‌اش گذاشته شده، دنبال کند. من اصلاً فکر نمی‌کنم نهضت به نتیجه نرسد. یک حرکتی بود که اثرات بسیار مثبتی در کشور و تاریخ ما داشت. جنگلی‌ها خیلی به کشور خدمت کردند. حتی اگر کل کشور هم به میرزا کمک می‌کردند، شرایط جهانی طوری نبود که به نتیجه برسند. معادلات جهانی به این نتیجه رسیده بود که نهضت جنگل باید از بین برود. در این راه آدم‌های بسیار مخلص و صالحی آمدند، گمنام می‌جنگیدند و گمنام هم کشته می‌شدند و حتی نامی هم از آنها باقی نماند. به نظر من خون پاک آنها، تأثیری را که باید بر جریان‌های

بعدی گذاشت.

میرزا واقعاً چقدر با جغرافیای سیاسی ایران و خاورمیانه که رکن مهمی در تشخیص عملکرد استعمار و مقابله صحیح با آن است، آشنایی داشت؟

در روزنامه جنگل گاهی تحلیل‌هایی درباره جنگ جهانی و جغرافیای سیاسی منطقه و موضعگیری در قبال کشورهای مختلف دیده می‌شود که کاملاً نشان می‌دهد این‌ها نسبت به معادلات و موضعگیری‌های منطقه، آدم‌های ناآگاهی نیستند، ولی شرایط طوری است که مرتباً معادلات تغییر می‌کنند. متفقی‌ن شکل می‌گیرند و در جریان جنگ، دائماً تحولاتی روی می‌دهند و تغییرات به گونه‌ای هستند که ممکن است کوچک‌ترین حرکت، موجب پیشرفت یا عقبگرد نهضت شود. نمی‌شود گفت که در آن شرایط

در روزنامه جنگل گاهی تحلیل‌هایی درباره جنگ جهانی و جغرافیای سیاسی منطقه و موضعگیری در قبال کشورهای مختلف دیده می‌شود که کاملاً نشان می‌دهد این‌ها نسبت به معادلات و موضعگیری‌های منطقه، آدم‌های ناآگاهی نیستند، ولی شرایط طوری است که مرتباً معادلات تغییر می‌کنند.

موضعگیری صحیح در مقابل کشورهای دیگر چه می‌توانست باشد، آنچه که برای جنگلی‌ها مهم بود، دفاع از استقلال کشور بود که مؤکداً به دنبالش بودند، چون اگر در آن شرایط، حتی اگر می‌شد یک استقلال نسبی هم برای کشور دست و پا کرد، کار بسیار بزرگی صورت می‌گرفت. آنها در این تحلیل که خطر عثمانی و آلمان برای ایران کمتر از شوروی و انگلستان است، اشتباه نکرده بودند. ما با عثمانی منافع مشترکی داشتیم. با آلمان اشتراکات تاریخی داشتیم و طبیعتاً در شرایط جنگ جهانی، باید الویت‌بندی می‌کردیم. در هر حال به نسبت وسایل ارتباط جمعی آن روزگار و به نسبت این‌که یک سیستم‌دار خبره، چقدر می‌توانست به مسائل

جهانی مسلط باشد، این گروه آدم‌های ناآگاهی نبودند. از آنجا که مجاری دریافت خبر برای یک نهضت از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، میرزا چگونه از جریان‌ها مختلف سیاسی ایران و جهان باخبر می‌شد؟

عمدتاً از طریق نشریات و رادیو‌هایی که در آن زمان امکان دسترسی به آنها بود. در روزنامه جنگل گروه زنده‌ای حضور داشتند که روزنامه‌های مختلف را مطالعه می‌کردند و رادیو‌های گوناگونی را گوش می‌دادند. محتوای روزنامه‌نشان می‌دهد که همه رسانه‌های موجود را بررسی و تحلیل می‌کردند، چون برای هر حرکتی، تحلیلی دارند. معلوم است که هر چه که موجود بوده به شکلی در دسترس‌شان قرار می‌گرفته است. آنها شیعات پنهانی هم در سراسر کشور داشتند و به خصوص در پایتخت که از آنجا اطلاعات دست اول را برایشان ارسال می‌کردند. در حد وسع و امکانات‌شان، خیلی خوب در جریان اخبار ایران و جهان بودند. در یک نگاه کلی، **ضعف‌ها و قوت‌ها، کامیابی‌ها و شکست‌های نهضت جنگل را تا چه حد به راهبرد مدیریتی میرزا مرتبط می‌دانید.** فکر می‌کنم بخش اعظم بحث ما در همین زمینه بود. به نظر من اغلب موفقیت‌های نهضت، مدیون صلابت و پایداری اعتقادی میرزا است. او انسانی صددرصد معتقد به مبانی دینی و حفظ استقلال کشور بود. طبق قرارداد ۱۹۰۷ که استقلال ایران کاملاً زیر پا گذاشته شده بود و کشور از هرسو مورد تهاجم قرار گرفته بود. برای میرزا دور زدن اصلی در حرکت جنگل وجود داشتند. یکی پیاده کردن اصول اعتقادی و دیگری حفظ استقلال کشور. شاید اگر انسان معتقدی نبود، روابطش با شوروی به شکل دیگری تعریف می‌شد و اتفاقاتی که پیش می‌آمدند، صورت دیگری پیدا می‌کردند، ولی چون آدم معتقدی بود، شوروی توانست به هدفش برسد. او صراحتاً به آنها اعلام کرد که ما ملت معتقدی هستیم که تا جایی می‌توانیم به شما راه بیابیم که به اعتقاد اتمان لطمه‌ای وارد نشود. در واقع ویژگی بارز و مثبت مدیریتی میرزا بود که به حفظ استقلال کشور و اعتقادات مردم کمک کرد. شاید اگر میرزا آدم معتقدی نبود، نمی‌توانست این‌گونه زبان‌زد مردم گیلان شود که میرزا هر کاری که می‌خواهد بکند اول استخاره می‌کند. هر درگیری و جنگی که می‌خواست پیش بیاید، میرزا به قرآن و روایات و دستورات الهی استناد می‌کرد و کاملاً برای مردم مشخص بود که راه میرزا چیست. راهی که از اعتقاداتش نشأت می‌گرفت. فرد مسلمانی که نهضت حرکتی قرار می‌گیرد و بدیهی است که اصول مدیریتی‌اش از اعتقاداتش الهام گرفته می‌شود. از نظر شکست‌ها، از همان ابتدای امر معنی تشکیل هیئت اتحاد اسلام که در آن افراد مختلفی با جنبه‌ها و ظرفیت‌های متفاوتی شرکت داشتند، متأسفانه هیچ یک، ظرفیت و عمق اعتقادی میرزا را نداشتند که طبیعی هم هست و ایرادی نمی‌شود به کسی گرفت. هر کسی ظرفیتی داشته و تا همان جا هم کشیده و بعد هم که دستگیری یا جدا شده، نهضت آسیب جدی دیده است. موقعی که دکتر حشمت‌دستگیر شد، میرزا بسیار زجر کشید و واقعاً احساس کرد نهضت ضربه اساسی خورده است، موقعی که احمد کسماپی رفت، میرزا احساس کرد کم‌رش شکست، چون او هم از لحاظ مالی کمک بزرگی بود هم در آن منطقه آدم شناخته شده‌ای بود و هم عده زیادی به سبب او به نهضت پیوسته بودند که با رفتن او، همگی رفتند. این‌ها آسیب‌هایی بودند که از طرف سران نهضت وارد شد. نمی‌شود آنها را متهم کرد که واقعاً قصد داشتند به نهضت ضربه بزنند. ظرفیت‌شان در همین حد بوده است. شاید بشود گفت ضعف مدیریتی میرزا بود که آدم شناخته شده‌ای مثل خالو قربان را از همان ابتدا معلوم بود شخصیت والایی ندارد، اجازه داد که به مدارج بالای رهبری برسد. **کسی که نهایتاً سر میرزا را برید و برای رضاخان برد.** متأسفانه خالو قربان، خالو مراد و رضا افشار خیلی به میرزا نزدیک شدند، در حالی که ظرفیت‌شان در این اندازه نبود. آنها حتی قابل مقایسه با حاج احمد کسماپی هم نبودند چه رسد با دکتر حشمت. شاید تنها ایرادی که باید به میرزا گرفت این است که چنین افرادی را حتی اگر ناچار هم بود که بپذیرد، نباید اجازه می‌داد رشد کنند. گاهی اوقات فکر می‌کنم شاید از نبود افراد بوده باشد. خیلی‌ها در درگیری‌ها کشته شدند و دیگر کسی در اطراف میرزا نماند. بماند که خالو قربان با همه ضعف‌هایش آدم جسور و بی‌باکی بود و در هر حال در مبارزه، چنین افرادی هم ضرورت دارند. ■

آلمان یا عثمانی با روسیه انقلابی بتوانند کمکش کنند، ولی خیلی زود متوجه شد که این طور نیست. الان سالها گذشته و ما می توانیم وقایع را در پرسپکتیو زمان، از همه ابعاد بررسی کنیم و درسهای جدی بگیریم، ولی باز هم درس نمی گیریم و می گوئیم سیاست است! من تا حدی قبول دارم که ای کاش میرزا در مقابل این افراد صلابت بیشتری به خرج می داد، ولی باز دلم نمی آید به میرزایی که در جاهای خطیری، قاطعیت بی نظیری نشان می دهد، این حرف را بزنم.

پس شما کماکان معتقدید که عظوفت میرزا، ضعف او نیست.
من در عین حال که بسیار دوست دارم نهضت را آسیب شناسی کنیم و ببینیم واقعاً ضعفها در کجا هستند، ولی تأکید می کنم خیلی راحت نمی شود قضاوت کرد. اسناد و مدارک هم نشان نمی دهند که میرزا در جایی اشتباه محرز کرده و یا ضعیف نشان داده باشد. او همه چیز را زیر پا می گذارد. زن و زندگی را پشت سر می گذارد. آدم احساساتی نمی تواند این کار را بکند. آدمی که عظوفتش حساب و کتاب ندارد، نمی تواند اشک زن و مادر و خواهرزاده ای را که آن قدر دوستش داشتند نادیده بگیرد و قاطعانه دنبال هدفش برود. اگر جایی اثبات می شد که پای میرزا در مقابل احساساتش لغزیده، می شد این حکم را درباره اش صادر کرد، ولی این طور نبوده است.

گسترش وسیع و عمیق نهضت جنگل در طول دوره شش ساله خود در مناطق شمالی ایران و سایر مناطق کشور و حتی یزواک آن در مرزهای بیرون از کشور، به نظر شما تا چه حد به ویژگیهای شخصیتی میرزا و به طور مشخص تر، به ویژگی مدیریتی او مربوط می شود؟

وطن دوستی میرزا و علاقه به کشور و آب و خاک از دوره عشق می وزد و هم از لحاظ ملی و هم به دلیل مذهبی و بر مبنای اعتقاداتش، سعی داشته هر کاری که از دستش برمی آمده انجام دهد. در نهضت مشروطه بحث اعتقاد و دین، چندان مطرح نیست. بیشتر بحث ظلم به کشور و آزادی مطرح است. بسیار جالب است که در مرامنامه نهضت جنگل به نکاتی برمی خوریم که این روزها تحت عنوان مردم سالاری و حکومت مردمی مطرح هستند. آنها عمیقاً به این مفاهیم معتقد بودند و در رأس همه، میرزاست که به شدت از آزادی عقیده دفاع می کند و در عین حال که مسلمان کاملی است، اعتقادات نوینی را مطرح می سازد.

به برخی از این آرای نوین اشاره کنید.
مثلاً در مرامنامه مطرح شده کسانی که به سنین بالا می رسند و بازنشسته می شوند، از تجربه ها و توانمندیهایشان در حوزه های ادب و فرهنگ و آموزش استفاده شود. بعضی از کشورهای غربی، تازه دارند این کار را می کنند، یعنی وزارتخانه ای درست کرده اند و

من در عین حال که بسیار دوست دارم نهضت را آسیب شناسی کنیم و ببینیم واقعاً ضعفها در کجا هستند، ولی تأکید می کنم خیلی راحت نمی شود قضاوت کرد. اسناد و مدارک هم نشان نمی دهند که میرزا در جایی اشتباه محرز کرده و یا نشان داده باشد. او همه چیز را زیر پا می گذارد. زن و زندگی را پشت سر می گذارد. آدم احساساتی نمی تواند این کار را بکند.

افراد بازنشسته را به کار می گیرند و به آنها توجه و از تجربه های مفیدشان استفاده می کنند. مرامنامه نهضت جنگل نشان می دهد که آنها نسبت به دوره خود، آدمهای بسیار مترقی ای بوده اند. از طرف دیگر می بینیم با این که هدفشان این است که در چند جبهه با دشمن خارجی و داخلی بجنگند و در مضیقه های کمر شکنی محاصره شده اند، سعی می کنند تا جایی که می توانند مردم را با سواد کنند و هر فرصتی که دست می دهد، مدرسه می سازند و نیروهای خودشان را و بچه های مردم را آموزش می دهند. به آنها زبان می آموزند، آموزشهای دینی می دهند، علوم یاد می دهند. همین کار نشان می دهند که اینها آدمهای جاهل بی سواد نبوده اند و با گروهی که بخوانند با تعصب، حرکتی را انجام دهند و یا مثلاً حزب ناسیونالیستی باشند که با اهداف محدودی حرکت کنند. از مرامنامه و رفتارشان کاملاً مشخص است که آدمهای کاملاً آگاهی در رأس امور بوده اند که هم از نظر اعتقادی، پایبندیهای محکمی داشته اند و هم مترقی بوده اند و از شیوه های نوین استفاده می کرده اند و در مسائل اجتماعی هم، به دنبال توسعه همه جانبه بوده اند. آنها در عین حال که با اشغال خارجی مبارزه می کردند. توسعه داخل کشور مثلاً در زمینه اقتصادی واقعاً کارهای جالبی کردند و در بحث عدالت، آرای بسیار جالبی داشتند. برخی می گویند این آرا متأثر از انقلاب روسیه بوده، ولی من می گویم که اینها قبل از انقلاب روسیه هم حرفهای بسیار جالبی داشتند که شاید بشود گفت آنها از اینها تأثیر گرفته اند. خود نئین بارها پیغام داد که می خواهد میرزا را ببیند. در جایی که بلشویکها حرفهای قشنگی زدند، میرزا حرفهای خیلی قشنگ تری زده بود،

ولی وسایل ارتباط جمعی نبوده که این حرفها را به گوش مردم دنیا برساند. اگر میرزا هم امکانات روسها را داشت و می توانست حرفش را به دنیا برساند، آن وقت معلوم می شد که تأثیرش چقدر است، کما این که هر جا که صدایش به گوش مردم رسید، خیلیها بلند شدند و آگاهانه آمدند که کمک کنند. در هر صورت نمی خواهم بگویم از هر جهت انسان کاملی بوده، ولی وقتی انسان از زوایای مختلف، شخصیت او را بررسی می کند، انصافاً قابل تأمل است. این نظر را فقط در مورد میرزا دارید یا سایر چهره های نهضت هم مشمول این رویکرد می شوند؟

دکتر حشمت هم همین طور. او پزشک روشنفکری است که علی القاعده باید دنبال مطب و دفتر و کتاب باشد. او به نهضت می پیوندد و در عین حال که با دشمن مبارزه می کند، دنبال حفر کانال هم می رود و کشاورزی را هم به شکل زیربنایی در آن منطقه توسعه می دهد. بسیار جالب است که کسی که دارد با کشورهای روسیه و انگلیس و حتی خود دولت ایران مبارزه می کند، مدرسه هم می سازد، نهر حفر می کند، کشاورزی را هم توسعه می دهد. انصافاً این آدمها رفتارشان قابل تأمل و درس گرفتن است. اینها آدمهای یک بعدی نیستند. ما جنگ ایران و عراق را پشت سر گذاشته ایم و یادمان نرود که در بسیاری از زمینه ها توقف داشتیم تا به جنگ برسیم. آن وقت تصورش را بکنید که آنها با آن شرایط و آن امکانات بسیار محدود، در داخل جنگل و در آن شرایط سخت و از همه طرف، زیر فشار حکومتهای خارجی و داخلی، چطور از این جنبه های توسعه اقتصادی و اجتماعی از آموزش قرآن و علوم گرفته تا مدرسه سازی و حفر کانال و کشاورزی غفلت نکردند.

از نظر سیاسی چطور؟

با مراجعه به نشریه جنگل می بینیم که آنها عثمانیها را تحلیل می کردند که چه ضعفهایی دارند. تکت تک شخصیتها را تحلیل می کردند که مثلاً وثوق الدوله چه جور شخصیتی است و این کار را به قدری دقیق و واقع بینانه انجام می دادند که معلوم می شود کاملاً اینها را می شناختند. در حالی که هیچ کدامشان مدرسه سیاسی نرفته بودند و به تعبیر امروزها تحصیلات آکادمیک نداشتند. ولی می بینیم که اینها را خیلی خوب می شناختند، اما دستشان بیش از این نمی رسید، ضمن این که واقعاً کار دیگری هم نمی شد کرد. حتی دولت انقلابی روسیه با رضاشاه معامله می کند که هر حرکتی را در ایران سرکوب کند به شرط آن که دولت مرکزی در جاهای دیگری به آنها امتیاز بدهد. تمام قدرتها داخلی هم بسیج می شوند که نهضت جنگل را نابود کنند، با این همه و زیر این فشارهای خرد کننده، آنها در فرصتی که داشتند هر کاری که از دستشان برمی آمد کردند.

برخی معتقدند که گرایشات دینی و مذهبی میرزا به دوران طلبگی او مربوط می شود و بعدها او به یک مبارز ناسیونالیست تبدیل شد و اساساً گرایشات اعتقادی و ایدئولوژیک افراد برایش مهم نبود و یا حداقل، در مقام مدیریت نهضت، این گرایشات را دخالت نمی داد. شواهد تاریخی تا چه اندازه این انگاره را تأیید یا نقض می کنند؟
نامه های میرزا به روسها را در دست داریم. او از همان ابتدا با تبلیغ مرام کمونیستی در ایران، مخالفت آشکار و صریح کرده، در حالی که روسها هدف عمده شان این کار بود. از نامه هایشان معلوم است که به خودشان گفته اند فعلاً از تبلیغ مراممان صرف نظر می کنیم و بعد که وارد نهضت شدیم، با آنها در این باره بحث خواهیم کرد. یعنی میرزا از ابتدا تبلیغ این مرام را انیدیرفت و آنها موقتاً مسکوت گذاشتند؟

بله، درست مثل کاری که چپهای خودمان کردند. در ابتدای انقلاب کیا نوری به طرفدارانش گفته بود که بروید در حسینیه ها و در مراسم عزاداری شرکت کنید! میرزا به هیچ وجه زیر بار نرفت که به آنها اجازه تبلیغ بدهد و فقط در منافع سیاسی کنار آمد. آنها اعلام کردند که مخالف حضور انگلیسیها و عناصر دولت تزاری و به اصطلاح ضد انقلابهای روسی در ایران هستند و حتی برای دولت مرکزی ایران هم در این باب پیامی فرستادند. تا اینجای کار نه رویکردشان بد بود و نه عملکردشان به میرزا هم مخالفتی نداشت ولی وقتی بحث به تبلیغ مرام می رسید، میرزا به شدت مخالفت می کرد، به طوری که طرفداران آنها برایشان پیغام فرستادند که میرزا ابداً زیر بار تبلیغ کمونیسم نمی رود و همراهی نمی کند. اوایل کار، آنها گفتند فعلاً رضایت می دهیم که این کار را نکنیم و خیلیها هم تظاهر می کردند که از نظر عقیدتی با میرزا و عقایدش مشکلی



بدهند و به خانه‌هایشان برگردند. در این موقعیت بیش از هشت نفر با او نماندند. میرزا چند روزی مخفی بود و بعد به گروه‌های احسان‌الله خان و خالو قربان برخورد کرد و به ناچار، برخلاف اختلاف‌های عقیدتی و سیاسی ناچار شدند با هم هماهنگ شوند، ولی عملاً کاری را نمی‌توانستند از پیش ببرند.

آیا میرزا درگیر عواطف نمی‌شد؟

خیر. به اعتقاد من وقتی که میرزا به کسی میدان می‌داد، یا او را کنار می‌گذاشت، در واقع سیاستمدارانه برخورد می‌کرد. او معتقد بود کسی را که اشتباه می‌کند، نباید کنار گذاشت، بلکه باید کمکش کرد که جلوی اشتباهش را بگیرد. او دوست داشت همه در نهضت، قرآن بخوانند و به یک نفر گفته بود برای سربازان شاهنامه بخواند تا روح حماسی و پهلوانی در آنها دمیده شود. پس در برابر دشمنان قاطع بود نه در مقابل دوستانش و نفوذیها! دشمنان از نظر او روسها بودند و انگلیسها، در مورد هموطن خود از انداختن یک گلوله هم به طرف آنها ابا داشت و به قدری در این کار وسواس به خرج داد که دوستانش اعتراض کردند که بالاخره بجنگیم و یا ساکت بنشینیم و همین هم باعث شد که اشتباه و دشمن را وادار به تحریک کنند.

ظاهراً میرزا غیر از مقبولیت در میان یاران وفادارش، مورد علاقه آزادخواهان دیگر کشورها هم بوده است.

بله، آزادخواهان می‌دیدند او کسی هست که برای وطنش می‌جنگد، انسان صادقی است و از همه مهم‌تر پایبند به اعتقادات خود. چنین افرادی پیوسته مقبولیت پیدا می‌کنند. تصورش را بکنید کسی مثل گانوک که هنوز مشخص نشده اهل کجا بوده، بعضیها می‌گویند آلمانی بوده و خلاصه، این آدمی است که تا لحظه آخر با میرزا می‌ماند و در برف و بوران کوه‌های طالش، از شدت سرما از پا در می‌آید. در بازشناسی چهره‌های گوناگون نهضت، از جمله خائنین، نگاهی به شخصیت این‌گونه افراد نیز کمک زیادی به شناخت شخصیت میرزا می‌کند. البته

بعضیها هم بودند که ادعا می‌کردند برای کمک به نهضت آمده‌اند، اما این‌طور نبود و همین که شرایط دشوار شد، خیانت کردند. میرزا در قراردادی که با روسها بست رسماً اعلام کرد که آنها حق ندارند اموال مردم را تاراج کنند، ولی بعد متوجه شد که آنها می‌خواهند اینچرا پایگاه خود قرار دهند و مرام خود را تبلیغ کنند.

اشاره کردید که عطوفت و ویژگیهای اخلاقی میرزا یکی از دلایل عدم طرد خائنین بود. آیا این مسئله فقط ناشی از عطوفت او بود یا در مقابل چهره‌هایی چون احسان‌الله خان ملاحظات دیگری هم داشت؟

میرزا جز در برابر اعتقادات خودش، ملاحظه هیچ کس و هیچ چیز را نداشت. دستش نمی‌رسید کاری بکند. منتظر موقعیت خاصی بود. میرزا در شرایطی در مقابل احسان‌الله خان قرار گرفت که نمی‌توانست کاری بکند. اگر موضعگیری می‌کرد، ممکن بود چند دستگی‌هایی پیش بیاید. در داخل نهضت عناصری بودند که با میرزا همکاری می‌کردند، ولی آن پایه از ایمان را نداشتند و بعضیهاشان خیلی ساده‌لوح بودند و امکان داشت کنار بکشند. میرزا نیرو و پشتوانه‌ای که او را تقویت کند، نداشت. در قضیه ماجراجوییهای انقلابیهای سرخ و غارت و چپاول و مصادره اموال مردم، بسته شدن بازار، کمبود خواربار، حریق بازار رشت و سوختن و به یغمارفتن اموال بسیاری از بازرگانان، ضبط اموال اهالی با کندن قبر و تهدید به زنده به گور کردن آنها که همه این کارها به سرکردگی احسان‌الله خان صورت گرفت، در یکی از مساجد رشت عده زیادی از مردم جمع شدند و میرزا را به قرآن قسم دادند که تکلیف آنها را با خودش روشن کند. صدای گریه مردم که چند هزار نفر بودند بالا گرفت. میرزا خودش هم به گریه افتاد، طوری که

وقتی که میرزا به کسی میدان می‌داد، یا او را کنار می‌گذاشت، در واقع سیاستمدارانه برخورد می‌کرد. او معتقد بود کسی را که اشتباه می‌کند، نباید کنار گذاشت، بلکه باید کمکش کرد که جلوی اشتباهش را بگیرد. او دوست داشت همه در نهضت، قرآن بخوانند و به یک نفر گفته بود برای سربازان شاهنامه بخواند تا روح حماسی و پهلوانی در آنها دمیده شود.

شانه‌هایش تکان می‌خوردند و به قرآن قسم یاد کرد که او با احسان‌الله خان هم عقیده نیست و هدفی جز کوشش در راه اسلام ندارد. معلوم می‌شود میرزا خودش هم در تنگنا قرار داشته و خیلی جاها به‌رغم اعتقادات درونی، چاره‌ای نداشته است. آیا نهضت جنگل به سیستم‌های ساده اطلاعاتی هم مجهز نبود؟ رهبری نهضت تا چه حد از تعاملات بعضی از اعضای نهضت با گروه‌های مخالف آگاه بود و رفتارهای آنها را تا چه حد رصد می‌کرد؟

یک عده بودند که در رده‌های بالا با میرزا همکاری می‌کردند و تحصیلکرده هم بودند، مثل محمدعلی خان. اینها حتی به عنوان نماینده میرزا با دولت‌ها تماس می‌گرفتند و از آنان کمک دریافت می‌کردند و با میرزا همکاری زیادی داشتند، ولی اهل گرفت‌و‌گیر و این صحبت‌ها نبودند و یا استدلاله خان که نظر

مشورتی به میرزا می‌داد. امثال احسان‌الله هم که تکلیفشان معلوم بود و میرزا از ابتدا می‌دانست که افراد خائنی هستند و نظرشان چیست و تا جایی هم که قدرت داشت در مقابل نیت انحرافی آنها مقاومت کرد.

چهره‌هایی که توانستند ضربات کاری به نهضت بزنند، چه کسانی بودند و از نظر اهمیت و نیت‌هایی که داشتند چهره‌های شاخص و درجه نفوذشان را بیان کنید.

افرادی مثل احسان‌الله مشخص بودند. گاهی با آدمی مثل حیدر عمواغلی طرف هستی که در قفقاز مهندس بود و در ایران فعالیت‌های زیادی کرد. او در اداره برق مشهد همکاری کرد و هر جامی رفت سعی می‌کرد کارگزاران را علیه مالکان بشویراند و روحیه انقلابی خاصی داشت. می‌خواست ریشه قدرتمندان را از جا بکند. در ایران هم منشأ اثراتی بود. او آمده بود که شاید کمک کند، اما شرایط تغییر کرد. هر فکری بالاخره دشمنی‌هایی دارد و آنهايي که قدرت او را برای خودشان مزاحم دیدند، ذهن میرزا را نسبت به او خراب کردند و سرانجام هم واقعه ملاسرا پیش آمد. ملاسرا روستایی بود که میرزا و یارانش و حیدر عمواغلی در آنجا بودند، اما ماجرا را طوری ترتیب دادند که گویی حیدر عمواغلی می‌خواهد میرزا را بکشد و لذا عملاتی را که او در آن بود آتش زدند، اما او فرار کرد و سپس دستگیرش کردند. میرزا اصرار داشت که باید او را محاکمه کرد، اما قبل از این که کار به محاکمه برسد، بدون اطلاع میرزا، او را می‌کشند. حیدر عمواغلی در هر حال به نظر بعضیها عنصر مزاحمی بود و همین اقدام عجولانه هم عمق وطن‌تو علیه او را نشان می‌دهد.

میرزا در داوری‌هایش نسبت به افراد تا چه حد متأثر از اطرافیان خود بود؟

اطرافیان میرزا چندان تأثیری بر او نمی‌گذاشتند، نمونه‌اش همین حیدر عمواغلی که همه اعتقاد داشتند باید او را کشت، اما میرزا معتقد بود که باید محاکمه شود.

فرجام خائنین نهضت جنگل به کجا انجامید و تا چه حد به اهداف خود رسیدند؟

احسان‌الله خان که با پولی که از رضایت گرفت به روسیه رفت و در آنجا مدتی بود و بعد هم محاکمه و اعدامش کردند. احمد کسمایی میرزا را تنها گذاشت و به روسها پناه برد و در آنجا زندگیش از دست رفت. خالو قربان که از رضایتان درجه سرهنگی گرفت و مدتی بعد کشته شد. به هر حال همه‌شان به سزای اعمال خود رسیدند، چون ضد مردم و عاری از جوانمردی بودند.

از دید شما تجربه خائنین در نهضت جنگل، در روند سیاسی موجود جامعه ما تا چه حد دارای پیام و عبرت است؟

این سکه دو رو دارد. یک رو انقلاب توده‌های عظیم مردم است که به خاطر دین، به خاطر وطن و برای حفظ هویت خود همه‌گونه جانفشانی کردند و می‌کنند، همچنان که در نهضت جنگل هم چنین بود. روی دیگر سکه این است که جامعه ما این نکته را درک کند که بالاخره روزی همه مسائل آشکار می‌شوند و اسرار از پرده بیرون می‌افتند. ممکن است امروز عده‌ای با خودنمایی و سوءاستفاده دست به اعمالی بزنند، اما چندی نخواهد گذشت که چهره خادمین می‌درخشد و خائنین نیز مشخص می‌شوند. نهضت‌های مشروطه و جنگل برای ما درسهای عبرت‌آموزی دارند. بسیاری بودند که ابتدا با نیت خیر وارد نهضت شدند، ولی در روند مبارزه راه خود را تغییر دادند. اینک مسئولین باید الگو بگیرند که از آنان ذکر خبری باقی بماند، آن چنان که از بزرگانی چون میرزا باقی ماند. ■



احسان‌الله خان (دوستانه) (فرد ایستاده در وسط) و محمد نور رضایی (ایستاده در سمت راست)



• درآدم

استاد جعفر خمایی‌زاده، رئیس مرکز بازشناسی نهضت جنگل معتقد است با وجود سپری شدن قریب به یک قرن از وقوع نهضت جنگل، به علت عدم انتشار تمامی اسناد، هنوز بستر مساعدی برای داوری پیرامون علل و انگیزه‌های پاره‌ای از خیانتها به این نهضت وجود ندارد، زیرا این اسناد ممکن است داوری ما را پیرامون برخی از این رفتارها تغییر دهد. او تأکید می‌ورزد آنچه که بیان می‌دارد، ابتدایی‌ترین احتمالات پیرامون برخی از این رویدادهاست.

■ «میرزا کوچک خان و خائنین به نهضت جنگل» در گفت‌وگو با شاهد یاران با جعفر خمایی‌زاده

میرزا مماشات می‌کرد...

خاستگاه فکری و رفتاری خائنین به نهضت جنگل جقدر با میرزا و یاران اصیل و وفادار جنگل تفاوت داشت. آیا عالما و عامداً خیانت کردند و یا در جریان مبارزه به این ورطه افتادند؟ خاستگاه فکری میرزا که کاملاً مشخص بود. میرزا می‌خواست گیلان و حتی ایران را از خوابی که سیاستهای بیگانه برایش دیده بودند، نجات دهد. او می‌خواست ایران به ایرانی تعلق داشته باشد و کنسولهای روس و ایادی انگلیس نتوانند در ایران آزادانه هر کاری که می‌خواستند بکنند. او می‌خواست کشور زیر نظر یک دولت ملی اداره شود. خاستگاه دیگران البته با او فرق داشت. آنها افکار خودشان را می‌خواستند مستقر کنند و حتی بعضی از آنها، علناً از روسها حمایت می‌کردند. علت این که میرزا ناچار شد مدت‌ها در جنگل مستقر شود همین بود که دید نمی‌تواند با اینها و افکارشان کنار بیاید. میرزا اهل چیزهایی که آنها خواستند نبود.

آیا میرزا رفتارشناسی و شخصیت‌شناسی دقیقی از کسانی که از ابتدا با او سر ناسازگاری داشتند، نداشت و یا به دلایلی با آنها مماشات می‌کرد؟

میرزا بسیار اهل عطوفت و مهربانی و یک مسلمان پایبند بود و گمان می‌کرد اگر با اینها مماشات کند، شاید بهتر باشد. حتی کسانی هم که به او خیانت کردند و آنها را از نهضت بیرون کرد، هنگامی که برمی‌گشتند و اظهار ندامت می‌کردند دوباره قبولشان می‌کرد، یعنی راه را برای همه باز گذاشته بود. او که دستگاه امنیتی عرض و طولی نداشت که قبلاً درباره تک‌تکشان بررسی کند. ابتدا این جور نبود. به این ترتیب می‌بینید که خائنین در داخل جنگل راه پیدا می‌کردند، از اسرار جنگلیها باخبر می‌شدند، سپس می‌رفتند و مسائل را با نظامیها و یا دیگران در میان می‌گذاشتند و دوباره برمی‌گشتند. بارها این اتفاق پیش آمد.

ما شاهدیم که برخی از خائنین در سطوح رسمی و بالای تصمیم‌گیری نهضت حضور داشتند و به همین دلیل هم لطمه‌های اساسی به نهضت زدند. سؤال این است که گروهی که توانست چنین جایگاهی پیدا کند و در مقطعی چنین قدرتی را به نمایش بگذارد، چرا دست کم در مورد افراد سطوح بالای تصمیم‌گیری حساسیت به خرج نمی‌داد؟

میرزا کوچک قبل از این که بخواده به جنگل برود، تقریباً می‌دانست که امثال احسان الله خان و خالو قربان دارند چه

می‌کنند، به همین دلیل هم از عده‌ای از آنها برید و آنها هم نهایت سعی خود را کردند که نهضت را تضعیف کنند. کارشان هم این بود که به هر وسیله ممکن میرزا و یارانش را در تنگنا قرار دهند، از جمله خالو قربان که عده‌ای را دور خودش جمع کرد و میرزا ماند و عده‌ای از یاران اصیلش که تا مدت‌های مدید با میرزا بودند و با او همکاری می‌کردند. بسیاری از اینها آدمهای تحصیلکرده و خوبی بودند تا این که بالاخره میرزا گرفتار شد و رضاخان رسماً پیغام فرستاد که هر دوی ما ایران‌دوست هستیم و می‌توانیم ایران را نجات بدهیم، ولی در ماسوله، میان قزاقها و یاران میرزا اختلافی روی داد و همین مسئله باعث شد که رضاخان پیمانی را که با میرزا بسته بود، بشکند. از سوی میرزا هم نمایندگانی که نزد رضا خان رفتند، افراد بلندپایه‌ای بودند.

آیا تصور نمی‌کنید این درگیری از طرف رضا خان ساختگی بود و رضاخان احساس می‌کرد میرزا برای او تهدیدی است و این درگیری صرفاً بهانه‌ای بود؟

رضاخان در ابتدای امر نیازی نمی‌دید میرزا را از بین ببرد و شاید قصد داشت خدماتی هم بکند، ولی بعد که سردار سپه شد، مخالفان خود را سرجایشان نشانند، ولی در ابتدا وانمود می‌کرد که می‌خواهد ایران را نجات دهد و این طور صلاح می‌دید که با

میرزا کنار بیاید.

البته اگر نهضت جنگل می‌توانست به فعالیت خود ادامه بدهد، اسباب زحمت او می‌شد.

قطعاً همین طور است، ولی در آن زمانی که به میرزا پیشنهاد همکاری داد، هنوز در چنین موضعی نبود هر چند که مسلم بود که بعدها به چنین ذهنیتی می‌رسد.

از آغاز نهضت جنگل تا فرجام آن، خائنین در چند برهه زمانی، ضربات کاری به نهضت وارد کردند.

عده‌ای ندانسته خیانت می‌کردند و مثلاً مأمور تأمینات بودند و به مسائل وقوف نداشتند و به خاطر مصالح زندگی خودشان این کار را می‌کردند. آنهایی که رسماً علیه میرزا اقدام کردند، امثال احسان الله خان و خالو قربان بودند که دست به پاره‌ای کارهای ضددینی و مذهبی زدند و به تبلیغ اندیشه‌های کمونیستی روی آوردند و با مصادره املاک خرده مالکان و آزار و اذیت مردم، ایجاد نارضایتی کردند. بدیهی است که میرزا تحمل این بی‌عدالتی را نداشت و لذا از جمهوری من درآوردی آنها فاصله گرفت و به نشانه اعتراض به رفتارهای باشایست و چپگرایانه آنان، به جنگل رفت و زمام امور را به دست آنان سپرد.

آیا نفس همین تمایل امثال احسان الله و خالو قربان نشاندهنده این امر نیست که میرزا به هر حال چندان به اینها میدان نمی‌داده و در چارت رهبری نهضت، جایگاه تثبیت شده و شناخته‌شده‌ای نداشتند و اگر میرزا به آنها میدان می‌داد، تحریک نمی‌شدند که قدرت‌نمایی کنند؟

میرزا نمی‌توانست به آنها میدان بدهد. میرزا هدفی جز اجرای احکام اسلام نداشت، ولی این دو آدمهای لابی‌ای و متمایل به بلشویکها بودند و اساساً به کارهای ضد دینی و مذهبی دست می‌زدند و به تبلیغ اندیشه‌های کمونیستی می‌پرداختند. میرزا پیوسته به اینها مشکوک بود و می‌دانست که انسانهای اصیلی نیستند.

چرا رسماً آنها را کنار نمی‌گذاشت؟

امکانات و افراد کافی نداشت. یک نمونه‌اش وقتی بود که دکتر حشمت بازداشت و اعدام شد و مسیر نهضت ناگهان تغییر کرد و میرزا ناچار شد به سوی عده‌ای معلوم الحال دست اتحاد و همکاری دراز کند. او یک بار پس از چند هفته تعقیب و گریز با نیروهای دولتی، در نقطه‌ای به نام «گاوین» به همراهانش که دیگر قدرت ایستادگی نداشتند، گفت که اسلحه‌شان را تحویل

میرزا بسیار اهل عطوفت و مهربانی و یک مسلمان پایبند بود و گمان می‌کرد اگر با اینها مماشات کند، شاید بهتر باشد. حتی کسانی هم که به او خیانت کردند و آنها را از نهضت بیرون کرد، هنگامی که برمی‌گشتند و اظهار ندامت می‌کردند دوباره قبولشان می‌کرد، یعنی راه را برای همه باز گذاشته بود.

شوراها، هواداری آنان از آزادی ملت‌ها و لغو کلیه قراردادهای استعماری، زمینه را برای گرایش به آن کشور فراهم می‌ساخت. انگلیسیها در ایران حضور آزاددهنده و یغماگرانه داشتند و نیروهای شوروی با آنان و این خط‌مشی ضد انسانی مخالف بودند.

پذیرش همکاری با بلشویکها منشاء اما و اگرهای فراوانی در مکتب فکری و اعتقادی میرزا بوده و هست. عده‌ای معتقدند که او در این دوره، از افکار دوران طلبگی خود اندکی فاصله گرفته و تصور فکری او موجب گردیده که نسبت به بلشویکها خوش‌بین باشد. این فرضیه یا ادعا، چگونه باطل می‌شود؟ میرزا خواهان استقلال کشور بود و باید با تمام توان در راه این هدف والا و مقدس تلاش می‌کرد و جلوی این افراد را با تدبیر و زیرکی خاصی می‌گرفت، لذا برای جلوگیری از تندرویها و حرکت‌های نابهنجار ارتش سرخ و حزب کمونیست عدالت که در باکو و از ایرانیه‌ای طرفدار مرام کمونیستی تشکیل شده بود تا اهداف بلشویکها را در ایران پیاده کند، ناچار شد با ارتش سرخ همکاری کند. حتی عده‌ای از آزادیخواهان تهران هم برای او نماینده‌ای فرستادند و از او خواستند با ارتش سرخ وارد گفت‌وگو شود. احمدشاه که خود مخالف قرارداد ۱۹۱۹ بود، مدعی است که به میرزا کوچک خان پیغام داده که افراد مطمئنی را به قفقاز بفرستد و به نام ملیون ایران با آنها سازش کند. هدف همه این بود که انگلستان با دیدن رقیبی چنین سرسخت، از خواسته‌های ناحق خود دست بردارد و یا آنها را تعدیل کند. از این گذشته، برخورد حکومت جدید شوروی و به‌ویژه شخص لنین به گونه‌ای نبود که این تصور را در دیگران ایجاد کند که آنها با اعتقادات دینی افراد مخالفت خواهند کرد. لنین نه تنها مردم را در تعیین سرنوشت خود آزاد می‌دانست که برای مسلمانان حساب ویژه‌ای باز کرده بود. حکومت روسیه در ۲۰ نوامبر ۱۹۱۷، اعلامیه‌ای با امضای لنین و استالین (رئیس کمیسیون ملی) خطاب به مسلمانان انتشار داد و در آن بر احیای مساجد و عبادتگاههای ویران شده مسلمانان از سوی تزارهای روسیه و دادن آزادی مطلق برای اجرای مراسم مذهبی توسط مسلمانان تأکید کرد. حفظ آداب مذهبی، عادات و سنتها و نیز مؤسسات ملی و فرهنگی مسلمانان، طبق این اعلامیه، آزاد بود و لذا بسیاری از آزادیخواهان مسلمان و از جمله میرزا، امیدوار شده بودند که شوروی قصد دخالت در سرنوشت سایر ملت‌ها را ندارد. البته بلشویکها با طرح این نوع شعارها، به هر سرنوشتی که قدم گذاشتند، به دستاوردهای مهمی نائل شدند و قدرتهای رقیب، به‌ویژه استعمار انگلیس را که مسلمانان از آن به شدت بیزار بودند، زمینگیر کردند.

مضافاً بر این که هنوز ادعاهای دولت بلشویکی به بوته نقد هم درنیامده بود.

بله. همزمان با مبارزه‌ای که در ایران شکل گرفت، آنها هم مبارزه خود را با ادعای آزادیخواهی برای تمام ملت‌های محروم دنیا شروع کردند و موفق هم شدند.

می‌شود گفت که اینها فریبکارانه شعار می‌دادند، چون اساساً آزادی ادیان با اصول فکری آنها انطباق نداشت. مسلماً همین‌طور است و این اساساً دامه جریان سوسیالیسم جهانی است. لنین در اعلامیه‌ای خطاب به همه مسلمانان جهان وعده داد که اگر با انقلاب روسیه همراهی کنند، آنان را به استقلال و آزادی خواهد رساند. این سخنان هنگامی مطرح می‌شدند که دولت عثمانی از هم فروپاشیده بود و کشورهای اسلامی، به ویژه عربی، برای به دست آوردن استقلال، با عنوان ناسیونالیسم عربی، درگیر مبارزه با انگلستان و فرانسه بودند. میرزا حتی در یکی از مذاکرات و

میرزا خواهان استقلال کشور بود و باید با تمام توان در راه این هدف والا و مقدس تلاش می‌کرد و جلوی این افراد را با تدبیر و زیرکی خاصی می‌گرفت، لذا برای جلوگیری از تندرویها و حرکت‌های نابهنجار ارتش سرخ و حزب کمونیست عدالت که در باکو و از ایرانیه‌ای طرفدار مرام کمونیستی تشکیل شده بود تا اهداف بلشویکها را در ایران پیاده کند، ناچار شد با ارتش سرخ همکاری کند.

قراردادها، اجازه دخالت به بلشویکها را نداد. او با استناد به سخنان لنین و دیگر رهبران شوروی، دخالت‌های بی‌مورد ارتش سرخ در ایران را معلول کج‌فهمیهای شخصی بعضی از فرماندهان ارتش سرخ می‌دانست و می‌خواست با استناد

این روی در این کنگره، توجه به ایران از هر کشور دیگری بیشتر بود، در عین حال که خود کنگره هم نمایش قدرتی بود علیه سرمایه‌داری غرب و انگلستان. نکته مهم دیگر این است که نظر رهبران شوروی با کارکرد حزب کمونیست همخوانی نداشت، یعنی از نظر رهبران شوروی نادیده گرفته شدن اصول کمونیسم روا بود و آنان ادعای می‌کردند که از مسلمانها پشتیبانی خواهند کرد، اما کمونیستهای محلی، از جمله کسانی که در ایران دست به کودتای سرخ زدند، بر خلاف ادعای رهبران خود عمل می‌کردند. میرزا کوچک خان هم این نکته را نیک دریافته بود و از لنین درخواست کرد به حمایت از مردم ایران برخیزد.

برخورد مسلمانان با کنگره بین‌الملل سوم چگونه بود؟ کمونیستها با آنها چه برخوردی کردند؟

همان‌طور که قبلاً هم اشاره شد، بسیاری از کشورهای اسلامی پس از پایان جنگ جهانی اول و فروپاشی امپراتوری عثمانی، درگیر مبارزه با انگلستان و خواهان آزادی ملت‌های خود از چنگ این استعمار کهنه کار بودند و لذا جذب شعارهای لنین و بین‌الملل سوم شدند، منحصر به میرزا نبود، بلکه موجی بود فراگیر و تمام ملت‌های گرفتار در چنگ ستم،



● اولین دور مذاکرات میرزا با روسها.

به این شعارها امید بسته بود. با توجه به شعارهای رهبران حزب کمونیست، یاری خواستن از کمونیستها و بلشویکها هیچ ناسازگاری با اعتقادات و آموزه‌های اسلامی شرکت‌کنندگان در کنگره نداشت. از این کنگره، گزارشی در دست است که نشان می‌دهد شرکت‌کنندگان در کنگره تا چه حد پایبند شاعران اسلامی و عاری از هر گونه وابستگی به مرام کمونیسم بودند. هنگامی که انور پاشا وارد جلسه می‌شود، اغلب مسلمانان برای ادای احترام به او از جا بلند می‌شوند و شعار «زنده باد غازی اسلام» را سر می‌دهند. هنگام نماز هم به محض این‌که صدای مؤذن از یکی از مناره‌های شهر می‌آید، انور پاشا از جا بلند می‌شود و بساری از نمایندگان مسلمانان، اعم از کمونیست و غیر کمونیست به تبعیت از او، نماز می‌خوانند. البته بدیهی است که کمونیستها نمی‌توانستند جایگاه انور پاشا را در کنگره برتابند و هنگامی

به شعارهای رهبران شوروی، از دراز دست‌های آنها جلوگیری کند.

به نظر شما چرا رهبران شوروی یا طرفداران آنها دست به کودتا زدند؟

این نکته‌ای است که در نهضت جنگل، کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد. شاید یکی از انگیزه‌های کودتای سرخ در ایران، آن هم حدود یک ماه پیش از برگزاری کنگره بین‌الملل سوم این بود که این کنگره باشکوه و جلال بیشتری برگزار شود و کسانی از ایران در آن کنگره شرکت کنند که از نظر فکری همسویی بیشتری با حکومت شوروی داشته باشند، زیرا در غیر این صورت قطعاً این افراد از طرف میرزا انتخاب می‌شدند و طبیعتاً آدم‌های متدینی بودند. حکومت شوروی به این ترتیب می‌خواست در گفت‌وگوهای خود با انگلستان که در ۵ خرداد ۱۲۹۱ در لندن شروع شده بود، امتیازهای بیشتری بگیرد، از



• درآمد

زمینه‌ها و علل تعامل چند ماهه میرزا با بلشویکها، محل تضارب افکار تحلیلگرهای گوناگون است تا جایی که بخش قابل توجهی از پژوهشهای صورت گرفته در باب نهضت جنگل بدان اختصاص یافته است. آنچه اهمیت این بررسی را افزون می‌سازد، تلاش پاره‌ای از چپگرایان برای مصادره به مطلوب کردن این جنبش شاخص تاریخ ایران و نیز اندیشه و عمل رهبری آن است.

در گفت و شنود حاضر، حجت‌الاسلام علی اکبر ذاکری از محققین تاریخ نهضت جنگل به بازکاوی جوانبی از علل و زمینه‌های تعامل کوتاه میرزا با روسیه پرداخته است. از او در این موضوع، تحقیقی میسوط در شماره ۱۱۲ فصلنامه حوزه به چاپ رسیده است.

■ «میرزا کوچک و تعامل با روسها» در گفت و شنود شاهد یاران با حجت‌الاسلام علی اکبر ذاکری

میرزا با تدبیر، عوارض حضور ارتش سرخ در ایران را به حداقل رساند...

مدعی مبارزه با انگلستان و افراد وابسته به آن، از جمله وثوق الدوله بود و لذا در این برهه حساس، میرزا چاره‌ای جز همکاری با دولتی که نیروهایش را به داخل کشور آورده بود و شعار آزادیخواهی هم سرمی‌داد، نداشت.

انگیزه‌های میرزا از این همکاری چه بودند و آیا او در مقام و جایگاهی بود که بتواند شرایط خود را نیز بر بلشویکها تحمیل کند؟

میرزا برابر شرطها و قیدهای بسیار عزتمندانه‌ای که نشانه قدرت و جایگاه مردمی او بود، حاضر به همکاری شد تا از این طریق اهداف ملی خود را پیاده کند و در عین حال از ویرانگریهای ورود ارتش سرخ بکاهد. انگیزه‌های میرزا عمدتاً عبارت بودند از مبارزه با انگلستان که سالیان سال در کنار روسیه تزاری، امتیازهای خفّیاری از ایران گرفته و مانع از رشد و شکوفایی کشور شده بود. اینک که حکومت تزار از بین رفته بود، انگلستان به تنهایی در عرصه سیاست ایران یکه‌تازی می‌کرد و قرارداد ننگین ۱۹۱۹ را بر دولت ایران بار کرد. از برجستگیهای والای نهضت جنگل، مبارزه بی‌امان با این قرارداد و عاقد آن وثوق الدوله بود. میرزا معتقد بود که با همکاری نیروهای انقلابی و آزادیخواه حکومت جدید شوروی که ادعا می‌کرد هیچ چشمداشتی به خاک ایران ندارد، می‌توان پایگاههای انگلستان را برچید و نفوذ آن را کم و از دخالتهای آن جلوگیری کرد. دومین انگیزه میرزا مبارزه با نیروهای فاسد داخلی از جمله وثوق الدوله و نصرت‌الدوله بود. دولت انگلیس و حکومت وثوق الدوله نهایت تلاش خود را کردند که نهضت جنگل را نابود سازند و یا آن را به سازش بکشند، ولی کاری از پیش نبردند. سومین انگیزه میرزا، حفظ استقلال کشور بود و با ورود ارتش سرخ به ایران، این مسئولیت دو چندان شده بود. کارکرد بلشویکها و نظام

اهریمن صفت آن نابوده شده‌اند و لنین، رهبر جدید روسیه، مدعی آزادی تمام ملت‌های دنیاست و از هر حرکت استقلال طلبانه و آزادیخواهانه‌ای استقبال می‌کند و بر این باور است که مردم باید خود سرنوشت خویش را در دست گیرند. این دولت جدید، قرارداد ۱۹۰۷ را ملغی کرده و همه قراردادهای قبلی را به هیچ شمرده، خواهان عقد قرارداد جدید بر اساس اصول انسانی است. بدیهی است که اهداف، برنامه‌ها و خط‌مشی دولت جدید با حکومت تزار زمین تا آسمان فرق دارد و همکاری با آن از نظر همه خردمندان، سیاستمداران و آزادیخواهان جهان، نه تنها زشت نیست، بلکه افتخار هم هست. نکته مهم‌تر این که دولت بلشویک که زمام‌امور را در روسیه در دست گرفته بود،

ارتباط و همکاری نزدیک به چهارماه میرزا با روسها، اگر نگوئیم شبیه برانگیزترین و مهم‌ترین سرفصل نهضت جنگل است، قطعاً یکی از قابل بررسی‌ترین نکته‌ها در این جنبش گسترده است. سخن اینجاست که آیا خوشبینی اولیه میرزا نسبت به بلشویکها، ناشی از عدم شناخت وی بود و یا با علم به گرایش برخی از عوامل اطراف خود به سوسیالیسم و نیز با آگاهی نسبت به ماهیت اصلی طرفداران این مرام و به دلیل مهم‌تری، سکوت و حتی برای مدت کوتاهی با آنها مماشات کرد؟

در جریان جنگ جهانی، شوروی کمونیست در کنار کشورهایی قرار گرفت که با هم دشمن بودند، یعنی در کنار انگلیس و آمریکا تا دوشادوش هم علیه آلمان وارد جنگ شوند. اینک میرزا، با ارتشی روبروست که بدون دعوت وارد ایران شده و بخشی از آن را تصرف کرده، با این همه ادعا می‌کند که طرفدار آزادی است و از هیچ کمکی برای آزادیخواهان دریغ نخواهد ورزید. اینها کسانی هستند که روسیه تزاری، یعنی همان قدرت اهریمنی را که میرزا سالها با آنها درگیر بوده، به زانو در آورده‌اند. حالا دیگر روسیه، آن روسیه تزاری نیست، بلکه رهبران جدید آن با شعارهای انساندوستانه و آزادیخواهانه، قدرت را در دست گرفته‌اند. روسیه تزاری بارها به ایران دست‌درازی کرده، مجلس را منحل ساخته، قراردادهای ننگینی را به ایران تحمیل کرده، قرارداد ۱۹۰۷ را با انگلستان بسته و بر اساس این قرارداد شوم، ایران را به دو منطقه شمال و جنوب و بین این دو کشور تقسیم کرده، به مالکان بزرگ شمال، گذرنامه روسی داده و آنان را از اتباع روسیه به شمار آورده تا از دادن مالیات، معاف شوند، یعنی یک شهروند روس بیشتر از یک ایرانی امتیاز داشته است. اینک این حکومت زورگو و ستم‌پیشه و نیروهای یاغی و

میرزا معتقد بود که با همکاری نیروهای انقلابی و آزادیخواه حکومت جدید شوروی که ادعا می‌کرد هیچ چشمداشتی به خاک ایران ندارد، می‌توان پایگاههای انگلستان را برچید و نفوذ آن را کم و از دخالت‌های آن جلوگیری کرد. دومین انگیزه میرزا مبارزه با نیروهای فاسد داخلی از جمله وثوق الدوله و نصرت‌الدوله بود.

برای جلوگیری از درگیری، عقب نشینی کرد و وقایع بعدی پیش آمدند.

نخستین جرقه‌های بدبینی میرزا نسبت به بلشویکها، به طور مشخص از چه زمانی و در اثر چه رویدادی زده شد و چگونه توسعه پیدا کرد؟

تبلیغاتی که ابتدا به راه افتاد و سپس تشکیلاتی که در رشت به وجود آمد، میرزا با همه این کارها مخالف بود. با غارتها، آزار و اذیتها و اطلاعاتی که می‌دادند. میرزا به همه این کارها بدبین بود و تا جایی که می‌توانست مخالفت می‌کرد. در ۵ خرداد ۱۲۹۹، کمی پیش از اعلام جمهوری در گیلان، کراسین، نماینده شوروی، برای گفت‌وگو با انگلیسیها وارد لندن شد و هنوز آنجا بود که میرزا در گیلان اعلام جمهوری کرد. در ۲ مرداد ۱۲۹۹، دولت انگلستان با کراسین به توافق رسید که تبلیغات ضد انگلیسی در ایران خاتمه یابد و روسیه، تمامیت ایران را به رسمیت بشناسد. در همین موقع، نصرت‌الدوله، وزیر امور خارجه و وثوق‌الدوله، برای تحکیم قرارداد ۱۹۱۹ به لندن رفت و توافق دولتهای انگلیس و روسیه و ایران، عملاً میرزا را به کناره‌گیری از معرکه واداشت. میرزا می‌خواست به مردم نشان دهد که به هیچ وجه با عملکرد کمونیستهای رشت همراه نیست. او با زیرکی پی به نقشه کمونیستها برد و در ۲۲ شوال ۱۳۳۸ به جنگل رفت و خود را از دام کودتایان رها کرد.



وقتی بررسی و تحقیق دقیقی صورت نگیرد، بدبینی است که موج چپگرا، میرزا را مصادره به مطلوب می‌کند، ولی اگر این شخصیت را از ابتدا تا به آخر، بر اساس اسناد دقیق بررسی کنیم، در خواهیم یافت که میرزا هیچ وقت دست از عقایدش برنداشت و اگر برای مدت کوتاهی با بلشویکها همکاری کرد، برای دفاع از مملکت بود و به هیچ وقت قصد نداشت به آنها امکان دخالت در کشور را بدهد.

این سیر بدبینی میرزا سرانجام تا کجا پیش رفت و آخرین موقف و موضع میرزا نسبت به بلشویکها دقیقاً کجاست؟ پس از توافق انگلیس و روسیه و دولت مرکزی ایران، کارژانف، فرمانده ارتش سرخ و نیز راسکولنیکف، فرمانده نیروهای دریایی خزر و ارژونیکیدزه به مسکو فرا خوانده شدند. سپس روسیه ادعا کرد که نیرویی در ایران ندارد و هویت آنهایی که مدعی فرماندهی نیروهای روس هستند، برای دولت روسیه ناشناخته است و نهضت علیه حکومت مرکزی ربطی به روسیه ندارد. همین مسئله موجب گردید که حکومت مرکزی مجوزی برای سرکوب کامل نهضت جنگل داشته باشد. در هر حال حکومت شوروی با موضعگیریهایی ناجوانمردانه خود عملاً میرزا را از رهبری نهضت انداخت و میرزا هم ناچار شد برای جلوگیری از درگیری به جنگل عقب نشینی کند. برخی معتقدند همین عملکرد میرزا ضعف مدیریت او و بیشتر معلول شخصیت و روحیه عاطفی اوست تا رفتاری که رهبر یک نهضت یا یک جریان مبارز و انقلابی باید داشته باشد. میرزا نمی‌توانست یارانی را که سالها با او همکاری کرده بودند به جرم غفلت موقتی یا نااهلی به کشتن بدهد و زمانی که در اثر حرکت‌های ناپهناج بلشویکها و کمونیستها و خودسریهای دسته‌های کرد و اعضای کمیساریا، عده‌ای از جنگلیها، سخت دلگیر شدند و می‌خواستند از تنگناها شوند، به میرزا گفتند که ریشه مزاحمان و آزاردهندگان را قطع کند، ولی او موافقت نکرد. میرزا رعایت همه را می‌کرد، حتی رعایت کسانی را که با او مخالف بودند. او حتی با اعدام بدون محاکمه حیدر عمو اوغلی مخالف بود، اما با کسانی که علناً خیانتکار بودند، به هیچ وجه مباحثات نمی‌کرد. مثلاً در قضیه ملغی شدن قرارداد ۱۹۱۹ توسط سید ضیاءالدین، عامل انگلیس و سرکار آمدن رضاخان، گفته می‌شود که با الغای این قرارداد بخش اعظم خواسته‌های نهضت جنگل برآورده شده و لذا جنگلیها باید مبارزه را کنار بנهند. میرزا می‌گوید تا مطمئن نشود که انگلستان و ایادیش از ایران خارج شده و دولت ملی عهده‌دار کارها شده است، به مبارزه خود پایان نخواهد داد. سید ضیاء نمایندگانی را نزد میرزا می‌فرستد تا او را قانع سازند که دولت فعلی، ملی است و در جهت اهداف راستین ملت گام خواهد برداشت. مذاکرات در حال انجام هستند که ناگهان به نکته‌ای اشاره می‌شود و آن هم این که میرزا کریم خان رشتی هم در دولت نقش دارد. در این لحظه حالت چهره میرزا تغییر می‌کند و به مذاکره ادامه نمی‌دهد. میرزا به کریم خان و برادرش سردار محیی اطمینان نداشت و می‌دانست که آندو جاسوس انگلستان هستند. همین برخورد نشان می‌دهد که میرزا در جایی که مطمئن است

فردی عامل بیگانه است، لحظه‌ای در قطع ارتباط با او تردید نمی‌کند و بین او با کسی که صاحب اعتقاد اشتباهی است، تفاوت قائل می‌شود. خیلیها مسئله مزدوری کریم خان رشتی را نمی‌دانستند و میرزا هم در این مورد حرفی نزد، ولی خود را از معرکه کنار کشید. به همین دلیل هم میرزا بین کسانی که کودتا کردند با آنهایی که سالها مبارزه کردند، ولی با او مخالف بودند، تفاوت قائل می‌شد و هیچ وقت آزار دیدن خود را ملاک قضاوت درباره دیگران قرار نمی‌داد.

نزدیک به یک قرن از نهضت جنگل می‌گذرد و در این فاصله بسیاری از جریانات سیاسی، به ویژه جریانات چپ، سعی کرده‌اند میرزا را مصادره به مطلوب کنند. به نظر شما چه آسیب‌هایی از این رهگذر بر شناخت ما از شخصیت میرزا و نهضت جنگل وارد می‌شود؟

بخش اعظم این تلاش‌ها به این برمی‌گردد که نهضت جنگل و شخصیت میرزا بدون استناد به مدارک محکم معرفی می‌شوند و سخن بی پایه و بی سند، از ارزش حرکتها، مبارزات و اصالت مبارزین می‌کاهد.

منظورتان اصالت اسلامی میرزا است؟

بله، وقتی بررسی و تحقیق دقیقی صورت نگیرد، بدبینی است که موج چپگرا، میرزا را مصادره به مطلوب می‌کند، ولی اگر این شخصیت را از ابتدا تا به آخر، بر اساس اسناد دقیق بررسی کنیم، در خواهیم یافت که میرزا هیچ وقت دست از عقایدش برنداشت و اگر برای مدت کوتاهی با بلشویکها همکاری کرد، برای دفاع از مملکت بود و به هیچ وقت قصد نداشت به آنها امکان دخالت در کشور را بدهد. شاید برایتان جالب باشد که بداند واژه جمهوری اسلامی، نخستین بار توسط میرزا مطرح شد. میرزا مدتها قبل از انقلاب روسیه، مبارزات خود را شروع کرد و در مبارزات مشروطه شرکت داشت و سالیان سال در پی کسب آزادی و مبارزه با استبداد بود و بدبینی است هنگامی که کشورش تحت فشار استعمار و استبداد است. از هر روشی که بشود در مبارزه به کار گرفت، استفاده می‌کند. میرزا سابقه طلبگی داشت و لذا تعجبی ندارد که تمام تلاش کسانی که نمی‌خواستند قبول کنند که چنین نهضت عظیمی، در گیلان اتفاق افتاده باشد، برای مخدوش کردن فرهنگ مردم شمال، وانمود کردند که آنها به فرهنگ اسلامی گرایش ندارند. بخشی از این تبلیغات هنوز هم ادامه دارند. در حالی که شاید نخستین ناحیه‌ای که در ایران مذهب تشیع را پذیرفت دیلمان بود و مردمان این سرزمین پیوسته بر اعتقاد دینی خود پافشارده‌اند. در جریان مبارزات ملت ایران علیه رژیم گذشته، تلاشهایی صورت گرفتند تا میرزا را فردی با گرایشات بلشویکی جلوه دهند، این تحلیلها به نظر شما چقدر قرین توفیق بودند و کلاً نگاه شما به این تحلیلها چیست؟

اندیشه و مرام کمونیستی از نظر میرزا اندیشه‌ای ناروا، بی‌ریشه و به زیان مردم بوده است. به اعتقاد او این مرام به هیچ وجه با باورها و سنتهای مردم که مسلمان هستند، سازگاری ندارد. او پیوسته این نکته را به یاران خود گوشزد می‌کرد و تبلیغ این مرام را بر خلاف مصلحت جامعه می‌دانست. میرزا کوچک را به هیچ وجه نمی‌توان هواخواه سوسیالیسم و معتقد به مالکیت اشتراکی دانست، زیرا آن را عقیده مزدک و پیروانش و پیاده شدن آن را در ایران، ناممکن می‌دانست. سیر زندگی مبارزاتی میرزا دقیقاً این معنا را می‌رساند و سوسیالیست جلوه دادن او نهایت بی‌انصافی و نادیده گرفتن اسناد تاریخی است. ■



است که میرزا معتقد بود تبلیغ مرام کمونیسم که هیچ تناسبی با باورها و سنتهای مردم ندارد، کل جریان جنگل را لکه دار می‌کند و لذا در مقابل همه افرادی که به این مردم گرایش داشتند، موضعگیری قاطعی داشت و طبیعتاً احسان الله خان نیز مشمول همین نگرش میرزا می‌شد. میرزا در حال مبارزه با اشغالگران بود و در واقع به هیچ وجه روا نبود که افرادی هر چند طرفدار کشوری باشند که به نوعی از این مبارزات حمایت می‌کند، زمینه را برای دخالت و ورود آنها فراهم سازند. او معتقد بود در مرحله مبارزه با دشمن خارجی، باید این اختلاف عقیده‌ها را کنار گذاشت و پس از اخراج دشمنان، بعد مردم روش حکومتی خود را انتخاب می‌کنند، ولی در مرحله مبارزه به هیچ وجه نباید دچار اختلاف شویم و یا اجازه بدهیم که دیگران در امور کشور ما دخالت کنند. در این مرحله سوسیالیست بودن یا نبودن افراد هیچ فرقی نمی‌کند. احسان الله خان در اندیشه کمونیسم و گسترش سوسیالیسم بین المللی بود که میرزا با هر دو مخالف بود، یعنی نه دخالت سوسیالیست‌ها را می‌پذیرفت و نه به آنها اجازه تبلیغ می‌داد، ولی هنگامی که حکومت مستحکم می‌شد، مردم می‌توانستند درباره نوع و شکل اجرایش تصمیم بگیرند.

کمونیست‌ها از فرصت به دست آمده از گرایش میرزا برای همکاری با آنها تا چه حد استفاده و مرامشان را بر خلاف عهده‌ی که با میرزا بسته بودند، تبلیغ کردند؟ آنها فقط تبلیغ نمی‌کردند، بلکه دست به کارهایی هم زدند، از جمله به مردم حمله و اموال آنها را غارت می‌کردند. میرزا به شدت با کارهای آنها مخالف بود. او در نامه‌ای به خالو قربان و احسان الله خان، عملکرد بلشویک‌ها را موجب بی‌اعتباری سوسیالیسم دانست و گفت، «اسم سوسیالیستی و بلشویکی به حدی در ایران منفور شد که مردم در خواب هم میل ندارند این کلمات را بشنوند، در صورتی که با ملا یمت، بهتر می‌توانستید پیش بروید، اما با تندی این همه ضررها تولید شد.» این نوع موضعگیری‌ها از سوی میرزا سبب شد که بلشویک‌ها و طرفداران آنها علیه او دست به کار شوند و به دروغ پراکنی، ناسزاگویی و بهتان‌زنی بپردازند و با این روش‌های غیر اخلاقی با او درافتادند. آنها در شرایط حساس و سرنوشت‌سازی که همه چیز کشور به تار مویی بند بود و به استواری بنیادهای جامعه، پیوندها، همبستگی‌ها و همدلیها، سخت نیاز بود، فضا را آلودند، آرامش را برهم زدند و باورهای مذهبی را در جوانان سست کردند. میرزا در برابر این حرکت بنیاد افکن و هویت‌سوز اقدام به دفاع از ارزش‌ها پرداخت و به کمونیست‌ها یادآور شد که به قرارداد تن دردهند و دست از حرکت‌های ناپه‌نجا و برخلاف سنت و آیین مردم بردارند و خشم و نفرت مردم را علیه جریان انقلاب برنیا‌نگیزند، اما این هشدارها در گرو سرکش و بی‌باک حزب کمونیست و بلشویک‌ها کارگر نیفتاد و آنان به گزراه رفتند و ایادی انگلیس هم از این موقعیت نهایت بهره‌برداری را کردند و علیه جمهوری نوین‌باد میرزا به تبلیغات گسترده‌ای دست زدند. از آن سو، کمونیست‌ها به لجن پراکنی علیه میرزا شدت بخشیدند و او را متهم کردند که اسلحه پنهان کرده و از جواهرات و پولهای خانم ابوبکف که برای تشکیل بانک داده بود، استفاده نایه جا کرده و امثالهم، سرانجام نیز شوری با استفاده از اهرم حزب عدالت باکو، در ۱۴ ذیحده ۱۳۲۸، کودتای سرخ را سامان داد و احسان الله خان را به کمیسری امور خارجه و خالو قربان را به عنوان کمیسر جنگ به کار گمارد. کودتاگران عده‌ای از یاران میرزا را که در رشت مانده بودند، دستگیر کردند و به قومن که میرزا در آنجا بود، یورش بردند. میرزا

می‌کرد که درگیری و اختلافی که به ضرر حرکت و نهضت جنگل باشد، پیش نیاید. ممنوع بودن تبلیغ عقاید کمونیستی در قرارداد میرزا با شورویها، نشانه آشکار مخالفت او با مرام کمونیستی است. او در نامه‌ای به لنین بر این نکته تأکید می‌کند که تبلیغات کمونیستی و اشتراکی به ضرر انقلاب و برخلاف باورها و گرایشات مردم ایران و سبب گرایش آنان به سوی دشمن است. شاید گفته شود که پذیرش انقلاب سرخ، یعنی پذیرش باورها و عقاید کمونیسم، ولی این انگاره اید‌ا درست نیست، زیرا میرزا به شدت از مرام کمونیسم دوری می‌جوید و آن را به هیچ روی سازگار با فرهنگ و باور و سنت ایرانی نمی‌داند. میرزا به یاران و دوستان خود یادآوری

میرزا در واقع در حال مبارزه با انگلستان بود. بدیهی است که تبلیغ مرام کمونیست‌ها با عقاید میرزا نمی‌خواند، ولی خوب می‌دانست که دادن آزادی به بلشویک‌ها برای تبلیغ آ‌ر و نظراتشان، قطعاً پنهان به دست نیروهای مخالف می‌دهد تا آنها هم برای تبلیغ عقاید خود طلب آزادی کنند و لذا در مبارز، اختلاف ایجاد شود...

کرده بود که اندیشه‌های کمونیستی با آموزه‌های اسلام ناسازگارند و تبلیغ چنین مرامی برخلاف انتظام اجتماع و مصلحت جامعه است. او آزادی را در محدوده مصلحت جامعه و تا زمانی که به زیان جامعه نباشد، را می‌شمرد. میرزا به طور مشخص نسبت به احسان الله خان نگاه مثبت و با او رابطه صمیمانه‌ای نداشته است. گرایش احسان الله خان به مرام کمونیستی تا چه حد در این سوء ظن تأثیر داشته است؟

میرزا دخالت کمونیست‌ها را در ایران مثل دخالت انگلیسی‌ها می‌دانست که جان و مال مردم از گزند آنها در امان نیست. او اعتقاد داشت که اگر کمونیست‌ها شیوه انگلیس را در پیش بگیرند، میرزا آنان را نیز در کنار انگلستان و دولت مستبد ایران، در یک ردیف و دشمن ایران تلقی خواهد کرد. بدیهی

که او با یارانش برای ادای نماز از کنگره بیرون رفت، یکی از کمونیست‌های آذربایجان به نام بنیادزاده، بنای مخالفت با او را گذاشت و علیه وی سخنرانی کرد و او و برادرش را نوکر بورژوازی و اشراف خواند. کمونیست‌ها برای این‌که از دامنه نفوذ انور پاشا بکاهند، دست به تخریب چهره وی زدند و از سخنرانی وی در کنگره جلوگیری کردند.

حساسیت میرزا در مورد عدم تبلیغ مرام کمونیستی آیا معطوف است به این امر که چنین تبلیغاتی در ایران زمینه مساعد ندارد یا علائق شخصی میرزا نسبت به اسلام موجب گردید که چنین شرطی را با بلشویک‌ها مطرح سازد؟ در این امر که میرزا اعتقادات و حساسیت‌های دینی داشته، شکی نیست، ولی این نکته محل بحث است که آیا زمینه این تبلیغات را در ایران منتفی می‌دیده یا تصور می‌کرده که این تبلیغات به وحدت ملی لطمه می‌زنند و یا هم علائق شخصی و هم وحدت ملی را در نظر داشته است؟

میرزا در واقع در حال مبارزه با انگلستان بود. بدیهی است که تبلیغ مرام کمونیست‌ها با عقاید میرزا نمی‌خواند، ولی حتی اگر به عنوان یک آزادیخواه صرف هم در آن مقطع با این کار مخالفت می‌کرد، حتماً روند مبارزه را خوب می‌دانست و متوجه این نکته بود که دادن آزادی به بلشویک‌ها برای تبلیغ آ‌ر و نظراتشان، قطعاً پنهان به دست نیروهای مخالف می‌دهد تا آنها هم برای تبلیغ عقاید خود طلب آزادی کنند و لذا در میان نیروهای مبارز، اختلاف ایجاد شود و در عین حال مردم هم علیه نیروهای مبارز، تحریک شوند. میرزا انسان آزادیخواهی بود و لذا از نظر او صرف اظهار نظر و بیان عقیده، اشکالی نداشت و با آن که به اعتقادات بلشویک‌ها مخالف بود، در عین حال نظر شخصی خود را در این امر دخالت نمی‌داد و فقط به جهت جلوگیری از تفرقه و پراکندگی نیروها و ایجاد اختلاف و شکاف در میان آنها، تقید داشت که قطعاً عدم تبلیغ مرام کمونیستی در ایران را به بلشویک‌ها بقبولاند. البته آنها نسبت به قول و قرارهایی که گذاشتند، متعهد نبودند. طبق شواهد تاریخی، میرزا عملاً جقدر نسبت به تبلیغ مرام کمونیستی واکنش نشان می‌داد؟ با توجه به این که حتی در سطوح بالای رهبری نهضت، افرادی چون احسان الله خان با گرایشات قوی کمونیستی حضور داشتند، اقدام عملی میرزا در مقابل کمونیسم چه بود؟

مسئله اصلی میرزا آزادسازی کشور از اشغال کشور توسط انگلیس و قرارداد ننگین ۱۹۱۹ بود، در نتیجه او به شدت از مسائلی که موجب درگیری در میان نیروهای جنگل و پراکندگی و تضعیف آنها می‌شد، پرهیز می‌کرد و لذا اگر با برخی از افراد، مخالف هم بود، به گونه‌ای با آنها برخورد



● میرزا در دوران طلبگی در رشت.

صدر که میعادگاه طلاب آزادخواه بود و نخستین شهید را به نام سید عبدالمجید، در راه مبارزه با استبداد تقدیم کرد، حضور داشت. میرزا از همین جابود که خود را برای مبارزه با دین ستیزان قاجاری آماده کرد و دانست که این حاکمان هوسران، به احکام اسلام تن نخواهند داد. او طلاب را به آموزش ورزشهای رزمی و یادگیری فنون جنگی و جهاد برانگیخت و به آنان گفت که به کرسی نشاندن اسلام و شریعت، تنها با دعا و خانه نشینی و بی طرفی ممکن نمی شود. باید به میدان رفت و خطر کرد. به همین دلیل انجمنی از طلاب گیلان را سامان داد و برای آنها لباس یکسان رزمی آماده کرد و روشهای جنگی را به آنها آموزش داد و نام جمعیت را «انجمن روحانیون ایران» نهاد. همزمان با تلاش در انجمن روحانیون، در هیئت ابوالفضل نیز نقش آفرینی می کرد. این گروهها و انجمنها در پیروزی نهضت مشروطه نقش به سزایی داشتند. پس از انحراف از مشروطیت و دست اندازیهای روس و انگلیس، میرزا با کمک یارانش در این انجمنها، در مبارزه با آنها، اقدامات مهمی کرد. همین پیوند سیاست و دین در اندیشه و رفتار نهضت جنگل بود که باعث شد فراماسونرها که هدف اصلیشان جدایی دین و دنیا بود، همه نیروی خود را صرف حذف و امحای میرزا کنند. وثوق الدوله که خود با فراماسونرها ارتباط داشت، همراه با محمدعلی فروغی، اسناد فراماسونری را به فرمان ژبیداری ایرانیان، از فرانسه به فارسی برگرداند و در دولت او بود که فتح الله خان سردار رشتی که در کابینه وثوق الدوله، وزیر جنگ بود، مأمور براندازی نهضت جنگل شد. ریاست انجمن ابوالفضلیها با انجمن عباسیهها بر عهده شیخ عبدالوهاب صالح از مراجع بزرگ گیلان و از شاگردان میرز مرحوم آخوند بود که اجازه فتوا داشت. اعضای این انجمن هم بیشتر طلبههایی بودند که عدهای از آنها در نهضت جنگل با میرزا همکاری کردند و شهید شدند. غیر از ارتباط با این انجمن و شخص میرزا عبدالوهاب صالح، میرزا با علمای متعدد گیلان و مازندران ارتباط داشت و حتی آنها برای ادامه مبارزه به او کمک مالی می کردند.

عملکرد انجمن ابوالفضلی در امور سیاسی و اجتماعی به چه شکل بود. نمونههایی را ذکر کنید.

در بحث اصلاحات ارضی و ارباب و رعیتی، می دانید که رشت از مراکز عمده خان و خان زدگی بود. بعضی از اعضای تندروی انجمن می رفتند و به کشاورزها می گفتند زمینها مال خودتان است و به

میرزا کریم خان رشتی که از نمادهای مشروطه خواهی رشت بود، موافق نبود. او حتی در رفتارهای ظاهری هم بسیار مقید بود و با آن که بسیاری، از جمله مرحوم دهخدا، مثلاً گذاشتن ریش را به ریشخند می گرفتند، میرزا هیچ وقت ریش خود را کوتاه نکرد. نمازش هیچ وقت قصا نمی شد و پیوسته زی طلبگی و مذهبی داشت.

آیا با روش شیخ فضل الله موافق بود؟

ما رفتار شیخ فضل الله نوری را در رفتار میرزا هم می بینیم. او ممکن است با همه روشهای شیخ فضل الله نوری موافق نبوده باشد و لذا پس از آن که در سال ۱۳۲۷ شیخ فضل الله به شهادت رسید، میرزا همچنان به همکاری با مشروطه طلبان ادامه داد و از آنها جدا نشد، به طوری که وقتی در سال ۱۳۲۹ محمد علیشاه برای سرکوب مشروطه وارد ترکمن صحران شد، میرزا همراه با گروهی از انقلابیون به جنگ او رفت و مجروح هم شد. همین مسئله نشان می دهد که میرزا از نهضت مشروطه جدا نشده و کنارگیری نکرد. چون عدهای از علما پس از اعدام مرحوم شیخ فضل الله نوری به کلی راهشان را از مشروطه جدا کردند و گفتند که مشروطه راه به تباهی برده، ولی میرزا هنوز امیدوار بود که مشروطه به اهداف خود برسد و اشتباهش را جبران کند. او معتقد بود که اگر آدمهای صالح، خودشان را از این جریان کنار بکشند، کل نهضت به دست جریان باطل می افتد. مرحوم مدرس هم معتقد بود که اگر علما در صحنه می ماندند و سیاست را به دست ناهالان نمی سپردند، شیخ فضل الله اعدام نمی شد و حکومت به دست اشرا و آدمهای ناصالح نمی افتاد. میرزا از شهادت شیخ فضل الله بسیار افسوس می خورد، اما به نظرم پیرو خط مشی مرحوم مدرس بود که دیانت را از سیاست جدا نمی دانست.

میرزا وقتی از کسوت روحانیت بیرون می آید و وارد میدان مبارزه می شود، تا چه حد ارتباط خود را با عالم طلبگی و روحانیت حفظ می کند؟

میرزا تا وقتی که در تهران بود، تحت تأثیر اندیشه های سیاسی مرحوم طباطبایی و همفکرانش که متأثر از اندیشه های میرزای شیرازی بودند با نقش سیاسی روحانیت علیه ظلم آشنا شد. اندیشه های سید جمال الدین اسدآبادی نیز، علمای دین و بیداران دیندار را سخت به خود مشغول کرده بود. طلاب تهران تحت تأثیر چنین جوی به مبارزه با حاکمان قاجار پرداختند و میرزا در مدرسه

جریانات فکری مطرح آن روزگار تهران و تأثیرپذیری میرزا از آن را ذکر کنید.

میرزا تحت تأثیر مکتب سامرا بود که دست پروردگان میرزای شیرازی پیرو آن بودند. تربیت شدگان این مکتب در تهران به کارهای علمی و اجتماعی مشغول بودند و از نظر علم و آگاهی در مرتبه بالا و به تعبیر امروز، ملا و از نظر مسئولیت پذیری و اخلاقی و پارسایی، شاخص بودند. آنها اهل تلفیق دین و سیاست و پیروی از شعار مشهور مرحوم مدرس که سیاست ما عین دیانت ماست و دیانت ما عین سیاست ما. افرادی چون شیخ عبدالنبی نوری، سید محمد طباطبایی، شیخ فضل الله نوری، مرحوم آشتیانی، میرزا عبدالله نجم آبادی، شیخ عبدالنبی تهرانی، شیخ هادی تهرانی و... از شاگردان میرزای شیرازی و تربیت شدگان مکتب سامرای بودند که در حوزه های تهران پرتوافشانی و مفاهیم عمیق سیاسی اسلام را برای طلاب بیان می کردند. سید محمد طباطبایی، شاگرد میرزای شیرازی، در تنویر افکار طلاب سهم به سزایی داشت و پیوسته آنها را به درک مفهوم عدالت در اسلام و پیاده کردن دستورات و فرامین و آموزه های اسلامی در جامعه تشویق و برای قبول مسئولیتهای بزرگ آماده می کرد. او پیوسته به طلاب توصیه می کرد که علاوه بر دروس رسمی حوزه، علوم جدیدی چون حقوق بین الملل، ریاضی، زبان خارجه و تاریخ را هم یاد بگیرند تا در دام دسیسه های بیگانگان گرفتار نشوند. او در سخنرانیهای خود پیوسته طلاب را به ریشه کن کردن استبداد و بیدار کردن مردم و پیروی از قانون ترغیب می کرد و بدیهی است میرزا کوچک خان در چنین شرایطی، در حوزه دینی تهران، چگونه پرورش یافت و چرا دست به آن اقدام تاریخی ضد استبدادی و ضد استعماری زد. از دیگر اساتیدی که میرزا از محضر ایشان استفاده های فراوانی برد، شیخ محمد حسین یزدی است که عالم روشن بین و در دوره های اول، دوم و سوم نماینده مجلس از تهران بود. او در عرصه های سیاسی نقش آفرین بود و به خاطر ایستادگی در برابر کودتای سید ضیاء، دستگیر و زندانی شد. از دیگر اساتید میرزا، سید عبدالرحیم خلخالی است که همه مورخان مشروطه، او را مردی آزادخواه، با فضیلت و مشروطه خواه دانسته اند که نقشی بزرگ در بسیج مردم علیه دربار قاجار بازی کرد. او در تحریر و نشر روزنامه «مساوات» همکاری داشت و بسیار صاحب ذوق و شعرشناس بود. گفته اند که او از نمایندگان هیئت اتحاد اسلام در تهران بوده است و نیز مشهور است که او از اعضای «کمیته انقلاب ملی» بود که در دوران مشروطه، هر روز مردم را علیه دربار، سازمان می داد و نیز به نمایندگی از سوی مشیرالدوله، برای مذاکره با میرزا کوچک خان به گیلان می رفت.

در قضیه اختلاف بین مشروطه خواهان و طرفداران شیخ فضل الله نوری، میرزا در کدام جناح بود.

میرزا از لحاظ سیاسی و مبارزاتی، طرفدار مشروطه خواهان و از نظر فکری شاگرد عبدالنبی نوری بود که از همفکران شیخ فضل الله بود. میرزا در مشروطه شرکت داشت و حتی از رهبران آن بود، اما به مشروطه خواهان تندرو، در یک سنگر نبود. شواهد بسیاری داریم که میرزا، هم در زمان نهضت مشروطه و هم در دوره نهضت جنگل، بسیار پایبند اصول و معتقدات دینی خود بود و کمترین انحرافی را

میرزا از لحاظ سیاسی و مبارزاتی، طرفدار مشروطه خواهان و از نظر فکری شاگرد عبدالنبی نوری بود که از همفکران شیخ فضل الله بود. میرزا در مشروطه شرکت داشت و حتی از رهبران آن بود، اما به مشروطه خواهان تندرو، در یک سنگر نبود.



● دآمل

به شهادت تاریخ، تحصیل میرزا کوچک خان جنگلی در حوزه‌های علمیه رشت و تهران، اثرات مهم و انکارناپذیری در شکل‌گیری اندیشه و کردار وی داشته است و این آثار را در مقاطع گوناگون حیات وی می‌توان دید. از منظر ما، این جنبه از زندگی میرزا، در خور بازبینی و پژوهشهای جدی‌تری است تا به مدد آنها، جنبه‌های مجهول و مبهم شخصیت او آشکار شود. گفت‌و شنود حاضر حاوی نکاتی در خور تأمل در این باب است.

■ «میرزا کوچک خان؛ حوزه‌های علمیه و روحانیت» در گفت‌و شنود

شاهد یاران با حجت الاسلام سید عباس رضوی

میرزا با مشروطه خواهان تندرو مخالف بود...

شما درباره ارتباط میرزا با روحانیت و حوزه‌های علمیه، پژوهش نسبتاً مبسوطی داشته‌اید. آیا مشخص هست که میرزا تا چه پایه‌ای درس خوانده و در واقع به تعبیر امروز، آدم ملایی بوده است یا نه؟

بعضی از کسانی که با میرزا محصور بوده‌اند در احوال وی نوشته‌اند که در مدرسه حاج حسن صالح‌آبادی رشت به فراگیری دانش پرداخت و نخستین گامهای علم‌آموزی را در این مدرسه برداشت و پس از آموختن ادبیات فارسی، عربی، صرف و نحو و قرآن به جرگه طلاب مدرسه جامع که از سطح بالاتری در ارائه دروس برخوردار بود، رفت و شروع به فراگیری کرد. هوش و استعداد سرشار میرزا باعث شد که در مدت کوتاهی گامهای بلندی بردارد و پایه آگاهیهای خود را بالا ببرد و به گونه‌ای رسمی در سلک روحانیت در آید. عکسهایی از میرزا با لباس روحانی که با همشاگردیهایش گرفته، در دست هست. در هر حال میرزا کوچک خان پس از چندی برای دستیابی به مدارج علمی بالاتر، از رشت به تهران مراجعه کرد. در آن روزگار، تهران از کانونهای بزرگ علمی و فرهنگی بود و استادان برجسته‌ای در دهها کانون علمی، به آموزش فقه، اصول، ادبیات، حکمت و ریاضی به طلاب مشغول بودند و معمولاً طلاب شهرستانی، از جمله طلاب رشت و مازندران هم به دلیل همین جاذبه‌هایی که این کانونها داشتند به تهران می‌آمدند. میرزا در تهران به تکمیل دانسته‌های خود پرداخت و در دانش حوزوی پیشرفت در خور توجهی کرد، آن گونه که به نیروی اراده و آزادمنشی و قوه استدلال و قوه تفکر در میان طلاب شهرت پیدا کرد. او در مدارس تهران از جمله مدرسه محمودیه تحصیل کرد. در دورانی که در مدرسه محمودیه درس می‌خواند، سرآمد استادان مدرسه، شیخ عبدالنبی نوری از شاگردان برجسته میرزای شیرازی بود که در تدریس فقه و اصول یگانه روزگار بود. تذکره‌نویسهای میرزا بیش از این اشاره‌ای نکردند که در دروس حوزوی تا کجا پیش رفته، ولی آنچه ما از سیره و سخنرانیها و نامه‌های او می‌فهمیم این است که میرزا در حد بالایی از علوم حوزوی برخوردار بوده یعنی تسلط به آیات قرآن داشته و بر اساس قرآن استدلال می‌کرده و در سیره خودش و روش مبارزاتیش متکی به قرآن و سیره انبیا و اولیا بوده و به ویژه توجه خاصی به سیره پیامبر (ص) و امام حسین (ع) داشته است. از کلمات و عباراتش می‌فهمیم که مثل یک طلبه مبتدی یا روشنفکر مذهبی نبوده، روشنفکرها در دوره میرزا ادبیات خاص

خودشان را داشتند. یک طلبه مبتدی، این قدر محکم و استوار و استدلالی صحبت نمی‌کرد و مهم این که او همیشه در محضر انسانهای صاحب فکر و علمای طراز اول سخنرانی می‌کرد. در هیئت اتحاد اسلامی سخنرانی داشت و در نماز جماعتی که در مناطق مختلف گیلان برپا می‌شد، علمای بزرگی چون میرزا عبدالوهاب صالح، علم الهدی، بحر العلوم و شاید نزدیک به ده پانزده نفر از علمای مجرب پای سخنرانی میرزا می‌نشستند و از هیچ یک از آنها اعتراضی علیه صحبتهای میرزا نوشته نشده که مثلاً پخته صحبت کرده‌است. معلوم می‌شود که حساب شده و حوزوی و بر اساس دانش و آگاهی دقیق ناشی از تحصیل در حوزه صحبت می‌کرده. از قرائن می‌فهمیم که میرزا در دروس حوزوی به یک حد قابل قبول رسیده بود که مورد قبول فضلا و علمای آن دوره بود. در آن زمان آدمهای معمولی، امام جمعه یا امام جماعت نمی‌شدند و در شهرهای مختلف ایران علما و مجتهدین بزرگی بودند که با میرزا رابطه قابل قبولی داشتند و گاهی پای صحبتهای او می‌نشستند. بر اساس چه شواهد و قرائنی این مطالب را استنباط کردید؟ میرزا تحت تأثیر کدام یک از اساتیدش بوده و این تأثیرات، بعدها به چه

عده‌ای از علما پس از اعدام مرحوم
شیخ فضل‌الله نوری به کلی راهشان را از
مشروطه جدا کردند و گفتند که مشروطه
راه به تباهی برده، ولی میرزا هنوز امیدوار
بود که مشروطه به اهداف خود برسد و
استباهش را جبران کند. او معتقد بود که
اگر آدمهای صالح، خودشان را از این
جریان کنار بکشند، کل نهضت به دست
جریان باطل می‌افتد.

شکل در سیره او بروز کردند؟
هنگامی که میرزا به تهران آمد، تهران کانون دانش بود با ۲۵ مدرسه علوم دینی و آکنده از علمای بزرگ. عده زیادی از این علما فیلسوف بودند و عده‌ای بزرگان فقه و اصول بودند از جمله شیخ فضل‌الله نوری و میرزا عبدالله نوری. شیخ عبدالنبی اعتقاد داشت که عالم دینی نباید فقط به تبلیغ و تدریس بسنده کند، بلکه باید به برطرف کردن گرفتارهای مردم و سروسامان دادن به کارهایشان بکوشد و خود نیز چنین بود. مدرسه محمودیه که میرزا در آنجا درس می‌خواند برنامه تربیتی دقیق و حساب شده‌ای داشت و بر اساس وقفنامه آن، باید طلبه‌های تلاشگر و درس‌خوان در آن پذیرش می‌شدند. در مدرسه مروی هم مقررات مشابهی حاکم بود. در این مدارس طلاب باید تلاوت و قرائت قرآن را به اندازه یک حزب در برنامه کاری خود قرار می‌دادند. طلبه‌ای که می‌خواست اتلاف وقت کند و یا درس نخواند و تحقیق نکند، حق ورود به این مدارس یا ادامه تحصیل در آنها را نداشت. از روی شواهد و قرائن می‌فهمیم که در این مدارس، روی تربیت و تهذیب طلبه، زیاد تأکید می‌کردند و معتقد بودند که طلبه در عین حال که خوب درس می‌خواند، از نظر تعهد و مسئولیت پذیری هم باید ویژگی بارزی داشته باشد. دوره تحصیل در مدرسه محمودیه، دوازده سال بود و اغلب درسها را فقه و اصول تشکیل می‌داد. طلاب هر چند وقت یک بار امتحان می‌دادند و از کمک هزینه مدرسه و برنامه‌های آموزشی ویژه‌ای بهره‌مند می‌شدند. آنها غیر از فراگیری دروس، در کارها و برنامه‌های مدرسه هم مشارکت داشتند و نظارت بر کار مسئولین مالی به عهده طلاب بود که هم سلامت گردش مالی را تضمین می‌کرد و هم طلاب عملاً فعالیت در عرصه‌های گوناگون اجتماعی را یاد می‌گرفتند. مدرسه فخریه هم از کانونهای علمی برجسته بود و دانشهایی چون منطق، فقه، حکمت و ریاضیات در آنجا تدریس می‌شدند و اساتید مشهوری چون ملا عبدالرحیم نهاوندی و میرزا ابوالقاسم کلانتر در آنجا درس می‌گفتند. در وقفنامه آن مدرسه هم آمده بود که هر یک از طلاب حداقل روزی یک حزب قرآن را باید تلاوت کند. میرزا در این مدارس با پیروزی از سیره پارسیانی چون شیخ عبدالنبی نوری و سید حسن مدرس گامهای بلندی در آراستگی برداشت و در میان همگان، به پارسایی، وارستگی، اخلاق و رفتار و خلق و خوی نیک، مهربانی و مهرورزی، همراهی و همدلی با ستمدیدگان و مبارزه با ستم‌پیشگان شهرت پیدا کرد.

آسودگی زندگی نمایی و این قول نظامی... به وحدانیت خدا، حق است و... در اردوی قزاق، مثل یک نفر مهمان عزیز می باشید، به مصداق آیه شریفه «اكر الضيف ولو كان كافرا»!

میرزا در مقام رهبری سیاسی نهضتی که حتی بخشی از دنیا را هم تحت تأثیر قرار داد، در مقام مدیریتی، تا چه حد با خاطیان برخورد جسورانه می کرد؟

میرزا به تعبیر امروزه کاربزمای عجیبی داشت، چون خودش به حرفهایی که می زد عمل می کرد. اعضای اصلی نهضت هم آدمهای صالحی بودند. نیروهایی هم که در خدمت داشت، غالباً از میان کشاورزان، بازاریها و طلبه هایی بودند که روزگاری با خودش همدرس بودند و یا در انجمنهایی که قبلاً ذکر کردم، حضور داشتند و میرزا را به عنوان یک روحانی مخلص قبول داشتند و به اصطلاح، مسجیدی بودند. این فرق می کند تا رهبری یک عده روشنفکر که هر کدامشان ادعای «انارچل» دارند. البته بعضیها هم این وسط بر خودرند که میرزا بنا به مصالحی برخورد تند با آنها نمی کرد و حضورشان را تحمل می کرد تا به موقع از آنها استفاده کند، ولی صاحب چنان مدیریت قوی و قدرتمندی بود که کسی جرئت نمی کرد قلعهم کند و شکستی به جریان وارد سازد. در چند مورد هم که حریمها شکستند، میرزا آنها را اخراج کرد که رفتند سراغ شوروی.

علت همکاری کوتاه مدت چهارماهه میرزا با بانیان انقلاب روسیه را چه می دانید و سرانجام کار را چگونه تحلیل می کنید؟
سران انقلاب شوروی در ابتدای کار شعارهای جالبی می دادند و اضافه با بعضی از آنها عمل هم می کردند. از این گذشته، حرفهایی را که بعدها زدند، نمی زدند و با مذهب مبارزه مستقیم نمی کردند، حتی گاهی اوقات از مذهب، تعریف هم می کردند. آنها می گفتند قرار دادهایی را که تراز به ملتها تحمیل کرده، ملغی می کنیم که انصافاً نئین همین کار را هم کرد و عاشوراده و امثال آن را که در جنگهای ایران و روس به روسیه داده شده بود، برگرداند. در ابتدا چراغ سبزهایی از این قبیل نشان دادند، ولی وقتی میرزا فهمید که قصد فریب دارند و می خواهند با مذهب مبارزه کنند، به شدت به مقابله با آنها پرداخت و در چندین جا، آشکارا نفرت خود را به انقلاب کمونیستی نشان داد. او در نامه ای به مذهب ستیزان وابسته به شوروی نوشت:

«تکیه ما فقط لاگروه عظیم دهقانی است که یک عمر زیر آفتاب و باران کار می کنند، چند قرانی ذخیره کرده و آن ذخیره را که پول حلال نام داده اند، صرف زیارت اماکن متبرکه می کنند و شما به چنین رنجبرانی ندا می دهید که حتی خدا را قبول نداشته باشید.»

او مثل مرحوم شیخ فضل الله نوری، در مقام مقایسه بین لامذهبی و استبداد، ترجیح می داد که استبداد بماند و مذهب از بین نرود، همچون شیخ که می گفت استبداد قاجار بهتر از غلبه بی دینی شرق و غرب بر ایران است. اندیشه های سوسیالیستی چندین جنبه داشتند. یکی از آنها جنبه عدالتخواهانه مورد ادعای آنها بود که شباهت زیادی به اسلام داشت و اندیشه بعضی از علمای اسلامی هم هست و لذا میرزا این شعار عدالتخواهی را که جزو شعارهای نهضت جنگل هم بود، قبول داشت. جنبه دیگر مبارزه علیه استعمار و خان و خان زدیگی بود که میرزا در این مقوله سخنان مبسوطی دارد. منطقه گیلان و لشت نشا، از این بابت بسیار شاخص بود و واقعاً خانها، خون کشاورزان را می مکیدند. زارع همیشه بالای سرزمین بود و حق مهاجرت نداشت. البته این قانون در زمان ناصرالدین شاه لغو شد، ولی کشاورزان، عملاً نمی توانستند جایی بروند، چون همه در آمد حاصل از محصول نصیب خان می شد و فقط یک عشر آن به رعیت می رسید. خان در واقع خدای روی زمین بود و هر تحمیلی را که می توانست بر رعیت روا می داشت. میرزا از بابت مبارزه کمونیسم با بی عدالتی نسبت به کشاورزان موافق نبود، اما شیوه آنها را قبول نداشت. او حتی نمایندگانی را به کنگره شرق فرستاد تا برون و بینند حرف حساب آنها چیست و چون به او گفتند که هدف کمونیستها چیزی جز دین ستیزی نیست، میرزا تصمیم قاطع گرفت که با آنها مبارزه و ریشه هایشان را قطع کند که به خیانت طرفداران کمونیسم که در داخل نهضت نفوذ کرده بودند، انجامید.

حمایت روحانیت از میرزا و نهضت جنگل در چه حد و به چه شکل بود؟ روحانیون مخالف با او، چه دلایلی را اقامه می کردند و به چه جریاناتی تعلق داشتند؟

میرزا به تعبیر امروزه کاربزمای عجیبی داشت، چون خودش به حرفهایی که می زد عمل می کرد. اعضای اصلی نهضت هم آدمهای صالحی بودند. نیروهایی هم که در خدمت داشت، غالباً از میان کشاورزان، بازاریها و طلبه هایی بودند که روزگاری با خودش همدرس بودند و یا در انجمنهایی که قبلاً ذکر کردم، حضور داشتند و میرزا را به عنوان یک روحانی مخلص قبول داشتند و به اصطلاح، مسجیدی بودند.

روحانیون طرفدار او غالباً طلبه هایی بودند که در نهضت مشروطه با او همکاری می کردند و غالباً شاگردان میرزای شیرازی بودند و در مشروطه سهم مهمی داشتند. جنگلیها یا خود روحانی بودند یا نزدیک و مانوس و اثر پذیر از روحانیت بودند. میرزا، روحانیت را مهم ترین پشتوانه استقلال سیاسی ایران می دانست. مرحوم مدرس اقدامات میرزا را صادقانه و صمیمانه توصیف کرد و گفت، «من در ایشان حقیقت سوئی نسبت به دیانت و صلاح مملکت نفهمیدم، بلکه جلوگیری از اجانب خاره و نفوذ سیاست آنها در گیلان، عملیاتی بود پس مقدس و بر هر مسلمانی واجب. خداوند همه ایرانیان را توفیق دهد که نیات و عملیات آنها را تعقیب و تقلید کنند.» تمام علمایی که با میرزا همکاری می کردند، کسانی بودند که همچون شهید مدرس، دین و سیاست را معادل می دانستند و دنبال عدالت بودند. برخی از معممین زمیندار هم بودند که اقدامات میرزا را به نفع خود نمی دیدند، چون میرزا به نظام خانی اعتراض داشت. کسانی چون شریعتمدار و بحرالعلوم که صاحب تمول بودند و روش میرزا را نمی پسندیدند، البته بعید است که خودشان اسباب تراحم میرزا را فراهم کرده باشند، ولی قطعاً اطرافیانسان تا جایی که می توانستند در کار میرزا، کارشکنی می کردند. عده ای از علما هم اصولاً از عملکرد میرزا خبر نداشتند و همین که به آنها گفته می شد که او بلشویک است، نسبت به او و نهضت جنگل بدبین شده بودند و گمان می کردند که او آشوبگر و تجزیه طلب است. علما در مواجهه با میرزا و نهضت جنگل یکدست نبودند و تحت تأثیر جو تبلیغاتی پر فشار آن روزها، عده ای از آنها نسبت به میرزا بدبین بودند. بی تفاوتی جریانات مذهبی و روحانی نسبت به تبیین شخصیت میرزا و توضیح جنبه های قوی مذهبی در او موجب گردید که بعضی از جریانات چپ، شخصیت او را مصادره مطلوب کنند. اینکه که بیش از ربع قرن از انقلاب اسلامی می گذرد و رهبران شاخص انقلاب، میرزا و خط مشی او را مورد تأیید قرار داده اند، تا چه حد جای پژوهشهای متین، دقیق و جامع درباره میرزا را خالی می بینند؟

همه اینها به عدم شناخت ما از میرزا، شرایط زمانی و مکانی او و کار عظیمی که در نهضت جنگل انجام داد برمی گردد. پس از انحراف جریان مشروطه، بسیاری از روحانیون، خود را از عرصه مبارزه کنار کشیدند و حتی به نهضت جنگل و میرزا هم بدبین بودند و می گفتند مشروطه به جایی نمی رسد. این فقدان بزرگ یعنی پشتوانه عظیم روحانیت را بگذارید در کنار استبداد جزار حاکم، تقسیم مملکت بین روسیه و انگلیس، جنگ جهانی، انقلاب شوروی و نفوذ گسترده و

عمیق افکار چپ در شمال ایران و میرزا را تجسم کنید که در چنین شرایط پر از تنگنا و مضيقه و خلاصه اوضاع عجیب و غریب، گروهی از علما را دور هم جمع می کند و هیتی به نام «اتحاد اسلام» را به راه می اندازد. در آن شرایط بسیار نامساعد و تهاجم سنگین و بی وقفه افکار شرق و غرب، نمونه کوچکی از حکومت علوی را راه می اندازد، امور مذهبی را سامان می دهد، روابط خارجی را سامان می دهد، مدرسه می سازد، جاده می سازد، نهر می سازد، به توسعه کشاورزی می پردازد، در حوزه فرهنگ و تنویر و ارتقای افکار تلاش می کند، یک ارتش کوچک قوی و منظم تشکیل می دهد، با استبداد می جنگد، با استعمار می جنگد و این همه را با نهایت کارایی و حداقل تلفات و هزینه انجام می دهد. بر ما فرض است که جنبه های مختلف نهضت جنگل و شخصیت میرزا و گروه فداکاری را که در آن شرایط بحرانی از استقلال کشور دفاع کردند، با دقت بازشناسی کنیم، شاید ادای دینی باشد نسبت به انسانهای ارجمندی که حتی نامی از آنها ندارند، اما منشأ اثرات بسیار گسترده و عمیق در عرصه های سیاسی، اجتماعی و حتی اقتصادی بودند. در اینجا مایلم خاطره ای را از مقام معظم رهبری نقل کنم. سال ۵۴، ۵۵ بود و من در مشهد در محضر ایشان بودم. آقا فرمودند، «مدتها به این فکر می کردم که چرا این همه جوکهای مستهجن درباره ترکها، رشتیها و خراسانیها ساخته اند و منشأ اینها کجاست، وقتی به تاریخ مراجعه کردم، دیدم آذربایجان به رهبری شیخ محمد خیابانی، خراسان به رهبری کلل تقی خان پسپان و ورشت و گیلان به رهبری میرزا کوچک خان، علیه استبداد و استعمار، جانانه جنگیده و پوزه آنها را به خاک مالیده اند و آنها که در عرصه های سیاسی راه به جایی نبرده اند، در عرصه های فرهنگی و توسط ایادی داخلی خود، به تخریب مردمان شریف این نواحی پرداخته اند تا مردم را نسبت به آنان بدبین کنند و متأسفانه هنوز هم از این حربه ناجوانمردانه، بهره می برند. ■





اربابها نباید چیزی بدهید. میرزا عبدالوهاب با این نوع کارها موافق نبود و می‌گفت این کار، شرعی نیست، خودسری است و اگر قرار است عدالتی اجرا شود، باید با دقت و سر فرصت صورت بگیرد که در آن نه حق کشاورز و رعیت پامال شود نه حق ارباب و صاحب زمین.

میرزا جزو کدام گرایش بود؟

شواهد و اسنادی دال بر این که میرزا جزو طلبه‌های تندرو بوده باشد، نداریم. او پیوسته می‌خواست مبارزاتی، بر اساس اصول اصیل اسلام و مکتبی باشد و لذا پیوسته ارتباط خود را با روحانیت حفظ می‌کرد.

میرزا حتی تا آخر عمرش ویژگیهای طلبگی خود را حفظ کرد. این را از نشر و سخنانش می‌توان دریافت. در این مورد توضیح بیشتری بدهید.

میرزا با کسانی که با آسید محمد تقی شیرازی، میرزای کوچک، ارتباط داشتند، مرتبط بود. در آن روزها روحانیت ایران و نجف، همزمان در حال نبرد با انگلیس بودند و این یکی از نقاط ارتباط روحانیت ایران و عراق است.

در چه مقطعی؟

در مقطع نهضت جنگل که وثوق‌الدوله سرکار بود. در آن زمان در انجمنی که قرار بوده دولت به روسها گزارش کار بدهد، بارها از میرزا با عنوان «روحانی یا طلبه‌جویانی که قصد مبارزه دارد» یاد می‌کند. از خلق و خوی میرزا بگوئید.

میرزا بسیار پایبند ارزشهای اصول اسلامی و به دور از شعارگرایی یا هیجانزدگی بود. در نهضت جنگل، اصول و ارزشهای اسلامی، خط قرمز بودند و هیچ یک از مبارزان جنگل، حق عبور از آنها یا داد و ستد بر سر آنها را نداشت. برپا داشتن شعارهای اسلامی و پاسداشت نشانه‌های دین در جنبش جنگل از چنان پایگاهی برخوردار بود که حتی در تنگناهای شدید و نیاز نهضت به ساز و برگ جنگلی و کمکیهای مالی، میرزا هرگز دست از اصول خود برنداشت. این پایبندی در زمانی که روسها حاضر بودند به شرط آن که میرزا کوچک خان دست از شعارهای اسلامی بردارد، همه‌گونه ساز و برگ نظامی و پشتیبانی مالی را از اختیارش بگذاردند و همه جور کمکی به او بکنند، مثال زدن و افتخار آفرین است. پرچم جنگل همان پرچم سه رنگ ایران و آراسته به آیه شریفه «نصر من الله و فتح قریب» بود و در سر لوحه روزنامه جنگل آمده بود که، «این روزنامه، فقط نگهبان حقوق ایرانیان و منور افکار اسلامیان است.» میرزا و جنگلیها بر مدار قرآن و اسلام حرکت می‌کردند و میرزا هر کسی را که می‌خواست به مأموریتهای بزرگ و مهم بفرستد، او را به قرآن سوگند می‌داد. در روزگاری که شعارهای اسلامی بسیار کم‌رنگ شده بود و رهبران گروههای مبارز علیه استبداد، پایبندی به دین و آیین نداشتند و بیشتر تحت تأثیر غرب بودند، از اردوی میرزا، در سحرگاهان و ظهر و شامگاه، صدای اذان می‌آمد و همگان را به انجام نماز جماعت فرا می‌خواند. میرزا حتی به هنگام تحصن در شاه بندری عثمانی پیش از نهضت جنگل، اذان می‌گفت و مبارزان را به نماز فرا می‌خواند. میرزا برای حرکت خود، مسجد را پایگاه قرار داده بود و از آن به بهترین وجه استفاده می‌کرد. او در مناسبتها، عیابی بر دوش می‌افکند و برای مردم از دین و آیین سخن می‌گفت. رفت و آمد دائمی او به مساجد و کانونها و انجمنهای مذهبی باعث شده بود که لائیکها، او را مرتجع و کهنه‌پرست بخوانند. به همین دلیل پس از نابودی نهضت جنگل و غلبه دین ستیزان هوادار شوروی در انزلی، مساجد از رونق افتادند. میرزا در هنگامه‌ای سخت که تصمیم‌گیری، دشوار می‌شد و با استخاره و قرآنی که همیشه همراهش بود راهگشایی می‌کرد و پیوسته با تسبیحی که مونس او بود، ذکر می‌گفت. پاسداشت مرزهای محرم و نامحرم از دیگر اصول نهضت جنگل بود. میرزا در عین حال که به

مشارکت زنان در امور اجتماعی و سیاسی احترام می‌گذاشت، در آمیختگی زن و مرد را گناه می‌دانست و تلاش می‌کرد سربازانش از گناه دور باشند. در نهضت جنگل، حفظ شعائر اسلامی، به ویژه پایبندی به عفت و واجبات بود و ترک آن، مجازات شدیدی را به همراه داشت. از همین رو، مردم به یاران جنگل اعتماد داشتند و با آغوش باز، از آنها استقبال می‌کردند. میرزا خواسته‌های فطری جوانان را انکار نمی‌کرد و در هنگامه درگیریها، به تشکیل خانواده‌بهاء می‌داد و اسباب ازدواج را برای سربازان خود فراهم می‌ساخت، ولی با افراد بوالهوس و زنباره به شدت برخورد می‌کرد و میرزا شفیع، یکی از بنیانگران نهضت جنگل را به جرم هوسرانی و نگاه‌نیاک به ناموس روستاییان از جنبش راند و آقا جواد گل افزایی و سید آقایی، دو عضو مهم جنگل را به بزه نیاک‌دامن می‌محاکمه کرد و این همه در دوره‌ای بود که اکثر گروههای غیر مذهبی، حفظ مرزهای محرم و نامحرم و رعایت این اصول را، دلیل عقب‌ماندگی و ارتجاع می‌دانستند. میرزا هر وقت قصد کار مهمی را داشت، با عالمان آگاه به مشورت می‌پرداخت و برای اصلاح امور در انجام کارهای فرهنگی و قضایی از روحانیت کمک می‌گرفت. او روحانیت را ضامن استقلال سیاسی ایران و سد محکمی در برابر هجوم کمونیسم می‌دانست. همین روحانیت شجاعت و جریان‌شناس بود که در فتنه‌های پیشه‌واری و احسان الله خان، درست به موقع، وارد میدان شد و برنامه‌های الحادی آنها را ناکام گذاشت. کمونیسم بین‌المللی که این نکته را بسیار خوب درک کرده بود، همه تلاش خود را معطوف به لجن پراکنی به روحانیت کرد و هر کس می‌خواست روشنفکر و پیشرو جلوه کند، نخستین کاری که می‌کرد توهین به روحانیت بود. انگلستان هم پیوسته دشمن کینه توز روحانیت بود، چون پیوسته از جانب آن ضربات اساسی خورده بود. انگلستان می‌دانست با حضور شیعه در ایران و عراق، امکان دستیابی به مطامع خود را ندارد و به همین دلیل از هیچ جنباتی خودداری نکرد، از جمله غارت منزل سید محمد مجتهد و میرزا محمد مجتهد به بهانه مبارزه با جنگلیها و دستگیری حاج شیخ حسین لاکانی، روحانی معروف، به اتهام پناه دادن به یک مجاهد. میرزا در این جبهه مبارزاتی نیز صاحب اقتدار و وجهه بسیار بالایی بود و استبداد داخلی و استعمار خارجی، خیلی خوب می‌دانستند که امکان نفوذ در او را ندارند.

میرزا برای حرکت خود، مسجد را پایگاه قرار داده بود و از آن به بهترین وجه استفاده می‌کرد. او در مناسبتها، عیابی بر دوش می‌افکند و برای مردم از دین و آیین سخن می‌گفت. رفت و آمد دائمی او به مساجد و کانونها و انجمنهای مذهبی باعث شده بود که لائیکها، او را مرتجع و کهنه‌پرست بخوانند. به همین دلیل پس از نابودی نهضت جنگل و غلبه دین ستیزان هوادار شوروی در انزلی، مساجد از رونق افتادند.

مبارزه میرزا با استبداد و استعمار برای رسیدن به قدرت چند روزه دنیا نبود، بلکه او تلاشهای خود را بر مدار اسلام پیش می‌برد و جز دفاع از عزت، کرامت و حرمت مسلمانان و حفظ سرزمینهای اسلامی، هدفی نداشت و هنگامی که نقاب از چهره پر فریب کمونیستها می‌افتد، به نیروها و فرماندهان خود دستور می‌دهد که اکیدا از رفت و آمد با بلشویکها پرهیز کنند. میرزا در عین حال که

از چندین سو درگیر مبارزه بود، از آنچه در پیرامونش می‌گذشت غافل نبود و اجازه نمی‌داد حقی از کسی ضایع شود. در قلمرو فرمانروایی میرزا، همه افراد، از جمله اقلیت‌های مذهبی، شأن و حقوق خود را داشتند و جان و مال و ناموس آنها از هر گزندی مصون بود.

از عطوفت و بخشندگی میرزا بسیار گفته‌اند. نکاتی را در این زمینه‌ها نیز یادآور شوید.

سرتاسر زندگی میرزا در هاله‌ای از کرامت و بخشش و بزرگواری پوشیده شده است. این سلوک زیبا را در هیچ یک از همگنان و مبارزان نامور دوران او نمی‌توان دید. او حتی در بحرانی‌ترین اوقات و در برهه‌های بسیار سرنوشت‌ساز و حساس درگیری، مشی کریمانه خود را کنار نگذاشت. او هیچگاه برخورد‌های خشن را تحمل نمی‌کرد و حتی قتل‌خائن و خیانتکار را بدون محاکمه روا نمی‌داشت و می‌گفت، «درست است که ما اسم جنگل را روی خودمان گذاشته‌ایم، اما قرار نیست مطابق قانون جنگل رفتار و یکدیگر را کتک بپاریم.» او به هیچ وجه رویه خلاف قانون و شرع را تحمل نمی‌کرد و اجازه نمی‌داد کسی را که از جبهه دشمن به دام افتاده است، بی‌درنگ به دار بیاویزند. همچنین به جانی‌ترین و خائن‌ترین دشمن هم پناه می‌داد و به هیچ وجه اجازه آزار و شکنجه و بدرفتاری با او را به کسی نمی‌داد. میرزا با اسیران جنگی، قزاقها و دیگران هم کریمانه برخورد می‌کرد. بارها پیش آمد که آنها را نصیحت و با اهداف نهضت آشنا و سپس رهایشان می‌کرد که بپروند. او حتی کسی را که از سوی وثوق‌الدوله مأمور کشتن او شده بود بخشید و آزاد کرد.

از ادبیات خاص میرزا که رنگ و بوی دوره طلبگی او را دارد، مواردی را ذکر کنید.

تاریخ وجود میرزا را دانش و تربیت دینی به هم تنیده بود، به همین دلیل گفتار و نوشتار او آکنده از آموزه‌های دینی، واژگان اسلامی و آیات قرآنی و روایات معصومین بود. منطق و زبان پیام‌رسانی که از حوزه یاد گرفته بود، موجب تمایز او از دیگر رهبران سیاسی می‌شد و به او جایگاه ویژه‌ای می‌بخشید. زبان گفت‌وگوی رهبران سیاسی غیرمذهبی آن روز، فاقد واژه‌های دینی بود. آنها به جای این که از فرهنگ دینی و ملی خود بهره بگیرند و بر اساس آنها، زبان خود را سامان بدهند، از فرهنگ و زبان بیگانگان وام می‌گرفتند و به قدری در این کار افراط می‌کردند که حتی به هنگام نقد فرهنگ و مذهب خود هم از واژه‌های زبان بیگانه و نگاه بیگانه استفاده می‌کردند و همه این کارها را هم به نام نوگرایی و تجدید و مبارزه با کهنه‌گرایی انجام می‌دادند و به نام فلسفه علمی، به تنگ حرمت نسبت به خدا و پیامبر و امحای ارزشهای دینی و آیینی و سنتی و اخلاقی و شرف و حلال و حرام و محرم و نامحرم می‌پرداختند. به قول آل احمد، روشنفکر ایرانی بدل شده است به ریشه‌های که نه در خاک این ولایت است و همه چشم به فرنگ دارد و همیشه در آرزوی فرار به آن جاست.» ادبیات میرزا ریشه در قرآن و اسلام و تشیع داشت و لذا احیای فرهنگ دینی و عدالت علوی، پیوسته ورد زبانش بود. او همه روز را عاشورا و همه جا را کربلا می‌دید که یزیدیان و حسینیان در برابر هم صف کشیده‌اند و لذا باید بی‌درنگ به اردوگاه حسین (ع) پیوست و از زیادی لشکر یزید نهراسید. سردار جنگل در مقام هشدار به گمراهان به جای استفاده از واژگانی چون اراده خلق، خشم توده‌ها و زباله‌دان تاریخ که آن روزها ورد زبانه بود، آنان را از خشم و غضب خداوند می‌ترساند و به توبه و بازگشت فرا می‌خواند. او پیوسته در سخنان، نامه‌ها، پیامها، بیانیه‌ها، اندرزا، تهدیدها، تشویقها و دستورات نظامی به آیات قرآن استناد می‌کرد و از روایات بهره می‌گرفت و سعی داشت همچون وعاظ و خطبا، از ضرب‌المثلها استفاده کند تا سخنان در دل مردم بنشیند. به نمونه‌ای از این نوع سخن گفتن اشاره می‌کنم، «عزیزم! سوء اعمال مرهونه بوقاقتها.» ادبیات روزنامه جنگل هم ادبیاتی اسلامی و دینی است و واژگان و آموزه‌ها و معارف اسلامی. از آغاز تا پایان، در آن جلوه‌گری دارد. ادبیات حوزوی به قدری در میرزا جلوه‌گری داشت که مخالفان او نیز در مقام احتجاج و مناظره با او، ناشیانه و حبله‌گرانه از این زبان استفاده می‌کردند. ذکر نمونه‌ای از این ناشیگرایی خالی از لطف نیست. رئیس اترپاد تهران، در نامه‌ای به میرزا می‌نویسد، «به خدای یکتا قسم است! چنانچه در اردوی قزاق ایران و به من پناهنده شوی... قول می‌دهم... با مشاغل عالی به



گیلان، از خواسته‌های اساسی دیگر سران نهضت بود.

مقابله و نبرد جنگلیها با اشغالگران ایران

هنگامی که یاران جنگلی و هم‌راهان شهر و روستای آنها فروزی یافتند، پادگانه‌های نیروی تزاری روس در معرض حمله شبانه مجاهدان قرار گرفتند و عده‌ای از قزاقان روسی خلع سلاح شدند. پیکار جنگلیها با روس‌های تزاری و عوامل آنها در پسینجان، ماکلوان (سه فرسخی ماسوله) و ماسوله و نقاط دیگر گیلان همراه با شکست و پیروزی و ستیز و گریز بود. در آبان ۱۲۹۵ ش، مفخر الملک، عامل روس‌ها و رئیس سابق نظمیه رشت، مأمور براندازی جنگلیها شد و با حدود ۷۰۰ نفر به سوی کسما به راه افتاد. اردوی اعزامی در بازار کسما توقف کرد. یک روز بعد جنگلیها در چهار دسته متشکل از صد نفر و از چهار طرف به بازار حمله کردند و بازار را به آتش کشیدند. مفخر الملک دستگیر شد و به قتل رسید. پس از این واقعه، حیثیت و اعتبار جنگلیها افزایش یافت و «هیئت اتحاد اسلام»، کار شورای دفاعی و سیاسی جنگل را به عهده گرفت. کسما مرکز اداره امور و گوراب زرمیخ، مرکز تأسیسات نظامی جنگل شد.

سال ۱۲۹۶ از درخشان‌ترین و پرافتخارترین ایام نهضت جنگل بود. در سومین خرداد قیام مسلحانه جنگل، روزنامه جنگل انتشار یافت. در آبان این سال دولت تزاری سرنگون و فشار دو قرن حکومت روسیه بر ملت ایران برطرف شد. هیئت اتحاد اسلام به تأسیس مدارس به سبک جدید و تأسیس دبیرستان نظام، احداث راه‌ها و رودخانه‌ها و تشکیل محاکم قضایی صالح اهتمام ورزید. در دی ماه این سال دستور برگشت قشون روس از ایران صادر شد. هزاران سرباز روسی از کرمانشاه به راه افتادند که از گیلان به سوی روسیه روان شوند و در شهرها و روستاهای مسیر از هیچ قتل و

غارث و چپاولی خودداری نکردند. هیئت اتحاد اسلام با عقلانیت کافی و با فداکاری زیاد، شرایطی را ایجاد کرد که این سربازان، مطابق قراردادای که راجع به طریقه رجعت قشون روس‌ها از گیلان بسته شده بود، از آنجا عبور کنند.

در خرداد ۱۲۹۷، ژنرال دسترویل، فرمانده قوای انگلیس در ایران با قشون و تجهیزات کافی و کامل از راه گیلان به سوی تقلیس روان شد و با وجود مقابله مجاهدان جنگل و شهادت گروهی از آنها توانست با گلوله‌باران شهرها و روستاهای گیلان، وارد رشت شود و از مرداد تا مهر ۱۲۹۷ آنجا در تصرف انگلیسیها نگه دارد. جنگلیها با جنگ و گریز کاری از پیش نبردند و انگلیسیها هم از ادامه فشار به جنگل نتیجه‌ای نگرفتند. سرانجام با روی کار آمدن دولت وثوق الدوله در مرداد ۱۲۹۷، دسترویل با قوای خود به سوی بادکوبه به راه افتاد. در اسفند ماه ۱۲۹۷، تیمورتاش با اختیارات کامل و به عنوان حکمران، برای سرکوبی نهضت جنگل به گیلان اعزام شد. در مرداد ۱۲۹۸، قرارداد وثوق الدوله معروف به قرارداد ۱۹۱۹ با انگلستان منعقد گردید. این قرارداد اختیار کلیه امور نظامی و مالی و گمرکی کشور را منحصرأ به دست مستشاران انگلیسی می‌داد و ایران تحت حمایت دولت بریتانیا قرار می‌گرفت. با همه تهدیدها و به خصوص با وجود تضمین دولت وثوق الدوله، جنگلیها به شدت با قرارداد مزبور مخالفت کردند و آن را «سند فروش ایران» نام گذارند. وثوق الدوله در مقام فریب و سازش با جنگلیها برآمد و به جای تیمورتاش، میرزا احمد خان آذری را به کفالت حکومت گیلان گماشت. میرزا

کوچک خان در ملاقات با این کفیل حکومت، صریحاً به او گفت، «عاقبت قرارداد ۱۹۱۹ صلاحیت مداخله در امور کشور را ندارد.»

در روزنامه جنگل و اعلامیه‌های «هیئت اتحاد اسلام» و بیانیه‌های میرزا کوچک خان، همواره تصریح و تأکید شده است که مقاصد جنگلیها، افتتاح شورای ملی، استحکام مبانی مشروطیت، استقلال مملکت، محو ظلم و استبداد و مصونیت از وطن در مقابل تعرض دشمنان است.

در آخر اردیبهشت ماه ۱۲۹۹، بلشویکهای روسیه پس از شلیک چند گلوله توپ از دریای خزر به سوی انزلی، ناگهان و بی خبر در آنجا پیاده شدند.

«... در همان وقتی که بلشویکها سرگرم ورود و پیاده شدن به خاک ایران بودند... حکمران گیلان، آقای احمدخان اشتری [که به جای احمدخان آذری منصوب شده بود] جمعی از معاریف رشت برای دیدن میرزا کوچک خان به قومن آمدند و مشاورانیه را به نام صیانت اهالی دعوت به آمدن به رشت نمودند. به علاوه در همان روزها مراسلاتی چند از طرف ملیون و آزادخواهان تهران رسید که مشعر برآن بود که همکاری با بلشویکها مساعد به حال ملت و مخصوصاً تقویت دستجاتی است که علیه قرارداد ۱۹۱۹ مشغول مبارزه بوده و اهتمام دارند آن را لغو نمایند و همچنین چند نفر از آزادخواهان به نمایندگی از احزاب مختلفه، از بیراهه به جنگل آمده، حامل پیغاماتی نظیر مفاد مکتاتب با او بودند و ضمناً عده‌ای از بلشویکها از راه گسگر به قومن آمدند و تقاضا داشتند میرزا کوچک خان زودتر به انزلی بیایند و با رؤسای قشون سرخ مذاکره نمایند. بالاخره همه این عوامل باعث گردیدند که میرزا کوچک به انزلی برود و با بلشویکها به مذاکره بپردازد...»

تأسیس جمهوری انقلابی موقتی

سرانجام پس از مذاکره با فرمانده ناوگان سرخ و کمیسر قفقاز و بعضی از اعضای کمیته عدالت طرفدار بلشویکها و بعد از گفت‌وگوهای زیاد، مقرراتی در ۹ ماده مورد تصویب طرفین قرار گرفت، تأسیس جمهوری انقلابی موقتی و عدم اجرای اصول کمونیزم و ضبط و مصادره نکردن اموال و عدم الغای مالکیت و منع تبلیغات کمونیستی و سپردن مقررات انقلاب به دست این حکومت [موقت] و عدم مداخله روس‌ها در آن از جمله این مقررات بود. در ماده ۳ مقرر شده بود پس از ورود به تهران و تأسیس مجلس مبعوثان، هر قسم حکومتی را که نمایندگان ملت پذیرفتند همان به رسمیت شناخته شود. با توجه به سقوط حکومت اشغالگر تزاری و حسن ظنی که نسبت به حکومتگران جدید روسیه پیدا شده بود، کوچک خان قول و قرار بلشویکها را باور کرد. میرزا در جمعه ۱۴ خرداد ۱۲۹۹، همچون قهرمان قهرمانان و در میان استقبال باشکوه گیلانیان به رشت وارد شد. در حالی که با دولت عاقد قرارداد ۱۹۱۹ جنگ و ستیز داشت و از دربار ناتوان و تسلیم عوامل انگلیس، قطع امید کرده بود.

میرزا در ۱۶ خرداد طی بیانیه‌ای با اصرار بر ایرانیت و اسلامیت جمهوری، اعلام جمهوری کرد. دولت انقلابی به تنظیم امور پرداخت و اقدام به تحویل گرفتن ادارات کرد. هنوز کارها سامان نیافته بودند که تندروپها و بلشویک‌بازپها شروع شدند. مصلحت اندیشهای میرزا کارساز نشدند و کمونیستها به اقدامات خودسرانه دست زدند و بلشویکهای دیگری از باکو وارد رشت شدند. حدود یک ماه پس از اعلام جمهوری، میرزا به عنوان اعتراض به اعمال بلشویکها از رشت به قومن رفت.

کودتای سرخ. سقوط حکومت کوچک خان

حکومت انقلابی بلشویکی روسیه از آغاز تأسیس، درگیر این نظریه بود که پیروزی انقلاب کمونیستی، بدون انقلاب جهانی امکان پذیر نیست. برخی از کارگزاران این حکومت هم می‌پنداشتند راه وصول بدین منظور، دستیابی به کشورهای شرق، به خصوص ایران است. حمله بلشویکها به گیلان، ۱۸ روز پس از پیاده شدن

سال ۱۲۹۶ از درخشان‌ترین و پرافتخارترین ایام نهضت جنگل بود. در سومین خرداد قیام مسلحانه جنگل، روزنامه جنگل انتشار یافت. در آبان این سال دولت تزاری سرنگون و فشار دو قرن حکومت روسیه بر ملت ایران برطرف شد. هیئت اتحاد اسلام به تأسیس مدارس به سبک جدید و تأسیس دبیرستان نظام، احداث راه‌ها و رودخانه‌ها و تشکیل محاکم قضایی صالح اهتمام ورزید. در دی ماه این سال دستور برگشت قشون روس از ایران صادر شد.

نبره‌های شوروی در باکو و تأسیس جمهوری شوروی در ذریابجان انجام گرفت. لنین در آذرماه ۱۲۹۶ ضمن بیانیه‌ای خطاب به مسلمانان روسیه و مشرق زمین اظهار کرده بود که، «ما اعلام می‌کنیم که عهدنامه سری راجع به تقسیم ایران محو و پاره گردید و همین که عملیات جنگی خاتمه یافت، روسیه از ایران خارج می‌شود و حق تعیین مقدرات ایران به دست ایرانیان تأمین خواهدگردید...»

ولی پس از اعلام جمهوری انقلابی موقتی ایران، رئیس شورای جنگ انقلابی جمهوری فدراتیو روسیه سوسیالیستی روسیه، در خرداد ماه ۱۲۹۹ به فرمانده ناوگان سرخ انزلی ضمن توصیه‌های فریبکارانه‌ای دستور داد، «... به‌طور پنهانی کمک کنید در ایران



جعفر مهرداد *

میرزا کوچک خان و ایران پیش از قیام مسلحانه نهضت جنگل...

ایران کاملاً به وسیله روس و انگلیس اشغال شد. در زمستان همین سال، پس از آنکه روسها تا اصفهان پیش راندند و انگلیسها نیز در جنوب، قوای متحدین اروپای مرکزی و هواداران آنها را مغلوب ساختند، دو دولت روس و انگلیس به جای قرارداد ۱۹۰۷، قرارداد دیگری، معروف به قرارداد ۱۹۱۵ را با ایران بستند. در این قرارداد جدید، منطقه بی طرف را به کلی و ایران را به طور کامل به دو منطقه تحت نفوذ و اشغال خود تبدیل کردند. اشغال شمال و جنوب ایران، فقر، بیکاری، ناامنی و فساد حاکمان، سراسر ایران را دچار هرج و مرج ساخت. در این سالها دولت مرکزی بسیار ضعیف و حتی از شهرهای نزدیک پایتخت نیز بی خبر بود. حاکمان واقعی ایران سفرای روس و انگلیس و قنصلخانه‌های این دو سفارتخانه در شهرها بودند و چنین بود فضای سیاسی ایران پیش از نهضت مسلحانه جنگل.

مقاومت مسلحانه نهضت جنگل چرا و چگونه آغاز شد؟

میرزا در تهران با ملاقات و مذاکره با رجال دینی و ملی به این نتیجه رسید که اگر در برابر تجاوز بیگانگان مقاومت مسلحانه‌ای صورت نپذیرد، قطعاً موجب کاهش فشار بر ملت ایران خواهد بود. «نهضت جنگل» واکنش طبیعی در برابر دخالت و سلطه دولتهای روس و انگلیس در ایران در طی سالهای گذشته و قیام و مقابله مردم در برابر اشغالگران خارجی بود. میرزا از تهران و از راه مازندران به طور پنهانی به گیلان رفت و در اردیبهشت ۱۲۹۴ وارد رشت شد. در مرداد همین سال به همراه دکتر حشمت، یک نفر تفنگ‌ساز و چهار نفر مجاهد در جنگل تولم، در ضلع جنوبی مرداب انزلی، استقرار یافت. این عده قلیل پس از درگیری و برخوردهای اولیه با روسها و عوامل ایرانی آنها، موفقیت‌هایی را به دست آوردند و سلاح و تجهیزات را به غنیمت گرفتند. توده مردم، روستائیان، کسبه، بازرگانان و معدودی از مالکان روشنفکر و آزادیخواه، طرفدار و پشتیبان این نهضت بودند. علاوه بر مبارزه با تجاوز بیگانگان، احیای مشروطیت و انعقاد مجلس با وکلای حقیقی و تشکیل دولت ملی و اعزام حاکمان در سرتارک به

در سال ۱۲۹۰ مستشاران خارجی برای رفع بحران مالی ایران به این کشور آمدند. دولت روسیه تزاری به عنوان مخالفت با این امر و با تهدید و هجوم نظامی به سوی ایران، دو بار اولتیماتوم داد. با آنکه دولت ایران تقاضای روسها را پذیرفت، سپاهیان روسیه از تبریز و رشت وارد ایران شدند و به دستگیری و حبس و تبعید و کشتار مبارزان میهن‌خواه دست زدند. در ایام عاشورای آن سال، آنان در تبریز نقه‌الاسلام تبریزی را با چند نفر دیگر و در رشت و انزلی عده‌ای از آزادگان را به دار آویختند. در سال ۱۲۹۱، روسهای تزاری گنبد مقدس حضرت رضا را به توپ بستند و گروه کثیری از زائران را به قتل رساندند. میرزا هم که پس از معالجه در روسیه به رشت بازگشته و به مبارزه با اشغالگران برخاسته بود، بر اثر فشار روسها به تهران تبعید شد. در تابستان ۱۲۹۳ جنگ جهانی اول آغاز و پس از آن شمال و جنوب

میرزا کوچک خان در سال ۱۲۵۷ ه. ش در رشت متولد شد و در مدرسه‌های حاج حسن و جامع رشت، مقدمات فقه و اصول را فرا گرفت.

در مبارزات مشروطه‌خواهی با تشکیل انجمنی از طلاب به حمایت از مشروطه خواهان پرداخت و پس از صدور فرمان مشروطیت در سال ۱۲۸۵ ه. ش، در صف مدافعان مشروطه جای گرفت.

در سال ۱۲۸۶ در دوره کشمکش بین محمدعلیشاه و مجلس اول شورای ملی، میان دولتهای روسیه تزاری و انگلیس قراردادی معروف به قرارداد ۱۹۰۷، منعقد و ایران به سه منطقه تقسیم شد و روسها بر شمال و انگلیسها بر جنوب تسلط کامل یافتند و خارج از این دو قسمت، منطقه بیطرف اعلام شد.

در تیرماه سال ۱۲۸۷، محمدعلیشاه مجلس را به توپ بست و بسیاری از سران مشروطه را کشت و یا دستگیر و زندگیر کرد و به اصطلاح «مشروطه اول» پس از قریب دو سال پایان یافت. در بهمن‌ماه این سال، آزادیخواهان گیلان قیام کردند و ادارات دولتی را به تصرف خود درآوردند و در فروردین ماه به طرف تهران حرکت کردند و در ۲۲ تیر به کمک مجاهدان بختیاری، قوای قزاق و سربازان حامی شاه را شکست دادند و وارد تهران شدند. محمدعلیشاه به سفارت روس پناه برد و بعد هم به روسیه رفت. امور کشور به دست «هیئت مدیره» افتاد و احمد میرزا به عنوان جانشین پدر به سلطنت انتخاب شد و اندکی بعد از یک سال، استبداد صغیر نیز پایان یافت.

میرزا کوچک برای تصرف پایتخت فرماندهی دسته‌ای از مجاهدان را به عهده گرفت و در فتح تهران شرکت داشت. در سال ۱۲۸۹، شاه مخلوع آهنگ بازگشت به ایران را کرد. هنگامی که او به دستگیری روسهای تزاری، عمال خود را برای تصرف ترکمن صحرا به ایران گسیل داشت، میرزا داوطلبانه به قوای دولت مشروطه پیوست و به جبهه رفت و در جریان جنگ با تبری که به شانه او نشست، از پا در افتاد و اسیر و به روسیه منتقل شد.

میرزا کوچک برای تصرف پایتخت فرماندهی دسته‌ای از مجاهدان را به عهده گرفت و در فتح تهران شرکت داشت. در سال ۱۲۸۹، شاه مخلوع آهنگ بازگشت به ایران را کرد. هنگامی که او به دستگیری روسهای تزاری، عمال خود را برای تصرف ترکمن صحرا به ایران گسیل داشت، میرزا داوطلبانه به قوای دولت مشروطه پیوست و به جبهه رفت و در جریان جنگ با تبری که به شانه او نشست، از پا در افتاد و اسیر و به روسیه منتقل شد.



محمدحسن مهت

نهضت جنگل در گذر زمان...

می‌گرفتند، این بیت را می‌خواند:
به گیتی به از راستی پیشه نیست
ز کژی بتر هیچ اندیشه نیست

روحانی شهید، میرزا کوچک، اولادی نداشت، لیکن برادرانش فرزندان متعددی داشتند که همه آنان به نام خانواده جنگلی شهرت دارند. فرزندان میرزا در حقیقت، همه ایرانیانی هستند که چون او فکر می‌کنند و نیات و اندیشه او را ارج می‌نهند و از او پیروی می‌کنند. میرزا در ذیل نامه‌های خود اعم از رسمی و غیر رسمی کلمه «کوچک» را می‌نگاشت و سه خط مورب روی آن رسم می‌کرد. باری میرزا کوچک خان با چنین ویژگی‌هایی پس از تحصیلات به رشت بازگشت و در زمان یورش استبداد، بین طلاب دینی و اهالی رشت، تبلیغات را آغاز کرد.

بی‌مناسبت نیست پیش از شرح فشرده اقدامات میرزا و قیام عظیم جنگل به شرح شمه‌ای از اوضاع ایران قبل از جنگل بپردازیم: همان طور که در سطور پیش اشاره شد، قیام جنگل همزمان با آغاز جنگ جهانی اول شکل گرفت. شعله‌های این جنگ خانمانسوز از همان آغاز به ایران نیز سرایت کرد و اوضاع پریشان ایران را آشفته‌تر ساخت. ایران با آنکه در این جنگ شرکت نداشت و حتی اعلام بی‌طرفی کرده بود، لیکن از آسیب و صدمات آن در امان نماند و در معرض تعدی و تجاوز نیروهای بیگانه قرار گرفت. روسها به فرماندهی ژنرال باراتف، چون سیل به طرف ایران سرازیر شدند و نیروهای متجاوز، روس از ارتکاب هیچ جنایتی در حق ایرانیان دریغ نکردند. ارتش انگلیس از یک سو و نیروهای عثمانی از دیگر سو، با زیر پا نهادن همه قوانین بین‌المللی در خاک ایران پیش می‌راندند، هستی و دارایی ایران به تاراج می‌رفت و دولت ایران به علت ضعف و نداشتن مردان کارآمد قادر به جلوگیری نبود.

ارتش روسیه در گیلان و دیگر نقاط ایران دست به چپاول و غارت زد و حقوق و اموال و نوامیس مردم دستخوش تجاوز گردیدند. آزادگان کشور که عرصه را بر خود تنگ می‌دیدند، دست به مهاجرت می‌زدند و افراد صالح زمامدار، در برخورد با مشکلات از کار کناره‌گیری می‌کردند و عناصر ناصالح که به دنبال چنین فرصتی بودند تحت لوای بیگانه، منافع و مقاصد شوم خود را به مرحله اجرا درمی‌آوردند. قدرت نظامی کشور تحت نظر افسران روسی با عنوان «بریکارد قزاق همایونی» اداره می‌شد که افراد آن را ایرانی‌ها تشکیل

سخت‌نر بود، لیکن سنجیده و آرام سخن می‌گفت. کلامش اغلب با مزاح و لطیفه توأم بود. در قیافه و در لحنش چنان جذبه‌ای بود که به ندرت اتفاقی می‌افتاد مخاطب مجذوب متانت و مسخ‌ور بیاناتش نگردد.

روحانی شهید، میرزا کوچک، یک انسان مؤمن و معتقد مذهبی تمام عیار بود. واجباتش هرگز ترک نمی‌شدند و همیشه بین دو نماز، آیات «و من یتوکل علی الله فهو حسبه» و «قل اللهم مالک الملك» و «لاتحسبن الذین قتلو فی سبیل الله اموات» را زمزمه می‌کرد. مردی بود حساس و زودرنج و آنگاه که از واقعه ناگواری دلتنگ می‌شد، سواره به گردش می‌رفت و یا در قریه اشکلن به یکی از خواهرانش که در آنجا سکونت داشت، سر می‌زد. او عقب‌افتادگی ایرانیان را نتیجه ضعف فرهنگی می‌دانست و مصمم بود تا جایی که امکان دارد به تأسیس مدارس اقدام کند و سطح تعلیمات عمومی را ارتقا دهد و عقیده داشت که تعلیمات عمومی باید اجباری و مجانی باشد. روحانی شهید، میرزا، اهل بند و بست و سیاست بازی و تزویر نبود و در محاوراتش با اشخاص و شخصیتها به دروغ و تزویر و تقلب توسل نمی‌جست. او هیچ سیاستی را بالاتر و مؤثرتر از راستی و درستی نمی‌شناخت و زبانش جز به حقیقت گشوده نمی‌شد و در پاسخ کسانی که در این زمینه به او ایراد

در دومین سال جنگ بین الملل اول یعنی در سال ۱۲۹۴ شمسی، حادثه‌ای عظیم در ایران رخ داد که به قیام جنگل معروف شد. این قیام می‌بایست با تمام مشخصات و نوسانات و با تمام نشیب و فرازهایش، نه تنها در سینه تاریخ ایران، بلکه در صفحات تاریخ جهان ثبت و ضبط می‌شد، ولی ماجرای جنگل به سبب توطئه‌ها و دسیسه‌های شوم عوامل و قدرتهای استکباری جهان سالها از نظر عموم مکتوم و ناشناخته ماند و هر جناحی، چه چپ و چه راست، به سبب مذاق و مشرب و اقتضا و نفع و تمایلات سیاسی خویش درباره آن چیزی گفت و نتیجه‌ای گرفت.

باری قائد این قیام، روحانی بزرگی بود پرورده مکتب سرخ تشیع به نام میرزا یونس، معروف به میرزا کوچک خان جنگلی، مردی با ایمان بسیار و نیرویی اندک.

میرزا یونس، فرزند میرزا بزرگ، اهل رشت، در سال ۱۲۹۸ هجری قمری در استادسرای رشت و در خانواده‌ای متوسط الحال چشم به جهان گشود. تحصیلات مقدماتی را در رشت گذراند و سپس به تهران رفت و به صف طلاب علوم دینی پیوست و به منظور تحصیل علوم دینی در «مدرسه محمودیه» اقامت گزید و به کسب فقه و اصول و صرف و نحو و معانی بیان پرداخت. میرزا می‌رفت تا به درجه اجتهاد نائل گردد که حوادث و آشفته‌گیهای ایران و نابسامانیهای کشور، مسیر زندگیش را تغییر داد و رسانی بر عهده‌اش قرار گرفت تا تصادی مستضعفین ایران را با غرش گلوله‌ها به گوش جهانیان برساند و بنیانگزار حرکتی گردد که پس از ۶۰ سال و اندی، نتیجه آن به صورت جمهوری اسلامی در ایران و در جهان نمایان شد.

میرزا مردی بود خوش چهره، قوی بنیه، دارای سیمایی متبسم و پیشانی گشاده، شاعر مشرب و ادیب، مؤدب و متواضع و خوش برخورد. سخت عقیف و با عاطفه و معتقد به اصول و فرائض دینی و صریح‌اللهجه و طرفدار عدل و حامی مظلومان بود. خاطراتی که از طلاب در ایام طلبگی‌اش منقول است، مؤید این معنی است که در همان ایام نیز اگر کسی به دیگری کوچک‌ترین تعدی می‌کرد با عکس‌العمل شدید او مواجه می‌شد.

روحانی شهید، میرزا کوچک، قبل از انجام هر کار مهمی از طریق استخاره با خدا مشورت می‌کرد و معتقد بود که هر کاری باید با مشیت الهی توأم گردد تا ثمربخش باشد و در اموری که نتیجه‌اش نامعلوم است استخاره با خداوند به انسان نیرو و قوت قلب می‌بخشد. میرزا مردی بود که ساکت و متفکر و آرام. ناطق و

روحانی شهید، میرزا کوچک، قبل از انجام هر کار مهمی از طریق استخاره با خدا مشورت می‌کرد و معتقد بود که هر کاری باید با مشیت الهی توأم گردد تا ثمربخش باشد و در اموری که نتیجه‌اش نامعلوم است استخاره با خداوند به انسان نیرو و قوت قلب می‌بخشد.

روش شوروی تبلیغ شود و شوراهاى معتبرى سروسامان بگيرند...»

در اوایل ۱۲۹۹، بلشویکها با کودتای سرخ، زمام امور را به دست گرفتند. با هادایت و حمایت فرمانده قوای مسلح شوروی در گیلان، همه طرفداران میرزا را هر که و هر جا بود، دستگیر و بازداشت کردند و دولت دست‌نشانده خود را روی کار آوردند. انقلاب گیلان برای مسکو جز وسیله‌ای بزرگ برای چانه‌زنی در دادوستد سیاسى با انگلستان نبود. قوای دولتی در آخر مرداد وارد رشت شدند. بلشویکها رشت را تخلیه کردند و به طرف انزلی رفتند و با رسیدن قوای کمکی از روسیه دوباره به رشت حمله کردند. قوای دولتی عقب‌نشستند. تسلط بلشویکها در رشت موجب مهاجرت اول اهالی رشت در شهریور ۱۲۹۹ شد و باز بلشویکها به طرف انزلی عقب‌نشینی کردند.

قوای دولتی مدتی هم در رشت ماندند، ولی ناگهان رشت را رها کردند و بلشویکها برای بار دوم به رشت آمدند و مهاجرت دوم اهالی در مهرماه ۱۲۹۹ با عقب‌نشینی قزاقها از رشت به اوج خود رسید. در این دو مهاجرت که از آنها به عنوان «فاجعه مهاجرت» نام می‌پرند، بالغ بر شصت هزار نفر از مردم، آواره کوه و بیابان شدند. میرزا در نامه مفصلی به لنین متذکر شد که، «... در موقع خود به نمایندگان روسیه اظهار کردم که ملت ایران حاضر نیست پروگرام و تاکتیک بلشویکها را قبول کند...» و در نامه‌های دیگر به مديوانی که برای اداره امور انقلاب به گیلان آمده بودند یادآوری کرد که، «... به نام سوسیالیزم، اعمالی مرتکب شده‌اید که لایق قشون مستبد نیکلا و قشون سرمایه‌داری انگلیس است...» و «... من آلت دست قوی‌تر از شما نشدم چه رسد به شماها. ماها به شرافت زیست کرده‌ایم، به شرافت راه انقلاب را پیموده‌ایم و با همین عقیده هم می‌میریم...» کابینه وثوق الدوله تا تیرماه ۱۲۹۹ بر سر کار بود. پس از شمیرالدوله (حسن پیرنیا) و از ۵ آبان کابینه سپهدار اعظم رشتی روی کار آمدند و در سوم اسفند ۱۲۹۹ با کودتای رضاخان، سید ضیاءالدین طباطبایی، رئیس‌الوزرا شد و سازش و تبانی دولت روسیه و امپریالیسم انگلیس و بازی پشت پرده آنها روی صحنه آمد.

بسیار جالب است که بدانیم در هشت اسفند ۱۲۹۹، موافقتنامه



روسیه - ایران امضا شد و در «چانه‌زنی سیاسی» روسیه بر سر نهضت جنگل، سرانجام با امضای تفاهنامه تجاری میان روسیه شوروی و بریتانیای کبیر که مدتی طول کشیده بود، در ۱۲۶ اسفند ۱۲۹۹ پایان یافت. این تفاهنامه به‌طور واقعی عملی نمی‌شد مگر به شرط اینکه هر دو طرف از عملیات خصمانه صرف‌نظر کنند. تصریح شده بود که حکومت روسیه باید از هر اقدامی بدین قرار خودداری کند.

«تشویق ملتهای آسیا به طریق نظامی سیاسی یا شیوه دیگر با تبلیغات با اعمال خصمانه علیه منافع امپراتوری بریتانیا [...]»

در اوایل ۱۲۹۹، بلشویکها با کودتای سرخ، زمام امور را به دست گرفتند. با هادایت و حمایت فرمانده قوای مسلح روسیه در گیلان، همه طرفداران میرزا را هر که و هر جا بود، دستگیر و بازداشت کردند و دولت دست‌نشانده خود را روی کار آوردند. انقلاب گیلان برای مسکو جز وسیله‌ای بزرگ برای چانه‌زنی در دادوستد سیاسى با انگلستان نبود.

در اردیبهشت سال ۱۳۰۰، در روز تاجگذاری احمدشاه، روتشتاین سفیرکبیر روسیه در خطابه‌ای در پیشگاه شاه گفت، «... خاطر اعلیحضرت را مطمئن می‌سازد که دولت متبوعه دوستدار نظر به تعهداتی که در موقع انعقاد قرارداد نموده با نهایت صمیمیت اقدامات لازمه در تسریع تصفیه مسئله گیلان اتخاذ خواهد نمود...»

معطل ماندن امور مردم در گیلان و به بن‌بست رسیدن حکومت کودتاچیان دست‌نشانده بلشویکها موجب شد که احسان الله خان و خالو قربان به ناچار طی نامه مفصلی در آبان ۱۲۹۹ بار دیگر دست همکاری به طرف جنگلیها دراز کنند. میرزا در پاسخ نامه آنها پرسشهایی را مطرح و به هر یک به تفصیل پاسخ داد. برخی از پرسشها به صورت زیر بودند؟

«آقایان! بلشویکها را چه کسی دعوت کرد؟ چه کسی نقض عهد کرد؟ چرا به جنگل آمدم؟ عملیات ما چه بود و چه نتیجه‌ای داد؟» و در پایان یادآور شد که «... نمایندگان روسیه به عنوان مساعدت آمدند، قراردادی را منعقد کردند، بعد عده‌ای از آنها نقض عهد کردند...»

بعد از مبادله نامه‌ها، خالو قربان و احسان الله خان برای دیدار میرزا به فومن رفتند و زمینه یک توافق بعدی فراهم شد و در نتیجه پس از مذاکراتی همگی تعهد کردند که صادقانه با یکدیگر همکاری کنند و در اول تیر ۱۳۰۰ پس از آشتی، اعلامیه مشترکی به نام «کمیته انقلاب ایران» صادر کردند. از طرف دیگر پس از امضای قرارداد دولتهای ایران و روسیه در ۸ اسفند ۱۲۹۹، مقدمات تخلیه رشت و انزلی از سربازان شوروی فراهم و تا نیمه تیرماه ۱۳۰۰ رشت از سربازان روسیه تخلیه شد.

پس از خروج سربازان روسیه در مهرماه ۱۳۰۰، جنگهای داخلی خونینی میان گروههای وابسته به «کمیته انقلاب ایران» و مجاهدان جنگلی و طرفداران بلشویکها روی داد و زنگ سقوط حاکمیت به صدا درآمد. در شهریور ۱۳۰۰، روتشتاین، سفیر کبیر روسیه در ایران، در نامه‌ای که برای میرزا ارسال داشت، خود را واسطه صلح بین دولت مرکزی و جنگلی‌ها قرار داد و مفصلاً یادآوری کرد که، «... ما، یعنی دولت روسیه در این موقع عملیات انقلابی را نه تنها بی‌فایده، بلکه مضر می‌دانیم. این است که فرم سیاست خود را تغییر می‌دهیم و طریق دیگری را اتخاذ می‌کنیم...» میرزا در پاسخ روتشتاین ضمن اشاره به پیشنهادهای او یادآوری کرد که، «... من و یارانم در مشقتهای فوق‌الطافه چندین ساله هیچ مقصودی نداشته و نداریم جز حفظ ایران از تعرضات و فشارهای خارجی و خائنین داخلی و تأمین آزادی و آسایش رنجبران ستمدیده مملکت و استقرار حکومت ملی و همه فداکارهای بنده و احرار جنگل برای همین مقاصد عالی بود و بس...» به دنبال پاسخ این نامه، میرزا، مرحوم انشایی را به عنوان نماینده برای مذاکره و چاره‌جویی به تهران فرستاد. انشایی در ۱۶ مهر ۱۳۰۰ وارد تهران شد و به ملاقات بعضی از مقامات مانند روتشتاین و اعضای هیئت دولت رفت. در گزارش انشایی به میرزا با عنوان «آقای میرزا مدظله» می‌خوانیم:

«با احتمال کلی که این عریضه به شما نخواهد رسید و ممکن

است افشای آن تولید زحمت برای من نماید، معهذا جهت استحضار شما می‌نویسم. حسن اخلاقی و نیت بی‌آلایش و صداقت شما در کلیه امور و حتی در سیاست سبب این شد که اظهارات روتشتاین را حمل بر نوعپرستی کرده، بیانات زمامداران وقت را هم خالی از ریا تصور و مرا امر به عزیمت به تهران کنید... روتشتاین وزیرمختار را ملاقات کردم. در اول معلوم شد آنچه نوشته و گفته، همه از روی دورنگی و تزویر و دیپلماسی بوده و فقط منافع خصوصی دولت خود را به محو وطن پرستان گیلان و شما که در رأس آنها واقع شده‌اید تشخیص داده‌اید... فقط به بنده تکلیف کرد که به دولت ایران بدون هیچ شرط تسلیم شوید... شب را به ملاقات رئیس‌الوزرا [قوام السلطنه] رفتم، موکول به ملاقات وزیر جنگ نمود. صبح فردا وزیر جنگ [رضاخان سردار سیه] به گیلان عزیمت کرده بود... مافعلاً در تهران غریب و مقهور و شما و یاران جنگل بین دشمنان از هر طرف محصورید. با این اوصاف، به وعده اجنبی فریب نخورید، چنانکه تا حال نخورده‌اید. توکل به خدا و ائمه اطهار و اعتماد به نفس نموده و اگر ممکن باشد با وزیر جنگ اگر توافقی هم شود فقط با او خواهد بود، نوعی تصفیه کنید. اگر نگذاشتند یا ممکن نشد، خود را به خدا بسپارید و در مقابل حوادث مقاومت کنید و در عین حال به فکر حفظ خویشتن نیز باشید، شاید عنایت الهی شمال حال شده و طوری شود که زحمات چندین ساله شما و ما به هدر نرود و بعدها برای مملکت و آزادی قادر به خدمت باشیم...»

سردار سپه در صبح روز ۲۲ مهر ۱۳۰۰ با پیشرو قشون دولتی وارد رشت گردید، «... کلاترارف که از طرف سفارت روس با سردار سپه آمده بود به تنظیم ارتباط بین قشون دولت و انقلابیون [طرفدار بلشویکها] اشتغال داشت. در همان روز، جمعی از انقلابیون دیروزی به سردوشیهای سرهنگی [مانند خالو قربان] و سایر درجات نظامی مفتخر... و جمعی دیگر [مانند احسان الله خان] به انزلی رفتند که از آنجا به بادکوبه رهسپار شوند...» میرزا که حاصل نتیجه را ناممکن می‌دید، سر به کوههای خلخال گذاشت و به سوی سرنوشتی نامعلوم رهسپار گشت و در دامنه کوههای گیلان در طوفان برف گرفتار و شهید شد. (آذر، ۱۳۰۰).

دشمنان قسم خورده او سرش را از تن جدا کردند و به رسم ارمغان به تهران آوردند و آن را در گورستان حسن آباد، ایستگاه آتش نشانی فعلی تهران دفن کردند. یاران میرزا این سر را به گورستان سلیمانداراب رشت منتقل کردند. بعد از شهرور بیست، تن میرزا و سر او در این گورستان در یک مکان قرار گرفت. خالو قربان پس از گذشت اندک زمانی در جنگ با شرکت همولایتیهای کردش کشته شد. احسان الله که به باکو مهاجرت کرده بود، در سال ۱۳۱۷ اش اعدام گردید. ■

۱. روزنامه جنگل، شماره بیست و سوم
۲. محمد علی گیلک، تاریخ انقلاب جنگل، ۱۳۷۱، نشر گیلکان، ص ۲۷۲
۳. همان، ص ۲۷۲
۴. م. ع. منشور گرکانی، سیاست دولت شوروی در ایران ۱۳۲۶، چاپ مطاهری، ص ۹
۵. ولادیمیر گینس، بلشویکها در گیلان (ولادیمیر گینس از معدود محققان روسی است که پس از فروپاشی اتحاد شوروی سابق با استفاده از اسناد نویافته تحت مراقبت قبلی رویدادهای ایران و سقوط کوچک جنگلی همت گماشته است. متن اصلی مقاله به زبان روسی است. برای برگردان به فارسی، از ترجمه فرانسوی آن استفاده شده است.
۶. گنجینه اسناد ملی ایران، شماره ۵۸، ص ۵۴، نامه‌های میرزا کوچک خان جنگلی (سردار جنگل)
۷. همان، ص ۵۴
۸. مآخذ.
۹. حسین مکی، تاریخ بیستساله ایران، جلد اول، ۱۳۵۸، امیرکبیر، ص ۳۶۳.
۱۰. مآخذ ۶، شماره ۵۹، ص ۶۶
۱۱. مآخذ ۶، شماره ۵۹، ص ۷۰
۱۲. مآخذ ۲، ص ۴۵۹
۱۳. همان، ص ۴۹۹
۱۴. مآخذ ۵

✱ نویسنده و محقق تاریخ جنگل

در خاتمه درخواست ملاقات کرده بودید، عرض کنم، اشخاصی که دارای شرافت قوی نیستند، ملاقات کردن با ایشان از قاعده عقل به دور و بیرون است. فقط بین ما و شما باید خداوند فرماید.»

و زمانی که «رفقا» رفته رفته مشت خود را باز می‌کنند و چهره واقعیشان آشکار می‌شود، میرزا کوچک جنگلی برای «لنین»، صدر شورای کمیسرهای ملی شوروی پیام می‌فرستد که: «اینک به جای یک دولت خارجی که وجود داشت، مداخله دولت خارجی دیگری شروع شده است.» و در جای دیگر صراحتاً بر سر نماینده شوروی در ایران فریاد می‌کشد، «من آلت دست قوی‌تر از شماها نشده‌ام تا چه برسد به شماها.»

ما در قیام جنگل، گسترده‌ترین ابعاد فاجعه را در سازش دو ابرقدرت شرق و غرب می‌بینیم. سازش سیاسی-اقتصادی شوروی سوسیالیستی و انگلستان امپریالیست از یک سو و انعقاد قرارداد منحوس ۱۹۲۱ از سوی دیگر، در انقلاب جنگل نقش شومی را ایفا کرد. کراسین از سوی مقامات شوروی برای مذاکره به لندن می‌رود و دامنه این مذاکرات به انقلاب گیلان کشیده می‌شود. دیپلماسی انگلستان، سیاستی را تعقیب می‌کرد که لازمه آن پایان یافتن انقلاب گیلان بود. دولت شوروی که در مذاکرات فی‌مابین امتیازاتی را از انگلستان اخذ کرده بود، می‌بایست متقابلاً امتیازی به او می‌داد و آن جز توافق بر سر نابودی انقلاب جنگل چیز دیگری نبود.

روشن‌ترین وزیر مختار شوروی در ایران، به مناسبت تاجگذاری سلطان احمدشاه، در نطقی خطاب به او، نیات خیانت‌بار شوروی را به انقلاب جنگل چنین ظاهر ساخت.

«با اجازه اعلیحضرت علاوه می‌نمایم که دولت متبوعه اینجانب ذات اقدس همایونی را مظهر تمامیت استقلال ایران می‌داند... خاطر همایونی را مطمئن می‌سازد که دولت متبوعه دوستدار، نظر به تهداتی که در موقع انعقاد قرارداد نموده است، با نهایت صمیمیت اقدامات لازم را در تسریع تصفیه مسئله گیلان اتخاذ خواهد نمود.»

و به منظور تکمیل خیانت دولت متبوعه خود، همین شخص در نامه‌ای خطاب به مرحوم میرزا کوچک خان، ضمن ریختن اشک تمساح، ماهیت حقیقی دولت متبوعه خود را در مقابل انقلاب جنگل آشکار می‌سازد:

«...از آنجایی که ما، یعنی دولت شوروی، در این موقع نه تنها عملیات انقلابی را پی‌فایده، بلکه مضر می‌دانیم، این است که فرم سیاستمان را تغییر و طریق دیگری اتخاذ کرده‌ایم.»

روشن‌ترین در این نامه ضمن اشاره به قرارداد منحوس ۱۹۲۱ می‌نویسد: «این نظریات، مرا وادار کرد در رابطه شما با دولت مداخله‌نمایم. شما ملتفت هستید که از روی مواد قرارداد، ما مجبور هستیم دولت را از وجود انقلابیون و عملیات آنها راحت کنیم...» در خاتمه، دایه مهربان‌تر از مادر، پیشنهاد سازش و خلع سلاح به میرزا کوچک خان می‌دهد.

«...من همان می‌کردم که پس از خروج قوای بیگانه و صدور تأمین نامه برای شما به وسیله من شما یا خلع سلاح شده و یا به نقطه‌ای خودتان را کنار می‌کشید...»

میرزا که در ابتدا با حسن نیت با انقلاب شوروی برخورد کرده بود و جز صداقت و صمیمیت انقلابی، انتظار دیگری از آن نداشت، با گذشت زمان غرق در توطئه‌های انقلاب شوروی شد، در پاسخ نامه به روشن‌ترین نوشت: «من و یارانم در مشقتهای فوق‌الطافه چندین ساله هیچ مقصودی نداشته و نداریم جز حفظ ایران از تعرضات

دیپلماسی انگلستان، سیاستی را تعقیب می‌کرد که لازمه آن پایان یافتن انقلاب گیلان بود. دولت روسیه که در مذاکرات فی‌مابین امتیازاتی را از انگلستان اخذ کرده بود، می‌بایست متقابلاً امتیازی به او می‌داد و آن جز توافق بر سر نابودی انقلاب جنگل چیز دیگری نبود.

خارجی و فساد خائنین داخلی، تأمین آزادی رنجبران ستمدیده مملکت.

«من انقلاب را یگانه راه علاج و نجات قطعی ملت از مشکلات موجود می‌دانم.»

وقتی روشن‌ترین مثل همیشه پاسخ «نه» از میرزا می‌شنود و از موضع او که حاکی از عدم سازش و تصمیم به ادامه انقلاب است، آگاه می‌شود، گوشه‌ای از توطئه را در نامه دیگری برای میرزا آشکار می‌سازد:

«... این را هم بدانید که وزیر جنگ و رئیس دیویزیون قزاق، رضاخان سردار سپه، چندین بار از من خواست که این مسئله را به دستور قوام‌السلطنه و به زور اسلحه پایان دهم، هر بار من جلوگیری کردم. من از روی تجربه آموخته‌ام که ملت ایران از ضعف قوای مرکزی بهره‌مند نمی‌شود... فقط یک دولت قوی مرکزی است که می‌تواند عملیات امپریالیستی را در ایران خنثی نماید.» توجه شود که منظور آقای روشن‌ترین از حکومت مرکزی ضد امپریالیستی، همان رضاخان قلدر عامل امپریالیسم انگلستان است. برای تکمیل خیانت شوروی به انقلاب جنگل، «کلانتر اول»، وابسته نظامی شوروی و قونسول آن کشور در رشت، پا به پای کودتاچیان سال ۱۲۹۹، ورود کودتاچی به گیلان را جشن گرفت و میرزا و یارانش صحنه تسلیم و خیانت خالوقربان را نظاره کردند. بهتر است در این مورد به یادداشتهای سرلشکر کوبال، آجودان رضاخان، نظری بیفکنیم:



سفران از میخانه‌های جنگل. حسن دهنان رضایی (استاد)، آقا پویست کسانلی (چپ)، اسماعیل جنگلی (راست).

«... جمعی از رشت آمده منتظر تشریف‌فرمایی حضرت اشرف (منظور رضاخان قلدر است) بودند که اجازه تحصیل کنند خالو قربان شرفیاب شد. بعد از مدتی خالو قربان با پنج درشکه از نزدیکان و اطرافیان خود وارد امامزاده هاشم شدند، خالوقربان شرفیاب شود و اسلحه ماوئر خود را تقدیم حضرت اشرف نمود. حضرت اشرف ماوئر را گرفت و دوباره پس داد...» بی‌مناسبت نیست بیفزاییم که در این میان احسان‌الله خان و دیگر بلشویکها به دنبال توافق شوروی با حکومت رضاخان به کشتی نشستند و به شوروی، نزد اربابان خود رفتند، زیرا کلانتراف به احسان‌الله خان و یارانش گفته بود، «خواسته‌های شما با آمدن رضاخان میرپنج به گیلان تأمین شد. می‌توانید به روسیه بروید.» و یاران از پشت خنجرزن میرزا، چنین کردند.

آری هر چه کفه ترازوی مذاکرات و سازشهای نارقیقان میرزا سنگین‌تر می‌شد، فشار بر انقلابیون و اقدام به تارومار کردن آنها هم شدت می‌گرفت.

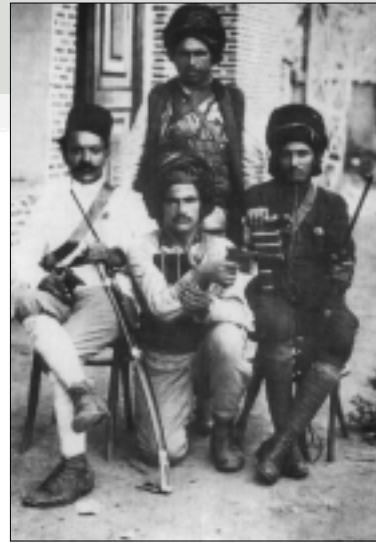
اسماعیل خان جنگلی نامه‌ای از فرستاده میرزا به نزد روشن‌ترین نقل می‌کند که نشان‌دهنده تغییر چهره و خیانت حکام شوروی سوسیالیستی است:

«روشن‌ترین را ملاقات نمودم و گفتم که جهت انجام قضایای گیلان و مذاکره در تکالیف دولت و پیشنهادات شما آمده‌ام. روشن‌ترین در جواب همه، بنای مغالطه را گذاشت و بنده گفت که به دولت ایران بدون قید و شرط تسلیم شوید...»

و بدین ترتیب فاجعه آغاز می‌شود و سر بریده میرزا بر نیزه خیانت و توطئه، فاجعه کر بلا را تکرار می‌کند. میرزا و یارانش شهید می‌شوند و قیام جنگل چون واقعه کر بلا به شکست نظامی می‌انجامد، اما پس از گذشت سالیان سال، انقلاب اسلامی ایران با پایگاه عقیدتی نه شرقی، نه غربی قیام جنگل شکل می‌گیرد، تاریخ‌ساز و حماسه‌پرداز می‌شود و آرزوی میرزا جامه عمل می‌پوشد. بررسی خیانت‌های شرق و غرب، به ویژه شرق، آن دشمن خطرناک دوست نما، بعد عظمت پایگاه سیاست نه شرقی، نه غربی جمهوری اسلامی را بیش از پیش نمایان می‌سازد. آنچه که جای درنگ و تعمق دارد همسانی انقلاب جنگل و انقلاب اسلامی ایران است و شباهت شگرف توطئه‌هایی که توسط غرب جانی‌تکار استعمارگر و شرق معامله‌گر و خیانت‌پیشه تکرار می‌شود. باز چون قیام جنگل، شرق و غرب دست‌بردار و اتحاد به هم دادند تا نهال نوپای انقلاب اسلامی را که می‌رفت تا درخت تنآوری گردد، ریشه‌کن سازند، غافل از آنکه واقعه جنگل تجربه تلخی بود که امت مسلمان ایران حتی به بهای خون تمام عزیزان خود، آن را تکرار نخواهد کرد. انقلاب جنگل و شکست

آن، درس بزرگی به ملت ایران داد. انقلاب جنگل به ما آموخت که اعتماد به ظاهر انقلابی یک حکومت بیگانه کردن و دل به صحت و صداقت انقلابی آن داشتن، سرنوشت شومی را به بار خواهد آورد، زیرا سر بریده میرزا، شهر به شهر و منزل به منزل، کوس رسوایی دشمنان مردم و مدعیان خلق و دفاع از منافع محرومین و سیاست‌های مزورانه پایگاه و اردوگاه سوسیالیسم بین‌المللی را سرداد. این صدا هنوز در گوش جان مردم آگاه ما طنین‌انداز است و با دستیابی به چنین آگاهی عظیمی است که به دنبال قطع رابطه با امپریالیزم آمریکا و طرد جاسوسان و عوامل داخلی آنها، یعنی لیبرال‌ها، قلم‌بطلان بر خیانت‌های پتجاه‌سال حزب منفور و منحل‌توده کشید شد و مشت امت مسلمان به همان سنگینی که بر پوزه امپریالیزم غرب فرود آمد، به دهان یاه‌وسرای نوکران شوروی نیز کوبیده شد و روح میرزا را با ادامه سیاست نه شرقی، نه غربی، در جنت شاد ساخت. روانش شاد و راهش پر رهرو باد. ■

چند تن از مجاهدین کرد در نهضت جنگل.



می دادند، ولی مریبانشان روسی بودند. این مریبان گزارشات سیاسی و نظامی را مستقیماً به پترزبورگ، می فرستادند. خلاصه این که اوضاع کشور در آن زمان چه از نظر اداری و اجتماعی و چه از لحاظ اقتصادی و سیاسی مغشوش و درهم ریخته بود و مایه تأسف و تأثر همگان. هیئت حاکمه، مردم مفلوک و آواره و بی تکلیف و بی خانمان را به حال خود رها کرده بود و از این روی، طوفانی از خشم در دل سوخته مردم موج می زد. در چنین اوضاع و احوالی بود که میرزا مقدمات حرکت جنگل را فراهم دید تا کشتی طوفانزده این کشور آشفته را به ساحل نجات برساند و به همین منظور به رشت بازگشت و همزمان با یورش استبداد به آزادیخواهان، عده ای از آزادگان را در رشت با خود همراه ساخت، گروه «مجمع روحانیون» را تشکیل داد و ضمن تهیه چند قبضه اسلحه، فنون جنگی و نظامی را به یاران خود آموخت. سپس و به دنبال این اقدام با عده ای از اسرای آزادیخواه و مترقی وابسته به «اتحاد اسلام» در تهران تماس گرفت و به گفت و گو پرداخت. «اتحاد اسلام» به وسیله عده ای از بزرگان مذهبی چون سید جمال الدین اسدآبادی، سید عبدالرحمن کواکبی، سید محمد عبده به وجود آمده بود و عده ای از روحانیون و رجال شهیر ایران نیز عضویت آن را قبول کرده بودند. در این گفت و گوها عده ای معتقد در راه تحقق این نیت داوطلب گردید و گروهی اقدامات حاد و مقاومت مسلحانه را تجویز می کردند. نتیجه مذاکرات این شد که اگر کانون ثابتی علیه پیداکویرها و تجاوزات بیگانگان به وجود آید، سبب خواهد شد که متجاوزین سر جای خود بنشینند. شهید میرزا کوچک در راه تحقق این نیت داوطلب گردید و همراه یکی از مجاهدین دوره مشروطه، یعنی میرزا علی خان دیوسالار، به مازندران رهسپار شد. نظر میرزا علی خان دیوسالار این بود که در جنگهای انبوه مازندران بهتر و سریع تر می توان به تهیه مقدمات این امر پرداخت، لکن به نظر می رسید که میرزا با این امر موافقت نداشت و جنگهای گیلان را برای اقدامات خود مناسب می دانست، از این رو از دیوسالار جدا شد و سفر انفرادیش را به سوی لاهیجان آغاز کرد و با دکتر حشمت که در آن شهر طبابت می کرد، ملاقات و مقدمات حرکت انقلابی جنگل را پی ریزی کرد.

نخستین حرکت میرزا پیش از قیام جنگل، حمایت از متضعین لشت نشا بود که علیه استبداد برخاسته بودند. سپس با آزادیخواهانی متعهد چون شهید مدرس و ستارخان همکاری نزدیکی را آغاز کرد و در فتح قزوین، دلاوریها از خود نشان داد و به قصد سد کردن حملات ایل شاهسون در اردبیل، به یاری ستارخان شتافت. از اقدامات مهم و ارزشمند دیگر میرزا، خلع سلاح افراد پیچراخوف روسی بود. سلاحهای بی غنیمت گرفته شده، در اختیار مبارزان جنگل قرار گرفت و نیز از چپاول منطقه توسط این افراد جلوگیری به عمل آمد.

میرزا با آنکه در تهران با مشروطه خواهان متعهد همگام بود، لکن هرگز کار دولتی نپذیرفت و پس از آنکه قیام مشروطه توسط لیبرالها به انحراف و شکست انجامید، به رشت بازگشت. نخست درصدد برآمد از افراد متنفذ محلی که اندیشه های مساعد داشتند، کمک بگیرد، ولی خیلی زود پی برد که صاحبان ملک و ثروت اگر چه

چند تن از افسران ایران و خارجی در نهضت جنگل.



خیراندیش باشند، بیشتر می پسندند، بی معارض و بی رنج و به دور از دردرس از جنجال فاصله بگیرند، از این روی از این قبیل اقدامات منصرف شد و ضمن صلاح اندیشی با یاران نزدیکش، قرار شد خود به تنهایی به جنگل و «خراط محله» توله برود و دوستانش از حیث سلاح و نیروی انسانی وی را یاری کنند.

جنگلیها، پس از مبارزاتی که شرح آن در حوصله این مختصر نیست، در سال ۱۳۳۰ هجری قمری در گیلان، حکومت جمهوری اعلام کردند که اساس آن بر حفظ موازین و اجرای قوانین عالیه اسلام و لغو کلیه قراردادهای ظالمانه و نابرابر، حفظ آزادیهای فردی و اجتماعی بود.

قیام جنگل هفت سال طول کشید و سرانجام با توطئه های قدرتهای استکباری و عوامل داخلی آنها به شکست ظاهری انجامید.

بررسی قیام جنگل و جنبانیهای که منجر به این قیام شد، به سبب دیدگاههای مشترک این قیام با انقلاب اسلامی، سخت ضروری است، زیرا در این مرحله حساس از تاریخ پر نشیب و فراز امت مسلمان ایران و در گرمای گرم این مبارزه بی سابقه علیه قدرتهای استکباری که دشمنان گوناگون در کمین انقلاب نشسته اند و با

در قیام جنگل سه مسئله شایان توجه وجود دارد، نخست پایگاه سازش ناپذیر میرزا و دیگری خیانت حکومت به اصطلاح انقلابی سوسیالیستی روسیه و عمال داخلی، یعنی کمونیستهای ایران به قیام جنگل و توطئه و سازش شرق و غرب در شکست دادن انقلاب جنگل و سوم نفوذیهای چپ نما از جمله خالو قربان و احسان الله خان.

انقلاب اسلامی ایران در ستیزند، شناخت توطئه های دشمن و سوابق دامهای فریبی که در هر قدم گسترده است، برای نسل جوان از اهم مسائل است تا به تکیه بر تجربیات تلخ گذشته، مسئولیت سنگین خود را در پیشبرد انقلاب تاریخی ایران درک کنند و تمهیداتی را که به کار می روند تا انقلاب ایران از بزرگترین نیروی محرکه فکری خود، یعنی اسلام و روحانیت محروم گردد، بی اثر سازند و ماهیت توطئه هایی را که در گذشته سبب شد قیام جنگل به شکست انجامد، بشناسند و با آن شناخت و تجربیات، وظیفه خود را در قبال اسلام و انقلاب انجام دهند، زیرا پس از شکست ظاهری این قیام، مورخین وابسته به امپریالیزم غرب و شرق، هریک از دیدگاههای خود به تحریف شخصیت میرزا و

حقیقت انقلاب جنگل پرداختند تا از این رهگذر روی خیانتها و دسیسه های خود پرده بکشند. «سر پرسی سایکس»، مورخ انگلیسی، در کتاب خود به نام «تاریخ ایران» از میرزا به عنوان راهزن نام می برد و حبیب الله مختاری نویسنده کتاب «تاریخ بیداری ایران»، میرزا و یارانش را در زمره غارتگران به حساب می آورد و پروفیسور میخائیل سرگه یوویچ، مورخ و ایرانشناس شوروی، میرزا را به سازشکاری متهم می سازد. در جوار این تحریف حقایق توسط بیگانگان، مزدوران داخلی دو ابرقدرت شرق و غرب، یعنی روزنامه های دوران پهلوی و رسواینامه های حزب منحل توده نیز کمتر از اربابان انگلیسی و روسی خود درباره میرزا یاه سرایی نکردند، از این روی چهره حقیقی میرزا و ابعاد گسترده مبارزاتش برای عموم و به ویژه نسل جوان در پرده ابهام باقی ماند. در قیام جنگل سه مسئله شایان توجه وجود دارد، نخست پایگاه سازش ناپذیر میرزا و دیگری خیانت حکومت به اصطلاح انقلابی سوسیالیستی شوروی و عمال داخلی، یعنی کمونیستهای ایران به قیام جنگل و توطئه و سازش شرق و غرب در شکست دادن انقلاب جنگل و سوم نفوذیهای چپ نما از جمله خالو قربان و احسان الله خان.

میرزا دست پرورده مکتب تشیع بود. پیرو مکتبی بود که پیشروان آن در تاریخ، اسطوره مقاومت و مبارزه و آشتی ناپذیری بودند. میرزا با روحیه کفرستیز نشأت گرفته از مکتب، در برابر دو ابرقدرت بزرگ استکباری آن زمان، یعنی کفتران پیر انگلیس و حکومت نوپای معامله گر شوروی که هر یک سعی داشتند از نمد جنگل کلاه می برای خود بسازند، حسین وار به مقاومت برخاست و تن به سازش نداد که در این مجال اندک به نمونه هایی از آنها اشاره می کنیم: «وثوق الدوله»، نوکر انگلستان، عده ای را از سوی خود به جنگل گسیل می دارد و به میرزا پیشنهاد می کند که در صورت سازش با او و انگلیسها فرمانفرمایی گیلان و سواحل بحر خزر را به او واگذار خواهد کرد. پاسخی که میرزا به وثوق الدوله می دهد، چنین است: «من با دولتهای دست نشاندۀ اجنبی کار نخواهم کرد.» و آنگاه که رستمتر کیکاوینکوف، رئیس بریگارد قزاقی تهران، درصدد تهدید و تطمیع میرزا برمی آید و طی نامه ای به او می نویسد:

«از آنجایی که دولت علیه ایران شخص مرا جهت قلع و قمع ریشه فساد جنگل تعیین فرموده و این مسئله قطعی است و از کسانی که با شما همراهی می کنند، اطلاع کامل داریم، به جزای خود نخواهند رسید، به جنابعالی که سردرسته این جماعت هستیید اعلام می شود ریشه و مبدا، فساد را از صفحه گیلان کنده و مضمحل خواهیم نمود... لذا با همان اطمینان و قول شرف نظامی قسم است چنانچه به اردوی قزاق ایران و به من پناهنده شوی و حرف مرا بپذیری، قول می دهم که وسایلی فراهم دارم که بقیه عمر خود را با همان احترام و با مشاغله عالی به آسودگی زندگی نمایم...» میرزا، این حماسه ایمان و مقاومت، چنین دندان شکن پاسخ می دهد:

«دیر آمدی ای نگار مست! از صدر تا ذیل مرقومه ۲۱ شهر جاری را با دیده دقت دیدم. بنده به کلمات عقل فریبانه اعضا و اتباع این دولت که متغور ملتند دریافته نخواهم شد. از این بیشتر، نمایندگان دولت انگلیس با وعده هایی که به سایرین دادند و یکبارگی قبایله مالکیت ایران را گرفتند، تکلیفم کردند تسلیم نشوم. مرا تهدید و تطمیع، از وصول به معشوق و مقصودم باز نخواهد داشت. وجدانم به من امر می کند در استخلاص مولد و موطنم که در کف اجنبی است کوشش کنم. شما می فرمایید نظام نظر به حق یا باطل ندارد و مدعیان ملت را هر که و هر چه هست باید قلع و قمع نمود تا دارای منصب و مقام گردند. بنده عرض می کنم تاریخ عالم به ما اجازه می دهد هر دولتی که نتوانست مملکت را از سلطه اقتدار دشمنان خارجی نجات دهد، وظیفه ملت است که برای خلاصی وطن قیام کند، اما کابینه حاضر می گوید من محض استفاده شخصی باید مملکت را در بازار لندن به ثمن بخس بفروشم. در قانون اسلام مدون است که وقتی کفار به ممالک اسلامی مسلط شدند، مسلمین باید به مدافعه برخیزند، ولی دولت انگلیس فریاد می کشد که من اسلام و انصاف نمی شناسم، باید دولت ضعیف را اسیر آر و کشته مقاصد خود سازم.

اسلام تبریک می‌گوییم. ما قادر متعال را شکر می‌کنیم که با عدالت والای خود به ما امکان داد مهم‌ترین قدم را در راه هدف مقدس خود برداریم و ما حامیان اسلام در راهی که خداوند نشان داد، قدم برمی‌داریم. حق نداریم دقیقه‌ای آرام بمانیم و خیال کنیم که ما تمامی آن چه را که در راهش کوشیده‌ایم به دست آورده‌ایم...»

سازمان و نفوذ این حزب که در دفاع از تبریز و مبارزات انقلابی در این شهر نقش عمده‌ای داشت، به آذربایجان محدود ماند و پس از مرگ علی‌مسبو و تصرف تبریز در سال ۱۲۸۸ ه.ش به دست قوای روس، از میان رفت، اما اساس کار نظری این فرقه، یعنی سازمان دادن به یک فرقه اجتماعیون عامیون بر اساس تعلیمات اسلامی و در مطابقت با اصول آن، برای مبارزه علیه استبداد و فقر در میان مردم ایران، از میان برداشته نشد. به نظر می‌رسد که اطلاعات رهبران این حزب از سوسیالیسم بسیار عام بوده و به کوشش برای استقرار عدالت اجتماعی و رفع ظلم و فقر از عامه مردم محدود می‌شده و در نتیجه تماس فکری و تشکیلاتی با سازمانها و جریانهای اجتماعی سوسیالیستی دموکراتیک در قفقاز بوده است.

صفت عمده و مثبت این گروه، استقلال سازمانی و فکری آن بود که امکان می‌داد برنامه حزب با توجه به شرایط تنظیم شود. این حزب حاصل برخورد های درون جامعه ایران بود و محتوای تاریخ و اجتماع آن را منعکس می‌کرد و از این جهت اصالت داشت. نکته‌ای که ذکر آن ضرورت دارد این است که وابستگی سازمانی فکری در سالهای بعد، اثرات منفی فراوانی را در نهضت جنگل و در جریان مبارزات انقلابی در ایران به جا گذاشت.

میرزا و عقاید او از دیدگاههای مختلف

حسین جودت در کتاب یادبودهای انقلاب گیلان در مورد میرزا کوچک‌خان چنین می‌نویسد:

«وی در عقاید مذهبی ثابت قدم و به انجام شعار دینی پایبند بود، نمازش به موقع بود و روزه‌اش ترک نمی‌شد. به استخاره اعتقاد داشت، مخصوصاً وقتی آرای دیگران با رأیش موافق نبود، به آن متوسل می‌شد. میرزا احساسات شدیدی بر ضد اجانب داشت، نظر بلند بود ولی تهور لازم را که برای یک پیشوای انقلابی لازم بود، نداشت و به همین جهت مواقع بسیار حساس را از دست داد.»

گریگور یقیکیان نیز بر این باور بود که وی (میرزا) طرفدار مالکیت خصوصی بود و مرد سوسیالیستی نبود. یکی از نزدیکان و یاران او (احسان الله خان) در مورد میرزا چنین می‌اندیشد:

«با آن که میرزا یکی از آزادیخواهان دست راست بود و من این موضوع را به خوبی می‌دانستم، به علی مجبور بودم با او همکاری کنم. وی مرام خود را بر روی این دو اصل قرار داده بود، اول مبارزه با شاه، دوم مبارزه با دولت انگلیس و لکن با اصول مبارزه با روحانیت و حصول جمهوری موافقت نکرد و فقط موافق تغییر سلطنت بود.»

در کتاب تاریخ نوین ایران آمده است: که گروههای پارتیزانی جنگلیها به رهبری میرزا که دارای جهانبینی ناسیونالیستی بودند، علیه قشون تزاری به مبارزه پرداختند. این گروههای پارتیزانی از دهقانان تهیدست شهری و خرده بورژوا تشکیل یافته و از پشتیبانی پیشه‌وران، بازرگانان و مالکان ناسیونالیست نیز برخوردار بود. قدسی در خاطراتش چنین می‌نگارد:

«تشکیل دهندگان سازمان جنگل به جز خود میرزا، مردان ثابت قدم و دارای یک عقیده ثابت و مثبتی نبودند.»

نهضت جنگل نتوانست یک مکتب اجتماعی و براساس آن یک تحلیل و برنامه اجتماعی و اقتصادی تحویل دهد و چون چنین نبود و نشد، لذا گروه رهبران فکری و سازمانی به وجود نیامد تا بتواند، پس از شکست نظامی، فکر اساسی جنبش جنگل را در تمام ایران منتشر و آن را تبدیل به یک قدرت اجتماعی و حزب سراسری کند.

در این جا نظر آقای دنسترویل نیز که یکی از دشمنان دیرینه و سرسخت میرزا بود آورده می‌شود. وی اعتقاد دارد که میرزا کوچک‌خان، انقلابی معروف، ایده‌آلیست منصف و با شرفی بوده است، «به عقیده من میرزا از وطن دوستان حقیقی است و امثال او در ایران کمیاب است.»

و اما نگارنده نیز بر این باور است که به دنبال حضور بلشویکها در گیلان و تشکیل جمهوری شورای گیلان، دیدگاههای مختلف و گاهی متضاد پیرامون نهضت جنگل و شخص میرزا، بروز پیدا کرد. توافق اولیه میرزا با بلشویکها به رغم صداقت او، هویت واقعی را مورد تردید قرار داد. گاهی مردم از مرام کمونیستها و این که در صدد اجرای این اصول در گیلان هستند، نگران می‌شدند و گاهی نسبت بی‌دینی به جریان نهضت و حتی میرزا می‌دادند و البته تبلیغات بیشتر از سوی مخالفین و دشمنان دولتی و خارجی میرزا و با استفاده از همین ابزار صورت می‌گرفت. ولی واقعیت امر این است که شخصیت میرزا و اعتقادات او به دین و مذهب، چه قبل از حضور بلشویکها و چه بعد از آن، به هیچ وجه تفاوتی نکرد و به جرئت می‌توان گفت او اعتقاد به



میرزاان امور مالی و اداری نهضت جنگل

اسلام، قرآن و روحانیت را تا آخرین لحظه عمر حفظ کرد و با همان عقاید نیز به شهادت رسید.

اهداف و انگیزه‌های میرزا کوچک‌خان و نهضت جنگل
پرداختن به اهداف و انگیزه‌های میرزا و نهضت جنگل را با این مقدمه کوتاه، برای روشن شدن قضایا و کمک به درک بهتر مرامنامه جنبش، آغاز می‌کنیم. در نهضت جنگل سه جریان فکری وجود داشتند که عبارتند از:

الف. جنبش انقلاب ملی به رهبری میرزا کوچک‌خان
ریشه این جنبش را می‌توان در تاریخ و جامعه ایران از آغاز دوره تسلط استعمار بر ایران نشان داد. جنبش انقلابی ملی بر توده‌های وسیع محرومین تکیه دارد و چون خواست آن، لغو هر نوع تسلط استعماری و استعماری است، لذا در تضاد آشنی ناپذیر با استعمار و نظامهای بهره‌کشی داخلی قرار می‌گیرد. در جنبش گیلان، استقلال و آزادی به صورت دفاع در برابر استعمار و به طبقات حاکم مطرح بود، گرچه این معنی در برنامه‌های سیاسی سازمان به وضوح بیان نشد. جنبش جنگل به رهبری میرزا کوچک‌خان با رد هر نوع دخالت خارجی در امور ایران و استقلال و تمامیت ارضی کشور، طبق خواست مردم دفاع کرد. در انقلاب گیلان، مسئله دین اسلام و مذهب شیعه به صورت وسیع مطرح و استقرار وحدت برای نهضت جنگل، عامل مهم اجتماعی شد.

با وجود تلاشهای مقدماتی، نهضت جنگل نتوانست یک مکتب اجتماعی و براساس آن یک تحلیل و برنامه اجتماعی و اقتصادی تحویل دهد و چون چنین نبود و نشد، لذا گروه رهبران فکری و سازمانی به وجود نیامد تا بتواند، پس از شکست نظامی، فکر اساسی جنبش جنگل را در تمام ایران منتشر و آن را تبدیل به یک قدرت اجتماعی و حزب سراسری کند.

ب. جنبش اصلاح‌طلبانه‌سازشکار

ب. جنبش اصلاح‌طلبانه‌سازشکار
در زمینه تغییر سیاسی و اجتماعی متمدنی و در زمینه تغییرات اقتصادی، محافظه‌کار و عقب‌مانده هستند. مخالف استعمار، اما جانبدار سرمایه‌داری هستند، مخالف استبداد سیاسی هستند، اما تا آن حد با آزادیهای سیاسی موافقت که مسئله مالکیت و روابط اقتصادی مطرح نشود. اقشار و طبقات ثروتمند گیلان (به خصوص تجار بزرگ بازار رشت) زمانی که نهضت جنگل اوج گرفت، به جانبداری از آن پرداختند و زمانی که شکستهای نظامی و سیاسی رخ داد، از آن به فوریت فاصله گرفتند. به هر حال برای این طبقه، منافع مادی و امتیازات، مسئله اصلی محسوب می‌شد، نه مسئله استقلال و آزادی ایران و رفع بلای فقر و ظلم.

ج. حرکت شبه مارکسیستی، چپ وابسته
نمایندگان این حرکت سیاسی و فکری از رهبری حزب کمونیست ایران و به طور عمده کمیته مرکزی اول تشکیل می‌شدند. سلطان‌زاده، رهبر فکری و سیاسی کمیته مرکزی اول، گرچه مرد مطلعی محسوب می‌شد و از اقتصاد ایران اطلاع داشت، اما نتوانست خود را از محدوده دگماتیسم فکری خارج سازد و شرایط خاص کشورهای عقب‌نگه‌داشته شده و استعمار زده را درک کند. می‌توان گفت که اطلاع سران حزب کمونیست درباره تاریخ ایران و به خصوص تاریخ اسلام و محتوای آن چیزی نزدیک به صفر بود. رهبری حزب کمونیست ایران از نظر سیاسی، فکری و سازمانی و نظامی به رهبری حزب کمونیست دولت شوروی وابسته بود و



فیض‌الله امامی

بررسی مرامنامه جنبش جنگل...

پیشگفتار

یک سال پس از انقلاب مشروطیت که به عنوان یکی از مهم‌ترین تحولات عمده در تاریخ معاصر قلمداد می‌شود و بعد از قرارداد ۱۹۰۷م که منجر به تقسیم ایران و رو شدن سیاستهای پنهان و آشکار روس و انگلیس گردید، نفوذ بیش از حد آنها گسترش یافت. موانع عمده‌ای بر سر راه مشروطه خواهان وجود داشتند که از آن جمله می‌توان به سیاستهای هماهنگ روس و انگلیس بر ضد مشروطیت، اقدام محمدعلیشاه در به توپ بستن مجلس اول و تعطیلی آن، برقراری استبداد صغیر، تحریک عوامل داخلی بر ضد مشروطه خواهان، عدم همکاری با دولتهای مشروطه خواه بعد از فتح تهران، اولتیماتوم روس و تعطیلی مجلس و از همه مهم‌تر حضور نظامی مستقیم روسها در شمال و انگلیسها در جنوب اشاره داشت.

متأسفانه اعلام بی‌طرفی از جانب ایران در جریان جنگ جهانی اول، ایران را از جنگ مصون نداشت و روسها همچنان در شمال باقی ماندند. دولت عثمانی نیز نیم‌نگاهی به آذربایجان داشت. در غرب هم جنگ میان انگلیس و روسیه از یک طرف و آلمان و عثمانی از طرف دیگر ادامه داشت. در این موقعیت، حکومت مرکزی، قربانی مطامع بین‌المللی قدرتهای بزرگ بود و مردم ایران در بدترین شرایط اقتصادی به سر می‌بردند و از آن همه آرزوها حتی یکی برآورده نشد. خرابیهای ناشی از جنگ و قطع روابط بازرگانی، تهی شدن خزانه دولت، بایر ماندن زمینهای کشاورزی و در نتیجه تولید نشدن محصولات کشاورزی، قحطی، گرسنگی و شیوع انواع بیماریهای واگیردار، افزایش قیمت نان و مایحتاج مردم در شهرها به همراه دهها عامل دیگر، زمینه را برای نهضتها و قیامهایی در دوران جنگ و بعد از آن، از جمله نهضت میرزا کوچک خان جنگلی، قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز، قیام دشتستانیها و تنگستانیها در جنوب و قیام محمد تقی خان پسیمان در خراسان فراهم ساخت.

روزنامه جنگل

روزنامه جنگل ارگان رسمی نهضت جنگل بود. این روزنامه پیش از یک سال منتشر شد و مدیریت آن مدتی به عهده غلامحسین نویدی بود و سپس به حسین کسمایی واگذار شد. نویدی از شماره ۱۳ به بعد روزنامه، دوباره عهده دار مدیریت آن شد. روزنامه، هفتگی بود و در منطقه کسما چاپ می‌شد و مطالب آن علاوه بر اخبار منطقه، شامل مقالات متعددی در انتقاد از عملکرد دولتمردان ایران و قسمتی نیز معرفی برنامه‌ها و اهداف نهضت جنگل بود. روزنامه از نظر آشنایی با نهضت جنگل و هم چنین اوضاع و احوال آن روز ایران، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. درج موضوعگیریهای نهضت در برابر کابینه‌ها و هم چنین بیگانگان، از جنبه‌های بارز آن به شمار می‌رود. در یکی از شماره‌های روزنامه با تقیاب اقدامات سربازان روسیه بعد از انقلاب اکتبر (۱۹۱۷م) چنین نوشته شده است، «انمیندگان اتحاد اسلام با صاحبمنصبان قشون دمکراسی روسیه در فومن ملاقات کرده و آنها وعده‌های مساعدی داده بودند، ما هم درخواست فعلیت

خرابیهای ناشی از جنگ و قطع روابط بازرگانی، تهی شدن خزانه دولت، بایر ماندن زمینهای کشاورزی و در نتیجه تولید نشدن محصولات کشاورزی، قحطی، گرسنگی و شیوع انواع بیماریهای واگیردار، افزایش قیمت نان و مایحتاج مردم در شهرها به همراه دهها عامل دیگر، زمینه را برای نهضتها و قیامهایی در دوران جنگ و بعد از آن، از جمله نهضت میرزا کوچک خان جنگلی، قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز، قیام دشتستانیها و تنگستانیها در جنوب و قیام محمد تقی خان پسیمان در خراسان فراهم ساخت.

نموده منتظر شدیم که وفا به عهد خود نمایند. مع التأسف آن همه مواعید صمیمانه، انعکاس دیگری پیدا کرد. به جای تقویت و ایفای عهد و تخلیه ایران، ارومیه آتش گرفت، قزوین به یغما رفت، همدان غارت شد، اغلب نقاط ایران در معرض چپاول قرار گرفتند. قشون تجدد پرور روس که با یک حرارت حیرت‌آوری ایرانیان را سرمست داده اخوت نموده بودند مبنای محبت را به سنگ غارتگری شکستند.»

در بالای روزنامه جنگل همیشه این عنوان (دقیقاً عین روزنامه‌های امروز که مثلاً می‌نویسند «دانستن حق مردم است») می‌نوشتند «این روزنامه فقط نگهبان حقوق ایرانیان و منور افکار اسلامیان است.»

حزب اجتماعيون عاميون ايران

به دلیل اهمیت فرقه اجتماعيون عاميون در تنظیم و پیشرفت اهداف مرامنامه نهضت جنگل، مروری کوتاه به این حزب داریم. همزمان با فعالیت سازمان اجتماعيون ايران (در قفقاز) در تبریز گروه دیگری با نام حزب حامیان اسلام «اجتماعيون عاميون ايران» فعالیت خود را آغاز کرد که بنیانگذار آن علی مسیو بود. حزب اجتماعيون عاميون در تبریز، سازمان مستقلى به شمار می‌رفت و تابع دستورات کمیته مرکزی اجتماعيون عاميون قفقاز نبود. بنیانگزاران سازمان، مطابق با نظامنامه، مجلس مخفی (به نام مرکز غیبی) تشکیل داده بودند که رهبری حزب اجتماعيون عاميون ايران در تبریز را به عهده داشت و به مثابه کمیته مرکزی عمل می‌کرد. به کوشش مرکز غیبی، سازمان وسیع مجاهدین به وجود آمد که خود را زیر پرچم خداوند و پیامبر بزرگش می‌دید. پس از این که خبر صدور حکم مشروطه تهران (۱۲۸۵ ه.ش) به تبریز رسید، بخش اجتماعيون عاميون انجمن، اعلامیه‌ای انتشار داد که در قسمتی از آن چنین آمده است:

«ای فقرا متحد شوید»

ما اجتماعيون عاميون حامیان اسلام در این روز فرخنده اعلام مشروطیت را به همه آزادخواهان تبریک می‌گوییم... بیش از همه به علما و تجار، این هم‌زمان شجاع مردم و این حامیان

فرقی بین شما و وثوق الدوله است؟ وثوق الدوله می‌خواهد ایران را با مساعدت لشکریان انگلیس اداره کند و شما می‌خواهید ایران را با مساعدت لشکریان روسیه اداره کنید.»

باید اذعان کرد هر چند شوروی تبلیغات شدیدی را علیه انگلستان در ایران و نقاط دیگر به راه انداخته بود، اما حقیقتاً این تبلیغات هیاهویی بیش نبود. تاریخ شاهد است که چگونه روسها با نماینده دولت وقت ایران به گفتگو نشستند و قرارداد منعقد کردند و همه وعده‌های خود را به فراموشی سپردند. البته خود میرزا هم به سوءنیت اعضای حزب کمونیست ایران و نیروهای شوروی پی برده بود و شاهد آن هم نامه‌ای است که به نماینده شوروی (مدیوانی) نوشت:

«اگر این اقدامات شما دوام پیدا کند، ناچارم به هر وسیله باشد به تمام احرار و سیاستمداران دنیا حالی کنیم [کنیم] که همه وعده‌های شما پوچ و عاری از صحت و صداقتند. به نام سوسیالیزم، اعمالی را مرتکب شده‌اید که لایق قشون مستبد نیکلا و قشون سرمایه‌داری انگلستان است. با یک جمعیت انقلابی که مشقتهای متوالی چند ساله دیده و هنوز هم محصور دشمنان است، آیا این نوع معامله می‌کنند؟

من و رفقایم محال است که آلت دست آنها بشویم. عاری از شرف می‌دانم کسی را که حقوق حاکمیت و استقلال مملکت را هدیه شغل و مقام کند. من استقلال ایران [را] خواهیم و بقای اعتبارات کشور را طالبیم، آسایش ایرانی و همه‌ایانی بشر را بدون

اصولاً نزدیکان و یاران میرزا نسبت به حضور بلشویکها و تبلیغات آنان، دشمنی عمیقی داشتند، ولی میرزا سعی می‌کرد با تساهل و تسامح با آنان رفتار کند که این امر به مذاق یاران و اطرافیان او، از جمله اسماعیل جنگلی خوش نیامد، لذا آنها مترصد فرصتی بودند تا اقدامات کودتاجیان را تلافی کنند.

تفاوت دین و مذهب شایقم... هر کس که در امور داخلی مان مداخله کند، ما او را در حکم انگلیس و نیکلا و درباریان مرتجع ایران می‌شناسیم. من آلت دست قوی تر از شما نشده‌ام، چه رسد به شماها. ما به شرافت زیست کرده‌ایم و با شرافت، مراحل انقلاب را طی کرده ایم و با شرافت خواهیم مرد.» در بخشی دیگر از نامه میرزا به لنین چنین آمده است: «ما معتقدیم که قدم اول را برای آزادی ایران برداشته‌ایم، لیکن خطر از جانب دیگر به ما روی آورده است، یعنی اگر از مداخله خارجی در امور داخلی جلوگیری نشود، معنیش این است که هیچ وقت به مقصود نخواهیم رسید، زیرا به جای مداخله یک دولت خارجی که تاکنون وجود داشت، مداخله دولت خارجی دیگری شروع شده است. ما نمی‌توانیم افتخارات انقلابی خود را که طی ۱۴ سال کوشش و فداکاری به دست آورده‌ایم، یکباره محو کنیم و به حقوق ملت ایران خیانت ورزیم.» نکته اخیر نشان می‌دهد که میرزا به صداقت کار می‌کرد، اما از سیاستها و تمایلات رهبری دولت و حزب کمونیست شوروی اطلاعی نداشت.

میرزا به هیچ وجه مرام کمونیستها را قبول نکرد و از اصول مارکسیسم، خواهان اجرای بعضی از قسمتهای آن بود، کما این که بعد از مواجهه با یاران چپ خود نظیر احسان الله خان و مشاهده کمونیسم در تبلیغات برنامه او و توجه به این نکته که نهضتی که او در طول این مدت بنیان نهاده بود، امکان داشت در

هیاهوی تبلیغات کمونیستی محو شود، راه انشعاب را برگزید، بنابراین به جرئت می‌توان گفت که میرزا مطلقاً تمایلی به کمونیسم نداشت.

بیزاری از بلشویکها و روسها در یاران میرزا کوچک‌خان در حادثه ملاسرا، به وضوح دیده می‌شود. ریشه این واقعه به قبل برمی‌گردد. اصولاً نزدیکان و یاران میرزا نسبت به حضور بلشویکها و تبلیغات آنان، دشمنی عمیقی داشتند، ولی میرزا سعی می‌کرد با تساهل و تسامح با آنان رفتار کند که این امر به مذاق یاران و اطرافیان او، از جمله اسماعیل جنگلی خوش نیامد، لذا آنها مترصد فرصتی بودند تا اقدامات کودتاجیان را تلافی کنند و ظاهراً حادثه ملاسرا بدون اطلاع میرزا و توسط همین افراد صورت گرفت و میرزا را در مقابل عمل انجام شده قرار دادند.

بررسی تطبیقی و مقایسه‌ای مرامنامه نهضت جنگل با اصول قانون اساسی و متمم آن (اولین قانون اساسی ایران)
در اصل یکم از مرامنامه جنبش جنگل چنین آمده است: حکومت عامه و قوای عالیه در دست نمایندگان ملت جمع خواهد شد. این اصل در واقع برگرفته شده از اصول قانون اساسی از اصل یکم تا چهل و دوم و نیز از اصل ۲۸ تا ۵۱ می‌باشد که در آنها ترکیب مجلس، آزادی نمایندگان، وظایف مجلس، حقوق و اختیارات آن، آگاه ساختن مجلس از امور، اعلام نظرهای مجلس و انتخابات مجلس پرداخته است و نیز با اصول ۲۷ تا ۳۴ متمم قانون اساسی همخوانی دارد. برای روشن شدن مطلب چند اصل از قانون اساسی و متمم آن را می‌آوریم. در اصل دوم قانون اساسی آمده، مجلس نماینده کلیه مردم ایران است که در امور سیاسی و داخلی میهن خود مشارکت دارند، یا اصل سی‌ام از متمم قانون اساسی با اعضای مجلس شورا و سنا، نمایندگان طبقات، ایالات و ولایت و بخشهایی که آنها را انتخاب کرده‌اند، نبوده، بلکه نمایندگان کل ملت هستند و یاد در اصل سی و سوم متمم قانون اساسی آمده: مجلس و سنا حق دارند به بررسی و تحقیق در کلیه امور مربوط به کشور بپردازند.

اصل دوم، از ماده اول مرامنامه جنبش: جنگل قوای مجریه در مقابل منتخبین مسئول بوده و تعیین آنها از مختصات نمایندگان متناوب ملت است. این اصل با اصول ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ قانون اساسی مشروطیت و نیز اصول ۷۰ تا ۵۸ متمم قانون اساسی مطابقت و همخوانی دارد که برای نمونه به چند اصل از اصول قانون اساسی می‌پردازیم. اصل ۲۷ قانون اساسی میگوید: چنانچه مجلس غفلت و کوتاهی در قوانین یا اجرای آنها مشاهده کند، وزیر مربوطه را از جریان امر آگاه می‌سازد و وی باید توضیحات لازم را ارائه دهد. یا اصل ۶۱ متمم قانون اساسی: وزرا علاوه بر آن که هر کدام به طور جداگانه در مقابل امور مربوط به وزارتخانه خود در برابر مجلس و سنا مسئول هستند، در قبال مسئولیتهای یکدیگر نیز در برابر دو مجلس مسئول خواهند بود. اصل سوم از ماده مرامنامه جنبش جنگل: کلیه افراد، بدون فرق نژاد و مذهب از حقوق مدنی به طور تساوی بهره‌مند خواهند بود. این اصل با اصول ۸ تا ۱۴ متمم قانون اساسی مطابقت و از همه جهت با آن هماهنگی دارد. کفایت تنها به اصل ۸ متمم قانون اساسی اشاره شود که در آن، ایرانیان، همه در برابر قانون یکسان هستند.

اصل چهارم از ماده اول جنبش جنگل: آزادی تامه افراد انسان در استفاده کامل از قوای طبیعی خود. این اصل تا حدودی با بخشی از مقدمه قانون اساسی هماهنگی دارد، آنجا که آورده شده است، «به منظور مساعدت به توسعه مملکت، تحکیم سعادت ملت و قدرتمندی دولت و نیز در اجرای احکام پیامبر (ص) و براساس آن اصول اساسی که هر فرد از افراد مملکت حق دارد به اندازه توانایی و استعداد خود در تأثیر امور مملکتی و نظارت بر آنها شرکت داشته باشد.

اصل پنجم از ماده اول قانون اساسی مرامنامه جنگل: الغای کلیه شئون و امتیازات. این اصل کلی در برگزیده مسائل داخلی و خارجی بوده و اصلی که در قانون اساسی یا متمم آن بتواند با آن مطابقت و یا همخوانی داشته باشد، وجود ندارد.

ماده دوم. حقوق مدنی

اصل ۶ از ماده ۲: مصونیت شخص و مسکن از هر نوع تعرض و حریت اقامت و مسافرت. به نظر می‌رسد این اصل از اصول ۹ و ۱۳ و ۱۴ متمم قانون اساسی گرفته شده است که عین آنها را در این جا می‌آوریم: اصل ۹: جان، مال، خانه و ناموس هر ایرانی از هر نوع تجاوز و تعدی مصون است و هر شخص فقط به نحوی که در قوانین پیش بینی شده است مورد تعقیب قرار می‌گیرد. یا اصل ۱۳: مسکن و خانه هر کس امن است. ورود به خانه هر کس با زور، فقط بر اساس حکم قانونی ممکن خواهد بود. اصل ۱۴: هیچ یک از ایرانیان را نمی‌توان به اجبار در نقطه‌ای از کشور سکونت داد و یا از سکونت در جایی بازداشت.

اصل ۷ از ماده دوم: آزادی فکر، عقیده، اجتماعات مطبوعات، کار، کلام، تعطیل. این اصل با اصول ۱۳ قانون اساسی، آمده: خبرنگاران روزنامه‌ها و تماشاگران طبق آیین‌نامه داخلی مجلس حق حضور و استماع مذاکرات مجلس را دارند، ولی حق سخن گفتن [و] سخنرانی ندارند. روزنامه‌ها می‌توانند کلیه مذاکرات و مباحثات را چاپ کنند، اما بدون تغییر و تحریف آنها تا همه مردم از آن چه در مجلس روی می‌دهد، اطلاع حاصل کنند. هر



● شهیدی علی شاه از مبارزین جنگل

کس اندیشه (نظر) خیرخواهانه‌ای داشته باشد، می‌تواند آن را در روزنامه بنویسد تا چیزی در پرده اسرار باقی نماند. به همین دلیل کلیه روزنامه‌ها آزاد اعلام می‌شوند و آنها می‌توانند به صلاحدید خود آنچه را که با قوانین اساسی مملکت و ملت مغایر نبوده و برای همگان مفید باشد و نیز شرح مذاکرات و مباحثات مجلس و به طور کلی هر اندیشه خیرخواهانه‌ای را چاپ و منتشر سازند. چنانچه شخصی در روزنامه یا به طور کلی نشریه‌ای به خاطر اغراض شخصی مقاله‌ای را منتشر کند که مغایر با اصول یاد شده باشد و یا تهمت یا دروغی را چاپ کند، طبق قانون تحت تعقیب و محاکمه و مجازات قرار می‌گیرد.

اصل ۲۰ از متمم قانون اساسی: چاپ کتب، به استثنای کتب الحادی و ضد دینی آزاد است و مورد سانسور واقع نمی‌شود، اما چنانچه در آنها موارد تخلفی از قانون مطبوعات کشف شود، در این صورت ناشر یا نویسنده طبق قانون مطبوعات مجازات خواهد شد. اگر نویسنده معلوم باشد و در ایران باشد ناشر و حروفچین از تعقیب معاف می‌شوند.



لذا جنگلیان اعتقاد داشتند که موضوع تجزیه طلبی، زیر سر انگلستان است و هموست که برای نابودی جمعیت که هدفی جز رهایی وطن از جنگ بیگانگان و قطع دست ظالمین داخلی ندارد، تهمت پراکنی می‌کند که جنگلیها می‌خواهند مستقل شوند و لذا باید سرکوب شوند. این چیزی است که انگلیس می‌خواهد و ایادی داخلی نیز آن را تبلیغ می‌کنند. میرزا در این باره می‌گوید، «وجدانم به من امر می‌کند در استخلاص وطنم که گرفتار اجنبی است، کوشش نمایم.»

به طور کلی، اهداف و انگیزه‌های میرزا کوچک خان و جنبش جنگل را می‌توان خروج قشون روس و انگلیس از ایران، لغو کلیه امتیازاتی که به روس داده شده است، الغای کاپیتولاسیون و اصلاحات داخلی مملکت برشمرد.

میرزا کوچک خان جنگلی، نهضت جنگل و ارتباط آنها با بلشویکها و روسها

ارتباطی که روسها و بلشویکها با جنبش جنگل داشتند، به این شکل بود که آنها انزلی را یک موضع استراتژیک تلقی می‌کردند که به آنها امکان می‌داد از دستیابی انگلیسها به باکو از طریق دریا جلوگیری کنند. عقاید میرزا کوچک خان هرچند احتمالاً به نظر روسها مرتجعانه بود، علاقه به یک جنبش انقلابی ضد دخالت استعمارگران، آنان را به پشتیبانی از جنگلیها واداشت. بعضی از کمونیستهای حزب عدالت مانند احمد(آونیش) سلطانزاده گمان می‌کردند که چون ایران انقلاب بورژوازی خود را انجام داده، اکنون آماده انقلاب کارگری و دهقانی است. آنان خواستار تقسیم اراضی، تشکیل اتحادیه‌های کارگری، مبارزه و طرد نخبان بورژوا و روحانیون از نهادهاشان بودند. تعدادی دیگر از جمله حیدرخان عموواغلی، مبارز سوسیال دموکرات، به خصلت پیش از صنعتی شدن جامعه ایران، ریشه‌دار بودن سلطنت موروثی و وابستگی به نخبگان سنتی بها می‌دادند و می‌خواستند از گرایشهای ناسیونالیستی مردم که مخالف دخالتهای استعماری بودند، بهره‌برداری کنند و ایده آلیست باشند.

از سوی دیگر، میرزا پیوسته مترصد بود با دولتی که برای ایران مضر نباشد، تماس برقرار کند، به همین دلیل خواهرزاده خود (اسماعیل جنگلی) را به یادکوبه فرستاد و با اعلام این شروط: عدم اجرای اصول کمونیسم از حیث مصادره اموال و الغای مالکیت و ممنوع بودن تبلیغات، ارتباط با بلشویکها را از سرگرفت. بعد از روز ۲۳ رمضان ۱۳۲۸، اعلامیه‌ای از طرف میرزا و بلشویکها در رشت منتشر شد و طی آن حکومت جمهوری به ریاست میرزا و عضویت احسان الله خان، خالوقربان و میرزا علی خان و دو نفر دیگر اعلام شد. در این هنگام تضاد فکری و علمی جناح چپ با میرزا در موارد عدم توافق در مورد حدود دخالت نیروهای شوروی، تبلیغات حزب کمونیست و توقیف کالاهای تاجران ایرانی در یادکوبه بروز پیدا کرد.

برای کوچک خان مزایا و امتیازات ناشی از ائتلاف کمونیستها دوام چندانی نداشت، طولی نکشید که او، هم از حمایت محلی محروم شد و هم از وجهه ملی. جالب این‌که میرزا کوچک خان از آغاز به دریافت حمایت از بلشویکها رغبتی نداشت، ولی همکاران رادیکالش او را به پذیرش این رابطه واداشتند. علاوه بر آن، او «کمونیست هم نبود» و برخلاف انتظار روسها «کمونیست بشو» هم نبود.

چند صابحی نگذشته بود که کوچک خان با رفقای کمونیست به هم زد، ولی حمایت مردمیش را از نو به دست نیاورد. ایرانیان اندکی بودند که می‌خواستند تسلط روسیه نوین جایگزین تسلط روسیه تزاری بر ایران شود. در این میان شایع شد که حکومت گیلان سیاستهای ضد اسلامی در پیش گرفته است. این تصمیم کوچک خان مبنی بر اتحاد اسلام با کمونیستهای ایرانی و پذیرش حمایت بلشویکها، ضربه قاطعی بود بر منزلت میرزا. به همین دلیل طرفداران او، به خصوص روحانیون و بازرگانان که از کمونیسم وحشت داشتند، وی را مجبور کردند تا اتحادهای با کمونیستها به هم بزند و البته در این زمینه، شیخ محمد خیابانی در پیامی، نفی ارتباط او با روسها را گوشزد کرد و نوشت، «چه

تبدیل شد، نخستین اقدام حزب، ائتلاف با جنگلیها و اعلان تشکیل جمهوری سوسیالیستی شوروی ایران با همکاری آنها بود. با تثبیت ارتباط جنگلیها و انقلابیون روس، نهضت میرزا کوچک خان رنگ و روی دیگری به خود گرفت. اکنون نهضت، آمل و آرزوهای نظام نوپای بلشویکی و متحدان ایرانیش را نیز بر دوش داشت.

با وجود این در کنگره سال ۱۲۹۹ بود که شاید تحت تأثیر حوادث روزگار و دخالت عناصر مشکوک، روش اجتماعیون را انتخاب کردند و مشی آینده بر اساس مقرارت مدون مبتنی بر اصول سوسیالیزم بنیاد نهاده شد.

اما خود شخص میرزا کوچک خان در مورد انگیزه و اهداف

«ما قبل از هر چیز طرفدار استقلال مملکت ایرانیم. استقلالی به تمام معنی کلمه یعنی بدون اندک مداخله هیچ دولت

اجنبی، اصلاحات اساسی مملکت و رفع

فساد تشکیلات دولتی که هر چه بر سر

ایران آمده از فساد تشکیلات است. ما

طرفدار یگانگی عموم مسلمانانیم. این است

نظریات ما که تمام ایرانیان را دعوت به

همصدایی کرده و خواستار مساعدتیم.»

جنبش، چنین می‌گوید، «مقصود من و یارانم حفظ استقلال مملکت و اصلاح تقویت مرکز است و تجزیه گیلان را که مقدمه ملوک الطوائفی است و همچنین ضعف کشور را خیانت صریح می‌دانم.»

اما این سخن شفاف رهبر آزادیخواه جنبش جنگل را این‌گونه عنوان می‌کنند:

«هدف نهضت میرزا کوچک خان سرنگون ساختن حکومت وقت ایران و ایجاد تغییرات اساسی اجتماعی بود.»

«با تحریک ماجراجویان تهران و طمعکاران گیلان، میرزا به خیال اداره کردن ایران برآمد.»

در حالی که هدف مؤسسين این قیام به جز خدمت به اسلام و ایران، حفظ اساس دین اسلام و اتحاد مسلمانان و اتفاق خدمتگزاران کشوری و لشکری نبود، می‌گفتند، «ایران مال ایرانیست و دست اغیار باید از استیلای به این مملکت به کلی قطع شود. ایرانیان باید در خانه خود بدون تجاوز و اذیت همسایگان به راحتی مشغول اصلاحات باشند. ما به جز اطاعت اوامر واجب الطاعه کابینه رسمی محبوب ملت خیالی نداریم.»

قدرتش از جامعه ایران و مردم ایران ناشی نمی‌شد. به طور مشخص در گیلان، واحدهای ارتش سرخ، اساس حزب کمونیست و دولت شوروی را تشکیل می‌دادند و تمام سازمانهایی که در حیطه قدرت حزب کمونیست و دولت شوروی قرار داشتند، بالاجبار مجری سیاستی بودند که از طرف رهبری شوروی و ارگانهای مافوق حزبی تعیین می‌شدند.

یک نکته ضروری، به نظر می‌رسد و آن این است که پایه‌گذاران اصلی نهضت جنگل را همان جنبش انقلابی ملی به رهبری میرزا کوچک خان تشکیل دادند. متأسفانه بعدها، آن دو جریان فکری دیگر، وارد نهضت شدند و شاید اگر آنان همان قواعد را برای عضویت افراد در ورود نهضت رعایت می‌کردند، دچار این جریانات فکری نمی‌شدند.

آن چه که ظاهراً در پایان دوره سوم انقلاب گیلان می‌تواند راهنمای درک مسائل سیاسی باشد، توجه به این حقیقت تاریخی است که میرزا کوچک خان حاضر به همکاری و سازش با دولت مرکزی و یا پنهانده شدن به شوروی و یا اخراج از ایران نشد و بر اثر این پافشاری نیز شهید شد.

آن چه خود جنگلیها درباره ایدئولوژی‌شان بیان کرده‌اند، چنین است:

«ما قبل از هر چیز طرفدار استقلال مملکت ایرانیم. استقلالی به تمام معنی کلمه یعنی بدون اندک مداخله هیچ دولت اجنبی، اصلاحات اساسی مملکت و رفع فساد تشکیلات دولتی که هر چه بر سر ایران آمده از فساد تشکیلات است. ما طرفدار یگانگی عموم مسلمانانیم. این است نظریات ما که تمام ایرانیان را دعوت به همصدایی کرده و خواستار مساعدتیم.» روزنامه جنگل، ارگان رسمی جنبش جنگل، درباره انگیزه‌های نهضت چنین می‌نویسد:

«به واسطه جنگ کشور داخل در یک بحران گردیده و دولت مرکزی هم توان کوتاه کردن دست فتنه‌انگیزان را ندارد. پس سکوت و انزوا ما را از حقوق حقه خویش محروم خواهد نمود. اینک با صدای رسا هموطنان عزیز را از مقصود خود که همانا متضمن اصل احترام و اقتدارات مملکتی است مطلع می‌سازیم... ظل السلطانها، فرمانفرماها، کامران میرزاها دوباره بر اوضاع مسلط شده و مشروطه را قبضه کرده‌اند و از هیچ‌گونه لطمه به ناموس وطن مضایقه ندارند. پس انصاف باید داد که زمامداری این افراد را باید نمی‌پذیرفتیم.»

بنابراین می‌توان گفت که جنگلیها، خواستار لغو معاهدات یکجانبه موجود، خروج نیروهای انگلیسی، خودمختاری اداری گیلان و دفاع از آرمانهای اسلام بودند. در آغاز، این نهضت نه خصیصه جدایی طلبانه داشت و نه ماهیت کمونیستی، ولی تحولات ناشی از جنگهای داخلی روسیه که به حضور نیروهای ارتش سرخ در مناطق شمالی ایران منجر شد و با ایجاد حزب عدالت که خواستار برکناری کوچک خان و دست یافتن بر رهبری نهضت جنگل بود، وضعیت دیگری پیش آمد. حزب عدالت که از ترکیب سوسیال دموکراتهای سابق و هواداران بلشویکها پدید آمده بود، در اندک زمانی به یکی از نیروهای مهم شمال ایران

نظری آسیب‌شناسانه بر عناصر تفرقه در نهضت جنگل...

رضا دهقانی



گروه کارکنان گیلانی و روسی، در تصویر احسان اله خان و خالوقربان دیده می‌شوند.

کمونیست در مسکو و قفقاز و هم چنین اختلاف نظر میان این دو بر سیر تحولات گیلان به طور خاص و ایران به طور عام است.

موضوع صدور انقلاب و استتار توسعه طلبی تحت پوشش انترناسیونالیسم و کمک به احزاب برادر و حمایت از نهضت‌های انقلابی که تا زوال دولت شوروی، بخش مهمی از تحولات سیاسی ایران معاصر را تحت الشعاع خود داشت، در خلل مداخله روسیه در نهضت گیلان در آن سالها شکل گرفت. به نظر حزب کمونیست روسیه، منبع انقلاب سوسیالیستی در شرق در کشورهای تحت ستم آسیا که درگیر یک جنبش رهایی بخش ملی قدرتمند بودند، نهفته است و این به نظر واقع بینانه می‌رسید که ورود ارتش سرخ در هیئت کمک به جنبش مردمی، در واقع برای هدایت این کشورها در جهت مرام سوسیالیستی با کمک فعال احزاب کمونیست ملی کشورهای شرقی و به ویژه واحدهای نظامی آن در ایران، ترکیه و چین و اجرای اندیشه‌های رهایی بخش انقلاب اکتبر در کشورهای مذکور که در پناه سرنیزه‌های آنها آموزش یافته و آماده اجرای اوامر روسیه بودند، باشد.

در نظر کمونیست‌ها، سرنگونی شاه، اخراج انگلستان و رهایی کامل و رستخیز ایران، مهم‌ترین وظایف حزب کمونیست بود. تقبیح واقعی جنبش رهایی بخش در مرام کمونیست‌ها کاملاً مشهود بود، زیرا هرگونه همکاری با بورژوازی و قشر زمیندار و به عبارتی مشارکت کنندگان اصلی مبارزه علیه

نهضت جنگل و ایدئولوژی انقلاب جهانی بلشویکیها
مداخله ارتش سرخ کمونیست در گیلان نه یک حادثه استثنایی و منفرد، بلکه بخش کوچکی از یک سناریوی گسترده‌تر برای گسترش سیطره روسیه بر تمامی ایران و نیز در سایر مناطق اطراف اتحاد جماهیر شوروی یعنی آسیای میانه، افغانستان، هند و عثمانی و اروپا با استفاده از اوضاع نابسامان، بی ثبات و هرج و مرج گونه ناشی از پایان جنگ جهانی اول بوده است. از نکات برجسته در این خصوص اختلاف بر سر خط مشی و برنامه سیاسی نخبگان گوناگون

موضوع صدور انقلاب و استتار توسعه طلبی تحت پوشش انترناسیونالیسم و کمک به احزاب برادر و حمایت از نهضت‌های انقلابی که تا زوال دولت شوروی، بخش مهمی از تحولات سیاسی ایران معاصر را تحت الشعاع خود داشت، در خلل مداخله روسیه در نهضت گیلان در آن سالها شکل گرفت.

طرح مسئله

نهضت جنگل مهم‌ترین تلاش پس از جنگ جهانی اول برای باز تولید حکومت مشروطه در ایران به قصد ارتقای پیشرفت و رفاه و رهایی کشور از تسلط خارجی بود. رهبر نهضت یک شخص کاریزماتیک و دارای صداقت بی نظیر و مخالف سرکوب داخلی و تسلط خارجی بود. کودتای غیرانقلابی احسان‌الله خان و فعالیتهای توطئه گرانه بلشویکیها که تحت پوشش انقلاب ظهور کرد، از دیدگاه نظریه‌های جامعه شناسی باید به عنوان منابع تحول آتی نهضت و به تبع آن سرنوشت کشور تجزیه و تحلیل شود. نهضت جنگل در واقع وارث تفکر سیاسی دوره مشروطه بود که آرمانگرایی، شاخص بارز آن بود و نخبگانی که این نهضت را رهبری می‌کردند پا جای پای نخبگان دوزیستی دوره مشروطه نهادند. این نخبگان دوزیستی که ثروت و قدرت، مشروعیت و اقتدار و اعتبار آنها به علت پیوند با دستگاه قجر حاصل شده بود، در عین حال که مقامات عالی حکومتی را به دست داشتند، به دنبال تغییر حکومت قاجار و تحقق حکومتی هم که خود می‌خواستند، بودند. در نهضت جنگل نیز خالوقربان از یک طرف یک انقلابی دو آتشه و از طرف دیگر در پی گرفتن امان نامه از حکومت مرکزی است. در این جاست مسئله اصلی مورد مطالعه، ماهیت، نقش و اهمیت عنصر تفرقه در روند حکومت نهضت جنگل و میزان تأثیر آن بر ناکامی نهضت و تدقیق ریشه‌های داخلی و خارجی آن است.



اصل ۲۱ از متمم قانون اساسی: هر گونه تجمع چنانچه باعث اغتشاش نشود و مخالف دین و امنیت اجتماعی نباشد، در تمام کشور آزاد است، اما تجمع‌کنندگان نباید با خود اسلحه داشته باشند و باید با موازینی که توسط قانون تعیین شده است، هماهنگ باشند. تجمع در خیابانها و اماکن عمومی نیز باید حتماً تابع دستورات و تصمیمات پلیس باشد.

اصل ۸ از ماده دوم: هر یک از افراد ملت که به سن ۶۰ سالگی برسد، از طرف حکومت حقوق تقاعد گرفت و در مقابل آن، ترویج ادبیات و اصلاح اخلاق جماعت را عهده‌دار خواهد بود. اصلی از قانون اساسی و یا متمم آن که به این اصل اشاره‌ای داشته باشد، وجود ندارد و این اصلی مترقی است که خود میرزا کوچک خان بر آن باور بوده و به نظر می‌رسد که شهید بزرگوار محمدعلی رجایی طرح خود را مبنی بر حقوق شصت سالگان از بزرگمرد راه آزادی میرزا کوچک خان گرفته باشد. **اصل ۹ از ماده دوم:** تساوی زن و مرد در حقوق مدنی و اجتماعی. در قانون اساسی و یا متمم آن چنین اصلی از لحاظ متن یا محتوا وجود ندارد که با وجود کمربند بودن نقش زنان در نهضت جنگل کاملاً مترقی بوده، اما به نظر می‌رسد که آنها و به خصوص شخص میرزا به این اصل اعتقاد داشته‌اند.

ماده سوم. انتخابات

اصل ۱۰ از ماده سوم: انتخابات باید عمومی و متناسب و مساوی و مستقیم باشد.

اصل ۱۱ از ماده سوم: هر یک از افراد ۱۸ ساله حق انتخاب کردن و ۲۴ ساله حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را دارند. هر چند در قانون اساسی و متمم آن به تفصیل در مورد ترکیب مجلس و چگونگی وظایف و اختیارات آن صحبت شده، ولی اصلی را نداریم که به این دو موضوع از مرامنامه نهضت جنگل از لحاظ متن و محتوا اشاره‌ای داشته باشد و این نشان از یک اصل کاملاً مترقی دارد.

بررسی تطبیقی و مقایسه‌ای مرامنامه نهضت جنگل ماده چهارم. اقتصاد

اصل ۱۲ از ماده چهارم: منابع ثروت از قبیل خالصجات، رودخانه‌ها، مراتع، جنگلها، دریاها، معادن، طرق و شوارع و کارخانجات جزو علاقه عمومی است. مشابه این اصل به لحاظ متن و محتوی در قانون اساسی و متمم آن نداریم و نشان از عزم راسخ نهضت جنگل در حفظ و حراست از منابع ملی دارد. **اصل ۱۳:** مالکیت اراضی با ملاحظه تأمین معیشت عمومی تا حدی تصدیق می‌شود که حاصل آن عاید تولید کننده می‌شود. باز هم چنین اصلی به لحاظ متن و یا محتوا در قانون اساسی و متمم آن موجود نیست.

اصل ۱۴: ممنوع بودن انحصار و احتکار ارزاق و سرمایه. باز مشابه چنین اصلی به لحاظ متنی یا محتوایی در قانون اساسی و یا متمم آن نداریم و نشان از عزم راسخ جنبش جنگل در بحث توسعه اقتصادی دارد.

اصل ۱۵: تبدیل مالیتهای غیرمستقیم به مستقیم تدریجاً. این اصل تا حدودی با اصول ۹۴ تا ۱۰۳ متمم قانون اساسی همخوانی دارد، ولی اصلی وجود ندارد که از لحاظ متن و محتوی با این اصل مطابقت داشته باشد.

ماده پنجم. معارف، روحانیت، اوقاف

اصل ۱۶ از ماده پنجم: تعلیمات برای کلیه اطفال مجانی و اجباری است. این اصل با اصول ۱۸ و ۱۹ متمم قانون اساسی همخوانی دارد که به نظر می‌رسد تا حدود زیادی برگرفته از آنها باشد. در اصل ۱۸ متمم قانون اساسی چنین آمده است: تحصیل و مطالعه علوم، فنون و هنرها آزاد است. فقط در مواردی که شرعاً ممنوع شده، مستثنی است. و یا در اصل ۱۹ چنین آمده: تأسیس مدارس و آموزشگاهها که با بودجه دولتی و ملی اداره می‌شوند و نیز تحصیلات اجباری بر اساس قوانینی است که توسط وزارت معارف تهیه شده‌اند. کلیه مدارس و آموزشگاهها تابع و تحت نظارت وزارت معارف خواهند بود.

زیادی به تأسیس مدرسه و کتابخانه داشته و چندین مدرسه نیز ساخت، هر چند به دلیل مشغول بودن به مبارزه نتوانست این اعتقاد خود را به طور کامل عملی کند.

ماده ششم. قضاوت

اصل ۲۱ از ماده ششم: قضاوت باید سریع، ساده و مجانی باشد. **اصل ۲۲ از ماده ششم:** تبدیل تنبیهات به اصول تکذیری. **اصل ۲۳ از ماده ششم:** حبس مقصرین با اعمال شاقه باید به مدرسه و دارالتربیه اخلاقی تبدیل شود. این سه اصل در نوع خود بسیار مترقی هستند و از لحاظ محتوا با اصول ۷۱ تا ۸۹ از ماده قضاییه هماهنگی دارند، هرچند از لحاظ متن دقیقاً چنین اصولی را در قانون اساسی و متمم آن نمی‌بینیم.

ماده هفتم. دفاع

اصل ۲۴ از ماده هفتم: ورزش و مشق نظامی برای مدارس ابتدایی و متوسطه اجباری است.

اصل ۲۵ از ماده هفتم: برای تحصیل فنون نظام، مدارس عالییه تأسیس خواهد شد.

اصل ۲۶ از ماده هفتم: در مقابل تهاجمات ضد اصول اجتماعی و تجاوزات کثروستانی، دفاع از وظایف عمومی و اجباری است.

چنین اصولی از بابت حفظ و حراست از مرز و بوم مایه سرافرازی نهضت است.

ماده هشتم. کار

اصل ۲۷ از ماده هشتم: ممنوع بودن کار و مزدوری برای اطفال زیر ۱۴ سال.

اصل ۲۸ از ماده هشتم: برانداختن اصول بیکاری و مفت‌خواری به وسیله ایجاد مؤسسات و تشکیلاتی که تولید کار و شغل می‌کنند.

اصل ۲۹ از ماده هشتم: ایجاد و تکثیر کارخانجات با رعایت حفظ الصحه کارگران.

اصل ۳۰ از ماده هشتم: تقلیل ساعات کار در شبانه‌روز به هشت ساعت و استراحت عمومی اجباری در هفته یک روز. اصول یاد شده بسیار مترقی هستند. در قانون اساسی و متمم آن، از لحاظ متن و محتوا مشابه آن را نداریم.

ماده نهم. حفظ الصحه

اصل ۳۱ از ماده نهم: تأسیس دارالعهزه و مریضخانه‌های عمومی و مجانی.

اصل ۳۲ از ماده نهم: رعایت نظافت و حفظ الصحه در مجامع و منازل و مطبخها و کارخانجات و غیره.

اصل ۳۳ از ماده نهم: انتشار قوانین صخی در بین عامه.

اصل ۳۴ از ماده نهم: جلوگیری از امراض مسریه و مسکرات، منع استعمال اقیون و سایر مواد مخدر.

باید گفت بسیاری از اصول مرامنامه نهضت جنگل با نظارت شخص میرزا تنظیم شده و در واقع همان مطالبی بوده‌اند که به نحوی از انحاء در روزنامه جنگل منعکس می‌شدند. بسیاری از اصول مرامنامه نهضت جنگل در قانون اساسی و متمم آن از لحاظ محتوا و بعضاً متن وجود نداشت و این مسئله نه تنها از ارزش مرامنامه کم نمی‌کند، بلکه بسیاری از این اصول که در قانون اساسی و متمم آن نیامده‌اند بسیار پیشرفته و مترقی بوده و به نظر نگارنده به جز اصل ۱۸ از ماده پنجم مرامنامه جنبش جنگل که قابل تأمل است و دلیل احتمالی آن نیز ذکر شد، اصول مرامنامه نه تنها با روح قانون اساسی و متمم آن (قانون اساسی مشروطیت) سازگاری و مطابقت دارد، بلکه با بسیاری از اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز مطابقت دارد. باید گفت نه تنها با وضعیت آن زمان هماهنگی داشته، بلکه امروز با گذشت سالیان سال، نیز تازگی خود را دارند و می‌توانند برای جامعه امروز حرفی برای گفتن داشته باشند. ■

باید گفت بسیاری از اصول مرامنامه نهضت جنگل با نظارت شخص میرزا تنظیم شده و در واقع همان مطالبی بوده‌اند که به نحوی از انحاء در روزنامه جنگل منعکس می‌شدند. بسیاری از اصول مرامنامه نهضت جنگل در قانون اساسی و متمم آن از لحاظ محتوا و بعضاً متن وجود نداشت و این مسئله نه تنها از ارزش مرامنامه کم نمی‌کند، بلکه بسیاری از این اصول که در قانون اساسی و متمم آن نیامده‌اند بسیار پیشرفته و مترقی بوده.

آنها كناره گرفت. يكي ديگر از نقاط ضعف جنگل، نداشتن آگاهی سياسي به حوادث زمانه بود. قيام جنگل درست در آستانه جنگ جهاني اول (۱۹۱۴) و همزمان با انقلاب اكتوبر روسيه (۱۹۱۷) روی داد و اين دو حادثه، تغيير وتحولات عظيمی را در سياست جهاني به دنبال داشتند، به ويژه اين كه ايران در معرض مستقيم پيامدهای اين وقايع قرار داشت. حضور همزمان متفقين و متحدين در ايران و نقشی كه ايران در سياست جهاني آنها ايفا كرد، بسيار ظريف بود و برای شناخت آن، مهارتهای سياسي ضرورت داشت. جنگليها در اين مورد از ضعفاي سياسي فراوانی در رنج بودند و قدرت تحليل پيچيدگيهای زمان خود را نداشتند.

بزرگ ترين آسبيی كه نهضت جنگل به واسطه عدم درك اوضاع جهاني متحمل شد، گرايش به بلشويكها بود. تبليغات شديد و سريع سازمان دهندگان ورزیده روسی و قفقازی سبب شد كه نفوذ اين مسلک در ميان جنگليها، انشعاب و دو دستگی عميق و قطعی به وجود آورد. انقلابيهای جنگل اگر متوجه می شدند كه روابط شوروی و انگلستان روی چه مصالحی می گردد و بلشويكها در حمايتهاي خود صادق نبوده و به دنبال بهره برداری سياسي هستند، مسلماً از در همكاری با آنها در نمی آمدند، زیرا گرايش به آنها سابقه چندين ساله ملی، مذهبي آنها را خدشه دار ساخت و نهضتی كه آن همه دم از استقلال، آزادی، اتحاد اسلامي و مبارزه با بيگانگان زده بود، با كمونيستها حكومت مشترك تشكيل نمی داد.

كودتای سرخ احسان الله خان عليه نهضت جنگل

در روز ۲۴ رمضان ۱۳۳۸ ق. اعلامیه ای از طرف ميرزا و بلشويكها در رشت منتشر شد كه طی آن حكومت جمهوری به رياست ميرزا و عضویت احسان الله خان و خالو قربان و ميرزا محمدعلی خان و دونفر ديگر اعلام شد. با تشكيل حكومت جمهوری واستقبال مردم از آن، نيروهای جنگل به پشتيبانی بلشويكها به طرف مازندران حركت كردند و قسمت عمده اين ايالت به دست مجاهدين فتح شد. تصرف مازندران نمی توانست طولانی باشد، زیرا بروز اختلافات شديد بين رهبران جمهوری شورایی گيلان باعث عقب نشینی نيروهای انقلابی از مازندران و نهايتاً منجر به عزيمت معترضانه ميرزا به جنگل شد. (۱۸ تير ۱۳۹۹ ش) ميرزا اعلام كرد مادام كه بی ترتيبیهای جاری رفع نشوند و افراد حزب عدالت از پرخاش و ستيزه جویی و تبليغات مرامی دست برندارند، از جنگل برخواهد گشت. در اين مورد نظرات مختلفی ارائه شده اند. عده ای از كادر حكومت شورایی گيلان شديداً خواستار اجرای اصول كمونيستی و تبليغ آن بودند و عده ای ديگر شديداً با آن مخالفت می كردند و همين عامل باعث رشد اختلافات شد. زمانی كه نيروهای بلشويك به انزلی وارد شدند، يکی از موارد قراردادی كه بين آنها و ميرزا منعقد شد،

بزرگ ترين آسبيی كه نهضت جنگل به واسطه عدم درك اوضاع جهاني متحمل شد، گرايش به بلشويكها بود. تبليغات شديد و سريع سازمان دهندگان ورزیده روسی و قفقازی سبب شد كه نفوذ اين مسلک در ميان جنگليها، انشعاب و دو دستگی عميق و قطعی به وجود آورد.

عدم تبليغات كمونيستی بود و اين چيزی بود كه كمونيستها ابدأ به آن توجهی نداشتند.

يقيكيان موارد اختلاف ميرزا و بلشويكها را چنين می نويسد: «تضاد فکری و عملی جناح چپ با ميرزا، عدم توافق در مورد حدود دخالت نيروهای شوروی، تبليغات حزب كمونيست، توقيف كالاهای تجاری ایرانی در باكو».

بايد باور كرد كه ميرزا از ابتدای امر هم با تبليغات كمونيستی موافق نبود. او روحيه مذهبی داشت و هرگز نمی توانست پذيرای ديده گاه كمونيستی باشد.

سياستهای دولت شوروی نیز در اين جامحل اعتناست. آنها بر اساس ديده گاههایی كه از عوامل خود در يافت می كردند، ميرزا را مانعی برای گسترش انقلاب كمونيستی می دانستند و او را به عنوان سدی در مقابل تمام مقاصد خود تلقی می كردند، اما افرادی چون احسان الله خان در معرض چنين قضاوتهايی نبودند. در مجموع می توان گفت اقدامات بی رویه كمونيستها در تبليغات خود و انتقال حزب عدالت باكو به رشت و تبديل آن به حزب كمونيست ايران و آغاز تبليغات گسترده و اصرار سران انقلاب وابسته به چپ در اجرای اصول كمونيسم از يك طرف و ضبط كالاهای تجاری ايران در باكو كه از مدت ها قبل توسط تجار ایرانی برای صدور به قفقاز انتقال يافته بود، از سوی ديگر و سرانجام ديده گاههای عمومی كه معتقد بودند ميرزا بی دين شده و كمونيسم را پذيرفته است، زمينه انشعاب ميرزا از كمونيستها را فراهم ساخت.

كميته مرکزی حزب كمونيست ايران در تلاش برای كسب قدرت مخفيانه، زمينه ايجاد شكاف در گروه حاكمه در گيلان را آماده می كرد. در پروتكل شماره ۹ اجلاس ۱۳ ژوئيه / ۲۶ شوال، كميته مرکزی حزب كمونيست ايران به ايراد يك گزارش ويژه توسط رفيق تروئين در مورد سازماندهی يك گروه انقلابی يا چپگرای طرفدار حزب كمونيست ايران در حكومت كوچك خان اشاره می كند كه مایل است در جهت يك خط فعاليت مشترك در ايران با كميته مرکزی ارتباط برقرار كند و رياست گروه به عهده احسان الله خان و خالو قربان و برخی از چهره های ديگر است.

برابر بلشويكها در نهايت به كودتایی (۱۴ ذيقعدة ۱۳۳۸ ه.ق.، ۹ مرداد ۱۳۹۹ ش) به رهبری احسان الله و خالو قربان عليه وی منجر و حكومت كمونيستی جديدی به رهبری احسان الله خان تشكيل شد. در راپرتي به تاريخ ۱۷ ذيقعدة ۱۳۳۹ ق درباره افتراق در نيروهای جنگل آمده است: «روابط احسان الله خان و خالو قربان با ميرزا كوچك خان مقطوع است و هر يك منفرداً مشغول كارند، از تنكابن الی رودسر در تصرف احسان الله خان است. عده اش قريب به هزار نفر است، ليكن جنگی نيستند. ميرزا كوچك خان در جنگل متوقف با عده ای قريب به چهار هزار نفر، كليۀ عده خالو قربان هشتصد نفر است كه سيصد نفر در فرونت امامزاده هاشم و بقيه در رشت و انزلی است.»

حكومت كمونيستی احسان الله خان اساس كار خود را بر اجرای مراسم و اصول كمونيستی قرار داد. يکی از اقداماتش كه باعث رويگردانی عده زیادی از مردم از او شد، تقسيم زمينها و املاك بود. اين اقدام آنها به دليل عدم برنامه ريزی دقيق، باعث



دكتور محمدرضا و دكتور سيد عبدالكريم كالاشي.



اتحاد انگلستان و شاه را ممنوع کرد. در نظر کمونیست‌ها قلع و قمع زمینداری بزرگ و حذف زمینداران از جبهه ضد انگلیسی و ضد شاه، به واقع بورژوازی ملی را از آن جبهه اخراج می‌کرد، چون بورژوازی ملی در آن زمان نه از لحاظ اقتصادی و نه از لحاظ سیاسی از زمینداران جدا نبود. تغییر و تحولات عمیق در عرصه زراعی، غیر واقعی به نظر می‌رسید. چون روستاییان ایران که در قید تعالیم دینی بودند، مطلقاً برای غصب و تصرف زمین اربابان آمادگی نداشتند.

کمونیست‌ها تلاش می‌کردند تا به جهان‌بینی رهبر شورشیان گیلان پی ببرند و زمینه را برای اتحاد با او و شاید گرایش او به راه سوسیالیستی فراهم سازند. کوچک‌خان به نوبه خود به امید خرید اسلحه مایل بود با شورویها ارتباط برقرار کند و مشتاق بود تا ادوات نظامی روسیه تحت نظارت انقلابیون ایران برای او ارسال شوند، اما بلشویک‌ها نهضت جنگل را پایه رستارخیز آتی خلق ایران برای شورایی کردن سراسر کشور می‌دانستند، به همین خاطر پس از ورود به انزلی تصمیم گرفتند برای ادامه عملیات خود حکومتی به نام «رنجبران ایران» را تأسیس کنند. قشون سرخ به هر مملکتی که روی می‌آوردند قبلاً کمیته‌ای را از اهالی همان مملکت که در روسیه اقامت داشتند و در مقاصد مسلکی و سیاسی با روس‌ها کاملاً همراه بودند، دایر و پس از تسخیر آن مملکت، کلیه عملیات را توسط همان کمیته تعقیب می‌کردند. حکومت‌های ترکستان و آذربایجان و گرجستان و آجارستان و ارمنستان و غیره که مرکبند از یک عده اهالی همان مملکت که مسلک کمونیزم اختیار کرده و تابع زمامداران و سیاست مسکو بودند، شاهد چنین ادعایی است. در این جا نیز بلشویک‌ها قبل از ورود به ایران در باکو، از ایرانی‌های مهاجر، کمیته‌ای به نام [حزب] کمونیست ایران را تشکیل می‌دهند، لیکن شهرت و موقعیت میرزا کوچک‌خان و وجهه و اهمیت او در آزادی و انقلاب ایران به بلشویک‌ها فهماند که تأسیس هر حکومتی در ایران، بدون دستیاری کوچک‌خان عملی نخواهد شد، لذا میرزا کوچک‌خان را برای ملاقات به انزلی دعوت کردند.

افکار آن روز ایرانیان در اثر مظالم انگلیس و وثوق الدوله و قرارداد ایران و انگلیس کاملاً مساعد همکاری با بلشویک‌ها بود و ایرانیان انقلابی، در این حال حکومت ساویت را مظهر عدل و برابری و منجی ملل ضعیف می‌دانستند، به طوری که از ورود آنها به انزلی دو سه روزی نگذشت که اشخاص مختلف به سمت نمایندگی مؤسسات و احزاب مختلفه از تهران و سایر بلاد برای تبریک و طلب مساعدت از آنها به انزلی آمدند. زعمای احرار تهران متوالیاً به میرزا کوچک‌خان تأکید می‌کردند که الحاق با بلشویک‌ها مقتضی و مساعد به منافع طبقات (ضد قرارداد) است، در اثر آن تضمینات و انتظارات، مجاهدین جنگل که از حق کشی دولت به جان آمده بودند و به علاوه برای جلوگیری از تعدیات و خرابیهایی که ممکن بود از قشون سرخ به ایران وارد شود، میرزا کوچک‌خان کم‌کم مایل به نزدیکی و تماس با بلشویک‌ها شد.

نهضت جنگل و نفاق ایدئولوژیک

اندیشه جنگلیها در بادی امر توجه به مردان صدیق و مورد اعتماد بود. به حکم آن که پیدایش هر عقیده و دکترین سیاسی به وضع اجتماعی زمان خود متعلق است، هدف جنگلیها در سنوات اولیه بیان الفاظ و عباراتی شیوا که حاوی افکار و اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی باشد، نبود، بلکه به تبعیت از شرایط عمومی روز به این چند کلمه خلاصه می‌شد: ۱. اخراج نیروهای بیگانه، ۲. برقراری امنیت و رفیع بی عدالتی ۳. مبارزه با خودکامگی و استبداد. جنگلیها درباره ایدئولوژی خود گفته‌اند:

«ما قبل از هر چیز طرفدار استقلال ایرانیم، استقلال به تمام معنا، یعنی بدون اندک مداخله هیچ دولت اجنبی، اصلاحات اساسی مملکت و رفع فساد تشکیلات دولتی، ما طرفدار یگانگی مسلمانیم.»

معهدا در کنگره منعقد در کسما به سال ۱۲۹۹ ش، روش اجتماعیون (سوسیالیزم) انتخاب و مشی آینده جنگل روی مقررات مدونی بر مبنای اصول سوسیالیزم بنیان نهاده شد.

در کادر رهبری جنگل، افراد ورزیده‌ای که وارد به سیاست جهانی باشند، کمتر دیده می‌شد. خود میرزا یک مرد دینی بود که همه مظاهر انقلاب را از دریچه دیانت می‌نگریست. جنگلیها به استثناء یک عده معدود که از فلسفه انقلاب و طرز توسعه و تکامل و به ثمر رسیدنش اطلاع داشتند، بقیه عبارت بودند از تعدادی کاسب و زارع و خرده‌مالک و روشنفکر و پیشه‌ور که به کلی از امور سیاسی و نقشه‌های جنگی و استراتژی بی بهره بودند و در عوض تعلیمات نظامی و سیاست مدرن، روح و قلبشان از محبت به نوع و میهن پرستی جلا و درخشندگی داشت. در مرامنامه جنگلیها، مالکیت ارضی با ملاحظه تأمین معیشت عمومی تا حدی تصدیق شده بود که حاصل آن عاید تولیدکننده شود

و تبدیل تدریجی مالیتهای غیرمستقیم به مستقیم، ضبط و اداره کل اوقاف در دست عامه و تخصیص عواید آنها به مصارف عمومی و امور خیریه و صهییه و تأسیس کتابخانه عمومی، مصونیت دیانت از تعرض است.

با نظری به مرامنامه جنگلیها می‌توان به سهولت دریافت که میرزا از آن جایی که پرورده افکار مذهبی بود با مرام کمونیزم سازگاری نداشت و اصرار می‌ورزید که تا مدتی از تبلیغات مسلکی صرف‌نظر شود. مفهوم بیانانیش این بود که تمایلات ناسیونالیستی و عامل مذهب، بزرگ‌ترین عایق و مانع اشاعه کمونیزم در ایران است. او می‌گفت چون ایرانیها متعصبند و به دین و شعائر مذهبی علاقه دارند، قطع این پیوند دینی باعث می‌شود که به انقلاب به نظر نامساعد بنگرند. چه بسا که همین امر و مخالفت‌هایی که به دنبالش می‌آیند، موجب شکست انقلاب شود. این استدلال البته مورد قبول دیگران نبود، چون آنها عقیده داشتند که تبعیت از عقاید مردم که به حد کفایت فقیر و نادانند، مستلزم بقاء به وضع موجود و قبول تسلط انگلیس‌هاست و تمایلات ملی را به عنوان مردود شناختن اصول جدید کافی نمی‌دانستند.

واقعیت این است که یکی از مشکلات بزرگ نهضت جنگل، ضعف ایدئولوژی حاکم بر آن بود. یک نهضت پیشرو انقلابی زمانی می‌تواند به اهداف خود برسد که از لحاظ ایدئولوژیک

با نظری به مرامنامه جنگلیها می‌توان به سهولت دریافت که میرزا از آن جایی که پرورده افکار مذهبی بود با مرام کمونیزم سازگاری نداشت و اصرار می‌ورزید که تا مدتی از تبلیغات مسلکی صرف‌نظر شود. مفهوم بیانانیش این بود که تمایلات ناسیونالیستی و عامل مذهب، بزرگ‌ترین عایق و مانع اشاعه کمونیزم در ایران است.

غنی باشد و تحت تأثیر ایدئولوژیهای خارجی قرار نگیرد. اگر رهبر نهضت نتواند پیروان خود را تغذیه عقیدتی کند، تشکیلات بسیار آسیب‌پذیر خواهد بود و به دنبال کوچک‌ترین تهاجم فکری و فرهنگی از هم پاشیده خواهد شد. رهبری می‌تواند مورد پذیرش مردم قرار گیرد که یک ایدئولوگ واقعی بوده و جاذبه‌های فکری لازم را برای گرد آوردن افراد داشته باشد، در نهضت جنگل زمانی که حضور بلشویک‌ها در گیلان مشهود گردید، اکثر یاران میرزا به راحتی به طرف آنها متمایل شدند. میرزا می‌بایست متوجه این مهم می‌گشت که رشته‌های پیوند او با یارانش تا چه حد سست و گسسته‌ای است.

یکی از خصوصیات بارز میرزا کوچک‌خان افکار مذهبی او بود که کمتر دچار دگرگونی شد. نهضت میرزا اگرچه در طول قیام دچار خلل‌ها شد، اما هیچ وقت آن اندازه پیش نرفت که مذهب را فدای پیرویش نماید، کم‌این که بعد از تشکیل جمهوری شورایی گیلان، وقتی اعمال خلاف مذهب بعضی از یارانش و عده‌ای از بلشویک‌ها را مشاهده کرد، خیلی زود از



پس از سپری شدن قریب به یک قرن از آغاز نهضت جنگل و همزمان با انتشار انبوهی از اسناد دربارهٔ این رویداد تاریخی، داوری دربارهٔ زوایای تاریک آن، آسان‌تر از پیش به نظر می‌رسد. بی‌تردید اگر روزی همه اسناد منتشر نشده نهضت که متأسفانه هم‌اینک در کشورهای بیگانه یا آرشیوهای خصوصی نگهداری می‌شوند، انتشار یابند، رازهای فراوانی از این رویداد مهم تاریخی گشوده می‌شوند. در گفت‌وگوی حاضر، دکتر کیانوش کیانی، رئیس کمیته علمی مرکز بازشناسی نهضت جنگل، به مدد پاره‌ای از اسناد، این برهه خطیر از تاریخ کشورمان را بازکاوی کرده است.

■ «نهضت جنگل در آینه تاریخ» در گفت‌و شنود شاهد یاران با دکتر کیانوش کیانی

میرزا در ایران اولین ضربات را بر پیکر کمونیسم وارد کرد...

به نظر شما پرداختن به «نهضت جنگل» چه اهمیتی دارد؟
به نام خداوند جان و خرد
کزین برتر، اندیشه برنگذرد

پیش از پاسخ دادن به این سؤال، اجازه بدهید، سؤال دیگری را مطرح کنیم که تاریخ چه اهمیتی دارد و سپس موضوع را به نهضت جنگل گره بزنیم. طی دهه‌های اخیر، با توجه به حوادث و وقایعی که در جهان اتفاق افتاده‌اند، توجه به تاریخ هم رونق بیشتری یافته است. بسیاری معتقدند که تاریخ را می‌توان به یک نخ یار یسمان نامرئی تشبیه کرد که تمامی حوادث و وقایع اتفاقیه را به هم پیوند می‌زند و اطلاعاتی را در اختیار مورخ و محقق می‌گذارد که می‌توان از آن به بهترین وجهی برای ساختن امروز کشورها و تصمیم‌گیری‌های عاقلانه بهره‌برداری کرد. ملتی که تاریخ کهن داشته باشد، کمتر آسیب‌پذیر است. مثل درختی که ریشه عمیق‌تری در خاک داشته باشد کم‌نیم و باد، قادر به کندن ریشه آن نخواهند بود.

ملتهای کم تاریخ و کم ریشه، همواره در معرض آسیب و خطر هستند. امروزه کراسیماها معتقدند که پیشرفت آنها دقیقاً بر اساس سوابق تاریخی آنها اتفاق افتاده است. البته تاریخ در جغرافیا اتفاق می‌افتد. به همین دلیل تاریخ را در دسته‌بندیهای علمی به تاریخ خانوادگی و خاندانی، تاریخ محلی و تاریخ ملی و در چهارچوب کشورها تقسیم می‌کنند و در سطح کلان‌تر هم، تاریخ منطقه‌ای و جهانی وجود دارد. کاری که ما باید در کشورمان با جدیت بیشتری به آن بپردازیم، توجه به تاریخنگاری محلی است تا بر اساس آن بتوانیم تاریخ ملی را هم به درستی و شایستگی بنویسیم. سالهاست که در آرزو و حسرت این موضوع مانده‌ایم که ای کاش، تاریخ ایران به روایت دانشگاه تهران و یا دیگر دانشگاه‌های داخلی نوشته شود تا کمتر به کتاب تاریخ ایران به روایت کمبریج رجوع کنیم!

برگردم به پاسخ سؤال جنابعالی که ضرورت پرداختن به نهضت جنگل چیست؟ گفتیم که قدم نخست برای تدوین تاریخ ملی، نگارش تاریخ محلی است و به عبارتی از دل تاریخ محلی، تاریخ ملی بیرون می‌آید و به اصطلاح تاریخ‌نگاری از پایین به بالا صورت می‌گیرد. یکی از اهداف مرکز بازشناسی نهضت جنگل

این موضوع است.
و هدفهای دیگر.

هدفهای متعدد دیگری هم وجود دارند که به چند مورد اشاره می‌شود:

× کشف حقیقت وقایع و حوادث و راز و رمزهای تاریخی نهضت جنگل

× تلاش در جهت تحکیم وحدت ملی و همگرایی بیشتر از طریق شناساندن مفاخر و مشاهیر که در نهایت منافع ملی را دربردارد.

× الگوسازی برای نسل جوان و جلوگیری از انقطاع و گسستها.
× بازشناسی سرمایه‌های معنوی کشور، به ویژه از طریق بازشناخت تاریخ زندگی و مبارزه شهیدان و مبارزان و آثار برجای مانده آنان

× برداشتن گامهای هر چند کوچک در گردآوری اطلاعات کتبی و شفاهی و نظایر آن.

اگر موافق باشید کمی دربارهٔ میرزا و خلق و خوی او و علت پیدایش نهضت جنگل صحبت کنیم.

یونس معروف به «میرزا کوچک» پسر «میرزا بزرگ» در سال ۱۲۹۸ هجری قمری متولد شد. خواندن و نوشتن را در مکتبخانه یاد گرفت و در نوجوانی به یادگیری علوم دینی و معارف قرآنی پرداخت. چندین سال در مدرسهٔ حاجی حسن، واقع در صالح‌آباد و مدرسهٔ جامع رشت به فراگیری زبان و ادبیات عرب، منطق، مقدمات، فقه و اصول پرداخت و گفته می‌شود که دروس سطح حوزه را نیز خوانده است. با توجه به روزگار کمبود اطلاعات و ارتباطات و وسایل ارتباط جمعی، اطلاعات اجتماعی میرزا کوچک خان بسیار وسیع بوده است. اما در خصوص رفتار و کردار او هم باید گفت که در روابط اجتماعی با دوستان و خویشان و آشنایان بسیار خوش‌برخورد، عاطفی و صمیمی بوده است. میرزا فردی متدین، اصولگرای اصلاح‌طلب، پاینده به اصول اخلاقی و مأنوس به قرآن بود. واجباتش ترک نمی‌شدند و عبادات مستحبی را نیز به جای می‌آورد.

چطور شد که میرزا به سیاست روی آورد؟

میرزا تحت تأثیر اندیشه‌های آخوند خراسانی به حوزه سیاست کشیده شد و رهبری روحانیت رشت را در انقلاب مشروطه به عهده گرفت. بعدها هم در فتح تهران شرکت کرد.

با چه انگیزه‌هایی؟

قطعاً با انگیزه‌های استعمارستیزی و استبداد زدایی.

می‌شود کمی بیشتر توضیح دهید؟

می‌دانید که بر اساس قرارداد ۱۹۰۷، ایران بین روسها و انگلیسیها تقسیم شد. شمال به اشغال روسها درآمد و پس از جنگ جهانی اول، انگلیسیها هم به اشغال بوشهر و پیشروی به سوی شیراز پرداختند و مناطق جنوبی ایران را به تصرف درآوردند. میرزا کوچک خان هم در همین زمان بنا به تشخیص و تکلیف با گرایش به اندیشهٔ اتحاد دنیای اسلام، تشکیلاتی نظامی را به وجود آورد تا به نجات کشور بپردازد و بر همین اساس و پایه، نهضت جنگل را پی‌ریزی کرد.

برنامه‌ای هم برای اتحاد اسلام نوشت!

هیئت اتحاد اسلام، مرامنامه‌ای را در نه ماده تصویب کرد که بر اساس آن، حکومت در دست نمایندگان مردم قرار می‌گرفت. این مرامنامه، حاوی ۴۴ ماده بود و مفاد آن تمامی حوزه‌های

بلشویکها و عناصر آموزش دیدهٔ داخلی، تلاش داشتند تا در نهضت

انقلابی گیلان نفوذ کرده و آن را به سوی

یک انقلاب سوسیالیستی سوق دهند.

آنها می‌خواستند از طریق تغییر ماهیت

نهضت جنگل، کشور را تحت سلطه

روسیه و از اینجا تا جنوب شرق آسیا و

کره جنوبی را به اردوگاه خود تبدیل

کنند.

وخیم‌تر شدن وضع دهقانان شد. علاوه بر این، فشار مالیاتی سنگینی برای تأمین مخارج حکومت بر مردم وارد شد. مردم هر روز فقیرتر و بی‌ناتر می‌شدند. احسان‌الله خان در مساجد و معابر و میتینگ‌های خود علناً به ترویج و تبلیغ اصول کمونیستی می‌پرداخت. یقیناً که خود شاهد ماجرا بوده است، درباره احسان‌الله خان چنین می‌گوید: «احسان‌الله خان حتی یک صدم اقتدار عظیمی را که سلف او با شایستگی از آن برخوردار بود، نداشت. مردی با هوش سرشار، ذهن مستقل، شهامت واقعی و محبوبیت فراوان. درباره احسان‌الله خان چه می‌توان گفت؟ در گذشته یک تروریست انقلابی بود و اکنون در گیلان یک فرمانده جنگی متوسط و سیاستمدار چپ افراطی و معتاد به مواد مخدر و مجری وفادار دستورهای شوروی نیز بود.»

در گزارش سفارت انگلیس درباره احسان‌الله خان و خالو قربان آمده است:

«همه نفرت شورشی از جمله افراد احسان‌الله خان و خالو قربان تحت فرمان نریمانوف هستند. مرکز فرماندهی نریمانوف در باکو است. افسران روسی فرماندهی رژیم‌ها Battalion و Regiment (گردان) آذربایجان را به دست دارند.»

حکومت جدید احسان‌الله خان که یک تشکیلات طرفدار کمونیسم بود، در جوی خطرناک و خصم‌آلود، تصمیم به اجرای طرح‌هایش گرفت و در ۲۶ ذیحجه پیشروی نظامی را به سوی تهران آغاز کرد. او با این کار امید داشت که با اولین پیروزی‌ها بر شاه و سربازان انگلیسی، روستاییان را تشویق کند تا برای زمین بجنگند و بدین وسیله انقلاب سوسیالیستی یک بنیاد محکم طبقاتی پیدا کند و در همان حال ارتش سرخ ایران از همراهی و حمایت مردم برخوردار شود، اما هیچ پیروزی به دست نیامد و قوایش منهزم و فراری شدند و قوای دولتی به فرماندهی استاروسلسکی تارشت پیشروی کردند، اما مدتی نگذشت که قوای دولتی از رشت عقب نشستند. با عقب‌نشینی قوای دولتی زمینه مساعد برای توافق نظر درباره سران انقلاب فراهم شد. نامه‌هایی بین میرزا کوچک و احسان‌الله خان ردوبدل و هر کدام اشتباهات دیگری را یادآور شدند. در نهایت آنها همدیگر را ملاقات کردند و میرزا وارد رشت شد و احسان‌الله خان با انتشار اعلامیه‌ای آشتی و اتحاد مجدد خود را با میرزا کوچک خان اعلام کرد. این بار شاهد شخصیت جدیدی به نام حیدرخان عمواغلی در صحنه انقلاب هستیم. جودت می‌نویسد:

«زمینه آشتی سران انقلاب با ورود حیدرخان به رشت عملی گردید.»

ولی این آشتی را غیرمعقول می‌خواند. با آمدن عمواغلی و دیدار سران، کمیته مشترکی از میرزا، احسان‌الله خان و خالو قربان و عمواغلی تشکیل گردید. به راستی این آشتی مجدد کاری معقول بود و آسیب نفاق برطرف شده بود؟ میرزا که فعالیت کمونیست‌ها را چشیده و دیدگاه عمومی مردم را درباره آنها مشاهده کرده بود، معلوم نیست به چه انگیزه‌ای این اتحاد مجدد را قبول کرده است. به هر حال اتحاد بسیار شکننده بود و نتوانست دوام خود را حفظ کند و با واقعه ملاسرا و قتل حیدر عمواغلی توسط هواداران میرزا، این اتحاد از هم گسست. در توجیه واقعه ملاسرا پروفیسور ذبیح می‌گوید:

«این عده‌ای که در ملاسرا جمع شده بودند، قرار داشتند که میرزا را نابود کنند، ولی قضیه برعکس شد و آنها مورد تهاجم

نبروهای میرزا قرار گرفتند.»

ریشه این حادثه به گذشته برمی‌گردد. اصولاً اطرافیان میرزا نسبت به بلشویک‌ها و تبلیغات آنها کینه عجیبی داشتند و به دنبال فرصتی بودند که اقدامات کودتاچیان را تلافی کنند و واقعه ملاسرا بدون اطلاع میرزا و توسط همین افراد به هدایت اسماعیل جنگلی انجام گرفت، در حالی که جنگل در تب و تاب اختلافات داخلی می‌سوخت، سرانجام شوروی و انگلیس بعد از مذاکرات طولانی اختلافات تجاری، سیاسی خود را حل کردند و این زمینه‌ای برای عقب‌نشینی بلشویک‌ها شد. از طرف دیگر با اصلاح امور شوروی و انگلیس، قرارداد مودت ایران و شوروی منعقد شد و بلشویک‌ها تصمیم به حذف میرزا گرفتند و در اواسط شوال ۱۳۰۰، کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران به این نتیجه رسید که زمان سرنگونی کوچک خان فرا رسیده است. مدتی بعد در ۱۲ ذیحجه، سلطانزاده این نکته را در اولین کنگره کمیتن به شکل تئوریک و بسیار انتزاعی بیان کرد و با طرح بی‌اساس بودن آینده تحول به ظاهر گسترده جنبش شوروی کردن کشور، مدعی شد که در پیش گرفتن سیاست حمایت از بورژوا-دموکراتیک در ایران به مفهوم واداشتن توده‌ها به رفتن در آغوش ضد انقلاب است. او گفت که در ایران باید به ایجاد و حمایت از یک جنبش راستین کمونیستی به عنوان وزنه‌ای در مقابل تمایلات بورژوا-دموکراتیک دست زد. کوچک خان رهبری تمایلات مذکور را در گیلان به عهده داشت (بورژوا-دموکراتیک).

مقامات شوروی در عین حال می‌کوشیدند برچیدن بساط جنگل به صورتی انجام گیرد که به حیثیت انقلابی دولت شوروی لطمه‌ای وارد نشود و باعث رمیدن آزادخواهان نامدار و گمنام نگردد. برای این مقصود ضمن موافقت با دولت مرکزی ایران به عنوان میانجی در عمل دولت و کوچک خان مداخله و شروع به ارسال نامه و فرستاده

اشکال اساسی نهضت جنگل و نهضت‌های مشابه مانند خیابانی که آسیب‌نفاق و تفرقه‌دامنگیر آنها شد و آنان را به شکست کشاند؛ ضعف اندیشه سیاسی و ضعف تفکر تاریخی آنهاست. به همین علت تاریخ معاصر ایران مملو است از تجربه و حوادث تکراری که هیچ‌گاه عبرت‌آمیز نبوده و به مرحله‌ای بالاتر صعود نکرده است.

کردند، اما ضعف و رکود شدید نهضت و نفاق و خیانت‌های پی‌درپی، عملاً بر سرنوشت نهضت نقطه پایان نهاد و چراغ عمر رهبر نهضت در اعماق جنگل‌های گیلان خاموش شد.

نتیجه

جنبش دیرپای رهایی‌بخش گیلان که از آغاز جنگ جهانی اول شروع شد و از ۱۹۱۸ تا انگلستان و شاه می‌جنگید، به پایان خود رسید. جنبش با خودداری از تبدیل شدن به یک پدیده تحت پوشش مداخله شوروی در ۶ مه ۱۹۲۱، ۲۹ فروردین

۱۳۰۰، خود را از حمایت مادی روس‌ها محروم کرد و چون بلشویک‌ها خواستار شوروی کردن ایران بودند نه رها ساختن آن از اقتدار شاه و انگلستان، موقعیت مالی کمیته انقلابی نیز وخیم شد. گروه وسیع تجار و زمیندارانی که قبلاً از کوچک خان حمایت می‌کردند، مدتها پیش گیلان را ترک کرده بودند و آن دسته از عناصر خرده بورژوا که باقی ماندند، به اندازه کافی ثروتمند نبودند تا از او حمایت مالی کنند. مردم بیش از پیش از انقلابیون روگردان می‌شدند و از جا و خوراک دادن به مداخله‌گران و مقامات شورشی و خشونت آنها خسته شده و اعتقاد خود را به امکان مبارزه انقلابی طاقت‌فرسا و بی‌ثمر از دست داده بودند. در چنین اوضاع و احوالی بود که میان رهبران گیلانی شکافی افتاد که به نبردی خونین تبدیل و به نابودی حقیقی یا سیاسی تمام پیشکسوتان این بازی منجر شد. احسان‌الله خان که برخی او را عامل اصلی گشودن پای بلشویک‌ها به نهضت جنگل می‌دانند، در خاطراتش اعتراف می‌کند که پیوستن وی به به میرزا صرفاً یک تاکتیک کوتاه مدت بوده است، نه یک هدف غایی. وی می‌نویسد:

«با آن که میرزا از آزادخواهان دست راستی بود و من این موضوع را خوب می‌دانستم، به عللی مجبور بودم با او همکاری کنم. وی مرام خود را بر روی دو اصل قرار داده بود. اول مبارزه با شاه و انگلستان، ولیکن با اصول مبارزه با روحانیت و حصول جمهوریت موافقت نکرد و فقط موافق تغییر سلطنت بود.»

و این یار نخستین، سرانجام میرزا را تنها گذاشت. اگر به گذشته احسان‌الله خان نظری کوتاه بینکنیم، برخی از مسائل بر ما روشن می‌شوند. وی که مدتی در همدان به همراه مهاجرین علیه روس‌ها جنگیده بود، بعد از شکست مهاجرین به تهران بازگشت و در کمیته مجازات شرکت کرد و بعد از این که اعضای این کمیته دستگیر شدند، به طرف مازندران متواری شد و سپس به میرزا ملحق گردید. بدین ترتیب پیوستن احسان‌الله خان به میرزا روی هدفی آرمانی نبوده است. او از نظر مذهبی شدیداً با میرزا در تعارض بود و می‌توان احتمال داد که از احساسات وطن پرستی بهره‌ای نداشته است. احمد کتابی وی را مردی حادثه‌جو و تروریست معرفی کرده است که هدفش از شرکت در این حوادث و اقدامات، بیشتر خودنماییانه بوده است. ماهیت اصلی احسان‌الله خان بعد از نفوذ بلشویک‌ها در گیلان روشن می‌شود. او بدون معطلی مرام سوسیالیستی را پذیرفت و به یک عنصر چپ رادیکال تبدیل شد.

اشکال زیربنایی و اساسی نهضت جنگل و نهضت‌های مشابه مانند خیابانی که آسیب‌نفاق و تفرقه‌دامنگیر هر دوی آنها شد و آنان را به شکست و ناکامی کشاند؛ ضعف اندیشه سیاسی و ضعف تفکر تاریخی آنهاست. به همین علت است که تاریخ معاصر ایران مملو است از تجربه و حوادث تکراری که هیچ‌گاه عبرت‌آمیز نبوده و به مرحله‌ای بالاتر صعود نکرده است. گفتمان سیاسی مشروطه همان است که در نهضت جنگل و نهضت‌های آتی تکرار و کمتر دگرگون شد و شاید تنها وجه تمایز نهضت جنگل با دیگر نهضت‌ها تلاش ناموفق بلشویک‌ها و نخستین کمونیست‌های ایرانی برای هدایت مبارزه رهایی‌بخش ملی در گیلان به سوی یک انقلاب سوسیالیستی به منظور شوروی کردن تمامی ایران و با استفاده از وسایل خشونت بار دانست که آن هم سرنوشتی جز نفاق و شکست برای کلیت نهضت به بار نیاورد. ■



نقش هیئت اتحاد اسلام در نهضت جنگل آن گونه که شایسته است تبیین و نقاط ضعف و قوت و اوج و فرود آن ارزیابی نشده است، در حالی که اصالت اسلامی این نهضت بر هیچ منصفی پوشیده نیست. در باره تشکیل و تأثیر این هیئت با حجت الاسلام محمد صادق مزینانی به گفتگو نشستیم.

■ « نیم نگاهی به ماهیت فکری و عملی هیئت »

در گفت و شنود شاهد یاران با

حجت الاسلام محمد صادق مزینانی

هیئت عامل حفظ اصالت دینی نهضت جنگل بود....

از طریق رسیدگی منظم و برنامه ریزی شده به امور، از جمله رسیدگی به کارهای حکومتی و عدلیه، برخورد با رشوه خواری در اداره ها و از جمله دستگیری رئیس عدلیه گیلان به خاطر این جرم، ایجاد محکمه های تفحص و تحقیق در تمامی نواحی گیلان. این هیئت در جاهای دور و نزدیک پایگاه زد و مردم را زیر چتر حمایت خود گرفت و مردم به جان آمده از ستم ظالمان، بزرگان، فرهیختگان و کسانی که از ناپسامانیها جان به لب شده و دنبال محوریته بودند که از طریق آن با ظلم و دشمن خارجی و استعمار و استثمار بچنگند، همه امیدشان را به این هیئت معطوف کردند.

آیا نفوذ هیئت اتحاد اسلام فقط در خطه گیلان بود؟ خیر، حتی عالمان و روشنفکران پایتخت نشین نیز به حرکت ضد استعماری نهضت و رهبران، میرزا کوچک، چشم دوخته بودند. روزگار غریبی بود که هر دغلقاری به نام آزادیخواهی و مشروطه طلبی، این سوو آن سو پر سه می زد، ننگ به بار می آورد و خیانت می کرد. مردم از این همه فریب و فسوس به جان آمده بودند و میرزا با شهرت پاکیزه رفتاری، عطوفت و نرم خوئی و برخورد های اسلامی و دادگری، دل هر آزاده ای را مجذوب می کرد، از همین رو پیوسته از تهران برای میرزا پیغام می بردند که به تهران بیاید و قدرت را درست بگیرد. در وضعیت ناپهنجاری که انگلیسیها به وجود آورده بودند و در آشفتگی گرسنگی و قحطی و فقر و بیماری، امید مردم به دلبران جنگل بود و حتی احزاب سیاسی هم دیگر کاری از دستشان بر نمی آمد و چاره را تهیه مقدماتی برای ورود جنگلیها می دیدند.

اهداف مهم هیئت اتحاد اسلام چه بودند و برای نیل به آنها چه برنامه هایی در نظر گرفته شده بودند؟ هیئت اتحاد اسلام عمدتاً برای خاتمه دادن به درگیریها و اختلافات بین مسلمانان پا گرفت، زیرا دشمنان ملک و ملت، از هیچ چیزی به اندازه اختلاف و دوگانگی در میان مسلمین، بهره برداری نمی کردند و لذا این هیئت بر اساس برادری و همدلی بنا شد. مؤسسين این هیئت، نیک واقف بودند که مبارزه علیه استعمار ستم پیشه جهانی جز با

تمامی جوانب صورت گرفته و نیز حضور اکثریت قریب به اتفاق علما و روحانیون در کادر رهبری نهضت، هر گونه شائبه تمایل به حرکت های الحادی را نفی می کند. شاکله هیئت اتحاد اسلام چه بود، چگونه تشکیل شد و به طور اجمالی چه نقشی در آفرینش و هدایت نهضت جنگل داشت؟

شاکله هیئت اسلام را انسانهای شریف، مخلص، مسلمان، مردم دوست و عالمان برجسته و فرهیختگان هوشمند،

رهبریت نهضت جنگل نیز به عهده میرزا کوچک خان است که اسناد و نامه های به جا مانده از او و موضع گیریهای قاطعانه وی در دفاع از احکام اسلام و روحیه ظلم ستیز و رأفت اسلامیش، مورد تأیید دوست و دشمن است. میرزا آموزه های دینی داشته و تمامی موضع گیریهای او، ریشه در اعتقادات عمیق اسلامیش داشته و بدیهی است که در سایه چنین باور هایی، روشها و شیوه های اتخاذ شده در نهضت جنگل نیز اسلامی و الهی خواهند بود. در طی دهه هایی که از نهضت جنگل گذشته است، بسیاری سعی کرده اند این حرکت را حرکتی بی برنامه و کور و عده ای نیز متمایل به مکاتب بعضاً الحادی جلوه دهند. نظر جناب عالی به عنوان کسی که پژوهشهای گسترده ای درباره ماهیت اسلامی نهضت جنگل داشته اید، چه مستندات و علیه این باورها وجود دارند؟

نهضت جنگل در یکی از دشوارترین برهه های تاریخی کشور و در کشاکش جنگ جهانی اول، اشغال کشور توسط بیگانگان، سقوط دولت روس تزاری و ظهور جریان تند و تأثیرگذار کمونیسم، خیانت ایادی داخلی استعمار روس و انگلیس، فقر و گرفتاریهای متعدد مردم و انواع بلاهای اجتماعی و سیاسی، به رهبریت فردی روحانی شکل گرفت. رهبران این نهضت افرادی خردمند و هوشیار بودند. مرکز ثقل و مغز متفکر این نهضت را هیئت اتحاد اسلام تشکیل می داد که اعضای آن جز چند نفر، از علما و روحانیون بودند. این هیئت از کار آمدی، برنامه ریزی و هدایتگری بسیار بالایی برخوردار بود و از کمیته های گوناگونی که نقشها و وظایف هر یک به دقت مشخص شده بودند، تشکیل می شد، لذا این سازماندهی و برنامه ریزی منسجم و دقیق اثبات می کند که حرکت، بسیار سنجیده و حساب شده و با در نظر گرفتن

تشکیل می داد. تک تک اعضای این هیئت در میان مردمان از ارج و اکرام و احترام ویژه ای برخوردار بودند، از همین رو، نهضت خیلی زود جای خود را در دل مردم باز کرد و دامن گسترده و نقش آفرین شد و توانست قدرت بی نظیر خود را در خطه شمال به نمایش بگذارد. نفوذ هیئت اتحاد اسلام در شمال تا بدان پایه بود که مأموران دولتی برای این که بتوانند وظیفه شان را انجام دهند و کارشان پیش برود، ناچار بودند از طریق یکی از اعضای این هیئت وارد عمل شوند. این هیئت چگونه توانست چنین نفوذی را در حیات اجتماعی و سیاسی مردم گیلان به دست آورد؟

اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را در برمی گرفت و ما همانطور که عرض کردم بعدها که شمال کشور اشغال شد، تصمیم گرفت با همکاری هیئت اتحاد اسلام و ایجاد پایگاه نظامی و تهیه سلاح گرم، شمال اشغال شده را از دست روسها نجات دهد.

درباره ارتباط نهضت جنگل با همسایه شمالی آن روزگار حرف و حدیثها و شبهاتی وجود دارد؟ چطور می توانیم پاسخ شفافی برای این شبهات پیدا کنیم؟

شک و شبهه را می توان با تحقیق بی طرفانه برطرف کرد. پاسخ به این سئوالات امروزه با انتشار اسناد و مدارک، راحت تر از گذشته است. قوای جنگل تا زمانی که تزارها قدرت را در دست داشتند به مبارزه و مخالفت با آنان پرداختند، اما با پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و با توجه به شعارهای مردمگرایانه و ستم ستیزانه آنها، روابط جنگلیها با آنها بهبود یافت. بعدها تاریخ ثابت کرد که شعارهای کمونیستها خودشان را هم فریب داد تا چه رسد به دیگران!

میرزا در چند جبهه می جنگید؟

میرزا و انقلابیون جنگل، هم با نیروهای مهاجم روس و هم با نیروهای انگلیس و هم با دولت مرکزی و استبداد داخلی و همزمان با همراهان سست عناصر و پیمان شکن می جنگیدند.

و تسلیم هم نشدند.

بله. تسلیم هم نشدند، زیرا به حقانیت راه خود، اعتقاد کامل داشتند و به اصطلاح سر بر سر پیمان نهادند.

در مورد روسها (منظور بلشویکهاست)

اسناد و مدارک چه می گویند؟

آنها حامی نهضت جنگل نبودند.

چطور می شود این نکته را پی گرفت؟

پاسخ به این سؤال اساسی بسیار مهم

است. مایلم کمی از مستندات تاریخی

استفاده کنم. مثلاً از کتاب تاریخ

بیست ساله حسین مکی، به همین دلیل

عین مطلب را برایتان می خوانم:

«روشنایان نماینده مختار شوروی در ایران،

به هنگام تقدیم اعتبارنامه خود به

احمدشاه قاجار، به ایراد سخنرانی

پرداخت. پس از اتمام صحبت های او،

احمدشاه، در نطق خود اظهار «سرور

فوق العاده از استقرار رژیم آزادی در روسیه»

می کند و گریزی می زند به انقلاب گیلان و

می گوید، «یقین دارم که قضیه تأسف آور

گیلان در نتیجه مساعی و اهتمام شما

هر چه زودتر خاتمه یافته و طوری نخواهد

شد که سکنه ای به روابط و دادیه بین دو

ملت وارد آورد.» روشنایان هشت روز بعد

یعنی در ۱۶ اردیبهشت ۱۳۰۰ که مراسم

تاجگذاری احمدشاه اتفاق افتاد، به منظور

تبریک به شاه نطقی می کند و اشاره می نماید که:

«به مناسبت این روز فیروز و جشن با عظمت، تبریکات

مصلحانه خود و همقطاران محترم خویش را به پیشگاه

همایونی تقدیم داشته و آرزو مند است که ذات اقدس ملوکانه،

سالیان دراز چنین روز باشکوهی را برای سعادت ملی ایران و

افتخار سلطنت آن اعلیحضرت درک فرمایند. با اجازه آن

اعلیحضرت علاوه نماید که دولت متبوعه اینجانب ذات اقدس

همایونی را مظهر تمامیت استقلال ایران می داند و نظر به این

که با نهایت اشتیاق و از صمیم قلب به تمامیت و استقلال این

مملکت علاقمند است، علیهذا منظوری غیر از این ندارد که

مراتب مودت آن اعلیحضرت را جلب نماید. بنا بر مراتب

مروضه، خاطر اعلیحضرت همایونی را مطمئن می سازد که

پایان غم انگیز نهضت جنگل و شهادت

میرزا کوچک و یاران وفادارش، نتایج

فراوانی را به دنبال داشت که شاید

مهم ترین آن پاسخ به سؤال جنابعالی

باشد که شوروی کردن ایران برای

همیشه منتفی شد و موجبات بر ملا

کردن بسیاری از شعارهای ظاهر

فریبانه آنان فراهم آمد.

دولت متبوعه دوستدار، نظر به تعهداتی که در موقع انعقاد قرارداد نموده است، با نهایت صمیمیت اقدامات لازم را در تسریع «تصفیه» مسئله گیلان» اتخاذ خواهد کرد..» حالا به نظر جنابعالی، آیا موضوع روشن و شفاف نیست؟ انقلاب گیلان، از نظر روشنایان در محضر اعلیحضرت همایونی، تبدیل به مسئله گیلان شد تا بتواند از طرف دولت شوروی تعهد نماید که با نهایت صمیمیت در تسریع «تصفیه»

جهانی گذاشت، با حجم وسیعی از تبلیغات و ادعاهای جورواجور، زمان و آزمون، دو عنصر بودند که می بایست این ادعاها را به چالش بکشند و به تجربه در آورند و راست و دروغ و سره و یا ناسره بودن آن را تعیین کنند. به قول شاعر: خوش بود گر محک تجربه آید به میان

تا سیه روی شود هر که در او غش باشد علاوه بر این تاکتیکهای سیاسی در برهههایی باعث می شود که دولتی با دولت دیگر یا جریانی سیاسی با جریان سیاسی دیگر ولو به طور موقت به هم نزدیک شوند. از سوی دیگر اسناد و مدارک جدید نشان می دهند که بلشویکها و عناصر آموزش دیده داخلی، تلاش داشتند تا در نهضت انقلابی گیلان نفوذ کرده و آن را به سوی یک انقلاب سوسیالیستی سوق دهند. آنها می خواستند از طریق تغییر ماهیت نهضت جنگل، کشور را شوروی گردانی و از اینجا تا جنوب شرق آسیا و کره جنوبی را به اردوگاه خود تبدیل کنند. به باور بنده در همین جا یک نکته بسیار ظریف تاریخی نهفته است که می شود برای آن رساله ها نوشت. میرزا با ایستادگی خود را در قبال این نیت، اولین ضربات را بر پیکر کمونیست در ایران وارد کرد. ضربه ای که بعدها موجبات فروپاشی آن را فراهم کرد. یادمان باشد که وقتی روسها مزورانه به میرزا پیغام دادند که حاضرند با او همکاری کنند و میرزا هم به منظور استفاده از فرصت پیش آمده و ضرورت به ثمر نشستن انقلاب با حفظ اصول اعتقادی و انقلابی خود توافقاتی را پذیرفت، ولی در عین حال، مداخله نکردن شوروی



در ایران، پرهیز از اجرای اصول کمونیسم و ممنوع بودن تبلیغات کمونیستی در کشور را جزو اصول توافقات اعلام کرد. پایان غم انگیز نهضت جنگل و شهادت میرزا کوچک و یاران وفادارش، نتایج فراوانی را به دنبال داشت که شاید مهم ترین آن پاسخ به سؤال جنابعالی باشد که شوروی کردن ایران برای همیشه منتفی شد و موجبات بر ملا کردن بسیاری از شعارهای ظاهر فریبانه آنان فراهم آمد.

و سخن آخر؟

لازم است روز به روز از چهره حقایق تاریخی پرده برداری شود تا نسل جوان با این حقایق بیشتر آشنا شود و بتواند از آن برای عبرت آموزی و نهانیت حفظ هویت ملی و همگرایی و وحدت ملی و پیشرفت مملکت استفاده لازم را بنماید. ■

آن یا به عبارتی «حل مسئله» اقدامات لازم را انجام دهد که نهایتاً نیز چنین شد.

بحث به جای مهمی رسید. شما اشاره کردید و واقعیت تاریخی هم همین نکته را تأیید می کند که میرزا متدین، اهل انجام فرایض و حتی مستحبات بود. پس چطور شد که در برهههایی به بلشویکها نزدیک شد و اساساً این اقدام او چه حاصلی در برداشت؟

از اینکه میرزا به لحاظ ایدئولوژیکی و باور دینی و اعتقادی با بلشویکها تضاد داشت که شکی نیست، اما یادتان باشد که انقلاب بلشویکی با شعارهای برادری، برابری، مردمی بودن و به اصطلاح امروزی مستضعفگرا و حمایت از طبقه کارگر و ضدیت با استبداد و استکبار پیروز شد و پا به عرصه سیاست



افتاده بود، حتی حاضر نشد دشمنش بدون محاکمه، تنبیه شود.

از جلوه‌های زیبایی و بزرگمنشی در رفتار و عملکرد هیئت اتحاد اسلام نمونه‌هایی را ذکر کنید. آراستگی، مردانگی، غیرت و شجاعت دلوران جنگل، به ویژه رهبر خوش قامت و خوش‌رفتار آن، میرزا کوچک خان، یکی از بهترین الگوها برای جوانانی است که پیوسته در گوشه و کنار این سرزمین، علم مبارزه علیه استبداد و استعمار را برافراخته‌اند، از همین روست که هزاران قلم‌زهرآکین به کار می‌افتند تا چهره تابناک این دلاور مردان را به غبار تشکیکها و تردیدها بیالایند و در لباس روشنفکری و روشن‌اندیشی، گاه آنها را به فراماسونها ببندند و گاه به مارکسیستها.

چاره چیست؟

چاره این است که هر مورخ و پژوهشگری که می‌خواهد درباره این نهضت تحقیق کند، اسناد و مدارک را به دقت ارزیابی کند و مراقب باشد که نوشته‌ها و مدارک از زیر دست یک فراماسون یا مارکسیست عبور نکرده باشد که بخواهد با مخدوش کرد چهره این بزرگان، خیانت‌های اربابان خود را پرده‌پوشی کند. جنگلیها انسانهای معتقد و خداجویی بودند که انتساب آنها به کمونیسم، دروغی شرم‌آور است و اینان و به ویژه رهبرشان، از ابتدای امر در مقابل کمونیسم و مدعیان ساختن انسان طراز نوین، موضعگیری قاطعانه و روشنی داشتند. در هر حال پیوسته دستهایی در کار هستند که می‌خواهند چهره مبارزین اصیل و مؤمن و مسلمان این سرزمین را مخدوش کنند و از این رهگذر، جامعه ما را از بهترین الگوهای خویش محروم سازند.

چه شد که اتحاد اسلام رو به ضعف نهاد؟

پس از اوجگیری نهضت و شکوه آفرینیهای فراوان، هیئت به خاطر از دست دادن انسجام فکری و وحدت نظر و عمل و نفوذ چند فرد غیر روحانی و از اکثریت افتادن روحانیون ناب‌اندیش، از تحرک باز ماند و میرزا ناچار شد یک تنه همه کمبودهای این هیئت را پر و بر اسلامی بودن حرکت، بیشترین تأکید را بکند. در واقع هیئت اتحاد اسلام دو دوره را پشت سر گذاشت. دوره اول که بیشتر اعضای آن علما و روحانیون بودند و دوره دوم که اکثریت با غیر روحانیون بود. اتحاد اسلام تا زمانی که پویندگی داشت و از رهنمودهای علمای بزرگ و رایزنی با عالمان خوشنام بهره‌مند بود، در عرصه‌های مختلف اجتماعی و خدماتی از جمله راهسازی، مدرسه‌سازی، مبارزه با قحطی، رساندن آذوقه به تنگدستان، مبارزه با احتکار و ربا، ساخت و تعمیر مسکن برای فقرا، ایجاد پرورشگاه و امثالهم تلاش فراوان کرد و در کنار این خدمات، لحظه‌ای از مقاومت در برابر دشمن خارجی و استبداد داخلی غافل نشد و با دقت و برنامه‌ریزی عالمانه، اثبات کرد که حرکتی مردمی است. ■

تاجر سیاسی که بعدها وکیل دماوند شد، علی‌دشتی (مدیر روزنامه شفق) و گویا کسرای.

اسماعیل راثین نیز در مقدمه‌ای بر کتاب قیام جنگل: یادداشتهای میرزا اسماعیل جنگلی، دروغهای عجیب و غریبی را درباره میرزا سر می‌دهد که کسی که کمترین شناختی از میرزا داشته باشد، بی‌پایگی و سستی ادعای نویسنده را می‌فهمد. او میرزایی را که سخت پایبند آموزه‌های اسلامی بوده، به کارهایی منتسب می‌کند که واقعاً حیرت‌انگیز است. البته وضعیت نویسنده این مقدمه به قدری علنی است که نورالدین کیانوری هم درباره‌اش

میرزا کوچک خان، یکی از بهترین الگوها برای جوانانی است که پیوسته در گوشه و کنار این سرزمین، علم مبارزه علیه استبداد و استعمار را برافراخته‌اند، از همین روست که هزاران قلم‌زهرآکین به کار می‌افتند تا چهره تابناک این دلاور مردان را به غبار تشکیکها و تردیدها بیالایند و در لباس روشنفکری و روشن‌اندیشی، گاه آنها را به فراماسونها ببندند و گاه به مارکسیستها.

می‌گوید که ابتدا عامل انگلیس بود، ولی بعداً رابیش را عوض کرد. آمریکاییها به او گفتند کتاب فراماسونری را چاپ کن و پول مفصلش را هم برای خودت بردار و انصافاً پول مفصلی هم گیرش آمد و ثروتی به هم زد. در هر حال، او نهایت سعی خود را کرده که میرزا را فراماسون جلوه دهد و چهره با صفا و مؤمن او را خدشه‌دار کند تا شاید نسلهای بعدی از یکی از بهترین الگوهای مبارزاتی خود محروم شوند. به نظر شما در دوره‌ای که هر سیاستمداری سعی می‌کرد خود را به کشور یا قدرتی منتسب کند و بسیاری از کسانی که حتی در این عرصه استخوان خرد کرده بودند، سرانجام لغزیدند و به بی‌راهه رفتند، هیئت اتحاد اسلام چگونه استقلال خود را حفظ کرد و رمز پایداری و عزتمندی آن چیست؟

نخستین رمز این ماندگاری، پایبندی به احکام و منش اسلامی و سپس خردورزی و اعتدال است. روحانیت با معنویت، پرهیزکار، آگاه به زمان و آشنای به آموزه‌های تعالی بخش و عزت آفرین، برای این حرکت، پشتوانه عظیمی بود. در یورش ویرانگر مرام کمونیسم که همه دنیا را به سرعت پیمود و ارزشها و باورهای دینی را در سراسر جهان تحت تأثیر قرار داد و در رفتار با مکاتب مخالف خود نهایت سببیت و خشونت را به کار برد، مقاومت هیئت اتحاد اسلام، بی‌نظیر و مثال‌زدنی است. این هیئت توانست در آن هیاهوی عظیم و خاتمان برانداز، از اسلام سخن بگوید و بر اجرای احکام اسلام پافشاری کند و یک گام هم از اهداف بلند و متعالی خود عقب نشیند و استوار بایستد، سنجیده سخن بگوید و واقع‌گرایانه عمل کند. میرزا در هنگامه کشتنها و بستنهایی که به نام انقلابیگری به راه

شبهه افکنیهاست که می‌گوید هیچ حسی نمی‌تواند با حس انسانی که خانه و ناموسش در معرض تجاوز قرار گرفته، برابری کند. حفظ و پاسداری از اینها را هیچ عقل سالمی ملامت نمی‌کند. دفع ضرر، حق هر موجود زنده‌ای است. آن کس که از دین و ملیت و وطنش دفاع نکند، بی‌تردید بی‌دین و بی‌وجدان است.

جنابعالی نقش نویسندگان و مورخین داخلی را دردناک‌تر از همقطاران خارجی آنها ذکر کردید. چرا و مشخصاً چه کسانی مطرح نظر شما هستند؟

همان‌طور که اشاره کردم نویسنده و مورخ خارجی وظیفه‌اش را توجیه عملکرد دولت استعمارگر در کشور مستعمره است و لذا کاری را می‌کند که بر عهده‌اش گذاشته‌اند، ولی وقتی از زبان یک هموطن، سخنانی را می‌شنویم که گاهی از تحلیلهای بیگانگان هم غلیظ‌تر است، واقعاً دردناک است. از جمله کسانی که درباره نهضت جنگل و هیئت اتحاد اسلام به تقلید از گزارشگران روسی سخن گفته، احسان طبری است که نهایتاً در زندان متوجه شد که عمری اشتباه فکر کرده است. او درباره میرزا کوچک خان و نهضت جنگل معتقد است که این جریان با تشویق فون پاشن، سفیر آلمان در ایران و یک آلمانی به نام گائوک، مشهور به هوشنگ که از یاران نزدیک میرزا بوده، راه‌اندازی شد. دیگر ملک‌الشعرا بهار است که با آن همه سوابق درخشان در مبارزات مشروطه ناگهان تغییر جهت می‌دهد و حرفهای عجیب و غریبی شبیه به این می‌زند که دو نفر از دعوت ترک یعنی بها بیک و روشن بیک به عنوان دعوت به اتحاد اسلام به تهران آمدند و با دموکراتها که از دولت وقت ناراضی بودند، متحد شدند و چیزی شبیه به لژ فراماسونی دایر و مردم را جلب کردند. مؤسس این هیئت دو نفر ترک مزبور و مرحوم سید محمدرضا مساوات بودند. میرزا کوچک خان هم جزو اعضای مؤسس این جمعیت بود که از سردار محبی و حزب اعتدال جدا شد و به هیئت اسلام پیوست. این حزب بعدها به هم خورد، ولی میرزا کوچک خان با اعتقاد به اتحاد اسلام به گیلان رفت و به وسیله دعوت ترک و آلمان به او اسلحه رسید.

بی‌پایگی این نوع ادعاها با استناد به مدارک مبرهن و صریح و به سادگی قابل اثبات است. حال چطور مرد سیاستمداری چون ملک‌الشعرا بهار که بی‌گمان از جریانات سیاسی و دستهای پنهان و پیدا باخبر بوده، این حرفها را می‌زند؟ الله اعلم!

او با کمال بی‌انصافی، دلیرمردان جنگل را که به اعتراف دوست و دشمن، ایران را از تجزیه حتمی نجات دادند، متجاسر، یاغی و عنصر نامطلوب می‌نامد و از سیاستمدار بدنامی چون وثوق‌الدوله فراماسون که عاقد قرارداد ننگین ۱۹۱۹ است، به نیکی یاد می‌کند! شاید بخشهای انگلیسیها پس از عقد قرارداد فوق به نشریات، به مذاق ملک‌الشعرا بهار که جزو مدیران نشریه‌ها بود، خوش آمده باشد که این چنین کارنامه مبارزاتی خود را به ننگ دفاع از این قرارداد استعماری می‌آلاید. جای دریغ است!

علی‌اکبر دهخدا در حاشیه کتاب زندگی احمدشاه با خط خود نوشته که ارباب جرایدی که مرجمتی انگلیس را دریافت کردند عبارت بودند از: زین‌العابدین رهنما، سید محمد تدین، ملک‌الشعرا بهار، سید ضیاءالدین، یک

وحدت و بسج

تمامی نیروها ممکن نیست. شعار این هیئت آیه شریفه «انما المؤمنون اخوه» بود تا با اعتصام به آن، تشتتها از میان برخیزند، برادرکشیها خاتمه یابند و دشمن امکان نفوذ در جبهه واحد مسلمین را پیدا نکند. این شعار وحدت، امیدهای بسیاری را برانگیخت و لذا جنگلیها با حداقل امکانات و با ایمانی راسخ توانستند در جریان سیاسی گیلان و ایران، تأثیر فوق العاده بگذارند و در واقع سرمنشأ بسیاری از حرکتها و اصلاح طلبانه بعدی باشند.

به نظر شما در شکل گیری این هیئت و تبیین اهداف و برنامه های آن، کدامیک از متفکرین اسلامی بیشترین نقش را داشتند و چگونه؟

اتحاد اسلام در میان مسلمانان و به ویژه شیعیان، حرکت جدیدی نبود. پیش از آن، سید جمال الدین اسدآبادی، همین مضامین را با قدرت تمام فریاد کرد و حماسه شور آفرینی را پدید آورد. او هر جا که رسید از وحدت مسلمانان سخن گفت و طرحهای جاودانه ای درآفکند و سرانجام نیز جان خود را در این راه مقدس فدا کرد. هر چند سید به اهداف عالی خویشتن نرسید، اما طرحی را در جهان اسلام پایه ریزی کرد که بعدها بناهای عظیمی بر آن استوار شدند. هیئت اتحاد اسلام نیز یکی از این بناهاست. اندیشه های سید جمال، اندیشه وران بی شماری را در کشورهای شیعی و سنی از جمله عراق، ایران، مصر، هند و ... الهام بخشید و تمامی کسانی که تحت تأثیر اندیشه های سید جمال حرکت کردند، خود از بزرگان سیاسی جهان اسلام شدند.

میرزا کوچک خان، یکی از بهترین الگوها برای جوانانی است که پیوسته در گوشه و کنار این سرزمین، علم مبارزه علیه استبداد و استعمار را برافراخته اند، از همین روست که هزاران قلم زهرآگین به کار می افتند تا چهره تابناک این دلاور مردان را به غبار تشکیکها و تردیدها بیالایند و در لباس روشنفکری و روشن اندیشی، گاه آنها را به فراماسونها ببندند و گاه به مارکسیستها.

ایشان در نامه ای به مفتی اعظم عثمانی، با شجاعت تمام نوشت، «تشکیل دولت اسلامی ممکن نیست مگر با تأیید جد من حضرت علی بن ابی طالب (ع)». این سخنان صریح، چنان دولت عثمانی را برانگیخت که تهدید کرد به ایران حمله می کند. شهید مدرس با لحنی قهرمانانه پاسخ داد، «همین قدر می دانم که هر کس بخواهد به سرزمین من تجاوز کند، تفنگ برمی داریم و او را می کشیم و بعد هم اگر مسلمان بودنش محرز شد، بر او نماز میت می خوانیم و دفنش می کنیم!»

بنابراین سید جمال الدین اسدآبادی و مرحوم شهید مدرس در شکل گیری اتحاد اسلام، بیشترین نقش را داشتند؟ همین طور است، اما ذکر این نکته را نیز ضروری می دانم که تفکر تشکیل یک اتحاد اسلامی به سالهای ۳۰ تا ۳۳

گفت و گو کرد و پس از رسیدن به نتایج محکم و دقیق، راهی گیلان شد و در آنجا هیئت اتحاد اسلام را پایه گذاری کرد. نخستین ثمره درخشان و پیروزی ناشی از وحدتی که در این هیئت شکل گرفت، چگونه تجلی کرد؟

در چهارده ذی قعدة سال ۱۳۳۳، نیروی قزاق در اثر رشادتهای جنگلیها زمینگیر شد و شکست خورد. در آنجا میرزا خطاب به یاران خود گفت، «برادران! حاصل اتحاد و اتفاق را دیدید و شاهد پیروزی را در آغوش کشیدید. پیوسته گفته ام و باز می گویم رمز پیروزی ما وحدت است و اتفاق که اگر این گونه باشیم، خداوند کمک خود را از ما دریغ نخواهد کرد.» دومین پیروزی قدرتمند هیئت اتحاد اسلام شکست امیر مقتدر، ضرام السلطنه و همپیمانان شاهسون او بود که نهایتاً به همبستگی بین خائنه های شاهسون خلخال و هیئت اتحاد اسلام انجامید و خلخال را به یکی از قدرتمندترین کانونهای هیئت تبدیل کرد. میرزا پیوسته بر حفظ وحدت و پرهیز از اختلاف و افتراق تکیه می کرد و رمز تسلط اجانب بر کشور را موفقیت او در ایجاد نفاق و دو دستگی می دانست. او اعتقاد داشت هیئت اتحاد اسلام حکم پزشکی را دارد که برای درمان این درد خانمانسوز، یعنی دو دستگی آمده است.

با توجه به باورها و عملکردهای میرزا، همکاری کوتاه مدت او با بلشویکها را چگونه تحلیل می کنید.

میرزا بر اساس شعارهایی که دولت جدید شوروی می داد و برای تقویت نیروهای خود و مقابله قاطعانه تر با استعمار انگلیس، مدت کوتاهی، آن هم بر اساس شرایط بسیار روشن و مبتنی با روسها همکاری کرد، اما پس از مدت کوتاهی دریافت که کمونیستها نقشه های خائنه ای در سر دارند و می خواهند ایران را زیر پرچم شوروی بیگانه و مخالف دین و قرآن و اسلام ببرند. آنها در این جهت رفتارهای بسیار زشتی نیز انجام دادند و از دخالتهای بی جا و قتل و غارت، آن هم تحت عنوان دوستی، چیزی کم نگذاشتند. میرزا خیلی زود نیات آنها را درک کرد و خطاب به همزمان خود گوشزد نمود که چون اینها به اسم دوستی آمده اند، ضررشان بیشتر است.

برخی از نویسندگان و مورخین، آبخور هیئت اتحاد اسلام را در بیرون از مرزها می جویند و استدلالهای ویژه خود را دارند. این نظرات را چگونه ارزیابی می کنید و برای آنها چه پاسخی دارید؟

مورخین و نویسندگان وابسته به شوروی و انگلستان که تکلیفشان معلوم است، اما از آنها بدتر نویسندگان وابسته به استبداد داخلی بودند که سر در آخور قدرتها داشتند و زندگیشان سراسر ننگ و فرومایگی بود و در اندیشه تنگشان تصور حرکت و جنبش مردمی جایی نداشت و هیچ حرکتی را بدون وابستگی به یک دوست خارجی، ممکن نمی دانستند. اینها بیشتر از اربابان خود تفکر سرچشمه گرفتن نهضت از خارج از کشور را تقویت می کردند. بعضی از اینها می گفتند که هیئت اتحاد اسلام را عثمانیها به سبک و سیاق فراماسوئری راه انداخته اند و میرزا هم عضو آن انجمن است! عده ای می گفتند که اینها با علمای نجف درارتباط هستند و از آنجا خط می گیرند. تشتت و آشفتگی به قدری در سخنان این گونه مدعیان تاریخ نویسی مستند، زیاد است که فرصت مبسوطی می خواهد تا این آراء بیان و نقد شوند. سخنان صادقانه میرزا، بهترین پاسخ به این



از میان روحانیون بزرگ ایران، چه کسی نخستین بار نسبت به ایجاد اتحاد اسلام پیشنهادی دولت عثمانی واکنش نشان داد و چگونه؟

دولت عثمانی داعیه رهبری جهان اسلام را داشت، لیکن به دلایل متعدد، از جمله از بین بردن ناجوانمردانه سید جمال و سپس نزدیک شدن به آلمان از سوی ملت های مسلمان و دولتهای اسلامی، مورد اعتماد و پذیرش نبود. شهید مدرس شاید نخستین عالم سیاستمدار، زیرک و باهوشی بود که کاملاً اهداف عثمانیها را می شناخت و لذا نظر مخالف خود را علیه اتحاد اسلامی مورد نظر عثمانیها و عدم پذیرش رهبری حکومت اسلامی توسط آنها اعلام کرد.

برمی گردد که ایران بر اساس قرار داد ۱۹۰۷ به دو منطقه نفوذ تقسیم شد. در این دوره، علمای بزرگی چون سید محمدرضا مساوات، سید محمد کمره ای، سلیمان محسن اسکندری، سید یحیی ندائانی (ناصر الاسلام)، میرزا طاهر تنکابنی، ادیب السلطنه سمیعی و از همه مهم تر، مرحوم مدرس به فکر ایجاد انجمن یا سازمانی با نام اتحاد اسلام بودند و تلاشهای فراوانی هم کردند، اما قریه فال به نام میرزا کوچک خان جنگلی خورد که با اندیشه های بلند خویش و آشنایی با اندیشه تمامی این بزرگان و از همه مهم تر، با آشنایی با قرآن و احکام اسلامی، این آرزو را جامه تحقق پوشاند. میرزا برای ایجاد این هیئت با بسیاری از علما



به عنوان ختام سخن، شما نقاط ضعف و قوت نهضت جنگل را در چه چیزهایی می‌بینید؟ مسلماً نقطه قوت نهضت جنگل، مبارزه با استبداد و استعمار و همگام شدن میرزا با سایر رجال خوشنام و ایراندوست برای جلوگیری از سلطه بیگانه و تسلط عوامل استعمار انگلیس بر کشور ماست و از این جهت کارنامه نهضت جنگل روشن است، اما نقطه ضعفهای این جریان چند نکته عمده هستند. یکی از آنها ضعف سازماندهی در این نهضت است. جریان و سازمانی که می‌خواهد حرکت و مبارزه گسترده‌ای را ساماندهی کند، باید انسجام مطلوبی داشته باشد و در آن سیستمی وجود داشته باشد که بتواند دائماً عناصر صالح و ناصالح را از هم جدا کند، چون حضور برخی از افراد سست عنصر یا ناپایا کسانی که در هر گردنه‌ای از گردنه‌های خطر مبارزه، احتمال خیانتهشان وجود دارد، قطعاً به جنبش لطمه می‌زند، از این جهت ما در این نهضت مقداری مسامحه می‌بینیم، آن هم به خاطر این است که مدیریت بسیار قوی و قدرتمندی بر این جریان حاکم نبوده که آن را منسجم سازد. نکته بعدی عدم استحکام در پیش‌بینی و محاسبات سیاسی است. ما هنگامی که توانمندی مرحوم مدرس را در رصد آنچه که در کشور می‌گذرد، ملاحظه می‌کنیم و خنثی کردن پیشاپیش ترندها را که بسیاری از رجال سیاسی آن روز فاقد آن بودند در وی می‌بینیم و در نهضت جنگل دنبال الگوی مشابهی می‌گردیم، در این زمینه توفیقی برایمان حاصل نمی‌شود، یعنی ضعف محاسبات سیاسی و عدم پیش‌بینی‌های مدیرانه موجب شده که این نهضت لطمه‌های جدی ببیند. به نظر من مدیریت نهضت جنگل از این جنبه هم مقداری ضعف دارد، با این همه باید گفت که این ضعفها به هیچ وجه به نیکبانی این نهضت در تاریخ معاصر ایران لطمه‌ای نمی‌زند و کماکان جنگلیها به عنوان طلایه‌داران مبارزه با استعمار انگلیس و ایادی آن، نامور و جاودانه خواهند ماند. ■

امنیت و دموکراسی را به ارمغان آورده است، اما حوادث بعدی نشان دادند که این تحلیل تا چه حد بی‌پایه است. اشاره کردید که مرحوم مدرس معتقد بود که میرزا باید به تدریج حوزه فعالیتش را به تهران منتقل کند. آیا به نظر شما در آن شرایط، آمدن میرزا به تهران و فعالیت او در مرکز، می‌توانست تأثیر مورد نظر را بگذارد؟

مسلماً اگر میرزا می‌توانست با تمهیداتی و با اقتدار وارد تهران شود، حداقل رضا خان مقداری کنار می‌کشید و یا دست کم احتمال این کار، بسیار زیاد بود، شاهد این مدعا هم همان احساس خطری بود که آخر الامر از حضور جنگلیها در رضاخان به وجود آمد. می‌دانید که نمایندگان میرزا به تهران آمدند و با قوام السلطنه صحبت کردند و او هم گفت که باید مستقیماً با رضاخان صحبت کنید. برای فردای آن روز وقت گرفتند. چون رضاخان از این نیت آنها اطلاع داشت و می‌دانست اگر به آن شکل پیش بروند، اقتدار و نفوذ زیادی پیدا خواهند کرد، همان شبانه به طرف گیلان حرکت کرد و حمله به نیروهای میرزا را طراحی کرد که نهایتاً به پراکنده شدن جنگلیها و یخ‌زدن و مرگ میرزا و گانوک منتهی شد. البته ما در تاریخ دو نفر را به نام گانوک می‌شناسیم. یکی فردی است که در رشت همراه میرزا بود و بسیار هم به او علاقه داشت و بسیار هم به میرزا وفادار بود و یکی هم گانوک آلمانی است. این مطلب را در اسناد یافته‌ام. ظاهراً جنابعالی هم در مرکز مطالعات تاریخی، درباره مجموعه‌ای از اسناد مرتبط با میرزا، پژوهش کرده‌اید. در مورد سیر تاریخی این اسناد و آنچه که از آنها استنباط کرده‌اید، نکاتی را ذکر کنید.

حدود هفت هشت سال قبل، مرکز مطالعات تاریخی، مجموعه نفیس و بسیار ارزنده‌ای از اسناد را برای بررسی در اختیار من گذاشت. البته من سعی کردم درجه اولها را انتخاب کنم. این اسناد طبیعتاً از آغاز حرکت میرزا تا پایان آن نهضت را نشان می‌دهند. مثلاً اسنادی درباره تبلیغات میرزا علیه انگلستان و یا رفتن سپاهیان آبرونساید به شوروی پس از انقلاب روسیه که قصد داشتند از گیلان عبور کنند و به قفقاز بروند و با بلشویکها بجنگند و نگذارند که آنها موفق بشوند. باداشتهای آبرونساید نشان می‌دهند که میرزا از حرکت آنها ممانعت می‌کند و می‌گوید که اگر قدم به گیلان بگذارند، آنجا را اشغال می‌کنند و فقط اجازه عبور را به قشون آبرونساید می‌دهد که البته او به قولش وفا نمی‌کند و سر پل منجیل به جنگلیها حمله می‌کند. این نکته برای من بسیار جالب بود. به هر حال با بررسی اسناد به مطالب مهمی برخوردیم. مثلاً مذاکراتی که از طرف دولت مرکزی با جنگلیها داشتند و به اصطلاح می‌خواستند با استفاده از چهره‌هایی چون احمد آذری آشتی‌کنانی به راه بیندازند که البته به جای صلح و آرامش، در آن منطقه اعمال خلاف انجام دادند و عده‌ای را هم دار زدند. به هر حال از این فعالیتها اسناد زیادی هست تا می‌رسیم به سندی که در مورد پیدا کردن جنازه میرزا در برقه‌ها هست و یا چند توبه‌نامه که گمانم هفت هشت ده‌تایی می‌شود و بعضیها هم خون‌آلود هستند.

آیا بنا هست که این اسناد چاپ شوند؟

البته در هنگام برگزاری کنگره بزرگداشت میرزا کوچک خان قرار بود چاپ شود و مسئولین کنگره هم خیلی تلاش کردند، ولی این اتفاق نیفتاد. البته این اسناد تنظیم شده‌اند و اگر چاپ شوند، حداقل دو جلد کتاب جامع و جالب خواهد شد.

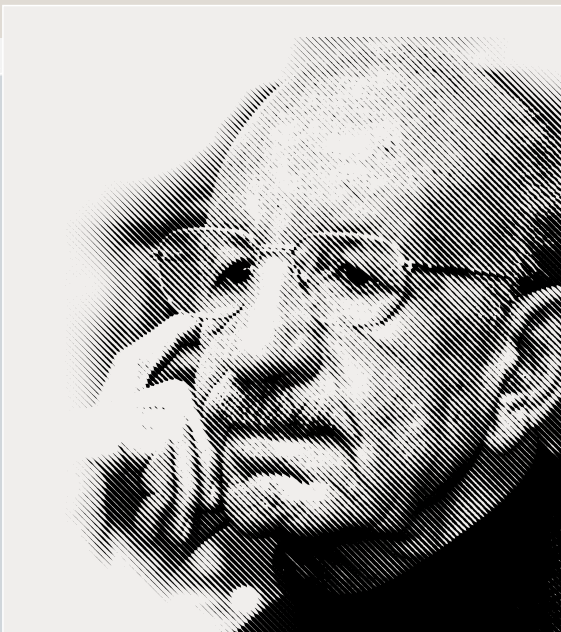
که بسیار مهم بودند و جنبه سیاسی داشتند، نوع خاصی امضا می‌کردند و برای اسناد معمولی نوع دیگر و لذا امضا و نحوه نگارش پاسخ این سؤال یا شیوه دقیق مرحوم مدرس در پاسخگویی به مسائل سیاسی و نوشتن اسناد سیاسی، سازگار نیست. البته در اصل قضیه تفاوت چندانی ایجاد نمی‌شود، چون حرکت میرزا مورد علاقه و تأیید مرحوم مدرس بود، زیرا رضاخان را خوب شناخته بود و علت علاقه‌اش به میرزا هم، مقابله او با رضاخان بود و به‌رغم برخی از تحلیلها که قصد دارند رابطه میرزا و رضاخان را در مقطعی رابطه‌ای حسنه جلوه دهند، میرزا خیلی خوب فهمیده بود که با وجود رضاخان که دست‌پرورده و دست‌نشانده انگلیس است، نمی‌توان به دموکراسی دست پیدا کرد. یکی از شیوه‌هایی که انگلیسیها برای حمایت از رضاخان و ایجاد محبوبیت برای او در پیش گرفتند، وارونه جلوه دادن

نقطه قوت نهضت جنگل، مبارزه با استبداد و استعمار و همگام شدن میرزا با سایر رجال خوشنام و ایراندوست برای جلوگیری از سلطه بیگانه و تسلط عوامل استعمار انگلیس بر کشور ماست و از این جهت کارنامه نهضت جنگل روشن است.



کلنل محمد تقی خان پسیان

حرکتیهای چون مبارزه مرحوم مدرس، نهضت جنگل، قیام شیخ محمد خیابانی و قیام کلنل پسیان بود. آنها این جنبشها را یاگیری و شکستن حریمهای قانونی قلمداد می‌کردند و طبیعتاً کسی که این حرکتها را سرکوب می‌کرد، تبدیل به قهرمان ملی می‌شد و این‌گونه وانمود می‌کردند که رضاخان پس از یک دوره اغتشاش و آشفتنگی، برای ایران



همزمانی تلاشهای استعمارستیزانه شهید آیت الله سید حسن مدرس با میرزا کوچک خان و نیز کلنل محمدتقی پسیان، بسیاری از تاریخ پژوهان را به بررسی و کشف ابعادی از ارتباط و هماهنگیهای احتمالی میان آنها واداشته است.

در گفت و شنودی که می خوانید دکتر علی مدرسی، (نوه دختری آیت الله مدرس) و از پژوهندگان تاریخ زندگی او، به بازنمایی پاره ای از این ارتباطات پرداخته است.

■ «میرزا کوچک خان و سید حسن مدرس»
در گفت و شنود شاهد یاران با دکتر علی مدرسی

میرزا دنباله روی سیاست مدرس بود...

بودند. در مورد تأیید میرزا، شواهد نشان می دهند که مرحوم مدرس فقط یک بار به شکل علنی از میرزا نام برد و آن هم در هنگام نطق در مجلس بود که با صراحت گفت، «ای کاش در این شرایط سخت، مردان ایراندوستی چون میرزا تقی خان امیرکبیر، میرزا کوچک خان جنگلی و کلنل پسیان را داشتیم.» بنابراین مرحوم مدرس به شکل علنی فقط در همین جا از میرزا کوچک خان حمایت کرد.

ارتباط میان مدرس و میرزا کوچک خان به چه شکل برقرار بود و چگونه تداوم پیدا کرد؟ تا جایی که ما اطلاع داریم رابط بین مدرس و میرزا، مستوفی الممالک بود که با نام مستعار منشی این کار را می کرد و البته از این ارتباط در اسناد تاریخی هم نشانه هایی وجود دارد. مستوفی الممالک نهایت سعی خود را کرد میرزا را در گیلان به عنوان یک ذخیره برای استقلال کشور نگه دارد تا در موقع مناسب، علیه رضاخان وارد صحنه شود، اما

مبارزات میرزا کوچک خان تا چه حد متأثر از فعالیتهای سیاسی مرحوم مدرس در تهران بود و در راستای آن شیوه و منش سیاسی، تا کجا می توانست به حرکت خود ادامه بدهد؟

قبل از آغاز صحبت باید بگویم که اکنون در بررسی تاریخ، گرایشی محسوس به عملکرد چهره های تاریخ معاصر دیده می شود. البته من با نقد مخالف نیستم، اما ما نمی توانیم درباره مردان ارزشمند تاریخ خود به گونه ای صحبت کنیم که جامعه نسبت به آنها بی اعتماد شود. ما در حال حاضر به چنین افرادی نیازمند هستیم. طبیعتاً ممکن است عیوبی نیز بر این افراد مترتب باشد، اما آن عیوب و نقدها نباید موجب گردد که این افراد از چشم مردم، به ویژه نسل جوان بیفتند. اما در پاسخ سؤال شما باید گفت که میرزا کوچ خان را می توان در مجموع دنباله روی مدرس محسوب کرد. آن نکته ای که مطمح نظر مرحوم مدرس و نیز مستوفی الممالک بوده، این است که در تقویت میرزا یکپوشند و او را به سوی تهران روانه کنند، همان گونه که قصد داشتند کلنل محمدتقی پسیان را از مشهد به تهران بکشانند و در واقع حرکتی شبیه به آنچه که در ایام مشروطه اتفاق افتاد که برای مقابله با استبداد، نیروهای آزادیخواه و وطن پرست به طرف مرکز روانه شوند و به عقیده من نفس اعلام توسط میرزا و همچنین گرایش محمدتقی خان پسیان برای ایجاد جمهوری خراسان، یک قدم آنها را از اندیشه و آرمان مدرس بازداشت، چون او اعتقاد داشت که تمام اصلاحات باید از مرکز و پایتخت سرچشمه بگیرد و فقط در این صورت است که دشمن نمی تواند این جنبشها را سرکوب کند، اما اگر این افراد در نقاط مختلف ایران و به شکل خودمختار عمل کنند، حتی اگر به تجزیه اعتقاد هم نداشته باشند، این امکان را برای دشمن فراهم می سازند که از پایتخت و با قشون کشی به آن نواحی، آنها را سرکوب کنند.



پس پرسش و پاسخی که از مرحوم مدرس درباره میرزا شده چیست؟ من در جریان تحقیقات تاریخی به صحت آن سند اعتماد پیدا نکردم، زیرا شواهد نشان می دهند که امضای پای این اسفتنا به مرحوم مدرس تعلق ندارد. ایشان در مورد اسنادی

مستوفی الممالک نهایت سعی خود را کرد میرزا را در گیلان به عنوان یک ذخیره برای استقلال کشور نگه دارد تا در موقع مناسب، علیه رضاخان وارد صحنه شود، اما اساتید انگلیسی رضاخان هم بسیار باهوش بودند و امروز سر بریده میرزا را در مقابل او گذاشتند و روز بعد هم سر محمدتقی خان پسیان را آوردند و گردباد حوادث، افراد میهن پرست را یکی پس از دیگری از بین برد و افرادی را بر جای آنها گمارد که تحت کنترل سیاست استعماری انگلیس

اساتید انگلیسی رضاخان هم بسیار باهوش بودند و امروز سر بریده میرزا را در مقابل او گذاشتند و روز بعد هم سر محمدتقی خان پسیان را آوردند و گردباد حوادث، افراد میهن پرست را یکی پس از دیگری از بین برد و افرادی را بر جای آنها گمارد که تحت کنترل سیاست استعماری انگلیس

داشت و روزگاری همدرس و دوست او بود، موجب شد که بماند.

پس در واقع، انگیزه دکتر حشمت، ابتدا دور کردن میرزا از مهلکه و نیز کمک به مجروحان بوده است.

بله، او در کنار مجروحان ماند و تا ۴۸ ساعت هم که مطمئن شد میرزا از محاصره بیرون رفته و خالو قربان هم خط محاصره را شکسته، تسلیم نشد و به درمان مجروحان و پرستاری از آنها پرداخت. عده‌ای از جنگلیها به طرف طالقان رفتند و بعضی‌هاشان در روستاهای آنجا دستگیر شدند. در این موقع، تأمین نامه‌ها به وسیله هواپیما پخش می‌شدند و همین نشان می‌دهد که مسئله تأمین و تسلیم، مربوط به بعد از این رویداد است.

دکتر حشمت به این تأمینها و وعده‌ها چقدر اطمینان داشت؟ البته انگیزه نجات خودش را هم مسلماً داشته، ولی بیشتر ماند که آنها را نجات بدهد. او پزشک انساندوست و مردم دوستی بود و در میان متنفذین منطقه دوستانی داشت، چون از تجربه‌ها و طبابت او استفاده می‌کردند. دکتر در رشت هم محبوبیت داشت و مردم می‌خواستند که او از این وضعیت نجات پیدا کند.

به نظر شما غیر از مسائلی که عنوان کردید، دیگر چه عواملی موجب دستگیری و مرگ دکتر حشمت بودند؟ عوامل بی‌شماری بودند که جنگلیها و عناصر مهم آن یعنی میرزا کوچک خان و دکتر حشمت را سد راه مطامع خود می‌دیدند. زمینداران، سرمایه‌داران، سیاستمداران و دولتیان، هر یک برای مخالفت با آنها دلایل خاص خودشان را داشتند. در میان دولتیان دو تن شاخص هستند: تیمورتاش و استاروسلسکی، افسر روسی که از سوی دولت مرکزی برای ریشخند کردن جنگلیها، اختیار تام داشت. او هم مثل زمامداران و دولتیان می‌دانست که برای آینده نامطمئن خود، مال‌اندوزی کند و در گزارشهای آبرونساید به موارد زیادی از حیف و میل پولها و سندسازیه‌ها و برداشتن از حقوق سربازان و قزاقان روسی که گروهی از آنان اصلاً وجود خارجی نداشتند، اشاره می‌شود. این فرد به طور عام، با وقایع جنگل و به طور خاص با شخص دکتر حشمت مبارزه می‌کرد و در اعدام دکتر حشمت، نقش مرموز و اصلی را داشت.

افراد متنفذی که در جلب اعتماد نسبی دکتر حشمت برای اتخاذ تصمیمی که نهایتاً به دستگیری او منجر شد، نقش داشتند، چرا برای جلوگیری از اعدام او اقدامی نکردند؟ تا حدودی اقداماتی کرده بودند، ولی استاروسلسکی تصمیم گرفته بود همان روز دستگیری، آنها را محاکمه و اعدام کند. این ماجرا، یک جریان سیاسی پشت صحنه دارد. استاروسلسکی پس از انقلاب روسیه، در ایران حکمران نظامی بود. از خاطراتی که بعدها پیدا شدند، آشکار گردید که او در عین حال که در خدمت نیروهای قزاق ایران بود، مطامعی را هم در سر داشت، از جمله این که می‌خواست گیلان را جدا و به عنوان حکومتی مستقل به آذربایجان و گرجستان ضمیمه کند تا چنانچه افسران ارتش تزار توانستند در جنگ و گریز با بلشویکها، موفق شوند، آن حکومت را به آنان تقدیم کند. از نظر روابط خارجی، مسائل دیگری هم مطرح بودند که او به همان دلایل اصرار داشت که هر چه سریع‌تر دکتر حشمت را اعدام کند. البته اگر دستش به میرزا هم می‌رسید، برای اعدام او هم تردید نمی‌کرد.

چه ارتباطی بین اعدام دکتر حشمت و دستیابی استاروسلسکی به مطامع سیاسیش وجود داشت؟ او معتقد بود که با از بین رفتن میرزا و دکتر حشمت نهضت جنگل از بین می‌رود، البته تکیه‌اش بیشتر بر میرزا بود، ولی وقتی میرزا به ارتفاعات تنکابن و بعد به لاهیجان رسید و پناه گرفت و استاروسلسکی متوجه شد که امکان دستگیری او

دکتر حشمت گفت، «من از روز اولی که وارد جنگل شدم می‌دانستم که مصلوب خواهم شود و برای همین هیکل صلیب را از سینه خود آویخته‌ام.» و منظورش کمر بند چرمی‌ای بود که به شکل ضربدر روی بدنش می‌بست.

نیست، بدرفتاریهایش را با دکتر حشمت شروع کرد. در لاهیجان دکتر حشمت و همراهانش مورد اهانت قرار می‌گیرند و دکتر مطمئن می‌شود که دیگر امید نجاتی نیست و همه وعده‌ها، فریبی بیش نبوده‌اند. او به وسیله برادرانش برای میرزا محمدخان تیمیمی پیغام می‌فرستد که وسیله‌ای فراهم کند تا او را از رشت به تهران ببرند، اما تیمورتاش، فرماندار غیرنظامیان گیلان و استاروسلسکی که در کینه‌توزی نسبت به جنگلیها، سوابق طولانی داشتند، فرصتی برای اقدام مؤثری از سوی تهران را باقی نگذاشتند.

آیا میرزا از این جریان‌ات خبر داشت و واکنش او چه بود؟ هنگامی که میرزا شنید که دکتر و همراهانش را به لاهیجان برده و در آنجا مأموران به آنها توهین کرده‌اند، گفت، «انالله و انا الیه راجعون» که کاملاً نشان می‌دهد همراه و هم‌رزم همیشگی خود، دکتر حشمت را از دست رفته می‌دانست.

از فضای حاکم بر دادگاه دکتر حشمت و به ویژه از اعمال نفوذ هایی که دال بر ساختگی بودن محاکمه بود، چه نکات قابل ذکری وجود دارند؟

دکتر حشمت یک روز پس از ورود به رشت به دادگاه برده شد و در آنجا محاکمه و محکوم گردید. کوچک‌پور در خاطراتش نقل می‌کند که دکتر حشمت و همراهانش را از لاهیجان و با درشکه به رشت آوردند، در حالی که آنها را طناب پیچ کرده بودند، آنها را به باغ محتشم بردند. بازجویی افراد در این دادگاه از سه دقیقه تجاوز نمی‌کرد. دکتر حشمت را با وضعی دردناک و در

حالی که خون از پاهایش می‌چکید، به دادگاه بردند و برگه‌ای بازجویی را جلوی رویش گذاشتند. دکتر آنها را خواند و گفت من اینها را نگفته‌ام. در تفتیش بدنی از دکتر، ۴۵ اشرافی به دست آمد. قاضی پرسید، «بقیه اشرافیها را چه کرده‌اید؟» دکتر حشمت جواب داد، «من یک سرباز وطن‌بودم و این وجه کفاف مخارج را نمی‌داد.» قاضی پرسید، «بقیه پولها نزد میرزا کوچک است؟» دکتر حشمت برآشفته و گفت، «میرزا کوچک میرا از

این گونه تهمتهاست.» قاضی پرسید، «الان میرزا کوچک کجاست؟» دکتر حشمت جواب داد، «من از محل سکونت فعلی او اطلاعی ندارم.» در این هنگام یک افسر قزاق ایرانی به نام عبدالجواد قریب، سیلی محکمی به دکتر حشمت زد که عینکش افتاد و شکست. این برخورد ناجوانمردانه، خوشایند دیگران نبود. دکتر حشمت گفت، «من از روز اولی که وارد جنگل شدم می‌دانستم که مصلوب خواهم شود و برای همین هیکل صلیب را از سینه خود آویخته‌ام.» و منظورش کمر بند چرمی‌ای بود که به شکل ضربدر روی بدنش می‌بست. اتهاماتی را که دکتر حشمت به استناد آنها محاکمه و اعدام شد، ذکر کنید.

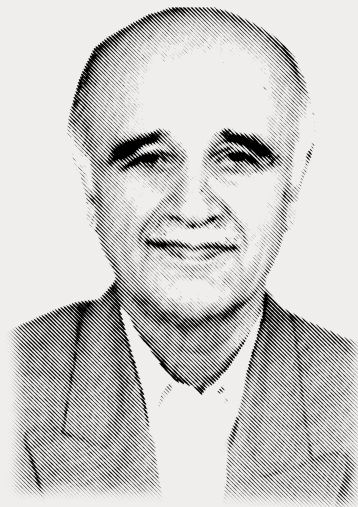
از دکتر حشمت پنج سؤال پرسیدند که به دوتا از آنها کلاً جواب نداد. از جمله اتهامات او یکی این بود که تو با وجود آنکه می‌دانستی که جنگلیها علیه دولت مرکزی می‌جنگند، با آنها همکاری کردی، در حالی که این دولت مربوط به همین ملت است و دولت خارجی نیست و به تو هم تأمین داده است. از طرفی می‌دانستی که اگر کسی میرزا را به خانه‌اش راه بدهد، خانه‌اش را آتش می‌زنیم و او را دستگیر می‌کنیم. تو با این‌که این چیزها را می‌دانستی چرا میرزا را راه دادی و او را به طرف لاهیجان بردی و جا و مکان دادی. تو تجزیه‌طلب و نسبت به دولت ایران، باغی هستی و آگاهانه دست به اسلحه برده‌ای و علیه حکومت ایران جنگیده‌ای.

فضای عمومی محل اعدام و دادگاه با توجه به پیشینه و



محبوبیت دکتر چگونه توصیف شده است؟

دادگاه در ساعت ۱۲/۵ تعطیل و زندانی به بیرون برده شد. کلنل استاروسلسکی بلافاصله حکم اعدام را تأیید کرد و قرار شد قبل از ساعت ۵ بعدازظهر همان روز، اجرا شود. ساعت ۲/۵ بود که دادگاه تشکیل و رأی نهایی برای دکتر حشمت خوانده شد. سؤال شد که آیا حرفی برای گفتن دارد؟ پاسخ داد که فقط شخصی روحانی پیاید که برای او دعا کند. کمی قبل از



دکتر

از بیست و دوم اردیبهشت ماه ۱۳۹۸ ه.ش که دکتر حشمت جنگلی طالقانی در میدان قرق کارگزاری رشت بر دار شد تا هم اینک، واپسین فراز از تاریخ حیات او، محل تضارب تحلیلها و انگاره‌های گوناگون است. آنچه مورد وفاق جمله تحلیلگران است، ناجوانمردی مقامات نظامی و دولتی در مورد وی و نیز آرامش و وقارش در پذیرش فرجام مقدر اوست، اما سخن اینجاست که آیا به کردار او در این برهه می‌توان واژه «تسلیم» اطلاق کرد؟

در گفت و شنودی که از نظر می‌گذرانید، محقق محترم جناب سید محمد تقی میرابوالقاسمی در صدد پاسخگویی به این پرسش است. وی درباره زندگی و زمانه دکتر، پژوهش مبسوط و پر دامنه‌ای را انجام داده و آن را در قالب کتاب «دکتر حشمت و اندیشه اتحاد اسلام در نهضت جنگل» به اهل نظر عرضه داشته است.

■ «نیم‌نگاهی به واپسین برگ از کتاب زندگی دکتر حشمت جنگلی»

در گفت و شنود شاهد یاران با سید محمد تقی میرابوالقاسمی

دکتر «تسلیم» نشد، «دستگیر» شد...

در تحلیلهای تاریخی در زمینه نهضت جنگل، برخی معتقدند که دکتر حشمت از زندگی و مبارزه جنگلی خسته شده بود و به همین دلیل هم تسلیم شد و عده‌ای نیز بر این باورند که او در تحلیلهای خود به این نتیجه رسید که این شیوه مبارزه، کارآمدی خود را از دست داده است و راه به جایی نمی‌برد. شما به عنوان فردی که درباره پیشینه، زندگی و افکار دکتر حشمت پژوهش نسبتاً جامعی داشته‌اید، در مقام پاسخگویی به این انگاره‌ها چه گفتنی‌هایی دارید؟

در پژوهشهایی که درباره زندگی و عملکرد دکتر حشمت انجام گرفته‌اند، پاسخ به این سؤال، در واقع پاسخ به اساسی‌ترین و اصلی‌ترین نکته مبهم زندگی اوست. من در کنگره سال گذشته بزرگداشت میرزا کوچک خان و نهضت جنگل نیز به این نکته اشاره کردم که واژه تسلیم معمولاً توسط کسانی به کار گرفته می‌شود که یا در جریان نهضت جنگل نقشی نداشته‌اند و خاطرات خود را نوشتند و یا متأسفانه از دور، دستی بر آتش داشتند و نمی‌دانستند بر کسانی که آن غرقاب و گرداب گرفتار آمده بودند، چه گذشت و بر اساس اعلامیه‌ها و حرفهایی که دیگران منتشر کردند، از کلمه تسلیم استفاده کردند. از جمله مرحوم فخرایی که اصولاً در دوره دوم نهضت جنگل حضور داشت، در حالی که افرادی چون اسماعیل جنگلی که در سراسر نهضت حضور فعال داشت و یا دیگر افرادی که از نزدیک در جریان نهضت و به ویژه دوره اول آن که دکتر حشمت در آن نقش برجسته‌ای داشت و در همان دوره هم از بین رفت، به جای «تسلیم» از واژه «دستگیری» استفاده می‌کنند که به اعتقاد من، این تعبیر، صحیح است. اگر بخواهیم از تعبیر «دستگیری» به جای «تسلیم» استفاده کنیم، مسئله قول تأمین از سوی رژیم که البته به آن وعده وفا نکرد، به نظر شما چگونه تفسیر می‌شود و از فرآیند فرستادن قرآن و تأمین، چه مفهوم دیگری به ذهن شما متبادر

می‌گردد؟

قول تأمین و امثال این پیشنهادها اختصاص به دکتر حشمت نداشت و این قول را به همه جنگلیها داده بودند و از همه بیشتر به شخص میرزا و این گونه وعده و وعیدها، دلیل متقنی بر تسلیم دکتر حشمت نیست. اگر خاطرات دو نفری را که ذکر می‌کنم، منتشر نمی‌کردند و من در جریان آنها قرار نمی‌گرفتم، شاید خود من هم همین تصور را داشتم که دکتر حشمت خسته و درمانده شده و خود را تسلیم کرده است. این خاطرات، یکی مربوط است به میر احمد زمانی که در گروه دکتر حشمت بود و دیگری صادق خان کوچک‌پور که در گروه میرزا فعالیت می‌کرد. صادق خان افسر نظامی بود که با میرزا، در محاصره قرار گرفت و در خاطر آتش صراحتاً نوشته است که نقشه‌ای در کار بود که میرزا و دکتر حشمت و همه جنگلیها

در محاصره قرار بگیرند.

ماجرای این محاصره و پیامدهای آن چه بود؟

بیست هزار قزاق، جنگلیها را از فوئات تعقیب کردند. هواپیماهای انگلیسی هم از قزوین آنها را دنبال کردند و به محض این که از جنگل بیرون آمدند، گلوله بارانشان می‌کردند. آنها تا وقتی که در جنگل بودند، در استار بودند و در پناه جنگل به طرف ارتفاعات تنکابن حرکت کردند. در تنکابن، گروه خلعتبریها سوارهاشان بودند. به فوئات هم که نمی‌توانستند برگردند چون قزاقها در جستجوی آنها بودند. در مسیرهای دیگر هم که مشکل هواپیماهای انگلیسی را پیش رو داشتند و نمی‌توانستند از جنگل خارج شوند، می‌ماند راه طالقان که هر چند برفی بود، اما تنها راه باقیمانده بود و به جنگلیها این امکان را می‌داد تا خود را از مهلکه نجات دهند و به قاضی محله و مازندران برسند. در اینجا هفتاد نفر از جنگلیها به عللی که ذکر کردم از میرزا جدا شدند. دکتر حشمت و میرزا در فاصله پانزده کیلومتری کوهستانی دربارۀ ماندن عده‌ای و رفتن عده‌ای دیگر با هم صحبت می‌کردند و از آنجا که حدود ۷۰ مجروح همراه داشتند، حرکت بسیار کند صورت می‌گرفت. سرانجام مشخص شد که دکتر حشمت تصمیم گرفته در گاوور بماند و میرزا از نزدیکیهای گاوور، به طرف کشکو برود.

میرزا موافقت کرد؟

با این پیشنهاد دکتر حشمت، همه در بهت فرو رفتند. میرزا نخست تمایلی به قبول راه پیشنهادی دکتر نداشت، اما می‌دانست که جنگلیها در محاصره‌اند و قتل عام یا دستگیری آنها، نهضت را نابود خواهد کرد و او و دکتر حشمت هم بی‌تردید از بین خواهند رفت. دکتر حشمت هم این را خوب می‌دانست، اما از سویی وجود مجروحان و از سوی دیگر امید به یاری میرزا محمدخان تمیمی که با وثوق الدوله همکاری

واژه تسلیم معمولاً توسط کسانی به کار گرفته می‌شود که یا در جریان نهضت جنگل نقشی نداشتند و خاطرات خود را نوشتند و یا متأسفانه از دور، دستی بر آتش داشتند و نمی‌دانستند بر کسانی که آن غرقاب و گرداب گرفتار آمده بودند، چه گذشت و بر اساس اعلامیه‌ها و حرفهایی که دیگران منتشر کردند، از کلمه تسلیم استفاده کردند.

پشت سر او حرکت می‌کردند، افزوده می‌شد. میرزا در کنار درخت کهنسال و سرسبزی که آن روز در کنار آرامگاه و در حیاط مسجد چله‌خانه دیده می‌شد، ایستاد و سخنان خود را با آیه «و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون» آغاز کرد و پس از اشاره به کارهای دولت و خیانت‌های دولتمردان درباره مرگ دکتر حشمت، اشاره کرد که با فقدان این مرد بزرگ، هنوز کمرمان راست نشده و این ضایعه برای ما بسیار گران و تحملش بسیار سخت بود و از خدا می‌خواهیم که به ما توفیق گرفتن تقاص خون او را از جلادان خون آشام بدهد. سپس اعلامیه رسمی جمعیت انقلاب سرخ ایران با عنوان «هوالحق» و با عبارت «فریاد ملت مظلوم ایران از حقوق فدائیان جنگل» خوانده شد.

از پیشینه و وجاهت دکتر حشمت در خطه رشت و اطراف آن بگوئید، او در آن خطه از چه جایگاهی برخوردار و علل آن چه بود؟

این روزها مردم نزد پزشک می‌روند، ولی در گذشته، پزشک به سراغ مردم می‌رفت، یعنی مثلاً مردم لشت نشا خبردار می‌شدند که دکتر حشمت به آنجا آمده و به او مراجعه می‌کردند. پدر دکتر حشمت، عباسقلی حشمت‌الاطباء، در طالقان پزشک تجربی بود. دکتر هم اطلاعات اولیه خودش را از پدرش می‌گیرد و در همان طالقان و اوآنک سه سالی درس می‌خواند. تابستانها همراه پدر به تنکابن و گیلان می‌آمد و برای مردم چهره شناخته شده‌ای بود. دکتر کمی هم در تهران تحصیلات پزشکی می‌خواند و چون به مسائل اجتماعی علاقه دارد، به طور مستمع آزاد به دانشکده حقوق می‌رود و با فلسفه و مسائل حقوقی هم آشنا می‌شود. البته این وقایع به قبل از استبداد صغیر و نهضت مشروطه برمی‌گردند. موقعی که محمد علیشاه مجلس را به توپ می‌بندد، نیروهای گیلانی از یک سو و بختیارپها از سوی دیگر برای فتح تهران می‌آیند و در تبریز هم مبارزات گسترده‌ای ادامه دارد. برای درمان مجروحان، در حصارک درمانگاهی تأسیس می‌شود. در اینجا نکته مبهمی در تاریخ هست که متأسفانه کسی تحقیق درستی درباره آن انجام نداده است و آن هم اشاره به «پزشک جوان طالقانی» است که معلوم نمی‌شود منظور دکتر حشمت است یا فرد دیگری. البته از طالقانیها ۱۲ نفر در نهضت مشروطه و نهضت جنگل نام برده شده که موقعیتهای حساسی هم داشتند. در آن دوره، طالقان جزو استان گیلان بوده، یعنی از زمان صفویه به بعد که حکومت‌های کوچکی چون خاندان کیانی و الحاقیه توسط حکومت مرکزی از بین رفتند، طالقان



بسیار کم حرف می‌زد و زیاد کار می‌کرد. نگاهی نافذ داشت و بسیار کنجکاو بود و تا پاسخ سئوالش را نمی‌یافت، از تلاش دست برنمی‌داشت. بسیار صبور بود و با آن که از پر حرفی بدش می‌آمد، اما وقتی بیماران برایش درد دل می‌کردند، همه را گوش می‌داد و نکات تازه را یادداشت می‌کرد.

تقریباً در حوزه قزوین قرار گرفت، اما عملاً جزو گیلان بود و مردم طالقان هم از لحاظ تأمین معاش تا همین اواخر با گیلان رفت و آمد زیادی داشتند. دکتر حشمت به درد مردم می‌رسید. من خودم دو سالی در آموزش و پرورش لشت نشا خدمت کرده و از اهالی آنجا حکایت‌های بسیاری را درباره او شنیده‌ام. مردم پول نداشتند به دکتر بدهند و به جای حق معالجه، برایش تخم مرغ و مرغ می‌آوردند و حتی هنگامی که پول نداشتند به شهرشان برگردند، او هزینه بازگشت آنها را تأمین می‌کرد و به دلیل مدارایی که با مردم داشت، بسیار محبوب بود.

نحوه آشنایی او با میرزا چگونه بود؟

در نهضت مشروطه، میرزا گروهی از انقلابیون را برای فتح تهران رهبری می‌کرد. دکتر حشمت هم که چهره محبوبی بود و در جریان این مبارزات با هم آشنا شدند. البته گفته می‌شود اولین آشنایی آنها زمانی بود که میرزا می‌خواست به شهر اردبیل برود که عده‌ای تحت حمایت محمد علیشاه مردم شهر را غارت کرده بودند. میرزا بیمار است و نمی‌تواند برود، ولی عده‌ای را می‌فرستد و با دکتر حشمت هم در همین جریان آشنا می‌شود.

از تقیدات اخلاقی دکتر حشمت نکاتی را ذکر کنید. می‌گویند که همواره سحر خیز بوده و شبها قبل از آن که به بستر برود و صبحها پس از آن که برمی‌خاست، لحظاتی را به مطالعه آثار پزشکی، اجتماعی، سیاسی و تاریخی می‌پرداخت و به تاریخ ایران باستان و شاهنامه علاقه بسیار داشت و ابیاتی از حافظ و سعدی را حفظ بود که گاهی به مناسبت می‌خواند و از جمله این بیت را زیاد زمزمه می‌کرد که:

گرت ز دست برآید چو نخل باش کریم

ورت ز دست نیاید چو سرو باش آزاد

بسیار کم حرف می‌زد و زیاد کار می‌کرد. نگاهی نافذ داشت و بسیار کنجکاو بود و تا پاسخ سئوالش را نمی‌یافت، از تلاش دست برنمی‌داشت. بسیار صبور بود و با آن که از پر حرفی بدش می‌آمد، اما وقتی به بیماران برایش درد دل می‌کردند، همه را گوش می‌داد و نکات تازه را یادداشت می‌کرد. به موسیقی و مطالعه سرگذشت اشخاص و چهره‌های معروف علاقه داشت. خوراکش متنوع نبود، اما دوست داشت که مثل سایر برنامه‌های زندگیش نظم و ترتیب داشته باشد. با بیماران بیش از دیگران سروکار داشت و هیچ‌کس، هر چند بی پول بود، در مراجعه به او دچار تردید نمی‌شد. از اشیاء مصنوعات غیرایرانی حتی المقدور استفاده نمی‌کرد و هنگامی که جنگلیها در گیلان کارگاه‌های ریسندگی به راه انداختند، استفاده از پارچه غیرایرانی را به کلی کنار گذاشت. او حتی قند روسی را هم که مردم گیلان مصرف می‌کردند، نمی‌خورد. البته بعضی از اعضای اتحاد اسلام هم افراد مقیدی بودند که من عده‌ای از

آنها را می‌شناسم و حاضر نبودند اعمالی شبیه به کارهای احسان الله خان را انجام دهند. دکتر حشمت و میرزا می‌دانستند زندگیشان چه سرانجامی پیدا خواهد کرد، لذا زن و فرزند نداشتند.

از منظر شما در مورد معرفی ابعاد و جوانب شخصیت دکتر تا چه میزان حق مطلب ادا شده است؟

به هیچ وجه. از خصوصیات زندگی او چیزهای کافی گفته نشده است و کسانی هم که اطلاع داشتند، مرده‌اند. در مظلومیت او همین قدر بس که حتی برادرانش از او حرف نزده‌اند. مرحوم فخرایی در پاسخ به نامه‌ای که درباره دکتر حشمت به او نوشتم، آورده بودند، «مظلومیت دکتر به هنگام اعدام به حدی است که هر وقت به نوشته‌هایم نگاه می‌کنم، گریه‌ام می‌گیرد. باز هم گلی به جمال زار عین لاهیجان که شنیده‌ام هر وقت محصول برنجشان را که از آب حشمت رود مشروب شده است، برمی‌دارند، قسمتی را به نام او و برای شادی روحش خیرات می‌کنند.»

از تحقیقات خودتان درباره دکتر حشمت شمه‌ای بیان کنید. غیر از مطالعه و بررسی آثاری که درباره او به دست آورده‌ام، قدم به قدم مسیری را که جنگلیها از فوئونات تا ارتفاعات تنکابن رفتند، طی کردم. دکتر حشمت مجموعه اسناد و یادداشت‌هایش را در چمدان کوچکی می‌گذازد و آن را به ملا خدابخش اوآنکی می‌دهد که همراه با نامه‌ای به نامزدش که در اوآنک به انتظار او بود، برساند، اما نوشته‌ها و نامه‌ها هرگز به مقصد نمی‌رسند و پیک در وسط راه دستگیر می‌شود و از آن پس نه از پیک اثری به دست می‌آید و نه از اسناد. من می‌خواستم ببینم که این اسناد به دست چه کسی افتاده است. ابتدا من به گفتند در لاهیجان. دست فلانی است. رفته و گفتند که در رشت است و خلاصه نهایتاً گفتند در ابوطبی است. دیدم دستم به این اسناد نمی‌رسد. به هرجا که حس می‌کردم ممکن است سندی درباره علل شکست جنگلیها پیدا کنم، رفته. سری به محلی که دکتر حشمت را اعدام کرده بودند، زدم که جایی بود به نام زوار و یک نصفه روز گشتم و از روستایان کهنسال، اطلاعاتی را که از گذشته داشتند، گردآوری کردم. در کشکور و خرم‌آباد هم با همه پیرمردهایی که فکر می‌کردم اطلاعاتی دارند صحبت کردم که حاصل این کاوشها در کتابی در سال ۷۸ چاپ شد. البته در این کتاب وقایع تا پایان اتحاد اسلام آمده‌اند و وقایع پس از آن بعد جهانی پیدا می‌کنند و لذا برای تحقیق درباره آنها به باکو رفته و در اسناد حزب کمونیست آنجا، اسناد جنگلیها را جستجو کردم و بعد هم به تفلیس رفتم.

آیا موفق هم شدید؟

در باکو توانستم حدود ۲۰۰ برگ سند پیدا کنم که چون به زبان آذری و روسی بودند به استاندارد دادم که برایم ترجمه کنند که هنوز این کار انجام نشده است. در تفلیس اطلاعات چندانی به دستم نیامد. البته چنانچه موفق به چاپ مجدد کتاب «دکتر حشمت و اندیشه اتحاد اسلام در جنبش جنگل» بشوم، اسناد و مقالات جدیدی را که پس از چاپ این کتاب به دست آورده‌ام، باید ضمیمه کنم.

به دیگر آثار خود نیز اشاره‌ای داشته باشید.

کتاب تاریخ و جغرافیای طالقان که ابتدا در سال ۴۸ و سپس در سال ۷۳ چاپ شد. نهضت‌های روستایی در ایران، سرزمین و مردم گیل و دیلم، گیلان از آغاز تا انقلاب مشروطیت، نهضت جنگل و اوضاع اجتماعی و فرهنگی گیلان و قزوین نوشته صادق کوچک‌پور که تصحیح و توضیح و نگارش مقدمه‌ای بر آن را به عهده داشتم، سرگذشت قرامطه در تاریخ و آثاری درباره آموزشهای دینی. ■

تقریباً گزارش همه نویسندگان تاریخ جنگل، حاکی از دلاوری و قدرت روحی دکتر حشمت در لحظات آخر زندگی است. او متهورانه از درشکته‌ای که او را به محل اعدام برده، فرود آمد و گفته‌اند که خواسته بود به شرطی حکم اعدام خود را امضا می‌کند که به هنگام اعدام، دستهایش را نبندند. او با متانت به پای دار می‌رود. حکم خوانده می‌شود.

سروایستاده‌ای دنیا را به کسانی که خواهند آن هستند، تسلیم می‌کند. جسد را جانش را اگلس اقا حسام معروف به خیاط که از آزادخواهان قدیمی مقیم رشت بود و با جنگلیها هم سر و سری داشت، تحویل گرفت و در گورستان مسجد، محله چله خانه رشت به خاک سپرد.

آیا شما در تحقیقات خود، به عبارتی با اشارتی که حاکی از تجدیدنظر طلعی دکتر حشمت نسبت به نهضت جنگل و میرزا باشد، برخورد کرده‌اید؟

من در خاطرات و وصیت دکتر حشمت به نکته خاصی برخوردادم و لذا استنباط خود را عرض می‌کنم. در جلسه‌ای که چند وقت پیش درباره سالگرد انقلاب مشروطه تشکیل شده بود، از من خواستند در آنجا سخنرانی داشته باشم. در آنجا گفتم، «بعد از هشتاد و خردادای سال که از نهضت جنگل می‌گذرد و با کتلهایی که منتشر شده‌اند، هنوز فرصتی برای نقد و بررسی کتلهایی ایجاد نشده که دست کم بنشینیم و این همه حرفهای نامربوط و نامربوط و اشتباهات فاحشی را که با حقایق در آمیخته‌اند، جدا کنیم. یکی از آن موارد هم جستجو درباره این نکته‌ای است که شمامطرح کردید. واقعیت این است که بسیاری هم برای دستیابی به اهداف خودشان، حوادث تاریخی را به شکل ماهرانه‌ای تحریف کردند، لذا تا هنوز از آن دوران فاصله زمانی بسیار زیادی نگرفته‌ایم که تحقیق درباره آن، بسیار دشوار و با علت عدم دسترسی به اسناد معتبر و افراد صاحب صلاحیت ناممکن شود، باید به جداسازی سره از ناسره پرداخت.

بر مبنای همین نکته‌ای که گفتید، آسپهای رهبری شخص میرزا بر نهضت جنگل کدامند؟

قطعا اشتباهاتی داشته، ولی واقعیت این است که او انسان پاک و صادقی و خدمتگرای بود که گاهی رفتارها و دستوراتش خلاف مصالح سیاسی بودند. بسیاری این اشتباهات را ناشی از عطف و تسبیح زیاد او می‌دانند. یکی از نمونه‌های شاخص این اشتباهات این بود که عده‌ای از مردم رشت که می‌دانستند جنگلیها به اسلحه نیاز فراوان دارند، خودشان را به آنها می‌رساندند و به عنوان مجاهد، به آنها می‌پیوستند و اسلحه می‌گرفتند. بعد شبانه فرار می‌کردند و خود را به شهر می‌رساندند و بعد در فرصت مقتضی، اسلحه‌ها را به خود جنگلیهای فروختند. خود میرزا هم به این نکته اشاره می‌کند و معلوم می‌شود که نظم و انضباط اساسی و درستی نداشته‌اند. نمونه دیگر اعضای شورای اتحاد اسلام هستند که ۲۸ نفر بودند، همه جز یکی جازیدند و به خانه‌های خودشان برگشتند و وقتی هم میرزا آنها را می‌دید، از طرف حاکم رشت برایش پیام فرستادند که تسلیم شود. ماجرا این گونه بود که عده‌ای از علما و معتمدین رشت به همراه نماینده دولت ایران برای ملاقات میرزا به قومن رفتند. میرزا همراه چند تن از رؤسای جنگل برای ملاکره با آنها حاضر شد، ولی به نتیجه نرسید و هنگامی که می‌خواست از آنها جدا شود گفت، «اگر زمانی که یک نفر انگلیسی در خاک گیلان یا در خاک ایران باشد، اسلحه‌ام را زمین نمی‌گذارد و با مأمورین دولت ایران هم نمی‌جنگم.»

تجدیدنظر در عملکرد نهضت جنگل توسط چه‌های شاخص آن، چه موقع پیش آمد و پیامدهای آن کدامند؟

کلا مسئله تجدیدنظر برای همه جنگلیها مطرح شد. میرزا احمد، تسلیم شد و اعضای شورای اتحاد اسلام به خانه‌هایشان برگشتند. میرزا کوچک خان در هنگام فرار از املش، یکی از اعضای اتحاد اسلام را در آنجا می‌بیند و از او می‌پرسد که چگونه زودتر به آنجا آمده و او جواب می‌دهد که مسئله تسلیم شدن نیست برای مجلس ترجمه برادرش آمده است. در هر حال در مجموع فقط میرزا، دکتر حشمت و خاوقربا هستند که تسلیم نمی‌شوند. خاوقربان که مأمور

شکستن خط محاصره می‌شود و میرزا را هم از آنجا نجات می‌دهد. میرزا هم در واقع دیگر امید را به مبارزه ندارد. دکتر حشمت هم متقاعد شده بود که ادامه مبارزه به این شکل موجود، ممکن نیست.

ولی آینده به گونه دیگری رقم خورد.

بله. یک سال پس از مرگ دکتر حشمت، ارتش سرخ به بندر انزلی وارد شد و میرزا وقتی دید که در روسیه انقلابی صورت گرفته، دوباره تیر و هایش را جمع کرد اما پیش از ده روز در رشت نماند و متوجه شد که اینها هم‌فکران ناخوانده‌ای هستند که قصد هدف خیرخواهانه‌ای ندارند، در نتیجه همراه یارانش به ارتفاعات رفتند و جریاناتی که می‌دانید، پیش آمد. ظاهراً میرزا اولین سالگرد شهادت دکتر حشمت را باشکوه و جلال در رشت برگزار کرد که تروسم شما می‌از آن رویداد در اینجا می‌مناسبت نیست.

در روز ۲۸ دینبهشت ۱۲۹۹ ارتش سرخ به انزلی وارد شد. میرزا



رشت، با پایتخت، به ضمیمه ۵۲

و گروهی از همراهانش، هجده روز بعد، برای اداره منطقه گیلان به طرف رشت حرکت کردند و هنگامی که به آنجا رسیدند با انبوه استقبال کنندگان که از پنج کیلومتری رشت تا شهر، در دو طرف جاده صف کشیده بودند و دسته‌های گل را بر سر راه آنها می‌افشاندند، مواجه شدند. روز اول و دوم به دیدار بازدید گذشت و مقدمات برگزاری سالگرد شهادت دکتر حشمت همزمان با اعلام جمهوری در گیلان و تهیه متن اعلامیه فراهم آورد. در روز سوم مردم شهر با دسته‌های موزیک به طرف آرمانگاه دکتر به راه افتادند و میرزا کوچک خان هم پیاده همراه جمعیت را پیستون، خانه‌سروا همایون، به‌سوی مزار دکتر حشمت به راه افتاد. هر لحظه بر انبوه جمعیتی که

وطن خویش می‌اندیشد. او به مرام بلشویسم و کمونیسم علاقه دارد و یا دست کم این طور وانمود می‌کند و میرزا مرد خداست و اهل ایمان و به شدت مخالف مرام کمونیسم و بلشویسم. اینها دوراه جدا داشتند و بدیهی است که سازش میان آن دو ممکن نبود. این عدم سازش ادامه پیدا می‌کند تا زمانی که حکومت تزاری روسها سرنگون می‌شود، همان آدمهای جسوری که به مرقد حضرت رضا(ع) جسارت فضولانه‌ای کرده بودند. عده‌ای از روسهای سفید به ایران پناهنده می‌شوند. حکومت بلشویک و کمونیست قفقاز عده‌ای را به فرماندهی راسکولنیکف و اورژانیکیدزه، برای بازپسگیری کشتیها و اموال روسها و سلاحهایی که به ایران آورده بودند، راهی ایران می‌کند و آنها به انزلی حمله‌ور می‌شوند. آنها به محض این‌که قدم به انزلی می‌گذارند، از میرزا می‌خواهند که با آنها ملاقاتی داشته باشد. از آنجایی که میرزا به روسها و مخصوصاً بلشویکها علاقه‌ای نداشت، برادرزاده خودش، میرزا اسماعیل جنگلی را روانه انزلی می‌کند، ولی روسها می‌گویند که تو را نمی‌خواهیم و باید شخص میرزا بیاید. البته در اینجا باید عرض کنم که هجوم بلشویکها از طریق بحر خزر به انزلی، در واقع یک بهانه بی‌جایش نبود.

یعنی در واقع می‌خواستند جنگلیها را در مقابل عمل انجام شده قرار دهند.

بله. در هر حال میرزا در انزلی نزد روسها می‌رود. در این زمان میرزا احمدخان اشتری که یکی از مردان پاکباز گیلان و والی آنجا بود و به تازگی وارد رشت شده بود با میرزا ملاقات می‌کند. ظاهر آگاهیهایی به آنها رسیده بود که روسها قصد دارند توسط حزب مساوات و عدالت قفقاز به ایران حمله کنند. میرزا احمدخان در این ملاقات از میرزا خواهش می‌کند به رشت برود و در آنجا اقامت کند، چون مردم با بودن او در میان خودشان احساس امنیت می‌کنند و می‌توانند در مقابل دشمن بایستند. ایران البته در آن زمان بی‌دروازه بود و همه در آن ترکتازی می‌کردند. میرزا احمدخان اشتری مرد اندیشمندی بود که سرانجام موافقت میرزا را برای چاپ اعلامیه‌ای با امضای او، جلب می‌کند و قرار می‌شود این اعلامیه نزد احمدخان بماند و در صورتی که حمله‌ای صورت گرفت، اعلامیه میان مردم پخش شود و اقدام مقتضی را انجام دهند. اصل این اعلامیه هم‌اینک در دست هست. میرزا احمدخان به محض ورود و حشترده شده بودند آرامش نسبی پیدا می‌کنند. میرزا از قومن به انزلی می‌رود و در کشتی با کلنل راسکولنیکف ملاقات می‌کند.

در این ملاقات چه موضوعاتی مطرح می‌شوند؟
روسها به میرزا می‌گویند که دوران رخوت گذشته و شما باید حرکت انقلابی خود را آغاز کنید. یک نفر باید از آنها می‌پرسید که اولاً شما که هستید که چنین توصیه‌ای می‌کنید و در ثانی، میرزا در این‌گونه موارد آدم توصیه‌پذیری نبود. او درباره دین و وطن خودش به هیچ وجه توصیه کسی را نمی‌پذیرفت.

درباره حکومت جمهوری میرزا نکاتی را ذکر کنید.
حکومت جمهوری را میرزا در رشت اعلام می‌کند و خود در رأس آن قرار می‌گیرد. البته راسکولنیکف و اورژانیکیدزه اصرار داشتند که چند روسی و خانمی به نام مادام بوله حتماً در کابینه میرزا شرکت داشته باشند و میرزا از این خواسته

میرزا معتقد بود که نباید تندروی کرد و مردم ایران پذیرای تندروی، آن هم با صبغه کمونیستی نیستند. اینها با مردم دیگر کشورها فرق دارند و خواسته‌هایشان هم متفاوت است. خیزش ما برای استقلال و آزادی است و با شیوه‌های بلشویکی، هردوی اینها از مردم گرفته می‌شود و لذا آنها زیر بار نخواهند رفت.

سرپیچی می‌کند و به هیچ وجه زیر بار حضور مادام بوله نمی‌رود. یکی دو نفری هم که در کابینه شرکت می‌کنند برای این‌که مردم نگویند که این جمهوری، روسی است، نام خود را تغییر می‌دهند و نام ایرانی انتخاب می‌کنند. البته این حکومت چندان هم نپایید.

چرا؟
برای این مسئله دلایل بسیاری وجود دارند، از جمله این‌که احسان الله خان از همین جا تندروی را آغاز کرد. از سوی دیگر حزب کمونیست ایران اولین کمیته خود را در انزلی تشکیل داد، گویا به زعامت

سید جعفر پیشه‌وری (سید جعفر جمالزاده خلخال) اداره می‌شد. میرزا معتقد بود که نباید تندروی کرد و مردم ایران پذیرای تندروی، آن هم با صبغه کمونیستی نیستند. اینها با مردم دیگر کشورها فرق دارند و خواسته‌هایشان هم متفاوت است. خیزش ما برای استقلال و آزادی است و با شیوه‌های بلشویکی، هردوی اینها از مردم گرفته می‌شود و لذا آنها زیر بار نخواهند رفت.

نظر احسان الله خان چه بود؟
او می‌گفت ما باید سربازها را دستگیر کنیم و فراری بدهیم و یا باید به ما پیوندند، وگرنه آنها را باید بکشیم، با ژاندارمری و شهربانی و سایر مقامات دولتی باید چنین و چنان کنیم و از این هرج و مرج طلبیها.

میرزا چه برخوردی با این شیوه داشت؟
میرزا مردم را دوست داشت و به مردمسالاری اعتقاد عمیق قلبی داشت و بدیهی است که با این شیوه‌ها مخالفت می‌کرد. **سرانجام حکومت گیلان چه شد؟**
کار کشید به کودتای

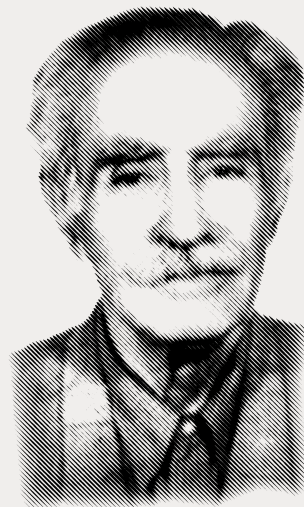
احسان الله خان. میرزا با فرماندهان ایرانی یک سپاه پنجاه نفری که در رشت مستقر بود، صحبت کرده و به آنها ضرب‌الاجل داده بود که تا ساعت ۱۲ شب تصمیم بگیرند و به او اطلاع بدهند. پیشنهادات میرزا اینها بودند که با آنها به جنگلیها پیوندند که مورد استقبال میرزا قرار خواهند گرفت و یا اسلحه‌هایشان را تحویل بدهند و خودشان را به تهران برسانند و معرفی کنند. احسان الله خان و سرخوش و چند نفر دیگر، ساعت ۲ بعد از نصف شب به سراغ میرزا کوچک خان در خانه گمانم حاج احمد کسمایی در منطقه سبزه میدان می‌روند. محافظین میرزا سراسیمه به او خبر می‌دهند که این دارودسته آمده‌اند. میرزا بیدار می‌شود و از آنها می‌پرسد موضوع چیست که این وقت شب به سراغش آمده‌اند؟ احسان الله خان می‌گوید آمده‌ایم که اجازه بگیریم که به سربازخانه گیلان حمله کنیم و البته نمی‌گویند که قصد دارند کودتا کنند. میرزا می‌گوید که قرار بوده ساعت ۱۲ شب پاسخ پیشنهاداتش را بدهند. آنها می‌گویند الان که ۲ ساعت هم از ضرب‌الاجل شما گذشته، میرزا جواب می‌دهد اشکالی ندارد و می‌شود تا صبح صبر کرد و شما بهتر است این وقت شب عده‌ای سرباز را اذیت نکنید. فردا صبح هم می‌توانید سربازخانه را مسخر کنید.

آیا استدلال میرزا را پذیرفتند؟

خیر. آنها به سربازخانه حمله می‌کنند. عده‌ای از نیروهای احسان الله خان کشته می‌شوند و عده‌ای از سربازها هم از



● احسان الله خان دوستدار



درویش

در مجموعه مبارزین جنگل، نام احسان الله خان دوستدار به عنوان نخستین عامل تفرقه در این نهضت و حتی خیانت به آن برده می شود. شناخت خاستگاههای فکری و عملی و نیز شکل حضور و نفوذ وی به رده رهبران این نهضت می تواند ما را به درک واقع بینانه تری از علل افول این جنبش ضد استعماری رهنمون سازد. با فریدن نوزاد، از محققین دیرپای تاریخ نهضت جنگل و صاحب تألیفی مبسوط درباره کارنامه احسان الله خان پیرامون این موضوع سخن گفته ایم.

«میرزا کوچک خان جنگلی و احسان الله خان دوستدار» در گفت و شنود

شاهد یاران با فریدون نوزاد

احسان الله خان فدای بلند پروازی و سطحی نگری خود شد...

با توجه به این که شما درباره یکی از بارزترین چهره های دشمنان دوست‌نمای نهضت جنگل، یعنی احسان الله خان، پژوهشهای مبسوطی انجام داده‌اید، درباره خاستگاه فکری او و این که چگونه به نهضت جنگل پیوست، مطالبی را ذکر کنید.

عرض کنم نه تنها تاریخ در پروراندن شخصیتها نقش دارد که شخصیتها هم در پروراندن تاریخ نقشهای جامع و جالبی دارند. این نقش ممکن است مثبت باشد یا منفی، ولی در هر دو صورت قابل مطالعه هستند. در مورد احسان الله خان باید عرض کنم با آن که در مجموع شخصیتی منفی داشت، اما خواه ناخواه در مسئله جنگل نقش مؤثری را ایفا کرد. احسان الله خان مردی بود از مردستان همدان! البته عده‌ای هم معتقدند که او اهل یکی از روستاهای مازندران بود. این مرد در آغاز جوانی آن قدر تحصیل کرد که بتواند گفت‌وگوی ساده‌ای با دیگران داشته باشد و بعد به جامه افسران ایرانی در آمد و چون دوران جنگ بود و کشورها یکی پس از دیگری گرفتار انقلاب بودند، این جوان تیزهوش، اما در عین حال هرج و مرج طلب و ناآرام، بلندپرواز، خودنما، سطحی‌نگر و پر رمز و راز، درست مثل صخره‌های الوند، بر اساس این ویژگیها، زندگی پرفراز و نشیبی را آغاز کرد. اساساً تندروی بی جا و بدون خردورزی آخر و عاقبت درستی ندارد. این نوع آدمها می خواهند به سرعت به خواسته‌های خود برسند و کاری هم به صحت و سقم خواسته‌هایشان ندارند، ولی در واقع خودشان هم نمی‌دانند به دنبال چه چیزی هستند. بعد کم کم او معلم سرخانه فرزندان بزرگان شهر خود شد و موقعی که به گیلان آمد، باز معلم سرخانه یکی از بزرگان

سیاهکل بود.

چقدر درس خوانده بود؟

سروان آبراهامیان می‌گوید که او در پاریس دکترای گرفته، ولی به هیچ عنوان برای این ادعای خود سند و مدرکی ارائه نمی‌دهد، اما تحقیقات نشان می‌دهند که او در حد کلاس اول دارالفنون آن زمان تحصیل کرده است. که به تعبیر امروز می‌شود...

دارالفنون آن زمان حکم دانشگاه امروز را داشت. فعالیت‌های سیاسی احسان الله خان از چه زمانی آغاز شد؟ گزار احسان الله خان که به تهران می‌افتد، جذب اعمال و رفتار اعضای کمیته مجازات می‌شود، به این ترتیب که با یکی از تروریستهای کمیته مجازات به نام حسن خان کله

دوست می‌شود، از طریق او به عضویت کمیته درمی‌آید و در دو سه ترور هم شرکت می‌کند. البته از آنجا که ترورها اکثراً کور هستند، با روحیه او جور درمی‌آیند که من وارد این بحث نمی‌شوم. هنگامی که کابینه وثوق الدوله همه اعضای کمیته مجازات را می‌گیرد و شناسایی می‌کند، عده‌ای را به تبعید می‌فرستد، عده‌ای را زندانی می‌کند و عده‌ای را هم می‌کشد، یکی از افرادی که معلوم نیست چگونه و با چه ترفندی توانست از دام حکومت بیرون برود و فرار کند، همین احسان الله خان است که بدون آن که کسی متوجه شود، به مازندران می‌رود و در آنجا به وسیله یکی از دوستانش، یعنی محمودرضا طلوع، مدیر روزنامه طلوع رشت، به میرزا کوچک خان در جنگل معرفی می‌شود و به این ترتیب قسمت نخست زندگانی او پایان می‌گیرد.

و قسمت دوم؟

میرزا کوچک خان فرماندهی عده‌ای را در رشت به او می‌سپرد و او را مسئول رشت و انزلی می‌کند. این مرد به علت همان جاه‌طلبی که عرض کردم و به خاطر داشتن اشتیاق فراوانی که زود رسیدن به قله‌آرزوها دارد، بر آن می‌شود که به گونه‌ای میرزا را کنار بزند و خود رهبری نهضت را به دست بگیرد و در این راه با خالوقربان همپیمان می‌شود، ولی شرایط زمان و مکان و خواسته‌ها و اهداف میرزا کوچک خان به هیچ وجه تناسبی با نیات این مرد ندارد.

چرا؟

احسان الله خان به فکر تسخیر جهان است و خیالات بلندپروازانه عجیب و غریب دارد، میرزا مذهبی است و به

هنگامی که کابینه وثوق الدوله همه اعضای کمیته مجازات را می‌گیرد و شناسایی می‌کند، یکی از افرادی که معلوم نیست چگونه و با چه ترفندی توانست از دام حکومت بیرون برود و فرار کند، همین احسان الله خان است که به وسیله یکی از دوستانش، یعنی محمودرضا طلوع، مدیر روزنامه طلوع رشت، به میرزا کوچک خان در جنگل معرفی می‌شود.

برسند، ولی احسان الله خان عملاً گرفتار خیانت کسانی شد که به او قول همراهی داده بودند. نیروهای دولتی حمله و نیروهای احسان الله خان را یا فراری می دهند و یا می کشند.

پس از این رویداد، سرنوشت احسان الله خان چه شد؟
او مایوس و سرکوفته، از جنگلها و کوههای مازندران، خود را به گیلان می رساند و همین رویداد، مقدمه ای برای شکست نهضت جنگل می شود. احسان الله خان به هر شکل ممکن بار دیگر خود را وارد قوای میرزا می کند و قول می دهد که دیگر بدون اجازه او کاری انجام ندهد، ولی به نوعی کارهایی را که دلش می خواهد، انجام می دهد و تحسین افرادی را هم برمی انگیزد.

چه افرادی؟

یکی تیمسار کوپال فرمانده ژاندارمری رضاخان است که از احسان الله خان ستایش می کند. یادداشتهای او در مجله ژاندارمری چاپ شده و موجود هست. او در این یادداشتها می گوید که من احسان الله خان را نسبت به رضاخان، فرد صادقی دیده ام و البته این سخن او به اثبات هم می رسد، چون احسان الله خان با رضاخان کنار می آید و از او پنج هزار تومان می گیرد که حقوق معوقه نیروهایش را بپردازد که البته با آن سوار کشتی می شود و به روسیه می رود. این پرداخت سخاوتمندانه در زمانی صورت می گیرد که دولت ایران یک شاهی پول ندارد، دولت پایداری نیست، جامعه در حال تزلزل است، انگلیسیها می خواهند جنوب ایران را غارت کنند و در واقع فرمانده سیاسی اصلی کابینه های ما هستند و رضاخان این طور خاصه خرجی می کند.

احسان الله خان در روسیه چه کرد؟

در یکی از نوشته های محققین خواندم که روزی احسان الله خان همراه با فردی به نام محسنی نزد نریمانف می روند و او به آنها تشر می زند که چرا با من پیچ و مازور و هیئت یک

به او نسبت بهائیکری داده اند که در تحقیقاتی که انجام داده ام، این مسئله برایم محقق نشده است. مسئله تروریست بودنش که علنی است و او اساساً عاشق کشت و کشتار بود، نمونه اش پیوستن به کمیته مجازات و سپس به بلشویکها و تا پایان عمر هم دائماً در پی همین کارها بود.

فرد جنگجوی انقلابی نزد او رفته اند و می گوید که اگر شما مرد جنگ بودید چرا در گیلان نماندید و کار را به پایان نرساندید. خلاصه به شدت آنها را تحقیر می کند. یک بار هم قفقازها می خواستند فیلمی بسازند به نام دختر گیلک یا عنوانی نزدیک به همین مضمون و احسان الله خان را وادار می کنند نقشی را که در گیلان ایفا می کرده در فیلم هم بازی کند. البته بازیگری و هنر، مایه افتخار است، ولی



نه این که سیاستمداری را به زور وادار کنند که برود و نقش خودش را بازی کند. در هر حال او آنجا می ماند و یکی دو بار هم نامه برای رضاخان می نویسد که فکر می کنم نامه ها در آرشیو بنیاد مستضعفان باشند و در آنها، او را کاوه آهنگر ایران خطاب می کند. به هر حال حکومت کمونیستی او را مورد بازپرسی قرار می دهد و سرانجام او را به دار می آویزند و یا تیرباران می کنند و چنین فرجام فجیعی پیدا می کند. در هر حال این کل ماجرای زندگی مردی است که تا لحظه آخر عمر حاضر نشد وطن خود را بشناسد و به خلیقات هموطنانش احترام بگذارد و خلاصه آدم نوکر مآبی بود حالا که فسانه می شوی ای بخرد افسانه نیک شونه افسانه بد

به نظر شما آغاز گرایش احسان الله خان به مرام بلشویکی از چه مقطعی است و تحت تأثیر چه کسانی این گرایش را پیدا کرد؟

احسان الله خان ابتدا نیهیلیست بود. پیروان این مکتب معتقدند که باید با تمام خلیقات گذشته مخالفت کنیم و نوگرایی داشته باشیم. البته نوگرایی اگر خردورانه باشد، بسیار مطلوب و خوب است، ولی اگر نباشد مسلماً انسانها را به سوی زشتیها و نادرستیها سوق می دهد. متأسفانه احسان الله خان خردگرایی نداشت و پیوسته به دنبال احساسات خودش بود و به همین دلیل به محض این که مسلک بلشویسم نشر پیدا می کند، بلافاصله به آن می گراید.

شواهد تاریخی نشان می دهند که میرزا به هویت فکری و عملی این فرد پی برده بود و او را به طور نسبی می شناخت. سؤال اینجاست که چرا به رغم این شناخت، او را تا سطوح بالای رهبری نهضت راه داد و چرا پس از خیانتی که کرد و رفت، دوباره او را پذیرفت؟

اول بنابیند که سوزند عاشقان آتش به جان شمع فتد که این بنا نهاد احسان الله خان را یکی از دوستان مازندرانیش به نام

محمود رضا طلوع، مدیر روزنامه طلوع به میرزا معرفی کرد. محمود رضا انسان شریف و نیکوکاری بود و نزد مردم گیلان ارج و قرب بالایی داشت. هنوز هم خانواده طلوع بسیار محترم هستند و عده ای از معاریف شناخته شده ایران و حتی دنیا به این خانواده تعلق دارند. چنین فردی وقتی احسان الله خان را به میرزا معرفی می کند، قاعدتاً جای شبهه ای باقی نمی ماند. از سوی دیگر میرزا متأسفانه انسان بسیار خججولی بود. من می گویم متأسفانه و شاید اندیشه ام درست نباشد، ولی در هر حال در مقابل خواسته دوستان، زیاد مقاومت نمی کرد و از همین رو بود که احسان الله خان را پذیرفت و هنگامی متوجه خیانت او شد که او با یک نیروی رزمنده تقریباً مناسبی در محور نهضت جا گرفته بود و طرد او خواسته یا ناخواسته، نهضت را دچار تفرق و اختلاف می کرد، لذا از گناهان او درگذشت و حاضر به حذف او نشد.

احسان الله خان از نظر اخلاقی چه گرایشانی داشت؟
به او نسبت بهائیکری داده اند که در تحقیقاتی که انجام داده ام، این مسئله برایم محقق نشده است. مسئله تروریست بودنش که علنی است و او اساساً عاشق کشت و کشتار بود، نمونه اش پیوستن به کمیته مجازات و سپس به بلشویکها و تا پایان عمر هم دائماً در پی همین کارها بود. به رغم خدماتی که احسان الله خان به نظام بلشویسم کرد،

چرا نهایتاً با او چنین معامله ای کردند؟

در حکومت های بلشویکی، تمام مسائل فدای آرمانهای مسلکی می شوند. بلشویکها از او حرکاتی را دیده بودند که با آن آرمانها تطبیق نمی کرد. اساساً دوران استالینی دوره ای بود که سران اولیه انقلاب را می کشتند و در این زمینه شواهد فراوان داریم.

منظورتان از حرکاتی که دیده بودند، چیست؟
کسی که از مسکو نامه می نویسد به رضاخان که تو کاوه آهنگر ایرانی، برخیز و انقلاب کن و من هم می آیم، تکلیفش از نظر بلشویکها معلوم است. ظاهر ای یکی دوباری در خواست بازگشت به ایران را کرده بود که وقتی به مسکو رفت، حزب، مسئولیت دفتر حزب در یکی از استانهای شوروی را به او داد و مسلماً نمی توانستند از چنین حرکتی چشمپوشی کنند.

علت جدا شدن خالو قربان از احسان الله خان چه بود؟ چرا اختلاف پیدا کردند؟

من نمی پذیرم که به هم اختلاف پیدا کردند. البته آندو با هم خیلی فرق داشتند. احسان الله خان از نظر تحصیلی در حد متوسط بود، در حالی که خالو قربان در سطح بسیار نازلی بود و با هم تناسب نداشتند. البته این همه تفاوت ممکن است ایجاد اختلاف کند، ولی در مورد این دو چنین نبود، شاهدش هم این که وقتی رضاخان به گیلان آمد و میرزا ناچار شد از طریق کوهستان به طرف خلخال حرکت کند تا از حمایت عظمت خانم که سرکرده ایل و خواهر خوانده او بود بهره مند شود، رضاخان به احسان الله خان و خالو قربان پیشنهاد تسلیم می دهد و هر دو تسلیم می شوند. رضاخان تصمیم دارد به احسان الله خان درجه بدهد که قبول نمی کند و می گوید که می خواهم به مسکو بروم. به خالو قربان هم درجه سرهنگی می دهد که به خواب شبش هم نمی دید. درجه سرهنگی را گرفت و مدتی بعد هم کشته شد. ■

بین می روند. افسران گویا قبل از ساعت ۱۲ که زمان ضرب الاجل میرزا بوده، رشت را ترک کرده بودند، بی آنکه به جنگلیها خبر بدهند و فقط یکی دونفر درجه دار و سربازها مانده بودند و به این ترتیب مقدمات کودتای سرخ تدارک دیده می شود.

میرزا چه کرد؟

میرزا با دیدن این وضع، ترجیح می دهد همان نیمه شب به جنگل برگردد و اینها کنترل شهر را در دست می گیرند. البته مرغ بلند پرواز ایشان از بام آرزو پریده بود و حزب کمونیست ایران بلافاصله در کابینه احسان الله خان شرکت می کند و در طول چند ماهی که به حکومت سرخ شهرت پیدا می کند، بلاهایی بر سر مردم گیلان می آورند که مسلمان نشنود کافر نبیند!

نمونه هایی از این برخوردها را ذکر کنید.

یک نمونه بسیار کوچکش را شخصاً از نهضتیه های دست اول شنیده ام. من ۸۴ از سنم می گذرد و یک سال بعد از فروکش کردن نهضت جنگل متولد شده ام و از پانزده شانزده سالگی دنبال عزیزان نهضتی بودم و از آنها اطلاعات کسب می کردم. آنها می گفتند که عمال کودتا، عده زیادی از مشاهیر و ناموران را دستگیر می کردند و به فرق کارگزار، دادگستری فعلی روبروی اداره ثبت اسناد می بردند و تا گلوگاه چال می کردند و در آن فشار هولناک به آنها تکلیف می کردند که پول یا ماترک خود را به آنها بدهند تا آزادشان کنند، وگرنه باید همانطور زنده زنده در زمین می ماندند تا بمیرند. نمونه دیگر در اسناد مهاجرت مردم گیلان هست. اولین بار که من این اسناد را دیدم در گونیهای متعدد جمع آوری شده بودند، ولی حالا همه شماره بندی شده و در بنیاد مستضعفان گیلان موجود هستند.

آیا روسها در جریان این رویدادها بودند؟

عده ای معتقدند موقعی که راسکولنیکف و اورزانیکیدزه در کشتی بودند متوجه اوضاع بودند. دلایلش هم تلگرافی است که آنها به کمیته بلشویکی مسکو زده بودند و وزیر امور خارجه وقت هم به آنها جواب داده بود که ما از احساسات مردم گیلان یا میرزا کوچک خان نمی توانیم به احساسات مردم ایران پی ببریم و من به شما اجازه می دهم که در آنجا حکومتی را برقرار کنید که در راستای اهداف مردم باشد، ولی البته ادارات را به شیوه ادارات مادایر و اداره کنید. نئین هم تلگراف می کند و می گوید من صلاح نمی بینم که به این زودی در ایران انقلاب کارگری راه بیندازیم، علی الخصوص که مردم ایران بسیار به مذهب خود پایبند هستند.

به نظر شما ریشه این آشوبها در کجا بود؟

در قفقاز. همه این آشوبها و شر و شورها را آنها ایجاد کردند و ما ضربه های مستقیم را از قفقازها خوردیم. همچنین معتمد که قفقازها در انقلاب مشروطه هم ضربه های زیادی را به ما وارد کردند.

هدف از بال و پر دادن به احسان الله خان توسط روسها چه بود؟

عمده منظور روسها الحاق نوار ساحلی از مازندران تا اردبیل به کشور خودشان بود و به همین دلیل احسان الله خان را با اسلحه و قشون تجهیز کردند و به او امتیازات فراوانی دادند. آنها از سوی دیگر حزب کمونیست گیلان را هم تحریک کردند و عده زیادی را که به ظاهر ایرانی بودند، وارد منطقه کردند و فجایع فراوانی را به بار آوردند. احسان الله خان در تمام این فجایع در رأس امور و کاملاً گوش به فرمان

احسان الله خان ابتدا نیهیلیست بود. پیروان این مکتب معتقدند که باید با تمام خلیقیات گذشته مخالفت کنیم و نوگرایی داشته باشیم. البته نوگرایی اگر خردورزانه باشد... متأسفانه احسان الله خان خردگرایی نداشت و پیوسته به دنبال احساسات خودش بود و به همین دلیل به محض این که مسلک بلشویسم نشر پیدا می کند، بلافاصله به آن می گراید.

بلشویکها بود، چون آنها خودشان مستقیماً دخالت نمی کردند و توسط احسان الله خان، منویات خود را انجام می دادند.

در مجموع اندیشه و کردار احسان الله خان را چگونه تحلیل می کنید؟

او در جوانی هیاهو طلب بود و پیوستنش به گروه های تروریستی از جمله کمیته مجازات و بعد وارد شدن مخفیانه اش به گیلان، گریختنش از دست دولت آن هم به

کتاب تحلیلی و تحقیقی کاملاً مشخص است که به او مأموریت داده اند در صورت امکان میرزا را به سوی خود جلب و جذب کند و بعد هم او را از بین ببرد. واقعه ملاسرا نتیجه همین خواسته آنها بود.

واقعه ملاسرا چیست و چه پیامدهایی داشت؟
قرار بود در ملاسرا نشستهایی به عنوان آشتی صورت بگیرند، علت هم این بود که احسان الله خان به بی بندوباریهای خود ادامه می دهد و از میرزا به کلی می برد. میرزا دائماً به احسان الله خان تذکر می دهد که سعی کن نیندیشیده در کاری وارد نشوی و وقتی هم که وارد شدی، خرد را حاکم کن نه احساسات را، ولی احسان الله خان به علت بلندپروازیهایش گوش نمی دهد. در نشستهای ملاسرا، حیدر عمو اوغلو، احسان الله خان را شرکت نمی دهد و همین برای او عقده بزرگی می شود و تحت تأثیر فریبی که از پسر سپهسالار تنکابنی می خورد، از طریق مازندران به تهران حمله می کند و تا پل زغال هم پیش می رود، منتهی جالب است که او با آن که مرد رزم است توجه نمی کند که چرا نیروهای ساعدالدوله، پسر سپهدار، در عقب جبهه قرار گرفته اند و نیروهای روس هم در جناحین حرکت می کنند و نیروهای احسان الله خان در وسط هستند. یک فرمانده جنگی باید به همه این مسائل، دقیقاً توجه داشته باشد که ندارد، روتشتاین، وزیر



● از راست: احسان اله خان، میرزا و خالو قربان.

مختار روسیه شوروی که دولت ایران او را به رسمیت شناخته بود، سفیری برای فرمانده روسی می فرستد تا به مأموران روسی که همراه احسان الله خان هستند بگوید در هنگام حمله نیروهای دولتی، خودشان را به کناره های جاده بکشند و از آن سو هم ساعدالدوله به قشون دستور می دهد وقتی جنگ در گرفت، از پشت سر به قوای احسان الله خان حمله کنند. از پل زغال تا تهران راهی نبود و آنها می توانستند به آسانی به پایتخت

شکلی که تا به حال معلوم نشده چگونه و به دست چه کسانی صورت گرفته، همه اینها نشان می دهد که او نمی تواند برای یک نهضت، انسان صالحی باشد. چه شد که روسها حیدر عمو اوغلو را نزد میرزا فرستادند؟ آنها وقتی دیدند که احسان الله خان چه اشتباهات عظیمی را مرتکب می شود و اوضاع را به شکل غیرقابل مهاری در آورده است، حیدر عمو اوغلو را می فرستند که در واقع مصالحه کند بین نیروهای جنگلی و احسان الله خان. در

وقتی از معلمان می پرسیدیم میرزا کوچک خان که بود، جرئت نمی کرد جوابمان را بدهد و می گفت نمی شناسم. اسم میرزا جزو اسامی ممنوعه بود. بعدها استادی داشتیم که کمی دانش آموزان را می شناخت و می گفت، «میرزا سوسیالیست خداپرست است!» دیگری می گفت مسلمان استخاره ای بود.

در تهران مجلس شورای ملی بر سر کار بود و آزادیخواهانی چون شیخ محمد خیابانی، نماینده مردم تبریز، در آن فعالیت ضد رژیم آشکاری داشتند. محمد علیشاه که مشاورانش روسی بودند، با دو مشکل عمده سروکار داشت. یکی مشکل اعتقادی توده مردم و دیگر مجلس شورای ملی که مرکزی مردمی تلقی می شد. سمبل مرکز عقیدتی، مشهدالرضا بود و روسها اعتقاد داشتند که باید یک جوری تکلیف این دو محل را یکسره کرد.

که یکسره کردند. مجلس را به توپ بستند و تعداد زیادی از نمایندگان، کشته شدند و آنهایی هم که زنده ماندند، تصمیم گرفتند به شهرهای خود برگردند، از جمله شیخ محمد خیابانی که گفت، «من می خواهم در تبریز حکومت آزادستان درست کنم و هر آزادیخواهی می تواند به ما ملحق شود.» گروه دیگری هم که مسجد گوهرشاد را به توپ بست و این اتفاقاً اشتباه روسها بود و باعث شد مردم نسبت به حرکت آزادیخواهان دقت و توجه بیشتری پیدا کنند. **میرزا با آزادیخواهانی که به آنها اشاره کردید، چگونه مساعدت می کرد؟**

میرزا نماینده مجلس که نبود که از آنجا صدایش را به گوش مردم برساند و در نتیجه، هنگامی که آزادیخواهانی چون شیخ محمد خیابانی از او یاری طلبیدند، میرزا فوراً گروهی را از رشت و گیلان برمی دارد و به یاری آنها می شتابد. آن زمانی هم که عده ای از علما را دستگیر کردند و مردم به شاه عبدالعظیم و قم پناهنده شدند، میرزا موقعیت را مناسب دید که برگردد و به جایی برود که به قول خودش یک شهرک اسلامی درست کند.

مبنای این تفکر برگرفته از چه اندیشه ای بود؟ این تفکر دنباله اندیشه اتحاد اسلامی سید جمال بود. میرزا با عده ای از یارانش به این نتیجه می رسد که در گوشه ای از جنگلهای شمال، شروع به فعالیت کند و به فریاد فقر و یک جوری هم به حساب ظالمین برسد.

چه کسانی به او کمک کردند؟ غیر از یارانی که در داخل کشور داشت، عده ای هم در خارج از کشور متوجه می شوند که حرکت آزادیخواهان ای شکل گرفته است، از جمله سه نفر از فرزندان مالکین که وضع مالی خوبی داشتند و توانسته بودند در خارج از کشور تحصیل کنند. این ها عبارت بودند از: سعدالله خان درویش، محمدعلی جمالزاده و ابراهیم پورداوود که در مدرسه صالح آباد رشت که در واقع حوزه علمیه بود، همدرس و هم بحث میرزا بود.

نحوه همکاری این سه تن با میرزا به چه شکل بود؟ سعدالله خان درویش به زبان روسی و فرانسه تسلط داشت. او به میرزا می گوید که حاضرم دیپلماس (مترجم) تو باشم و بعد هم که فرمانده قشون میرزا می شود. میرزا در محلی بین رشت و فومن و ماسوله، پادگانی را به راه می اندازد که در آنجا تعلیمات نظامی به افراد داده شود. خود میرزا که به این جور کارها مسلط نبود و سعدالله خان که خطرات او زیر چاپ است، واقعاً به او خیلی کمک می کند.

در هر حال به کارگیری افراد متخصص هم تخصص می خواهد. جان کلام همین جاست. میرزا کوچک خان متولد سال ۱۲۵۷ است و در سال ۱۳۰۰ هم کشته می شود، یعنی کلاً ۴۳ سال عمر می کند، ولی در این عمر کوتاه با کسانی مذاکره و مکاتبه و کسانی را جذب جنگل کرده که انسان واقعاً حیرت می کند و به این نتیجه می رسد که او اندیشه و تفکر بسیار والاّیی داشته است. در آن روزگار که اینترنت و ارتباطات نبود.

خدا را شکر، وگرنه همین می شد که شده! (می خندد) در هر حال بدون ارتباط بتوانی چنین افرادی را تحت تأثیر و نفوذ قرار بدهی و آنها را برای همکاری جلب کنی، جاذبه و نفوذ زیادی می خواهد.

ساواک نسبت به طرح نام میرزا و شعارها و تصاویرش چقدر حساسیت داشت و صرفنظر از گروههای سیاسی، افراد جامعه چه قضاوتی درباره میرزا داشتند؟

من خودم دبیرستان شاپور می رفتم که از دبیرستانهای مهم رشت بود (حالا شده دبیرستان شهید بهشتی). وقتی از معلمان می پرسیدیم میرزا کوچک خان که بود، جرئت نمی کرد جوابمان را بدهد و می گفت نمی شناسم. اسم میرزا جزو اسامی ممنوعه بود. بعدها استادی داشتیم که کمی دانش آموزان را می شناخت و می گفت، «میرزا سوسیالیست خداپرست است!» دیگری می گفت مسلمان استخاره ای بود. یکی می گفت آخوند بی سواد بود. یکی می گفت ادیب بود.

واقعاً ادیب بود؟ نمی دانم، ولی این را می دانم که از یکی از ادبای بسیار شهرپر، ضربه جانانه ای خورد.

از چه کسی؟ شاید باورتان نشود، از ملک الشعرای بهار! **چطور از ملک الشعرای بهار؟ مگر او جزو مبارزان مشروطه نبود؟**

چرا. او در ابتدا آخوند بود. بعد که فضای ایران روشنفکری می شود، عمامه اش را برمی دارد. بعد هم که ضد رضا خان می شود و رضاخان او را دستگیر می کند و به زندان می اندازد و ملک الشعرا در زندان به سل مبتلا می شود. ذکاءالملک فروغی که همه کاره رضاخان و مغز متفکر اوست، به او می گوید که ملک الشعرای بهار آدم به درد بخوری است و نباید او را از دست داد. می دانید که اشعار خیلی بدی هم در

مورد رضاشاه گفته است. به هر حال به ملک الشعرا می گویند درباره کسانی که موی دماغ رضاخان هستند، شعر بگو و یکی از لکه های ننگی که بر دامان این شاعر باصفای ما نشست، شعری است که در مورد جنگلیها گفته. این استاد ما آدم عجیبی بود و می گفت من چون ملک الشعرای بهار را دوست دارم، به استناد همین شعر می گویم که میرزا کوچک خان، دزد سرگردنه بوده! یکی می گوید دزد سرگردنه، یکی می گوید خائن به آرمان رضا خان، یکی می گوید سوسیالیست خداپرست، یکی می گوید آخوند استخاره ای، ولی به اعتقاد من، میرزا مسلمان آزادیخواهی است که البته معصوم هم نبود. در هر حال اوضاع طوری بود که ما که در بهترین مدرسه گیلان درس می خواندیم، حتی نمی توانستیم برای میرزا شب شعر بگذاریم.

پس چه می کردید؟ حرفهای میرزا را که مرحوم ابراهیم فخرازی در کتابش نوشته بود، با دست می نوشتیم و می دادیم به بچه های دیگر. در دانشگاه تهران هم که بودیم، بچه ها این دستنوشته ها را می فرستادند برای بچه های دانشگاه تبریز. در هر حال، برای حرکت انقلابی، میرزا یکی از محورهای ما بود. به رغم فشارهای رژیم شاه، چنین به نظر می رسد که مردم گیلان با ترغندهایی، یاد و نام میرزا را زنده نگه می داشتند.

از این رویکردها بگویید. مردم خاطرات فراوانی از پدر بزرگهایشان که دوستدار جنگل بودند، دارند. شمای می دانید که مردم وقتی می خواهند صحت حرفشان را اثبات کنند، به افرادی که برایشان مقدس هستند، قسم می خورند. مردم شمال هم وقتی می خواهند کسی حرفشان را باور کند، می گویند به سر میرزا چنین است و چنان نیست. می بینید که به این ترتیب در عین حال که اسم میرزا را مطرح نگه می داشتند، به این نکته ظریف هم اشاره می کردند که او هم مثل امام حسین (ع) است که سرش را بریدند و به این ترتیب، میرزا به عنوان سمبل حسینی مطرح می شد.

و دیگر؟





گفت و گوی ما با محمد حسن اصغر نیا در حال و هوایی متفاوت با فضای پژوهشی حاکم بر مصاحبه‌های این یادمان انجام گرفت و در موضوعی به مرز مطایبه نزدیک شد. نگاه داشتن او در محدوده موضوع گفت و شنود چندان آسان نبود، از این روست که خواهید دید او در موارد فراوان به جای سخن گفتن از حضور میرزا در فضای مبارزات منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی، به بازگو کردن گوشه‌هایی از تاریخ جنگل پرداخته است.

اصغر نیا در دو دهه اخیر در احیای یاد و نام میرزا و بزرگداشت او تلاشهایی در خور تقدیر داشته است که پایه‌گذاری مرکز بازشناسی نهضت جنگل در زمره آنهاست.

■ «میرزا کوچک خان و انقلاب اسلامی ایران» در گفت و شنود
شاهد یاران با محمد حسن اصغر نیا

همه گروههای مبارز در کمند جاذبه میرزا بودند....

خاطر، کارهایی را که میرزا کرده بود، انجام می‌دادند. به نظر من میرزا وضعیت زمانی و مکانی خاصی دارد که هیچ یک از این افراد نداشتند.

از پیشینه خانوادگی میرزا و شرایطی که در آن به دنیا آمد و رشد کرد، نکاتی را بیان کنید، چون سوابق او، به روشن تر شدن نحوه تفکر و شیوه‌های مبارزاتی او کمک می‌کند.

میرزا در محله استادسرای رشت به دنیا آمد و علت این که او را میرزا کوچک می‌نامند این است که پدرش میرزا بزرگ بود. همین لقب میرزا نشان می‌دهد که این خانواده، کارشان «میرزا بنویسی» بوده و این شغل در دورانی که اغلب مردم بی سواد بودند، نشانه آن است که این خانواده، اهل طلب و اهل نوشتار بودند. اسم میرزا، یونس است و نامش برای بسیاری از بچه‌ها الگو بود و مثل حضرت یونس (ع) که سالها در شکم ماهی بود، این یونس انقلاب هم سالها بعد شناخته شد و جذابیت بسیار زیادی برای نسل انقلاب پیدا کرد.

حوادث مهم عصر میرزا کدامند و تا چه میزان در شکل گیری شخصیت او تأثیر داشتند؟

هنگامی که میرزا در رشت بود، دو حادثه مهم تاریخی به وقوع پیوست. ابتدا روسها و قزاقها بر رشت حاکم بودند و حکومت شوروی دست تزارها، یعنی خاندان رومانوف بود. ماجرای اکتبر ۱۹۱۷ به سرکردگی لنین پیش می‌آید و ناگهان اوضاع عوض می‌شود. حالا گروهی انقلابی آمده اند و حکومت تزارها را سرنگون کرده اند. لنین برای میرزا پیغام می‌دهد که من آزادیخواه و دوستدار آزادیخواهان هستم و بگویند از دست من برای شما چه کاری برمی‌آید. میرزا در گیلان مشغول مبارزه علیه رژیم دیکتاتوری است که قزاقها او را می‌گیرند و به تهران تبعید می‌کنند.

شرایط سیاسی ایران در آن دوره چگونه بود؟

با هیچ چیز عوض نمی‌کند. او حاضر بود با همه بنشیند و گپ بزند، البته با حفظ اصالت اعتقادی و مرزهایش. و همین موجب شده بود که جریان‌های مختلف جذب او شوند. بله، نمونه‌اش همین مواردی که اشاره کردم.

در جریان مبارزات انقلابی، کدام یک از قرائت‌های فوق، مبنای تبلیغات برای میرزا بود، یعنی هنگامی که حرکت‌های انقلابی به صورت زیرزمینی انجام می‌شدند و یا در جریان تظاهرات که عکس میرزا هم زیاد در دست مردم بود، آیا قرائت اسلامی در شناخت میرزا و تبلیغات برای او، مسلط بود و یا فعالیتها و تبلیغات گروههای چپ؟

قرائت مذهبی بروز بیشتری داشت. بچه مذهبیهای دانشگاه، میرزا را اسمبل حرکت و جنبش می‌دانستند و به این

از اندیشه و عمل میرزا کوچک خان جنگلی، قرائت‌های گوناگون و بعضاً متناقض وجود دارند. به نظر شما گفتمان رژیم گذشته در مورد میرزا، اساساً بر چه محورهایی مبتنی بود؟

اساساً طرح نام میرزا، جرم بود و اگر می‌خواستیم در دانشکده جلسه‌ای درباره او بگذاریم، موفق نمی‌شدیم و یا با مشکلات فراوانی روبرو می‌شدیم. دانشجویان مبارز خارج از کشور، میرزا را به عنوان یک نمونه کاری و عملی انتخاب کرده بودند، چون او شخصیت کاربزماتیکی داشت، یعنی می‌شد از او به عنوان پشتوانه، به عنوان سنگ صبور و به عنوان فردی که صاحب جذابیتهای مبارزاتی ویژه‌ای بود و می‌توانست همه افراد از طیفها و گروههای مختلف را به خود جذب کند و هر کسی با هر اعتقادی او را قبول داشت، نام برد.

تحلیل شما از وجاهت میرزا نزد تمامی جریان‌های مبارز در جریان انقلاب اسلامی چیست؟

آنهایی که مذهبی بودند میرزا را به خاطر پایمردی بر باورهایش قبول داشتند. می‌دانید که میرزا آن قدر مقاومت کرد که رضاخان گفته بود هر کسی زنده یا مرده میرزا را بیاورد، به او جایزه خواهد داد.

که خالو قربان این کار را کرد.

بله، خالو قربان اهل کرمانشاه بود و خود را جزو یاران میرزا جا زد و سرانجام هم سر میرزا را برای رضاخان برد و نشان فرهنگی گرفت.

گروههای چپ نسبت به میرزا چه نظری داشتند؟

میرزا برای گروههای چپ هم الگو بود، یعنی که «هر کسی از ظن خود» یار میرزا شده بود و به شکلی او را قبول داشت. عده‌ای می‌گفتند میرزا سوسیالیست خداپرست است و گروهی معتقد بودند او انسان دینداری است که دین خود را

دانشجویان مبارز خارج از کشور، میرزا را به عنوان یک نمونه کاری و عملی انتخاب کرده بودند، چون او شخصیت کاربزماتیکی داشت، یعنی می‌شد از او به عنوان پشتوانه، به عنوان سنگ صبور و به عنوان فردی که صاحب جذابیتهای مبارزاتی ویژه‌ای بود و می‌توانست همه افراد از طیفها و گروههای مختلف را به خود جذب کند و هر کسی با هر اعتقادی او را قبول داشت، نام برد.

می گفت بچه هایی که می آیند و جذب نهضت جنگل می شوند، مسلمانند و چه بهتر که با خواندن شاهنامه برای آنها، حس وطن دوستی را در آنان تقویت کنیم، به همین دلیل در همان یادگانش، گروهی را داشت که برای بچه ها شاهنامه می خواندند. بعد از انقلاب، یکی از مشکلات ما در مورد تقویت وطن دوستی، همین شاهنامه بود.

چطور؟

یادم می آید یک آقای وزیر علوم بود. از او پرسیدند که اگر دو نفر شاعر، یکی سعدی و یکی ابوالقاسم فردوسی به دانشگاه بیایند، استخدامشان می کنید؟ جواب داد، «سعدی چون علیه الرحمه است، مشکلی ندارد، ولی فردوسی چون شاهنامه را نوشته باید بروی گزینش!» این مطلب را مرحوم گل آقا در مصاحبه ای آورد و من هم مطلبی را درباره اش نوشتم. اما میرزا این قدر دقت داشت و ایران دوستی را از طریق شاهنامه خوانی به جوانها تزریق می کرد.

میرزا کوچک خان در هر حال در مقاطع مختلف مبارزات مردم ایران، یکی از افراد تأثیرگذار در تحریک مبارزین بوده است. پس از پیروزی انقلاب برای احیای نام او چه اقداماتی صورت گرفتند و آیا این اقدامات، کافی بودند. پس از انقلاب در برخی از زمینه ها فرهنگی، تحرکات جالبی صورت گرفتند و از برخی از چهره ها از جمله شیخ محمد خیابانی، شهید مدرس، کلنل پسیان و امثالهم، کمی غبار برگرفته شد. مردم غالباً فقط نامی از آنها شنیده بودند و شناخت کافی نداشتند. عده ای کتاب نوشتند و گروهی فیلم و سریال ساختند که بسیار مؤثر بود. هر چند اشکالاتی در این فیلمها و سریالها بود، اما به هر حال اقدامات جالبی بودند.

اشکالات سریال میرزا کوچک خان کدامند؟

سریال خوبی بود، ولی سازنده آن چند اشکال تاریخی بارز مرتکب شده که احتمالاً به خاطر عدم آگاهی دقیق به تاریخ بوده، از جمله این که در این سریال، میرزا در روزهای آخر عمر مجبور می شود به طرف گیلوان برود. گیلوان مسیری است که به کوه می خورد و در آنجا خانمی به نام عظمت خانم که رئیس قبیله ای در اردبیل بود، زندگی می کند. میرزا در برف و بوران همراه با یک فرد آلمانی به نام گائوک به آن طرف حرکت می کند و آن آلمانی بیخود یخ و سرما را پادرمی آید. عده ای می گویند چون میرزا عاشق عظمت خانم بوده، به آن سمت حرکت کرده است، اما انصافاً پخش این سریال باعث شد که عده ای از شعرا، اشعار زیبایی را درباره میرزا بسرایند که در مجموعه اشعاری چاپ شده است.

نقش میرزا درست ایفا شد؟

بله، اتفاقاً کسی که نقش میرزا را بازی می کرد، علیرضا مجمل، همکلاسی من بود و بازیگر توانایی هم بود که الان در سوئد زندگی می کند. او میرزا را خیلی خوب می شناخت و نقشش را هم خیلی خوب بازی کرد. پس از این سریال، دیگر کسی نتوانست درباره میرزا اثر خوبی بسازد.

پس از انقلاب تفسیر واحدی از شخصیت میرزا وجود داشت یا تفاسیر متضادی ارائه شدند و آیا این تحلیلها به شخصیت او صدمه زدند؟

خوشبختانه حضرت امام در صحبتی فرمودند، «بروید ببینید نهضت جنگل را چه کسی رهبری کرده». حضرت آیت الله خامنه ای هم هر وقت که به رشت تشریف می برند، محال است که سر قبر میرزا نروند و بارها گفته اند میرزا مرد شجاعی بود که هم در مقابل قدرتهای خارجی ایستاد و هم در مقابل مزدوران داخلی. به اعتقاد من میرزا حداقل در پنج جبهه روس، انگلستان، رضاخان، خوانین بزرگ و جاسوسهای چند

جانبه می جنگید و از پنج جهت محاصره شده بود. دو گروه در گیلان و در ضرب المثل مردم به عنوان اشرافی بگیر روسها و لایبر بگیر انگلیسها، معروف بودند. جاسوسان چند جانبه و مالکین و خوانین بزرگ هم که تکلیفشان معلوم بود. این پنج گروه، واقعاً عرصه را بر میرزا تنگ کرده بودند. با این همه، در ترانه مشهور گل پامچال که استاد سید جعفر مهرداد سروده اند، می بینید که مردم، میرزا را سمبل امید می دانند. می دانید که گل پامچال سمبل بهار است و همان طور که پامچال از میان خاک سر می زند، میرزا هم در زندگی مردم این منطقه حکم گل پامچال را داشته که سرانجام در انقلاب اسلامی، نمود و بازتاب پیدا کرده است. البته ذکر این نکته را ضروری می دانم که تا همین چند سال پیش کسی جرئت نمی کرد برای میرزا کاری بکند.

چرا؟

چون می ترسیدند به آنها مارک چپی بودن بخورد. سریال که ساخته شد، عده ای می گفتند پس میرزا وابستگی به روسیه داشته.

بالاخره این جو چگونه شکست؟

مادر سال ۶۸ در قومن همایشی را برای بزرگداشت میرزا برگزار کردیم و انصافاً وزارت ارشاد، بسیار مایه گذاشت. قبر میرزا تا قبل از انقلاب به صورت مخروبه بود که در ستنش کردند. عده ای از مسئولین که جرئت نمی کردند به همایش او بیایند، سرانجام وارد میدان شدند. من و عده ای از دوستانم، اولین عکس میرزا با لباس طلبگی را چاپ کردیم. چپها می گفتند که میرزا اصلاً طلبه نبوده. ما با چاپ این عکس گفتیم بفرمایید آقایان. این هم سند! نامه های میرزا هم چاپ شده اند که نشان می دهند او همه مکتوباتش را با «هو الحق» شروع می کرده، مثل شهید نواب صفوی که با «هو العزیز» شروع می کرد. در نامه های میرزا دائماً به آیاتی از قبیل «و من

همه مسئولین به این باور رسیده اند که اگر میرزا در شمال، سدی را در مقابل بلشویکها و کمونیستها ایجاد نمی کرد، آنها برنامه داشتند که تا خلیج فارس پیش بروند. میرزا خودش را سیر بلا کرد تا اسلام و قرآن، مورد هجوم کمونیسم قرار نگیرند و کمونیسم در شمال متوقف شود.

یتوکل علی الله و هو حسیه» و «افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد» بر می خوریم. بعد از انقلاب که فیلمهایی را درباره میرزا نشان دادند و کتابهایی درباره او چاپ شدند، به هر گروهی که رسیدیم گفتیم بد نیست که اگر دنبال تحصیل علوم دینی هستید، چیزهایی را هم از میرزا یاد بگیرید که وقتی سرش را بریدند و جبهه هایش را گشتند، تنها چیزهایی را که در آن پیدا کردند یک صزاری بود و یک قرآن و یک مهر. کل دارایی میرزا از مال دنیا! تازه بعد از انقلاب توانستیم بگوییم که میرزا معمم بوده است.

از فرزندان میرزا چه کسی باقی مانده است؟

میرزا فرزند نداشت. او موقعی که می خواست به جنگل برود، به همسرش می گوید این راهی که من می روم برگشت ندارد و برای این که تو راحت باشی، طلاق می دهم. میرزا فرزند و خان و مان نداشت. البته بعد از انقلاب عده ای می آمدند و می گفتند که مانو ه های میرزا هستیم.

از تلاشهایی که پس از انقلاب برای تکریم میرزا انجام گرفتند، شمه ای را ذکر کنید.

الان همه مسئولین معتقدند که میرزا باید تکریم و تعظیم شود. تا دو سال پیش در تقویمها، روز شهادت او را نمی نوشتند، ولی آن قدر تلاش و صحبت و همایشهای سالانه مختلف برگزار کردیم که سرانجام در تقویمها در روز ۱۱ آذر، شهادت میرزا کوچک خان جنگلی را می نویسند. من در این زمینه رفتم و با مسئولین حوزه های علمیه هم صحبت کردم که بالاخره شما نمی خواهید برای شناساندن میرزا، اقدامی کنید و آنها ویژه نامه بسیار فاخری را در مجموعه حوزه چاپ کردند. خلاصه الان وضع طوری شده که همه مسئولین به این باور رسیده اند که اگر میرزا در شمال، سدی را در مقابل بلشویکها و کمونیستها ایجاد نمی کرد، آنها برنامه داشتند که تا خلیج فارس پیش بروند. میرزا خودش را سیر بلا کرد تا اسلام و قرآن، مورد هجوم کمونیسم قرار نگیرند و کمونیسم در شمال متوقف شود. الان هم اگر شما به شهرهای شمال بروید، می بینید که مردم صبحهای زود جلسه روضه خوانی می گذارند. علت و انگیزه شان هم این است که در زمان میرزا بسیاری از جلساتشان را صبحها می گذاشتند. میرزا کسی بود که با دینداری خودش، در مقابل بی دینیها قد علم کرد. در حال حاضر هم عکس سر بریده میرزا در سازمان اسناد هست که نشان می دهد میرزا تا کجا ایستاد. زندگی او در واقع، ترجمان این شعر است که:

آن قدر در کشتی عشقت نشنیم یا حسین

یا به ساحل می رسم یا غرق دریا می شوم

پس از پیروزی انقلاب، به رغم اتفاق نظر رهبران انقلاب بر سلامت اعتقادی و عملی میرزا، کار پژوهشی و فرهنگی در خور او انجام نشده و شاید بتوان گفت هنوز هم بهترین مآخذ درباره میرزا، همان کتاب مرحوم فخرانی است که ربطی به انقلاب ندارد. شما در مرکز بازشناسی نهضت جنگل در این زمینه چه اقداماتی انجام داده اید؟

اولاً ما یک سازمان مردم نهاد (شمن) یعنی NGO هستیم و از کسی کمک مالی نکرفته ایم و کمکی هم به ما نشده است. حتی یک بار می خواستیم در تالار فردوسی دانشگاه تهران، همایشی را برای تجلیل میرزا برگزار کنیم، گفتند باید دو میلیون بدهیم. ما حاضریم برای کشوری مثل بورکینافاسو همایش بگذاریم و کلی هزینه کنیم، ولی برای بازشناسی و تجلیل از مفاخر دینی و ملی و میهنی، هیچ کس حاضر نیست سرمایه گذاری کند. البته این نوع بی مهریها جدید هم نیستند و ما غالباً به همین شکل عمل کرده ایم. من الان دو سال است که مسئولیت این نهاد را به عهده دارم و شاهد هستم که وزارتخانه ها چه پولهایی را در چه زمینه هایی هزینه می کنند، ولی ما چون می خواهیم مستقل باشیم و واقعیتها را بگوییم، از هر نوع کمکی محرومیم. قصد ما این است که حرکت میرزا را معرفی کنیم تا بخشی از زمینه های وقوع انقلاب اسلامی تبیین شوند. در هر حال ما به اندازه وسع خودمان و با دست خالی تا اینجا آمده ایم و باقی کار را کسانی باید به عهده بگیرند که امکاناتشان بیشتر از ماست.

به عهده می گیرند؟

نمی دانم. تا به حال که نگرفته اند. ■

میرزا در ۱۱ آذر ماه به شهادت رسید. هر سال روزنامه نگارها در غروب این روز، سر قبر میرزا می‌رفتند و درباره شجاعت او صحبت می‌کردند. در گیلان، نام میرزا نقل مجلس همه خانواده‌هاست، یعنی در بسیاری از خانه‌های گیلان، عکسی، خاطره‌ای، چیزی از میرزا دارند و او محبوب دل‌هاست. **راز این محبوبیت چیست؟**

کارهایی که در زمینه عمران و آبادانی منطقه کرد. اساسنامه و مرامنامه نهضت جنگل را بخوانید. یکی از مفاد آنها تأمین اجتماعی است، یعنی باید در هر نقطه‌ای مدرسه‌ای دایر شود که بچه‌ها بتوانند درس بخوانند. دیگر لایروبی و ایجاد رودخانه است. در اطراف رشت و لاهیجان رودی است به نام حشمت رود که برای گسترش برنجکاری و ارتقای معیشتی مردم منطقه، درست شد. بسیاری از جاده‌ها و مدارسی که ساخته شدند، یادگار جنگل هستند. دیگر از نکات برجسته میرزا، عدالت طلبی او بود.

مصادیقی از این ویژگی را ذکر کنید.

میرزا مرجع تنظیم خواهی مردم بود. مردم طوالتش و خلخال حاکم ظالمی داشتند که با تبریز که مقر قاجاریه بود، ارتباط داشت. می‌گویند موقعی که مردم، کارد به استخوانشان می‌رسید، ابتدا عریضه به تبریز می‌نوشتند، اگر جواب نمی‌آمد، برای تهران می‌فرستادند و اگر باز هم جواب نمی‌آمد، به رشت و برای میرزا عریضه می‌فرستادند و تردید نداشتند که مشکلشان حل می‌شود. از دیگر مواردی که ضرب المثل هم شده، چوب ازگیل مشهور میرزا است. اگر کسی نزد او می‌آمد و می‌گفت که اربابی رعیتی را زده است، میرزا، چوبش را برمی‌داشت و حرکت می‌کرد. چه در حیات و

چه پس از شهادتش، جوانمردان هر محل با الهام از او جمع می‌شدند و گروهی شبیه «حلف الفضول» زمان پیامبر (ص) تشکیل می‌دادند تا به کار مردم رسیدگی کنند. میرزا سمبل پهلوانی، مردانگی و جوانمردی بود.

از جایگاه میرزا در دوران حیات، در زندگی مردم گیلان بگویید.

در زمان رضاخان که اهل سوادکوه مازندران بود، مردم به دلیل انزجاری که از او داشتند، همیشه می‌گفتند که اهل گیلان هستند و خود را به جایی که میرزا در آن زندگی می‌کرد، منتسب می‌کردند. مازندرانیه‌ها که میرزا را بسیار دوست داشتند، می‌گفتند ما گیلانی هستیم و به این مسئله، افتخار می‌کردند. میرزا سمبل محبوبیت بود.

از همکاری میرزا با صاحبان علم و اندیشه و تشکیل جمهوری شورانی توسط او چه می‌دانید؟

قبلاً هم اشاره کردم که میرزا توانایی بسیار بالایی برای جلب همکاری اندیشمندان داشت، از جمله هنگامی که اولین جمهوری شورایی ایران را تشکیل داد، دو تن از عموهای پرفسور رضا، جزو وزرای حکومتش بودند.

نظرتان را در مورد موضعگیری دکتر حشمت که متعلق به همان طیف و از یاران نزدیک میرزا است، بیان کنید. دکتر حشمت اهل طالقان بود و انصافاً به میرزا کمک کرد، ولی به هر حال عده‌ای از یاران میرزا، بریدند و نتوانستند ادامه بدهند. رضاخان به وسیله ذکاء الملک محمدعلی فروغی، سعی می‌کند دکتر حشمت را راضی کند. در چنین مواقع بحرانی و حساسی است که فرق بین روشنفکر و غیر روشنفکر مشخص می‌شود. در هر حال تصمیم گرفته می‌شود که به

نوعی دکتر حشمت را راضی کنند که جنگلیها را تسلیم کند. ذکاء الملک از رضاخان تضمین می‌گیرد که اگر او راضی شد، بخشیده شود و قرآنی برای دکتر حشمت می‌فرستند که این امان نامه شاه برای تو و از او می‌پرسند مابه ازای خدمتی که می‌کند، چه درخواستی دارد؟ می‌گوید که خسته شده‌ام و می‌خواهم برای تحصیل به فرانسه بروم. به او می‌گویند شرطش این است که جنگلیها را بیاورد تا امان نامه بگیرند و قرار می‌شود ۲۷۰ جنگلی با سلاحهایشان تحویل داده شوند.

مگر به اهداف میرزا اعتماد و علاقه نداشت؟

داشت، ولی برید، بسیار دشوار است ماهها در جنگل زندگی کردن. برای ما که عادت کرده ایم، سخت است، چه رسد به دیگران. بالاخره هر کسی ظرفیتی و توانی دارد.

می‌توان دکتر را نفر دوم تشکیلات دانست؟

از نظر همراهی با میرزا نفر دوم است، ولی در این مرحله تسلیم می‌شود. عوامل رژیم او را تخلیه اطلاعاتی و بعد هم اعدام می‌کنند.

از جمهوری شورایی میرزا می‌گفتید.

بله، اولین جمهوری شورایی ایران توسط میرزا در همین میدان فرق کارگزار که الان بانک ملی و اداره ثبت اسناد رشت در آنجاست، اعلام موجودیت می‌کند. جالب اینجاست که میرزا می‌گوید با تسلیم شدن دکتر حشمت، کمرم شکست، ولی به مسجد چله خانه و سر قبرش برویم و برایش فاتحه‌ای بخوانیم. در هر حال وزرای او، دو نفرشان، یعنی وزیر پست و تلگراف و وزیر مالیه و دارایی، عموهای پرفسور رضا بودند. کابینه کاملی بود. وزیر عامه داشت، وزیر معارف داشت.

در زمان رضاخان که اهل سوادکوه مازندران بود، مردم به دلیل انزجاری که از او داشتند، همیشه می‌گفتند که اهل گیلان هستند و خود را به جایی که میرزا در آن زندگی می‌کرد، منتسب می‌کردند. مازندرانیه‌ها که میرزا را بسیار دوست داشتند، می‌گفتند ما گیلانی هستیم و به این مسئله، افتخار می‌کردند. میرزا سمبل محبوبیت بود.

خلاصه میرزا آدم نوگرایی بود، آدمی که از مذاکره نمی‌ترسید. حتی از مذاکره با روسها و انگلیسیها؟

از آنها که ابداً نمی‌ترسید. روسها به او می‌گویند که اگر ما پرچم خود را بر فراز مقر تو بگذاریم، انگلیسیها کاری با تو نمی‌توانند بکنند. میرزا می‌گوید من زیر پرچم لا اله الا الله هستم.

جرم میرزا چه بود؟

یکی از جرمهایی که به او نسبت می‌دادند این بود که می‌خواست خودمختاری اعلام و گیلان را از ایران جدا کند. **می‌خواست؟**

جالب است جمله‌ای را که میرزا در نامه‌هایش که زیر چاپ هستند، تکرار می‌کند، برایتان نقل کنم. میرزا می‌گوید، «من و یارانم در مشقتها فوق الطافه چندین ساله، هیچ مقصود و مقصدی نداشته‌ایم و نداریم جز حفظ ایران از تعرضات خارجی و فشار خائنین داخلی» موقعی که رضاخان که سردار سپه و وزیر جنگ بود به میرزا می‌گوید تو را والی و استاندار گیلان می‌کنیم، ولی دست از سر ما بردار، میرزا می‌گوید من استقلال ایران را می‌خواهم نه داس شوروی نه انگلیس نه عوامل دست‌نشانده آنها را که تو باشی.

میان میرزا با جوانها چطور بود؟

موقعی که ما دانش آموز و دانشجو بودیم، میرزا در خانواده‌ها سمبل آزادی، مقاومت و ایروندوستی بود. هر وقت جوانی نزد میرزا می‌آمد، میرزا با او دست می‌داد و گاهی هم با او کشتی گیله‌مردی می‌گرفت. معلوم است که یک جوان، جذب آدم بی‌ریا و صادقی چون او می‌شود.

و رابطه‌اش با فرهنگ و آدماهای فرهنگی؟

میرزا مجموعه‌ای از آدماهای فرهنگی را جمع کرده بود و





نیم‌نگاهی به کارنامه حیدر خان عمواوغلی
پروین قانمی

چند چهره ...

خان را تواند فریفت، اما چون برقی در آفتاب تموز، در مقابل کلام حق که از گلوئی انسانهای مخلصی چون میرزا برمی‌آید تاب

پایداری ندارند. آنچه که از حیدرخان عمو اوغلی و پیشینه او نقل کرده‌اند، غالباً در میان هیاهوی بسیاری که پیرامون شخصیت او برانگیخته‌اند به فراموشی سپرده می‌شود، از این رو اجمالاً به سرگذشت‌نامه او و نگاهی می‌افکنیم و رفتارهای سیاسی و اجتماعی او را مرور می‌کنیم، شاید از این رهگذر نقش و مأموریت او برای ناظری که پس از نزدیک شدن به یک قرن به نظاره نهضت جنگل می‌نشیند، اندکی تبیین گردد.

حیدرخان عمو اوغلی که او را چراغ برقی، بمبیسست و بمب‌ساز نامیده‌اند، در حقیقت تازی ویردیوف (خداداد) نام دارد و در سال ۱۲۵۹ ه.ش (۱۸۸۰م) در شهر ارومیه به دنیا آمد. پدرش علی‌اکبر افشار و مادرش زهرا خانم نام داشتند. مردمان، پدر او مشهدی علی‌اکبر را «عمو» می‌نامیدند، از همین رو حیدرخان به «عمواوغلی» یا «عمواوغلو» یعنی پسرعمو علی‌اکبر شهرت یافته است. مشهدی علی‌اکبر طبیب بود و بسیار دلسوز و مهربان و مردمان، او را بسیار دوست می‌داشتند و سخشن در آنان نفوذ بسیار داشت. در سال ۱۲۶۵ ه.ش (۱۸۸۶م) علی‌اکبر افشار به علت فشار مأموران دولتی، به ناجر به شهر الکساندر پل در ارمنستان کوچید و در آنجا اقامت کرد.

حیدرخان تحصیلات ابتدایی و دبیرستان را در ایروان به رتبه ممتازی به پایان رساند و در این ایام بود که با اندیشه مارکسیسم آشنا شد و در ۱۸ سالگی توانست وارد حزب سوسیال دمکرات شود. او پس از اتمام دبیرستان به دانشگاه برق انستیتوی پلی تکنیک گرجستان رفت و دیپلم مهندسی برق گرفت. سپس به باکو رفت و در آنجا در جریان انقلاب قرار گرفت. او به همراه کراسین که از انقلابیون معروف بود، توانست یک ایستگاه برق برپا کند. سپس در کارخانه بافت متقال به عنوان مهندس برق استخدام شد و سرانجام در صنایع نفتی «تقی‌اف» در سمت سرکامینک به کار پرداخت. در این دوران بود که حزب اجتماعیون به رهبری نریمانف در باکو تشکیل و حیدرخان به عضویت کمیته مرکزی آن برگزیده شد.

سال ۱۳۱۷ ه.ق بود که مظفرالدین شاه سفری به اروپا کرد و سه روز در باکو ماند. متولیان آستان قدس با اطلاع از اختراع چراغ برق و ورود آن به ایران، به فکر افتادند برای تأمین روشنائی حرم مطهر از کارخانه چراغ برق استفاده کنند و لذا از مظفرالدین شاه

خویش می‌شوند و در نبرد نابرابر ایمان حقیقی و افاضات روشنفکری، از پای درمی‌آیند.

حیدرخان عمو اوغلی نیز به تعبیری روشنفکر است، زیرا در زمانه‌ای که خواندن و نوشتن، سواد محسوب می‌شد، او توانسته بود با هوشی سرشار، به تحصیلات خود ادامه دهد و سپس در جریان انقلاب بلشویکی، به تمامی به ابزار مارکسیسم که توانست نزدیک به یک قرن، بخشهای مهمی از دنیا را در سیطره خویش بگیرد، مجبوز شود و با سلاح علم و اندیشه به کارزار مردانی چون میرزا بیاید تا یک بار دیگر، تاریخ اثبات کند این خون یاران باوفای حضرت سیدالشهداست که از جای جای این زمین می‌جوشد و ترسی از هیچ هیمنه و سیطره و امپراتوری و ابرقدرتی ندارد و چنان خالص است و ناب که همچون معجزه‌ای، شب دیجور را می‌شکافد و آسمان ظلمانی دلها و دیده‌ها را به ستاره‌باران عشق میهمان می‌کند.

حیدرخان عمواوغلی در چهره یک یاور اندیشمند در کنار میرزا قرار گرفت و به علت پایگاه عقیدتی خویش، بسیار کسان را که ریشه در خاک عمیق ایران زمین آراسته به مکتب تشیع نداشتند، با علم و اندیشه خویش فریفت، لیکن در برابر ایمان و اخلاص میرزا رنگ باخت. عبارات پرطمطراق و خوش‌آب‌ورنگ حیدرخان عمو اوغلیها، تحسین‌کرده‌های سطحی و متفرعنی چون احسان‌الله

نهضت شکوهمند جنگل، همچون تمامی جنبشهای مردمی و اصیل، پیوسته در معرض آسیبهای جدی از جانب استعمارگران خارجی، استبدادیان داخلی و آماج حملات کسانی بوده است که از چهل مردم بهره‌می‌برده‌اند و هنوز نیز تا پذیر نیات پلید خویش را در سرزمینی بکارزد که به شهادت تاریخ، شوره‌زار خیانتهاست و گلستان پاکپها و مردانگیها.

نهضت جنگل در روزگاری شکل گرفت که هیاهوی استعمارگران از سویی، خیانت استبدادیان از سوی دیگر، پشت هم اندازی روشنفکرانها از سویی و جهل و فقر و بیماری و قحطی و بلایای ارضی و سماوی، ملت رنج‌دیده را نه همچون خوبانی که خواجه شیراز فرماید از شش جهت که از دهها جهت، محاصره کرده بودند.

در چنین هنگامه گیج‌کننده و آزاردهنده و مردافکنی، بسیار شهامت می‌بایست مردان و زنان مؤمن را تا از جای برخیزند و خود را برای نبردی تمام عیار آماده سازند و میرزا چنین کرد. او با ایمانی مثال زدنی و با یارانی بسیار اندک و امکاناتی بسیار اندک‌تر، به پا خاست تا در برابر ابرقدرتهای زمانه خویش، یعنی انگلستان و شوروی بایستد و در عین حال از سوی استبداد داخلی و ایادی استعمار تهدید شود و در میدانی سراسر ناجوانمردی و مصاد تن به تن، مردانگی را غزلی زیبا و حماسه‌ای سترگ باشد. در میان تمامی فشارها، تنگناها، غبارافکنیها و هیاهوهای آزاردهنده، خیانت دشمنان دوست‌نما، بیش از هر چیز، میرزا را در تنگنای

انتخاب بین بد و بدتر قرار داد و او را گاه به دلیل مضیق‌های فراوانی که دچارشان بود به تصمیم‌گیریهای اوداشت که هر چند نهایتاً به ضرر نهضت تمام شدند، ولی در آن هنگامه و غوغا، بهترین تصمیمی بود که می‌شد اتخاذ کرد و چاره‌ای جز این نبود و میرزا انصافاً با تمام تنگناها و تضییقات کمرشکن، به دلیل ریشه‌های عمیق اعتقادی و ایمان حقیقی که پیوسته فراراه مردان خداست، همواره توانست از گزندهای خطر خیانت و خدمت، به سرافرازی عبور کند و سرانجام نیز در راه اعتقاد خویش، سرباخت. یکی از چهره‌هایی که هنوز نیز پس از سالها که از نهضت جنگل می‌گذرد، به درستی بررسی نشده و عملکرد و مأموریت و شخصیت او در میان غبارافکنیهای فراوان و اظهار عقیده‌های متناقض، همچنان در پرده ابهام باقی مانده، حیدر عمواوغلی است. نگارنده این سطور نه مورخ است و نه سری در سودای سیاست دارد و آنچه که وی را به نگارش این سطور وامی‌دارد، همانا دلتنگی و والسفا بر پایمردی و اخلاص و ایمان مردان مردی چون میرزا کوچک‌خان جنگلی است که بیش از هر چیز قربانی جهل زمانه

گروهی از مجاهدین جنگل در حال عبور از پل قدیمی پسیخان.



سید جعفر مهاداد

فاجعه مهاجرت اهالی رشت به طهران

روزشمار تاریخی برهه‌ای از انقلاب جنگل...

شدند و اکثریت فراریان پیاده از شهر خارج شدند. زن، بچه، پیر، جوان، پولدار، فقیر، روحانی، افراد شهریانی جلوی قراقان راه افتاده بودند و به طرف قزوین می‌رفتند. خیلی از بچه‌های کوچک در راه تلف شدند. بنده دوستان و آشنایان و همسایگان را نصیحت می‌کردم که از شهر خارج نشوند و از رفتن عده زیادی مانع شدم، زیرا می‌دانستم که خیلیها در راه تلف خواهند شد. در تمام مدت شب فرار مردم ادامه داشت...»

در نیمه دوم شهریور ماه ۱۲۹۹ ش، جنگ میان قوای دولتی و بلشویکها و انقلابیهای سرخ در منطقه منجیل شروع و کم‌کم جبهه جنگل به امامزاده هاشم منتقل گردید.

۱ مهر ۱۲۹۹

در اول مهر ۱۲۹۹ بلشویکها برای بار دوم رشت را تخلیه کردند و تا حسن‌رود و انزلی عقب نشستند. قشون انگلیس مستقر در رودبار و رستم‌آباد، حفظ پشت جبهه قزاقها را به عهده گرفته بودند. قزاقها وارد رشت شدند. چون موقع محرم بود، اهالی که در زمان بلشویکها از رفتن به مسجد احتراز داشتند، شروع به عزاداری کردند و شهر مرده دوباره جان گرفت. این بار قوای قزاق حدود یک ماه در رشت توقف کرد.

در آخر مهرماه ۱۲۹۹ شمسی، قزاقها با همان سرعت که پیشروی کردند و بلشویکها را تا هفت کیلومتری غازیان به عقب راندند، رشت را تخلیه کردند و به سوی رودبار عقب نشستند و در آنجا مستقر شدند.

بدین ترتیب دوباره شهر رشت را تسلیم بلشویکها کردند. بلشویکها پس از ورود به رشت با انتشار اعلامیه‌ای، رشادت رفقای سرخ را در تصرف شهر رشت ستودند.

گفته شده است که فرمان عقب‌نشینی فرمانده نظامی قزاقها (استاروسلسکی) با تائید فرمانده قوای نظامی انگلیس (ژنرال آبرونساید) و در ارتباط با گفتگوهای پشت پرده دولتهای شوروی و بریتانیا برای تهیه مقدمات کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ بوده است.

۲۹ مهر ۱۲۹۹

مهاجرت اهالی رشت که از عصر روز جمعه ۵ شهریور ۱۲۹۹ ش آغاز شده و پس از ورود دوباره قوای دولت مرکزی به رشت در همراه کاهش یافته بود و بعد از عقب‌نشینی دوباره این قوا شدت بیشتری گرفت، در ۲۹ مهر ۱۲۹۹ ش (۸ صفر ۱۳۳۹ ق) همزمان به عقب‌نشینی قزاقها از رشت به اوج خود رسید. تعداد مهاجران را که تدریجاً به طرف تهران به حرکت در آمدند تا حدود دشت هزار نفر هم گزارش کرده‌اند.

«... بعضی از این بیچاره‌ها با داشتن همه چیز در شهر خود در تهران ابن سبیل بودند...»

رفتند و تعقیب آنها به وسیله قوای مرکزی ادامه یافت. در این هنگام روسها از دریا، عده‌ای قشون را در حسن‌رود و در پشت قزاقها پیاده کردند. از دریا نیز به وسیله کشتیهای جنگی با گلوله‌های توپ، قزاقها را بمباران کردند. پس از سه شبانه‌روز و به جا گذاشتن تعداد زیادی کشته و مجروح، قزاقها به رشت و از آنجا به سوی رودبار و منجیل عقب‌نشینی کردند. پیروزی قوای دولت مرکزی بیش از پنج روز طول نکشید و دوباره بلشویکها بر رشت مسلط شدند و تا امامزاده هاشم نیز پیش رفتند. نیروهای شوروی و احسان‌الله خان بار دیگر رشت را اشغال کردند.

۵ شهریور ۱۲۹۹

عصر روز ۵ شهریور ۱۲۹۹ شمسی، عقب‌نشینی قزاقان از رشت شروع و در همان شب فرار و مهاجرت اهالی شهر هم آغاز شد. به گزیده‌ای از گزارش جداگانه مربوط به این مهاجرت اشاره می‌شود:

«... به این مهاجرت سریع و برق‌آسا نام فاجعه نهاده شد. زیرا مهاجرین حتی موفق نشدند پولهای نقد و موجودی صندوقها را که به آن احتیاج پیدا می‌شد، بردارند و یا اشیای سبک وزن و سنگین قیمت را از خانه‌هایشان ببرند و یا فرزندان و بستگانشان را از خطرات متصوره باخبر کنند. مادر از فرزند و خواهر از برادر بی‌اطلاع بودند و دیوانه‌وار، پیاده و سواره راه قزوین را در پیش گرفتند. شتاب و عجله آنقدر بی‌مطالعه و غیرمنتظره صورت گرفت که عده‌ای از مهاجرین به علت سرما و نداشتن وسایل زندگی و حتی از گرسنگی تلف شدند...»

در این هنگام میرزا در قومن اقامت داشت و در جنگهای ارتش سرخ و قزاقان بی‌طرف بود، اما مهاجرت و دربه‌در شدن مردم رشت او را بی‌نیازی شکسته و خسته کرد بود.

«... عصر روز جمعه ۵ برج سنبله [شهریور] ۱۲۹۹ هجری شمسی، مهاجرت دسته‌جمعی شروع شد... یک عده به طرف لاهیجان و عده دیگری به سمت قومن و جمعیت کثیری جلوی قزاقها به طرف قزوین در جاده عراق حرکت کردند. به قدری رعب و هراس در دلها ایجاد شده بود که هیچ حرفی برای جلوگیری از مهاجرت آنها مؤثر واقع نمی‌شد. نصف بیشتر جمعیت حرکت کردند و نصف کمتر باقی ماندند. رشت به شکل قبرستانی در آمد و از هیچ جاصدایی بلند نبود. در خیابانها و معابر عمومی ندرتاً یک یا دو نفر از دور دیده می‌شدند که به عجله در حرکت بودند و معلوم نبود به کجا می‌خواهند بروند...»

«... تقریباً سه ربع اهالی شهر در مدت شب ششم سنبله [شهریور] از شهر خارج شدند. بعضی‌ها به دھات اطراف شهر، بعضی‌ها به محلاتی که تحت تسلط میرزا کوچک خان بود و اکثریت فراریان به طرف قزوین رفتند. کلیه وسایل نقلیه مانند درشکه، ارابه، گاری، دوچرخه برای حمل مردم به کار گرفته

در روز یکشنبه ۱۶ خرداد ۱۲۹۹ شمسی، قوای جنگل با انتشار بیانیهای، تشکیل «کمیته انقلاب سرخ ایران» و «الغاء اصول سلطنت» و «تاسیس حکومت جمهوری» را اعلام کرد. یک روز بعد، کمیته انقلاب، نام اعضای هیئت دولت جمهوری را اعلام کرد. در این هیئت، میرزا عنوان سرکمیسر و کمیسر جنگ را داشت. هنوز دولت تازه انقلابی سامان نگرفته بود که با حمایت بلشویکهای روس، اغتشاش انقلابیهای سرخ طرفدار شوروی آغاز شد و مصلحت‌اندیشیهای میرزا هم کارساز نشد.

۱۸ تیر ۱۲۹۹

در روز جمعه ۱۸ تیر ۱۲۹۹ شمسی، میرزا به عنوان اعتراض از رشت به قومن رشت رفت و قبل از حرکت دو نفر نماینده را با نامه مفصلی برای لنین به مسکو فرستاد و در آن نامه متذکر شد که: «... در موقع خود به نمایندگان روسیه اظهار کردم که ملت ایران حاضر نیست پروگرام بلشویکها را قبول کند...»

۲۳ تیر ۱۲۹۹

در ۲۳ تیر ۱۲۹۹، فرمان احمد شاه خطاب به رئیس کل قزاقخانه ایران برای اعزام قوای دولتی به گیلان صادر شد.

۹ مرداد ۱۲۹۹

در روز شنبه ۱۲۹۹ شمسی با رهبری و حمایت فرمانده قوای مسلح شوروی و مدیریت بخش سیاسی و امنیت نظامی آن در رشت، بر ضد میرزا کودتای سرخ انجام گرفت و همه طرفداران میرزا را دستگیر و بازداشت کردند. اداره‌های دولتی به وسیله عوامل کودتای سرخ تسخیر و تشکیل دولت جدیدی اعلام شد. در این دولت کودتای سرخ، احسان‌الله خان سرکمیسر و کمیسر خارجه و سید جعفر جوادزاده (پیشه‌وری) کمیسر داخله بودند.

۲۷ مرداد ۱۲۹۹

قوای دولتی در ۲۷ مرداد، منجیل را تصرف کرد. قوای دولت کودتای سرخ و بلشویکها به طرف رشت عقب نشستند.

۳۱ مرداد ۱۲۹۹

قوای دولتی اعزامی از مرکز در صبح ۳۱ مرداد وارد شهر رشت شدند. رئیس کل قزاقخانه ایران در تلگرافی به احمدشاه اعلام کرد:

«در ساعت هشت و نیم روز ۲۲ اوت (۳۱ مرداد)، شهر تصرف شد و مردم استقبال شایان کردند. بلشویکها شهر را آتش زدند و عقب نشستند. بهترین قسمت بازار سوخت و انقلابیون آنچه را که توانستند غارت کردند و بردند...»

بلشویکها به طرف خمام و از آنجا به سوی حسن‌رود و غازیان



ونداد هرمز

بن بست سرنوشت...

آشتی به رهبری حیدرخان و با عضویت احسان الله خان و خالوقربان و ذره و حسابی، میرزا کوچک را [که مانع اجرای عقاید افراطی بود] از بین ببرند.»

امامهم‌تر از همه تندرویهای برخی از جوانان بود که می‌شد مشکلات به گونه‌ای فاصله یابند و نیافتند و اختلافات درون گروهی دایم التزاید نهضت جنگل، تندرویهای برخی از جوانان جنگلی که به تساهل و خردورزی میرزا در اجرای تصمیمات حاد و سریع علیه حیدرخان و حزب کمونیست گیلان به سختی نارضایتی نشان می‌دادند و کمتر از حد بایست، به فرمان میرزا اعتنا داشتند و متوجه نبودند که این برخورد های اشتباه‌آمیز چگونه وارسته مرد جنگل را می‌آزارد، باعث شدند که نخست حاج احمد کسمانی و سپس دکتر ابراهیم حشمت طالقانی از میرزا دور شوند و با اینکه ضرر را چشیدند آگاهی نیافتند و دگر باره سرسختیهای نشان دادند و در جهتی گام برداشتند که واقعاً سرنوشت‌ساز بود. همه این تناقضات را روتشتاین به تماشا نشسته بود و به بن‌بست رسیدن نهضت را احساس می‌کرد و خویش را محق به دخالت در مسئله جنگل می‌دانست، کاری که ابتدا ارتباطی به او نداشت و امری صرفاً داخلی بود.

روتشتاین که در بی‌ثمر ساختن حمله احسان الله خان در تیرماه ۱۳۰۰م برابر ژوئن ۱۹۲۱م تجربه‌اندوزی لازم را داشت، این بار به استواری، دست به اقدام زد. نماینده‌ای به جنگل فرستاد و پیام داد که نماینده‌ای برای گفتگو و اتخاذ تصمیمی خردمندانه که معارض غرور آزادمنشانه جنگل و احترام لازم دولت ایران نباشد، به منظور صلح و دوستی و پایان بخشودن به قهر و ستیز اعزام دارد. بدیهی است وزیر مختار شوروی بیشتر به فکر افتخار خود و حفظ منافع کشورش بود، می‌خواست وضعی پیش آورد تا هم روابط اقتصادی روسیه با دولت ایران بهبود بیشتری یابد و قراردادهای فیمابین به شکوفایی بنشینند و هم احترام دولت و علی‌الظاهر نهضت جنگل از کشورش سلب نگردد، اگرچه میرزا نیز متوجه سیاست جدید روسیه بود و یقین داشت که دولت کمونیست، جانب دولتها را بیشتر از نهضتها نگه می‌دارد و از سخنرانی دیپلماتی روتشتاین و مراسم تاجگذاری احمدشاه در ۱۶ اردیبهشت ۱۳۰۰ خ دایر بر این که... «خاطر اعلیحضرت همایونی را مطمئن می‌سازد که دولت متبوعه دوستدار، نظر به تعهداتی که در موقع انعقاد قرارداد داده، با نهایت صمیمیت اقدامات لازم را در تسریع تصفیه مسئله گیلان اتخاذ خواهد نمود.» این امر استنباط می‌شد، باز این میانجیگری را به حسن قبول تلقی کرد و به سعدالله خان درویش نمایندگی داد، ولی از این رفت و آمدها نتیجه مطلوب عاید نگردید و طبقاً هم نمی‌توانست جنبه دلخواه داشته باشد.

هنگامی که روتشتاین متوجه گردید از طرفی رضاخان سردار سپه پله به پله به قله قدرت نزدیک می‌شود و جامعه زخمین و به جان آمده از هرج و مرج هم اعمال او را تنها مرهم دردها و عامل رهایی کشور از سقوط می‌شناسد، از دگر سوی احمدشاه هم به قول مدافعه از سلطنت او که چون وارث حقیقی عباس میرزا می‌باشید و به استناد عهدنامه ترکمنچای حمایت از شما را به عهده می‌گیریم، اعتنا و اعتماد نشان نداده، در مقابل مرد صاحب اراده و مصممی چون رضاخان خود را باخته و عزم خروج از ایران را دارد، چرخش سیاسی عجیبی نشان داد و با رضاخان ارتباط یافت و تأییدش کرد. طبقاً مسئله جنگل و پایان دادن به آن در برخورد ه مطرح گردید که روتشتاین به خود اجازه داد تهدیدنامه‌ای برای میرزا بفرستد و توسط کلاترراف، اتاشه نظامی سفارت تقدیم دارد.

بررسی این نامه بسیاری از مسائل را روشن می‌سازد و داستانسرای دردهای ملی است. او در آغاز نامه، خود را سیاستمداری ایران دوست و مصلحت‌اندیش معرفی می‌کند و می‌نویسد:

ایران را با قاطعیت تمام در گرو رفوع معضل حکومت سرخ گیلان قرار داد و از این لحظه متلاشی ساختن نهضت به دست حکومت سوسیالیستی کمونیستی آغاز گردید. روتشتاین به جای آنکه جلوی افراط‌کاریهای یاران بلشویک خود را در رشت بگیرد و به سرکوبی حزب کمونیست انزلی بپردازد، متوجه میرزا گردید. روتشتاین برای اینکه هر چه زودتر قرارداد اقتصادی روس و ایران بسته شود و هموطنانش از بالای کمبودها و گرسنگی رهایی یابند، خود را موظف به مداخله در مسائل داخلی ایران که به هیچ کشوری مربوط نبود، شناخت و از میرزا درخواست معرفی نماینده‌ای برای مذاکره نمود تا تکلیف نهضت روشن شود. در حالی که اگر این مداخله صورت نمی‌گرفت، چه بسا کوچک‌خان به گونه‌ای شایسته که متضمن منافع ملی هم باشد، معضل جنگل را با رضاخان که مردم از قدرت‌یابی بیشتنش وحشت داشتند از دروازه حل می‌کرد؛ یا جنگ منتهی به نابودی یکی از دو طرف یا صلحی شرافتمندانه و مورد رضایت مردم می‌شد، به ویژه که رضاخان هم چند بار پیشنهاد مصالحه و حتی انجام اصلاحات کشور به صورت مشترک را داده بود. تأسف‌انگیزترین مسئله در این میان اختلافات درون گروهی نهضت بود. از یک سوی احسان الله خان با اتکاء به قدرت بلشویکها، هم برای جهت دادن به سیاست آنها و هم به منظور دستیابی به فرماندهی و رهبری نهضت، خالوقربان را فریب داد و از میرزا روی‌گردان ساخت. آنها امر را بر این قرار دادند که در صورت امکان، میرزا را مشترکاً نابود سازند و کل اختیارات را در کف گیرند. از دیگر سوی اختلاف موجود می‌باید حل و فصل می‌شد و علی‌الظاهر حیدرمو اوغلی هم به همین منظور به گیلان اعزام شد و نخستین کار او برکنار ساختن احسان الله خان از رده فرماندهان درجه اول انقلاب بود که موجب شدت گرفتن اختلاف شد. احسان برای نمایاندن برتری خویش در سرعت تصمیم‌گیری و عمل، دست به اجراء و حمله نادرست و عجولانه به تهران از راه تنکابن زد که با آن شکست مفتضحانه و خیانت‌بار روبرو گردید. نکته سوم این‌که حیدرخان و میرزا با هم تضاد عقیده داشتند، این یک دموکراتی ایرانخواه و عاشق صادق رهایی ایران و به آزادیگی زیستن مردم و آن یک با اینکه عامل اصلاح معرفی می‌شد، نگرشی جهانی زیر نظر و سلطه حکومت بلشویسم داشت.

اساساً نشستهای مالارسا توطئه مکاری علیه میرزا شناخته شده است. «کمونیستها بر آن شدند تا به بهانه اعزام یک هیئت صلح و

پس از فروپاشی فرمانفرمایی تزارها در کشور پهناور روسیه، حکومت بلشویسم با دو مشکل اساسی روبرو شد: نخست چرخش امور سفارتخانه و کنسولگریها در کشورهای دیگر و دوم مسئله‌شناسایی این دولت نوپا و جوان از سوی دولتهای دیگر جهان. دولت و ملت ایران در شمار نخستین جوامع بود که به بلشویکها بها داد و حکومت نوین انقلابی روسیه را به رسمیت شناخت. دین شناسایی، گذشته از روشن بینی جامعه ما نشانه نوگرایی و علاقه به حکومت مردمی مردمان این سرزمین است.

به هر انقلابی که در جهان نظر افکنیم در آغاز کار با آشفتگیهایی روبرو بوده است که تنها با گذشت زمان به ماندگاری کامل انقلابیون می‌انجامد. روسیه نیز از این امر نمی‌توانست جدا باشد و از این رو آشفتگی کنسولی آنها در کشور ما امری طبیعی می‌نمود و چون نیکیلا براون در نخستین دهه بهمن ماه ۱۲۹۶ خورشیدی، برابر ۱۷ ژانویه ۱۹۱۸ میلادی به عنوان نخستین نماینده به ایران آمد، نتوانست سفارتخانه را تحویل بگیرد، زیرا دولت ایران در به رسمیت شناختن حکومت بلشویک تردید داشت و لذا او در این باره نمی‌توانست اقدامی قاطع نشان دهد.

براوین که خود را ناگزیر می‌دانست مبشر پیام دولتش باشد، ساختمان‌های در تهران اجاره کرد و طی یکی دو بیانه اعلام آمادگی نمود که با دردست داشتن اعتبارنامه از دولت انقلابی روسیه، کلیه معاهدات تحمیلی را لغو نماید. متأسفانه در چنین فرصت مناسبی ایران هم دستخوش تحولاتی بود و کابینه‌هایی پس از دیگری تغییر می‌کردند، بدون آن که گرهی از مشکلات کشور و مردم بگشایند. کابینه عبدالحمید میرزا عین‌الدوله، کرسی صدارت را به میرزا حسن خان مستوفی الممالک سپرد. این سیاستمدار ایران‌دوست هم در شناخت دولت بلشویک اکرانه نشان می‌داد و بدینسان بود که نیکیلا براون نتوانست توفیقی فراجنگ آورده و مأموریتش را به انجام برساند. این عدم موفقیت او، موجبی برای ارتقای کالومیتسف بیست‌ودوساله که شور انقلابی فراوان از خود نشان می‌داد، گردید و استیپان شاتومیان، رئیس انقلابی قفقازیه، او را به جانشینی نیکیلا براون برگزید.

نجفقلی خان مصصام السلطنه، رئیس الوزرای ایران و نخست‌وزیر وقت، چون بالشوویسم را نسخه بدل تزاریسم می‌انگاشت، در شناسایی آن تعلل می‌ورزید. در چنین وضعی کالومیتسف هم نتوانست کاری انجام دهد و یهودی الاصل فاضلی به نام (سی تواین فئودور آرونویچ روتشتاین) به خواسته و تمایل شخصی لنین به وزیر مختاری شوروی مأمور و راهی ایران گردید. این مرد چندچهرگی باور نکردنی‌ای داشت و انتخاب او با تغییرات ناگهانی ایران و کودتای سید ضیاء الدین طباطبایی به دستپاری رضاخان سردار سپه صورت پذیرفت. بدون ذره‌ای توهم در موافقت با کودتا باید بپذیریم ایران تشنه این دگرگونی بود و اگر چنین حرکتی در نمی‌گرفت و یا به سر منزل موعود نمی‌رسید، معلوم نیست که چه سرنوشت غم‌انگیزتری بر ایران حاکم می‌شد.

روتشتاین در ششم اردیبهشت ۱۳۰۰ خورشیدی خود را به تهران رساند و در نهم همین ماه به حضور احمدشاه بار یافت و اعتبارنامه خود را که نامه لنین بود، تقدیم شاه ایران کرد.

در این زمان نهضت جنگل پس از دسیسه‌های همکاران چپگرای میرزا کوچک خان تبدیل به جمهوری سرخ گیلان شده بود و به رغم میل میرزا که مخالف با هر نوع وابستگی بود، عملاً اختیار آن در دست عوامل مسکوبود.

با بهره‌برداری از این آشفته بازار، احمد قوام السلطنه نخست‌وزیر وقت، موقع را برای خاموش ساختن نزدیک به پایان شعله‌های لرزان شمع نهضت جنگل مناسب دید. انعقاد قرارداد اقتصادی روس و

میرزا می‌دید مردم خسته ایران تحمل مقاومت بیشتری را ندارند و امنیت می‌خواهند تا با کار و تلاش مداوم، فقر و تنگدستی را مهار کنند و کشور را از ویرانی بیشتر برهانند. او می‌دید مردم خواهان آزادی در سایه امنیت و آرامش هستند تا از آن بهره‌ور شوند و بر این باورند که آزادی بدون امنیت، هرج و مرج کاملی است، او می‌دید رضاخان با اقدامات به ظاهر مصلحانه، چگونه توجه جامعه را معطوف به خود و اندیشمندیها را به ظاهر نگرینها مبدل ساخته است.

درخواست کردند تا این امکان را فراهم آورد. مظفرالدین شاه در این سفر، دستور خرید موتور برق برای حرم را صادر کرد و از آنجا که در میان مسلمانان مهندس چراغ برق بسیار کم بود، مسلمانان باکو، حیدر خان عمو اوغلی را به وی معرفی کردند. البته احمد کسروی معتقد بود که حیدر خان به دلیل آن که تحصیلات مهندسی برق داشت، به دعوت رضایوف (حاج میرزا محمود میلانی) از بازرگانان تبریز و پس از خرید ماشین Otto Deuz و لوازم و چهار صد چراغ به خراسان رفت و در جمادی الاولی ۱۳۳۰ در کارگاه برق مشهد استخدام شد. در این دوره، نیرالدوله حاکم مشهد و سهام الملک، متولی آستان قدس بودند. میرزا ابراهیم منشی زاده بر اساس نوشته های حیدر خان نقل می کند:

«نیرالدوله در حین حرکت و عبور از کوچه و بازار، عده کثیری از فراشها را به عده چهار صد نفر جلو و عقب خود انداخته و کسانی را که نشسته بودند، به زور بلند کرده و حکم به تعظیم کردن می نمودند و حتی متولی باشی نیز از این حرکات، معمول می داشت. چون چراغ برق یک چیز تازه ای در ایران بود، اهل خراسان، اغلب به تماشای کارخانه می آمدند، به همین دلیل تقریباً به تمام اهل خراسان از وضع و شریف آشنا شدم.» از نوشته های حیدر خان عمو اوغلی برمی آید که او با روحیه پرشور و اندیشه های انقلابی و به ویژه اعتقاد عمیق به مارکسیسم، با متولی باشی آستان قدس رضوی رابطه حسنه ای نداشته است. از همین رو، در یک غروب که کسی با عجله وارد کارخانه شد و به حیدر خان گفت که متولی باشی برای تماشای کارخانه می آید و بهتر است چراغی را جلو بفرستد، حیدر خان به او اعتنا نکرد و دستور داد در کارخانه را بستند و متولی باشی را نیم ساعتی پشت در کارخانه به انتظار گذاشت.

همزمان با ورود حیدر خان، نیرالدوله، حاکم وقت خراسان، دستور داده بود فردی را شقه کنند و به دروازه شهر بیاوریند. حیدر خان، گرانی نان و قحطی در مشهد را بهانه کرد و مردم را علیه حاکم به

شورش واداشت تا خواهان عزل وی شوند. مردم شورش کردند و چند خانه ای از جمله خانه نایب التولیه حرم مطهر، نقیب السادات هم غارت شدند. پس از این بلوا که در سال ۱۳۳۱ هـ.ق روی داد، نیرالدوله از حکومت عزل و رکن الدوله منصوب شد. حیدر خان عمو اوغلی حدود پانزده ماه در مشهد مشغول راه اندازی کارخانه برق حرم مطهر و بالاخیابان بود که با زغالسنگ کار می کرد و در کوچه ای به نام چراغ برق قرار داشت.

حیدر خان عمو اوغلی در مشهد به نشر افکار حزب دموکرات پرداخت و بسیار سعی کرد که فرقه سیاسی خود را به دستور روسیه در آنجا راه اندازی کند که موفق نشد. ملک الشعرا ی بهار ضمن اشاره به این تلاشها، خود را جزو اعضای کمیته ایالتی نامیده است. حیدر خان در رجب ۱۳۳۱ هـ.ق از مشهد به تهران رفت و در کارخانه برق حاجی امین الضرب استخدام شد و از همین جالب حیدر خان برقی را پیدا کرد.

حیدر خان چه از نظر شخصیتی و چه اعتقاد عمیق به اندیشه مارکسیسم، در اغلب شورشها شرکت داشت و بدیهی است که انقلاب مشروطه بستر مناسبی برای کشتن افرادی بود که به زعم او مخالف آزادی بودند و در این راه کمترین تردید و ترسی به خود راه نمی داد. بدیهی است که در این رهگذر هر کسی که اندیشه دینی داشت و بر آن پا می فشرده، از نظر حیدر خان عمو اوغلی، مخالف آزادی تلقی می شد. ابراهیم صفایی در کتاب رهبران مشروطه درباره آیت الله سید عبدالله بهبهانی و عملکرد حیدر خان می نویسد:

«اعتدالیون مجلس که اکثریت داشتند، بیشتر از بهبهانی تبعیت می کردند، به همین مناسبت، دموکراتها (در رأس آنها تقی زاده) که جبهه تندرو و انقلابی مجلس بودند، با بهبهانی،

حیدر خان چه از نظر شخصیتی و چه اعتقاد عمیق به اندیشه مارکسیسم، در اغلب شورشها شرکت داشت و بدیهی است که انقلاب مشروطه بستر مناسبی برای کشتن افرادی بود که به زعم او مخالف آزادی بودند و در این راه کمترین تردید و ترسی به خود راه نمی داد.

مخالف شدند. آنها ظاهراً معتقد بودند که او نفوذ خود را برتر از مشروطه می داند و مجلس را تضعیف می کند، ولی در باطن، شخصیت و نفوذ او را مانع پیشرفت مقاصد خود می دانستند، به همین دلیل نقشه قتل بهبهانی کشیده شد. جمعه ۸ رجب ۱۳۲۸ هـ.ق / ۲۴ تیرماه ۱۲۸۹ هـ.ش، در آغاز شب، حیدر عمو اوغلی و رجب سربای و دو نفر دیگر، طبق نقشه ای که با نظر سران دموکرات طرح شده بود، در حالی که سروصورت خود را مستور کرده و به قیافه رهنان نقابدار در آمده بودند، به منزل بهبهانی رفتند، با عجله راه پله های ایوان تابستانی را پیش گرفتند و با سه گلوله پیایی، او را به قتل رساندند.

تأثیرگذاری حیدر خان بر بسیاری از مشروطه طلبان تا بدان پایه است که گفته اند ستار خان در بسیاری از ارجاعاتی که به او می شد، می گفت، «هر چه عمو اوغلی بگوید.»

او پس از به توپ بسته شدن مجلس به باکو رفت و در آنجا، عده ای

دو اطلب را برای مبارزه با محمدعلیشاه گرد آورد و برای یاری مبارزان تبریز گسیل داشت و خود نیز به تبریز آمد و یکی از مبارزان اصلی شد و در کشتن شجاع نظام مرندی به وسیله بمب دست داشت. در سال ۱۳۲۸ از طرف حزب دموکرات به مأموریت مخفی میان ایل بختیاری رفت و در ربیع الاول ۱۳۲۹ به تهران بازگشت و مدتی به صورت مخفی زندگی کرد تا سرانجام شناسایی و توسط یفرم خان، تبعید شد. حیدر خان سپس به روسیه و از آنجا به فرانسه و سوئیس رفت و به همکاران لنین پیوست. حیدر خان عمو اوغلی در ایران، ظاهر افعال مایشاء بوده است. اقداماتی چون تأسیس حزب کمونیست ایران، ریاست کمیته ترور یا وحشت، شرکت در نقشه کشتن میرزا علی اصغر خان اتابک، بمب انداختن در خانه علاء الدوله، سوء قصد به محمدعلیشاه، قتل آیت الله بهبهانی و ریاست کمیته مرکزی حزب کمونیست جدید در اولین کنگره خلقهای شرق در سال ۱۳۲۸، از جمله فعالیت های او بوده اند.

ارتباط حیدر خان عمو اوغلی با میرزا کوچک خان در اردیبهشت سال ۱۳۰۰ هـ.ش و پس از مذاکرات طولانی پیش آمد. آن رو که میرزا کوچک ترین اعتمادی به مدعیان رهایی خلقها تحت لوای سوسیالیسم نداشت، بسیار سخت تن به توافق با حیدر خان می دهد. قضیه از این قرار است که میرزا دو نماینده به مسکو می فرستد تا او را در رفع نیازهای جمهوری نوین یاد یاری دهند. نمایندگان میرزا یک ماهی در مسکو معطل می ماند، اما نتیجه درستی دریافت نمی کنند. حیدر خان عمو اوغلی ظاهراً به رشت می آید تا اختلافات را از میان بردارد. میرزا از او استقبال می کند و همزمان با ورود وی احسان الله خان و خالو قربان هم در نامه ای به میرزا اعلام می کنند که حاضرند دوباره با او همکاری نمایند. میرزا می داند بسیاری از نیروهای تحت امر این دو، بلشویک نیستند، لذا به نیت تقویت نهضت جنگل، پیشنهاد آنها را می پذیرد، اما از همان ابتدا مشخص است که ترکیب آدمهای وابسته به بلشویکیها و غیر صادق چه حاصلی به بار می آورد. حیدر خان کمک شوری و

را منوط به اجرا و پیاده شدن عقاید کمونیستی و اصلاحات ارضی می داند و میرزا آن را به ضرر و زیان نهضت جنگل می شناسد و از قبول دیدگاههای او سر باز می زند. ملیون مرکز نیز پیوسته برای میرزا پیام می فرستند که اگر حیدر خان قصد خاصی دارد، بهتر است راه خود را از تو جدا کند. می دانستند که حیدر خان اگر به نظر خاصی برسد، آن را اجرا می کند حتی اگر آلودن دست خود به خون میرزا باشد. همگان دیده بودند که در ماجرای مشروطه، چگونه رفیق خود ستار خان را خلع سلاح کرد، در حالی که ستار خان کارهای خود را بر اساس دیدگاههای حیدر خان انجام می داد. حرکت های ناپهتجار بلشویکیها و کمونیستها و خودسرهای دسته های کرد و اعضای کمیساریا، جان جنگلیها را به لب رساند و از میرزا خواستند به آنها اجازه دهد ریشه بسیاری از این مزاحمان و آزار دهندگان را قطع کنند، اما میرزا معتقد بود نمی تواند به جرم غفلت یا نااهلی، یارانی را که سالها با او همکاری کرده اند، از بین ببرد. میرزا زبانه کشیدن خشم جنگلیها را می دید و لذا پیشنهاد داد در ملاسرا در یک فرسخی رشت، جلساتی بین اعضای کمیساریا و جنگلیها تشکیل و برای معضلات موجود راهکارهایی ارائه شود. شماری از جنگلیها تصمیم گرفتند قبل از رسیدن میرزا به ملاسرا، کار بلشویکیها را بسازند و اعضای جلسه را به گلوله بستانند. حیدر خان از مهلکه و آتشی که برافروخته بودند، گریخت و به پسیخان رفت. معین الرعایا، حیدر خان را به ایل الیان فرستاد. افراد ایل وقتی که دانستند که نهضت جنگل در حال نابودی است، حیدر خان را خفه کردند و بدنش را در دره قریه «مسجد پیش» که محل سکونت ایل بود به خاک سپردند. ■





عباسعلی اخوان ارمنکی

آزادی از دیدگاه میرزا کوچک خان...

مقدمه

یونس معروف به «میرزا کوچک» فرزند «میرزا بزرگ» از اهالی رشت در سال ۱۲۹۸ هجری قمری به دنیا آمد. دوران کودکی را در مدرسه حاجی حسن واقع در «صالح آباد» و مدرسه «جامع» گذراند. سپس به تهران آمد و مدتی در «مدرسه محمودیه» به تحصیل ادامه داد. او مردی اجتماعی، مؤدب، متواضع و خوش برخورد، معتقد به فرایض دینی و مؤمن به اصول اخلاقی بود. به امر قونسول تزاری به دلیل فعالیتهای آزادیخواهی، میرزا کوچک را از اقامت در رشت محروم کردند، لذا مدتی در تهران زندگی کرد. در دوران اقامت تهران از کارهای ناپهناجار برخی از مجاهدین افسرده شد و با آنکه در نهایت تنگدستی به سر می برد، از پذیرفتن کمکهای مادی «سردار محبی» امتناع می ورزید. او با این تفکر که وضع اجتماعی کشور از تجمع افراد همفکر بهبود خواهد یافت و با انجام فعالیت و بروز استعدادها به مشکلات فائق خواهند آمد و به تأمین مصالح اجتماعی خواهند پرداخت، نهضت جنگل را به وجود آورد.

جنگلیها، کلاه نمدی بر سر و «چوخا» بر تن و چموش بر پا داشتند و با کوله باری از ایمان، جنگل را به عنوان پناهگاه انتخاب کردند. از آنجا که آنها مصمم بودند مادام که به هدفشان نرسند و موفق به اخراج نیروهای بیگانه نشوند، به اصطلاح به وضع ظاهری خویش نبردارند و از آن جا که در اصطلاح عامیانه «قانون جنگل» یعنی هر که زور و قدرت دارد، باید فرمانروایی کند و بکشد تا کشته نشود و فقیر و درمانده را مسخر خویش سازد، با کمال تأسف برخی تصور می کنند میرزا کوچک، آزادی را همین می داند، لذا با توجه به این مسئله برآن شدیم تا دیدگاه میرزا کوچک را درباره آزادی بررسی کنیم:

«هیچ قومی از اقوام بشر به آسایش و سعادت نایل نمی گردد و به سیر در شاهراه ترقی و تعالی موفق نمی شود، مگر آن که به حقوق خویش واقف گشته باشد.»
می دانیم که انجام وظیفه خلاق فرد و اجتماع مستلزم آزادی است و تحقق آزادی نیازمند فعلیت یافتن قوای نهانی و بروز استعدادهای فردی و ارتباط درونی افراد با یکدیگر است. میرزا می گفت:
«انسانها آزاد به دنیا آمده اند و بایستی با آزادی زندگی کنند و این آزادی فقط با همت مردانه ایرانیان فراهم می شود.»

میرزا معتقد بود آزادی در جامعه است که معنا پیدا می کند. او هیئت اتحاد اسلام را تشکیل داد. اعضای این هیئت بیست و هفت نفر بودند.

میرزا همچنین در همان روزهای اول با همکاری گروهی برای حزب جنگل مرامنامه تدوین کرد و در چند ماه به رشته تحریر در آورد و آن را در حضور دهقانان خواند، درباره آن توضیحات کامل داد و نظر آنان را خواست. ماده دوم آن عبارت بود از: «شعار جمعیت ما این است که حکومت ملی باید به دست افراد ملت، جایگزین حکومت فرمایشی روس و انگلیس شود.» و در ماده چهارم آن تمام افراد بدون در نظر گرفتن رتبه و عقیده و مذهب در مقابل قانون مساوی خواهند بود.

میرزا بر اجتماع خویش اثر گذاشت، به طوری که در مدتی بسیار کوتاه گروه بسیار زیادی همفکر به دور او جمع شدند و نهضت جنگل را به وجود آوردند. «او مسلمان و مردی سلیم و خوش نیت بود و بر خلاف سایر زمامداران در جنگ با قزاقها اگر اسیری می گرفت با او به مدارا و لطف رفتار می کرد و طوری آنها را مجذوب خویش ساخته بود که بیشتر آنها بعد از آزاد شدن با میل خود به طرف او آمدند و در صف مجاهدین قرار گرفتند و به همین سبب

در دیدگاه میرزا کوچک خان که برگرفته از قرآن و سنت است، خداوند انسان را آزاد آفریده است و او را آزاد می گذارد و گناه و تقوا را الهام می کند و راه رستگاری و هدایت را به او نشان می دهد.

میرزا پیش از آنکه یک فرد انقلابی باشد، مسلمان بود و هیچگاه به مغزش خطور نمی کرد که مقررات دینیش را تحت الشعاع افکار انقلابی قرار دهد.

بود که در مدت کمی توانست افراد و جانبازان بسیار زیادی را به دور خود جمع کند.»

آزادی در محدوده اسلام

در دیدگاه میرزا کوچک خان که برگرفته از قرآن و سنت است، خداوند انسان را آزاد آفریده است و او را آزاد می گذارد و تقوا را الهام می کند و راه رستگاری و هدایت را به او نشان می دهد. میرزا پیش از آنکه یک فرد انقلابی باشد، مسلمان بود و هیچگاه به مغزش خطور نمی کرد که مقررات دینیش را تحت الشعاع افکار انقلابی قرار دهد. او هنگامی که جنگلیها رشت را به تصرف در آوردند، ایده خود را در اعلامیه ای در میان اجتماع بیان کرد: «هیچ قومی از اقوام بشر به آسایش و سعادت نایل نمی گردد و به سیر در شاهراه ترقی و تعالی موفق نمی شود. مگر آن که به حقوق خویش واقف گشته ادراک کند که خداوند متعال همه آنها را آزاد آفریده و بنده یکدیگر نیستند و طوق بندگی را نباید به گردن نهند. همچنین حق ندارند به اینانی نوع خود حاکم مطلق و فعال مایشاء باشند. انبیاء و اولیاء و بزرگان دین و فلاسفه و حکما و سوسیالیستهای سابق و امروزی دنیا که غمخواران نوع بشر هستند هر یک به نوبه خود افراد انسان را از مزایای این حقوق مشروع طبیعی آگاه ساخته اند.»

آزادی نام بسیار مقدسی است که با مقام والا و شرف و بزرگی همراه است و بدین جهت، میرزا کوچک نام گروه خویش را «احرار» نامید و در نامه به «مدیوانی» نوشت:

«پانزده سال است که هریک از ماها در انقلابات ایران زحمت کشیده ایم با هجوم سربازان نیکلا و قشون انگلیس و قوای دولت ایران مقاومتها نموده و مصافها داده ایم و مصائب بیشمار را تحمل نموده ایم که کسب حریت کنیم و تمام استظهار ما این بود که احرار دنیا به ما کمک خواهند نمود.»

و «همه فداکاری های بنده و احرار جنگل برای وصول به آزادی است.»

میرزا یک مرد دینی بود که همه مظاهر انقلاب را از دریچه دیانت می نگریست.

میرزا با مبارزه منفی خود که از بینش توحیدیش برمی خاست، به تبعیت از مولا علی (ع) به تمام بند و بستیهای سیاست پشت پا زد و به تنها چیزی که فکر می کرد، انقلاب و رهایی مردم از جنگل

«من سعادت ایران را می‌خواهم و برای استقلال و آزادی خارجی و داخلی این مملکت می‌کوشم و از برای همین مقصود و لاینقطع در بیرون بردن قوای مسلح اجنبی از خاک گیلان می‌کوشم. من به مقصود خود رسیدم، یعنی قشونی که عبارت بود از قوای روس و آذربایجان رفتند و خوشحالم که این اقدامات من بی‌نتیجه نماند و این اقدامات با نظریات تشکیلات دولتی حزبی موافق آمد...» در این که بیرون رفتن قوای بلشویکی محسوس بود، تردید نداریم، ولی این جبر تاریخ بود و مصالح ملی که با ایران رابطه داشتند ایجاب می‌کردند و نیاز به این همه منت نهادن نداشت، اما زمانی که چنین نامه‌ای فرستاده شد، هنوز نیروهای بلشویک در گیلان حضور داشتند. میرزا در جواب نامه می‌نویسد:

«من فکر می‌کنم که نظریات انگلیسی‌ها این است که در شمال یک مخالفت پدیدار کنند یا اینکه ناامنی را ادامه دهند و عملیات آنها افکار مرا تأیید می‌کرد و به واسطه این ناامنی‌ها می‌توانند خودشان را حافظ تشکیلات دولتی و اقتصادی معرفی کنند و با منافع روسیه ضدیدت نمایند.»

تأکید روی منافع روسیه است که چشم انصاف را کور می‌کند و پای حق و عدالت را می‌شکند. در طول مدت مبارزات و برپایی نهضت جنگل، همیشه به انگلیس و مطامع شوم آنها در ایران حملاتی صورت گرفته و اساساً خیزش جنگلی‌ها مظالم روس و انگلیس و دشمنی سرسختانه و بر حق با قراردادهای تحمیلی ایران برپاده بوده است، خه‌بی بی‌انصافی که چنین جنبشی در راستای منافع روسیه توجیه گردد. میرزا به همان نسبتی که با منافع نامشروع انگلیس می‌جنگید، به همان نسبت هم از منافع ضد مردمی روس‌ها در ایران نفرت داشت، ولی روتشتاین زیرکانه می‌گوید چون منافع آنها با ما در تضاد است، پس او باید برود و ما بمانیم و از همین روست که ما می‌ایعنی دولت شوروی در این موقع عملیات ربویزیونی را نه تنها بی‌فایده بلکه مضر می‌دانیم. این است که فرم سیاست خود را تغییر می‌دهیم و طریق دیگری اتخاذ می‌کنیم.»

روشن تر این که همه آنها‌یی که ظاهرأ دوست آنها بودند، باید فدا می‌شدند و آنها رو به سوی قدرتها می‌رفتند، چون این قدرتها هستند که حکومت می‌کنند نه نهضت‌ها. سؤال این است که چرا این روش را پیش از جانکاه شدن هرم قدرت در ایران به کار نیستند؟ رفقای آنان در جبهه بلشویکی نه تنها نیروهای مسلح خود را در ایران جانشین قشون تزاری ساخته و با روشی شدیدتر از سلف خود، با تنها و درخشان‌ترین نور مردمسالاری به مبارزه برخاستند، به رفقای کاسه هم‌تر از آتش خود هم میدان دادند تا نهضت را سرکوب ساخته و در دست گیرند و آرمانهای جهانی شدن را تحقق بخشند... پس چه دلیلی دارد که می‌خواهند چنین تفهیم کنند که:

«شما ملتفت هستید که از روی مواد قرارداد، ما مجبور هستیم که دولت را از وجود و عملیات ربویزبونیست‌های ایران مستخلص سازیم . اجبار ما منحصر بود فقط به خارج کردن قوای انقلابی روس و آذربایجان از گیلان. از طرف دیگر از روی همان قرارداد ما دعوت‌شدیم‌ه که در مقابل دولت از قوای انقلابی محافظت کنیم.» بدیهی است که روس‌ها برای رسیدن به مقاصد خویش نیاز به قربانی داشتند، ولی جز یاران و یاوران آنان کدام گروه در گیلان برای دفاع و محافظت از خود دست گدایی دراز کرد که از عدم پاسداشت خویش سخن به میان می‌آورد؟ میرزا خوب می‌دانست آنان آزادی و آزادیخواهان را بدون ملاحظه انسانیت، فدای شیوه و منافع حکومتی خود می‌کنند، چون آزادی و آزادیخواهان را بر نمی‌تابند و تنها برای در دست گرفتن قدرت، آن هم به نام کارگران و زحمتکشان انقلاب کردند نه برای دفاع از انقلابات جهانی به شیوه و سبک خودشان، بنابراین اگر قرارداد با دولت نمی‌پستند، باز هم نمی‌توانستند انقلاب گیلان را برانند و ملت به روشنی گواه دشمنی‌های آنان بود، در حالی که آنان حق نداشتند در یک امر داخلی، امر بین حق و باطل، آزادمنشی و قلدر صفتی دخالت کند، میرزا و برپای دارندگان نهضت به روشنی در یافته بودند «بیگانه فکر خویش کند کی به فکر ماست.» و حقیقت میرزا بر آنان آشکار بود و نیاز به اعلام نداشت که ... «من بالطبع گمان می‌کردم که پس از خروج قوای اجنبی و صدور تأمین از برای شما توسط من، شما یا خلع سلاح شده‌و یا یک نقطه خود را کنار می‌کشید و در آنجا منتظر موقعی خواهید بود که شاید ملت ایران شما را به یاری طلبید، اما شما این طور نکردید و از برای کنار کشیدن و ترک عملیات شرح مبسوطی مبنی بر تقاضا به دولت ایران و من پیشنهاد کردید.»

باید پرسید آنان بر اساس کدام منطقی گمان می‌کردند میرزا کوچک به فکر و انتظار صدور تأمین است؟ این اطمینان از چه کس و چه مقامی بود؟ پیش از آنان رضا خان و دولت ایران پیشنهاد‌های اصولی تری برای آشتی و تأمین داده بودند که مورد پذیرش قرار گرفتند و مهم‌تر از این، آنان بهتر از بسیار کسان می‌دانستند که میرزا از پشت کردن به مبارزه تنگ دارد و راهی را در پیش رو داشت که می‌باید تا پایان ادامه دهد. مسئله مرگ با دستیابی به آرمان‌ها مطرح بود. ثانیاً انتظار بی‌جایی داشتند که هر چه بگویند و بخواهند بی‌چند و چون پذیرفته شود؟ همواره و در هر معامله‌ای چانه‌زنی‌هایی صورت می‌گیرند تا طرفین به نتیجه پذیرفتنی برسند، پس به کدام استنباط شروط پیشنهادی را تجزیه طلبی می‌دانستند و می‌نوشتند: «شما می‌خواهید قزاق‌های ایران عقب بنشینند به طرف قزوین و ایالت گیلان را به کلی در دست شما بگذارند. می‌خواهید حکومت گیلان در دست یکی از رفقای نزدیک شما باشد و به او حکومت بالاستقلال این ایالت داده شود، هم چنین می‌خواهید منافع این ایالت مطلقاً راجع به شما باشد.»

به کدام جرئت و انصاف در تهمت تجزیه طلبی اصرار می‌ورزیدند؟ جنبش جنگل همواره در راستای یکپارچگی ایران گام برداشته و رهبران آن بارها و بارها گفته بودند، گیلان پاره جداناشدنی و قلب پر تیش ایران است و بدین جهت تسلیم پیشنهاد‌های مکرر که برای

به کدام جرئت و انصاف در تهمت تجزیه‌طلبی اصرار می‌ورزیدند؟ جنبش جنگل همواره در راستای یکپارچگی ایران گام برداشته و رهبران آن بارها و بارها گفته بودند، گیلان پاره جداناشدنی و قلب پر تیش ایران است و بدین جهت تسلیم پیشنهاد‌های مکرر که برای استقلال گیلان و تشکیل دولت نوار ساحلی بحر خزر به آنها می‌شد، نگردیدند.

استقلال گیلان و تشکیل دولت نوار ساحلی بحر خزر به آنها می‌شد، نگردیدند.

به راستی و ارسته مردی را که در تمام مدت مبارزه در صدر قرار داشت و پس از شهادت درایی وی را تنها یک سکه یک ریالی تقویم کردند، آن قدر حریص و دلبسته مال دنیا انگاشتند که نوشتند چشم طمع به منافع ایالت گیلان دوخته بود؟ میرزا با بینش سیاسی و اجتماعی و دوراندیشی خردمندانه‌اش چگونه نمی‌دانست که یک ایالت کوچک هر چند کوتاه مدت، نمی‌تواند در جوار دولتی بزرگ و مدعی به حق پایداری کند؟ در حالی که قول و فعل دولتها را نیز باور نمی‌داشت تا جایی که به محض شنیدن خبر تسلیم دکتر ابراهیم حشمت با تأثر و تلخی فراوانی فرمود: «اناالله و انا الیه راجعون» و به راستی هم چه تأثر درناک و چه پیش بینی درست و غم‌انگیزی بی‌توجه به پنداری چنین پیشنهاد می‌دهند:

«قزاق‌ها عقب بنشینند به طرف قزوین، شما هم قوای خود را به جنگل ببرید، من به شما اطمینان می‌دهم که قزاق‌ها مجدداً پیش نیایند، هم چنین از طرف شما به دولت اطمینان خواهم داد و حکومت رشت با توافق نظر ما سه نفر خواهد بود، قونسول من در رشت ملتفت خواهد بود که از طرف او شما و تجاروازی نشود. به حکومت از برای حفظ امنیت، یک قوه حزبی بگذارند داده خواهد شد و هم چنین قوای شما باید در یک عدد معین باشد که از طرف آنها از برای دولت یا حکومت خطری متصور نباشد. ولیکن آن عدد باید برای محافظت شما کافی باشد، معلوم است که نه از برای حکومت و نه از برای شما از خارج نباید کمکی ببرد، بالاخره به شما اطمینان یک میلیی داده خواهد شد و می‌توانید با آن مبلغ مخارج خود و قوای خود را عهده‌دار بشوید، این مبلغ یا از تمام ایالت به طور سرشکم جمع خواهد شد و یا به عبارت خواهد بود از این که یک قسمت از مالیاتها را اختصاص خواهند داد.»

به کدام دستور و فتوایی اجازه داشتند در امر اصلاح حکومت رشت!! دخالت کنند و خود را ذیحق بشناسند. نه گیلان صاحب استقلال مطلقه بود و نه روس‌ها صاحب گیلان بودند که از کیسه خلیفه می‌بخشیدند. آنان با اعلام نظارت، حقی را بر آری خود شناخته بودند و این مخالف با تمام مقررات جهانی است.

میرزا و آزدگان بلندنظر جنگل، برای شندرغازی کیسه ندوخته بودند که اینان مبلغی را به آنها نوید دادند، آن هم در حد بخور و نمیر و از جیب مردم گیلان، یعنی با زور و فشار به مردم و یغمای اموال ستم‌دیدگانی که مرتباً در معرض چپاول و یغما بوده‌اند. فرضاً هم که دولت مرکزی این پول را می‌پرداخت باز هم حق مسلم جامعه‌ای بود که میرزا و یارانش عضو آن به شمار می‌آمدند.

هیچ‌گاه دایه مهربان تر از مادر نشنیده و ندیده‌ایم، جز اینان که مرتباً از امنیت بحث می‌کنند و می‌نویسند:

«پیشنهادات [من] برای آتیه مذکور به هیچ‌وجه مضر نخواهد بود، در عوض کمکی خواهد بود از برای برقرار داشتن در شمال.» شگفتنا فردی مدافع امنیت، آن هم در کشور ما می‌شود که دولت و ارتش او همواره ایجاد ناامنی در ایران می‌کرد و با انگلیسی‌ها برای تقسیم کشور ما به دو منطقه نفوذ قرار داد امضاء می‌کرد و سال‌های سال، حساس‌ترین نقطه این مملکت یعنی، شمال را در آتش اجحاف شعله‌ور می‌داشت. مگر می‌توان فجایع نکراسف، ترکانازی پیچ‌راخف، حادثه‌آفرینی اورزانیکیذره و مادام بوله و بودو مدیوانی و بسیاری دیگر و ایجاد هرج و مرج عمال بلشویکی‌ها قفقاز و حیدرعمو اوغلی و حزب کمونیست ایران را از یاد برد؟

امنیت ملت ما همواره از دو سوی جنوب و شمال با اخلال مواجه می‌شد و منطقی‌ترین حرف روتشتاین این است که ... «فقط یک دولت مرکزی قدرتمند می‌تواند عملیات امپریالیستی را در ایران مسدود نماید.»

و لابد از همین رو بود که، دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد، دولتی زمامدار شد که راه نفس را به ملت ایران تنگ کرد. نامه روتشتاین که جای بحث فراوان تری دارد، موقعی ارسال شد که میرزا به درستی دریافته بود راه به پایان رسیده است: یا باید راه تسلیمی مذلّت‌بار را در پیش گرفت و یا در خون خود وضو ساخت و بر سجاده عشق، نماز شهادت خواند. راه سومی وجود نداشت و راه نخست حتی اگر شرافتمندانه هم پیموده می‌شد، باز به اجحاف و ستم و به صورت استبدادی مترقیانه و در پناه قانون منتهی می‌شد. به هر حال رعایت ادب را در پاسخ به نامه مورد توجه قرار داد و در نظر گرفتن جوانب کار، نامه‌ای دراز را که در جایگاه ضعیفی تلخ تر از شوکران و نه عجز، تهیه و ارسال کرد.

میرزا می‌دید مردم خسته ایران تحمل مقاومت بیشتری ندارند و امنیت می‌خواهند تا با کار و تلاش مداوم فقر و تنگدستی را مهار کنند و کشور را از ویرانی بیشتر برهاند. او می‌دید مردم خواهان آزادی در سایه امنیت و آرامش هستند تا از آن بهرور شوند و بر این باورند که آزادی بدون امنیت، هرج و مرج کاملی است، او می‌دید رضاخان با اقدامات به ظاهر نگر‌یها چگونه توجه جامعه را معطوف به خود و اندیشمند‌یها را به ظاهر نگر‌یها مبدل ساخته است. او می‌دید دنیا هم نمی‌تواند در کشورهای استبداد‌زده، پذیرای دگرگون‌ی‌هایی شود که موجب به هم خوردن موازنه‌های سیاسی می‌شوند و دگر باره امنیت جهانی را مختل می‌سازند و با چنین نگرش‌های خردگرایانه‌ای برای وزیر مختار فاضل و با سیاست روسیه پاسخی فرستاد که ای کاش هیچ‌گاه نمی‌فرستاد و پامردی ادامه می‌یافت. ای کاش مرگ گرم و خورین و ایستاده به مرگ سرد و افتاده در به گیلان گشوده‌شد. آخرین تلاش در راستای دستیابی به اهداف نهضت صورت گرفت، ولی نفاق موجود و از هم پاشیدگی نهضت‌ی تلاش را بی‌اثر ساخت. نیروهای دولتی با مجهر بودن به تسلیحات انگلیسی‌ها به یک‌ه تازی پرداختند و میرزا ناچار به خروج از گیلان و پیوستن به خواهر خوانده‌اش، عظمت‌خان خلخالی، شیرزن آزادیخواهی از ایل شاهسون گردید و دریفا که مرگ سپید در ارتفاعات به انتظارش نشسته بود و آن شد که می‌دانیم...

آه آزادی!

چه جانسوز است این پایان

چه جانسوز است این پایان

مرد تو را قدر نشناختند

آه آزادی!

نداندن این حقیقت را

بدون تو آوردن نفس نتوان



استعمار و ارتجاع بود. او در نامه‌ای به «مدیوانی» نوشت: «انگلستان و دولت نیکلا به من حکومت و سلطنت و امتیازاتی می‌دادند و من به اتکای توجه مردم و احساسات عمومی و مقبولیت عامه که همین چیزها آخر الامر فساد و دروغ‌گوئی‌هایشان را برملا خواهد ساخت، به تمام آنها پشت پا زدم.» از دیدگاه او آزادی مخصوص همه است، همه باید از نعمت آزادی برخوردار شوند. او در اولین ماده مرامنامه آزادی تاهم افراد انسان را آورده است و لازمه آسایش عمومی و نجات طبقات زحمتکش را در تحصیل آزادی حقیقی و تساوی انسانی می‌داند. او تنها به معنی ظاهری و سطحی آزادی توجه نمی‌کند، بلکه پا را فراتر می‌نهد و معنای عمیق تر و ژرف‌تری را در نظر می‌گیرد که باید آن را تحول انسانی نامید، یعنی، چیره شدن و برخورد و منیت خویش و پاره کردن زنجیرهای ظاهری تا رسیدن به آزادی حقیقی که همان انسان سازی است.

«میرزا یک ایرانی ایده‌آلیست و یک مرد مذهبی تمام عیار بود. هیچگاه واجباتش ترک نمی‌شد و از نماز و روزه قصور نمی‌کرد و در بین دو نماز آیات «و من یتوکل علی الله فهو حسبه» و «قل اللهم ملک الملائک» و «لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله» را زمزمه می‌کرد.»

او آزادی را برای فرد لازم و ضروری می‌دانست، تا به این طریق بتواند آزادی حقیقی را که همان غلبه بر نفس است، به دست آورد و شخصیت و انسانیت خویش را حفظ کند.

او عقیده داشت انسان باید آزاد باشد تا فکر کند و بیندیشد و آنچه موجب تعالی است، به دست آورد. مفهوم آزادی از دیدگاه او تنها رهایی از قید و بند نفس نیست، بلکه ابعاد دیگری دارد. زمانی که انسان از نفس طغیانگر آزاد شد، باید به آزادی اجتماع بپردازد، یعنی با نابود کردن بتهای داخلی به مبارزه با بتهای اجتماعی که انسان را به بردگی می‌کشاند و آزادی او را سلب می‌کنند، بپردازد.

به همین مقصود عالی است و بس. »

آزادی در محدوده قانون

میرزا کوچک به آزادی احترام می‌گذاشت و آن را لازمه زندگی فردی و اجتماعی در محدوده قانون می‌دانست. او در این باره می‌گفت:

یکی از مجاهدین پناه دهند، اما شخصی به نام حسن خان پاپروسی او را به قتل رساند. هنگامی که خبر کشته شدن او به میرزا کوچک رسید، بسیار عصبانی شد و درباره رعایت قانون گفت:

«من از روز اول به شما گفته بودم که نباید بدون محاکمه به کسی چشم زخمی برسانید. گذشته از اینها باید بدانیم تمام ما مسلمان و برادر یکدیگر هستیم، اگر چه تقصیر از آنها بود که بی جهت به ما حمله کردند، اما باید متوجه باشیم که ممکن است بین همین افراد کسانی باشند که به جمع ما در آیند، بنابراین من مایل نیستم روی خصومت و غرض شخصی به کسی آسیب برسد.»

او در نامه‌ای که به احسان الله خان و خالوقریان نوشت، محدوده آزادی را مشخص کرد:

«ما ممکن نیست در مقابل تجاوزات دشمنان نوع بشر، لایقید بهمانیم و مظلومین و رنجبران بیچاره را زیر فشار پنجه ظالمان و متعديان نگرسته، ساکت بنشینیم. عقیده‌مان ثابت و غیر قابل تزلزل است. تمامی افراد ما با حرارت و سرشار برای فدا شدن در راه آزادی مهیا و بی‌پروا هستند. لیکن مراقبت که فعالیت‌هایشان به جا و به موقع صرف شود و به جای نفع موجب زیان و خسارت نگرند.»

میرزا معتقد بود همه افراد در حین آنکه آزادند، همه در برابر قانون مساوی هستند. او در ماده پنجم مرامنامه آورده است: «انسان آزاد به دنیا آمده و هر یک از افراد در مقابل حقوقی که به او تعلق می‌گیرد، مساوی خواهد بود.»

همچنین در قسمت دیگر مرامنامه جنگل آمده است: «کلیه افراد بدون فرق نژاد و مذهب از حقوق مدنی به طور مساوی بهره‌مند خواهند بود.»

پیروی از قانون از نظر میرزا کوچک خان و نهضت جنگل آنقدر با ارزش است که در مرامنامه تأکید بر تسریع در امر قضاوت و رایگان بودن آن دارند و در این باره آمده است:

«قضاوت باید سریع، ساده و مجانی باشد.»

میرزا با آن روح والا و خستگی ناپذیر خود به حفظ آزادی و ایجاد عدل و برابری و استقلال کشور و پیمانی که با یاران خویش بسته بود، وفادار ماند و همه دوستان او در نیمه راه تسلیم دشمن شدند اما او تا آخرین نفس به پیمانی که با یاران و خدای خویش بسته بود، وفادار ماند و یک لحظه از حریم قانون تجاوز نکرد و سرانجام در این راه جان باخت. هنگامی که فرماندهی نیروی قزاق به او وعده کرد که اگر به او پناهنده شود تا آخر عمر در کمال احترام و آسودگی به سر خواهد برد و بهترین شغل را به او خواهد داد، میرزا کوچک در پاسخ نوشت

«...و جدانم به من امر می‌کند در استخلاص مولد و موطنم که در کف قهاریت اجنبی است، کوشش کنم. بنده می‌گویم انقلاب امروزه دنیا ما را تحریک می‌کند که مانند سایر ممالک در ایران اعلان جمهوریت داده و رنجبران را از دست راحت طلبان برهانیم، ولی درباریان تن در نمی‌دهند که کشور ما با قانون مشروطیت و با دموکراسی اداره شود. با این ادله وجدانم محکوم است، در راه سعادت کشورم سعی کنم، گو اینکه کروری نفوس و نوامیس و مال ضایع شود. در مقابل جوابی که «موسی» به فرعون و «محمد(ص)» به ابوجهل و سایر مستضعفین و قایدین آزادی و روحانی در محکمه عدل الهی می‌دهند من هم می‌دهم،» ■

«من راحتی و آسایش بشر و حفظ حقوق آدمیت را طالبیم و خیانتکار می‌شمارم کسانی را که به خلاف این عقیده رفتار کنند و به نام پیش بردن آزادی مقاصد شخصی و منافع خصوصی را تعقیب نمایند.»

هنگامی که خبر شکست عبدالرزاق در رشت و اطراف آن پیچید و خبر به دولت مرکزی رسید، ناچار آصف الدوله را به کفالت ایالتی گیلان منصوب کردند و او رسماً مأمور سرکوبی مجاهدین جنگل شد. همراه این گروه شخصی به نام «اشیج الدوله» نیز آمده بود. جنگلیهایی که از دست مالکین بسیار خشمگین بودند، در جنگی مفاخر را اسیر کردند. نزد میرزا کوچک آوردند. مفاخر بسیار التماس و خواهش کرد که دیگر برای جنگلیها مزاحمت ایجاد نکنند. میرزا که در ابتدای کار ملایمت و رأفت را در پیش گرفته بود، او را عفو کرد و برای حفظ جان او دستور داد که وی را در خانه

او عقیده داشت انسان باید آزاد باشد تا فکر کند و بیندیشد و آنچه موجب تعالی است، به دست آورد. مفهوم آزادی از دیدگاه او تنها رهایی از قید و بند نفس نیست، بلکه ابعاد دیگری دارد. زمانی که انسان از نفس طغیانگر آزاد شد، باید به آزادی اجتماع بپردازد، یعنی با نابود کردن بتهای داخلی به مبارزه با بتهای اجتماعی که انسان را به بردگی می‌کشاند و آزادی او را سلب می‌کنند، بپردازد. میرزا، ابتدا خویش را از نفس اماره نجات داده بود و بعد به آزادی هموطنان خویش اقدام و آن همه سختی را تحمل کرد. او در نامه به سفیر شوروی به این موضوع اشاره کرد و نوشت: «من و یارانم در مشقتهای فوق الطاقه چندین ساله هیچ مقصودی نداشته و نداریم جز حفظ ایران از تعرضات خارجی و فشار خائنین داخلی، تأمین آزادی رنجبران ستمدیده مملکت و استقلال حکومت ملی. همه فداکاریهای بنده و احرار جنگل برای وصول



دکتر محمد رضا جواهری

عبرتهایی از شکست نهضت اسلامی میرزا کوچک خان جنگلی...

برنامه‌های آن، روشن می‌شود. شناخت دلایل سقوط نهضت جنگل برای دوری از آنها در حرکت انقلاب اسلامی ایران و پیشگیری از پیدایش آنها در عصر حاضر، آموزنده و سودمند و ضروری است. عوامل سقوط و شکست نهضت جنگل را می‌توان در این موارد جستجو کرد:

نفوذ فرصت‌طلبان به درون نهضت
رخه اپورتونیست‌ها و نفوذ فرصت‌طلبان به درون نهضت جنگل، راه سقوط و شکست و ناکامی نهضت را هموار کرد. فقدان دقت لازم در عضوگیری نهضت و عدم تحقیقات برای راهیابی افراد به درون نهضت و رشد و قدرت دنیاگرایان، ریاست‌طلبان، منحرفان و منافقان و حتی کمونیست‌ها و وابستگان به شوروی به درون نهضت، یکی از عوامل مهم حرکت نزولی نهضت و گسستن پیوند از توده مردم بود. سستی رهبر نهضت در برخورد قاطع با این گروه، دست دشمنان را در رسیدن به مقاصد پلیدشان باز گذاشت. میراحمد مدنی از یاران میرزا کوچک خان در آغاز نگارش خاطرات خود از نهضت جنگل چنین نوشته است: «قبل از شروع به نگارش مقصود، ناگزیرم یادآور شوم که همراهان میرزا کوچک را می‌توان به صورت دو دسته متمایز از هم شناخت. یک عده از افراد برجسته که از اول طلوع

فروپاشی آن و ارزیابی اشتباهات رهبر و همراهان او در نهضت، دربردارنده عبرت‌های فراوان سازنده و درس‌ها و پیام‌های روشنگری است که امروز می‌تواند راهنمای مردم ایران برای «تداوم انقلاب اسلامی» باشند. پاسخ به این پرسش که عوامل شکست و نابودی نهضت جنگل چه بوده است، با دقت و تأمل در تاریخ نهضت جنگل، حوادث و رویدادها، دوستان و دشمنان و سیاست‌ها و

درگیری هفت ساله نهضت جنگل با روس‌ها و انگلیسی‌ها و بلشویک‌ها، این واقعیت را آشکار کرد که در ایران اسلامی، هستند کسانی که حاضرند برای پاسداری از عزت و شرف و استقلال میهن اسلامی و دفاع از دین و مکتب و عقاید خویش، در راه خدا به شهادت برسند.

عوامل شکست

نهضت اسلامی جنگل به رهبری روحانی مبارز میرزا کوچک خان جنگلی، آثار ارزشمند و پیامدهای سودمندی داشت. این نهضت اسلامی، استعداد و آمادگی و انرژی ملت مسلمان ایران برای مبارزه و انقلاب و پویایی و زنده بودن آنان را نشان داد و به متجاوزان و استعمارگران غرب و شرق و قدرت‌های بیگانه فهماند که نفوذ و سلطه آنان بر ایران اسلامی و مردم مسلمان ایران، با توجه به عقاید مذهبی که دارند و مکتبی که از آن الهام می‌گیرند و با پایبندی آنان به ارزش‌های دینی و داشتن الگوهایی نظیر پیامبر اسلام، حضرت محمد بن عبدالله (ص) و امیرالمؤمنین علی (ع) و سیدالشهدا امام حسین (ع) و سایر امامان (ع)، پایدار نخواهد بود و نقش این نهضت در از بین بردن قرارداد استعماری ۱۹۱۹م به آنان ثابت کرد که هرگز به سادگی و آسانی نمی‌توانند بر مردم ایران تسلط یابند و به منافع خویش برسند.

درگیری هفت ساله نهضت جنگل با روس‌ها و انگلیسی‌ها و بلشویک‌ها، این واقعیت را آشکار کرد که در ایران اسلامی، هستند کسانی که حاضرند برای پاسداری از عزت و شرف و استقلال میهن اسلامی و دفاع از دین و مکتب و عقاید خویش، در راه خدا به شهادت برسند.

شناسایی عوامل شکست نهضت جنگل و بررسی عوامل

برخی افراد را که احتمال می‌دادند از محل میرزا اطلاع داشته باشند، با شکنجه بدنشان را می‌سوزاندند و داغ می‌کردند تا به وسیلهٔ اطلاعات آنان بتوانند میرزا کوچک خان را پیدا کنند

میرزا کوچک خان در سر راه خلخال در گردنه گیلوان در کوه‌های طالش گرفتار برف و بوران شد و از شدت سرما از پا درآمد و به شهادت رسید و بعد از انتقال جسدش به طالبش، به دستور محمدخان سالار شجاع که از تفنگچیهای رضاخان بود و کینه‌ای دیرینه نسبت به جنگلیها داشت، رضا اسکستانی طالبی، سر میرزا را برید و تحویل داد. این سر بریده به دست منافقان و خائنان به نهضت جنگل خالوقربان و خالومراد به تهران برای رضاخان برده شد.

رضاخان میرپنج، دیکتاتور نوکر استعمار انگلیس، غارتگر و خیانتکار در اعلامیه‌های صادرهٔ خویش دربارهٔ نهضت جنگل تعبیرهایی نادرست و زشت نظیر «یغما و چپاول میرزا کوچک و اتباع او» و «دورهٔ هرج و مرج هفت‌سالهٔ گیلان» و «غوغا طلبان، غارتگران، خیانتکاران، متجاسرین و متمردین» آورده است. رضاخان حتی بعد از شهادت میرزا کوچک، خواهرش زینب را دستگیر می‌کند تا محل اختفای اموال میرزا را اطلاع دهد. البته روشن است که اگر میرزا کوچک اموالی داشته بود، اموال نهضت جنگل و کمکهای مردمی برای مبارزه با استبداد و استعمار بود، والا میرزا از اموال شخصی و ثروت دنیا بهره‌ای نداشت و با زهد و قناعت و به دور از تشریفات می‌زیست. رضاخان به محمدقلی خان میرپنج فرماندار نظامی گیلان دستور داد آن دسته از کارکنان را که با میرزا همکاری می‌کرده‌اند، برکنار کند.

رضاخان برای برقراری آرامش کامل در گیلان و سرکوبی مبارزان و مهار هر گونه حرکت از بازماندگان جنگل

مدیوانی از طرف انقلاب شوروی به ایران آمد و با تظاهر به دوستی میرزا و خدمت به جنگل در تقویت منافقان جنگل امثال احسان الله خان و خالو قربان و رویارویی آنان با میرزا حرکت کرد. مدیوانی کوشش کرد نقش میرزا کوچک خان را در نهضت جنگل محدود کند و او را کنار بگذارد.

که فرماندهی نیروهای قزاق را به عهده داشت و بنا بر گزارشهای سفارت انگلیس (آدمی عامی) و (فاقد اطلاعات جدید نظامی) بود و (دیکتاتوری نظامی) را بر ایران حاکم کرد، از طرف دولت قوام السلطنه مأموریت یافت تا نهضت جنگل به رهبری میرزا کوچک خان را خاموش کند. او که بنا به نوشتهٔ سفارت انگلیس (به علت خصایص شجاعت و قدرت تصمیم‌گیری در میان قشون از اعتبار و محبوبیت زیادی برخوردار بود، تصمیم گرفت علیه میرزا کوچک وارد عمل شود. بدون خون‌ریزی حل کنم.) در هر حال اقدامات رضا خان که به خاطر مبارزه با نهضت ضد انگلیسی جنگل و سایر خدماتش به استعمارگران و نوکری بیگانگان، سرانجام با حمایت انگلیس به سلطنت رسید، در سقوط و شکست نهضت اسلامی جنگل مؤثر بوده است.

نیروهای قزاق پس از تسلط بر رشت و گیلان، در روستاها و کوهها و جنگل به دنبال میرزا کوچک خان می‌گشتند و

این خیانت را فراهم کردند.

خالوقربان پس از پیوستن به رضاخان به مبارزه با میرزا کوچک خان روی آورد و پس از گشودن راه رشت به روی قزاقها، با افرادی که همچنان به او وفادار مانده بودند به مقابله با میرزا پرداخت و وی را ناگزیر به رفتن به درون مناطق جنگلی در غرب رشت کرد.

سردار سپه رضاخان میرپنج که وزیر جنگ بود پس از این خیانت خالوقربان به او درجهٔ سرهنگی و مآژور و لقب سردار مظفر و لقب سالار منصور داد و او را به حکومت انزلی منصوب کرد و مبلغ سی هزار تومان پول نقره نیز به او داد. گرچه سر میرزا کوچک خان را تفنگچیهای رضاخان از بدن جدا کردند ولی همهٔ تاریخ‌نگاران جنگل نوشته‌اند که خالوقربان به منظور ابراز صمیمیت به رضاخان، سر بریدهٔ میرزا کوچک را به تهران برد و به رضاخان میرپنج تحویل داد. در گزارشهای سفارت انگلیس در این باره چنین آمده است:

«خالو قربان یار و هم‌رزم پیشین میرزا کوچک خان در دهم دسامبر سر بریدهٔ او را به قزوین آورد و به این ترتیب دوران زندگی مردی که در طول شش سال گذشته بزرگ‌ترین انقلابی ایران محسوب می‌شد و تا همین پنج ماه پیش دو استان زرخیز مملکت را تحت سلطهٔ خویش داشت به پایان رسید.»

کریم‌خان کرد که از تسلیم به دولت ناراضی بود و این کار را خلاف عقل می‌دانست، ولی مجبور به همراهی خالوقربان بود مدتی پس از این خیانت بزرگ، خالو قربان را با مآژور خود به قتل رسانید و بعد از این کار دستگیر و به تهران فرستاده و به امر رضاخان تیرباران شد.

مدیوانی

رفیق مدیوانی از پیروان تروتسکی و عضو حزب کمونیست روسیه بود که پس از شهادت میرزا کوچک خان و بازگشت به روسیه در سال ۱۹۳۸ به دنبال محاکمه رادک و توخافسکی و سایر سران بلشویک همچون ریکف و بوخارین و کرسینسکی اعدام شد و از فرزندان انقلاب روسیه بود که انقلاب او را خورد و در جریان درگیریهای خشونت‌بار پس از پیروزی انقلاب روسیه تیرباران شد. مدیوانی از طرف انقلاب روسیه به ایران آمد و با تظاهر به دوستی میرزا و خدمت به جنگل در تقویت منافقان جنگل امثال احسان الله خان و خالوقربان و رویارویی آنان با میرزا حرکت کرد.

مدیوانی کوشش کرد نقش میرزا کوچک خان را در نهضت جنگل محدود کند و او را کنار بگذارد و یا در سطح مساوی با افرادی نظیر احسان الله و خالو قربان بیاورد. مطالعه نامه‌های میرزا کوچک خان به مدیوانی روشن‌گر وعده‌های پوچ و به دور از صداقت و درستی او و اقدامات تحیرآور او در ایجاد اختلاف و درگیری بین مردان جنگل و کمک به دشمنان جنگل و سست کردن پایگاه میرزا در رهبری نهضت جنگل و پخش شایعات ضد میرزا و تلاش برای لکه‌دار کردن شخصیت میرزا و آلوده کردن جنگلیهاست.

مبارزه شدید رضاخان با نهضت جنگل

سردار سپه رضاخان میرپنج وزیر جنگ دولت قوام السلطنه



آزادی ایران تا خاتمهٔ انقلاب جنگل، همه اوقات با میرزا کوچک هم عقیده و هم قدم و در تمام سوانح و حوادث با او همراه بودند و دقیقه‌ای از عقیده پاک و نمونه‌راسخ و محکم خود منحرف نشدند، دسته‌دیگر همراهان سست عقیده و منفعت‌پرست که در جریان انقلاب از آزادی‌طلبی و وطن‌خواهی منصرف شدند و در اثنا فداکاری دنبال منافع خصوصی رفتند و مسلک و مرام و تمام منافع ملی و مملکتی را به بیگانگان و خائنین داخلی فروختند.» یکی دیگر از همراهان میرزا، ابراهیم فخرایی در زمینه نقش اهمال و سستی در رعایت شرایط عضویت در جنگل در ناکامیهای نهضت نوشته است:

«داوطلبان عضویت جنگل می‌بایست علاوه بر نداشتن سوء شهرت، سوگند وفاداری یاد کنند و خدا و وجدان را به شهادت بطلند، چه توهم این که پای افراد بی‌شخصیت به داخل جنگل باز شود و پیشرویها را با کارشکنیها متوقف سازند، زیاد بود. حصول اعتماد به وسیله اداء سوگند مادام که شرط بدوی قبول داوطلب شناخته می‌شد، جنگل را از شر بداندیشان مصونیت داشت. از آن زمان که در رعایت این سنت اهمال رفت و شعار صوفی منشانه «هر که خواهد گوید» مدار عمل واقع شد و عناصر پلید توانستند خود را در صف یاران موافق جا بزنند، صفوف متحد جنگلیها درهم شکست و جدایی در میان سران افتاد و به طوری که خواهیم دید در چند موقع باریک و حساس که جنگل می‌رفت از نتایج فداکاریهای گذشته‌اش برخوردار شود، نه تنها برنامه‌های آینده دفعتاً متوقف ماند بلکه کارهای انجام شده نیز خنثی شدند.»

شاهپور آلبانی نیز اعتقاد دارد:

«یکی از عوامل شکست نهضت جنگل، وجود مقام طلبان و حاسدان بود. افرادی کم‌ظرفیت و خودبین در نهضت رخنه کرده بودند و از ترحم و سادگی مرحوم میرزا سوءاستفاده و افکار خود را به او القاء کردند.»

نگاهی به سیمای برخی فرصت‌طلبان

احسان الله خان

احسان الله خان از همراهان میرزا شد و در آغاز ورود به نهضت جنگل در کنار میرزا بود و زمانی که کمیتهٔ انقلاب در رشت تشکیل شد از زمامداران انقلاب و عضو کمیتهٔ انقلاب شد و در ستاد ارتش انقلاب به نام آرمینا نیز عضویت یافت. ابراهیم فخرایی در کتاب سردار جنگل، عکسی را چاپ کرده که در آن چهار نفر دیده می‌شوند و زیر عکس نوشته است: چهارتن از زعمای جنگل، احسان الله خان و خالوقربان بازو به بازوی میرزا کوچک و معین‌الرعایا داده‌اند. اما همین احسان الله خان که در تهران مرتکب قتل شده و به جنگل پناه آورده بود، جنگلیان به خاطر پناهنده شدن او را تحویل ندادند، در مراحل بعد ماهیت خود را نشان داد و با میرزا کوچک درگیر و از دشمنان سرسخت میرزا شد و رهبران نهضت را به صف‌آرایی در مقابل هم واداشت. او در تهران عضو کمیته مجازات بود که مقارن انقلاب روسیه و سرنگون شدن رژیم تزاری تشکیل شده بود و افرادی را ترور کرد و خود احسان الله خان نیز در ترور ملای متنفذ تهران، صدرالعلماء نقش داشت و از پیروان فرقه ضاله بهاییت محسوب می‌شد. او به بلشویکها گرایش داشت و ریاست

طلب بود و به گزارش سفارت انگلیس، با کنسول شوروی در طالش به صورت محرمانه ملاقات داشت و در توطئه‌های گوناگون علیه نهضت اسلامی و رهبر آن میرزا کوچک خان ایفای نقش و سرانجام با رضاخان نیز آشتی کرد و پس از شکست نهضت جنگل در مقاله‌ای که در مجلهٔ «نوی وستک» در مسکو چاپ کرد، میرزا کوچک خان را از آزادی‌خواهان دست راستی و خود را ناچار به همکاری با او دانست و اعتراف کرد که هرگز نماز نخوانده است. چنین فردی در نهضت جنگل نفوذ کرد و با نیرنگ و تظاهر از رهبران آن شد، به گونه‌ای که میرزا کوچک خان مناطقی را که در اختیار داشت به سه بخش اداری تقسیم کرد و لاهیجان و تنکابن را با دو هزار مرد مسلح زیر نظر او قرار داد.

حیدر خان عمواغلی

حیدر خان عمواغلی ایرانی نبود و در روسیه به دنیا آمد و نام اصلی او هم تاری وردیف بود و به او چراغ برقی می‌گفتند. او یک کمونیست دو آتش بود که در راه اهداف کمونیستی تلاش می‌کرد و در این راه مرتکب چندین قتل هم شد و برای دفاع از کمونیسم در چند جنگ شرکت کرد. با موافقت شوروی به ایران آمد و گرایش به آن سوی مرز و کمونیسم داشت. می‌خواست ماهیت نهضت جنگل را تغییر دهد و مارکسیستی کند. متأسفانه همکاری او با نهضت جنگل و رهبران آن مورد موافقت قرار گرفت و عضو کمیتهٔ انقلاب و

یکی از عوامل شکست نهضت جنگل، وجود مقام طلبان و حاسدان بود. افرادی کم‌ظرفیت و خودبین در نهضت رخنه کرده بودند و از ترحم و سادگی مرحوم میرزا سوءاستفاده و افکار خود را به او القاء کردند.

جمهوری گیلان و کمیسر خارجهٔ آن و همکار میرزا کوچک خان جنگلی که سرکمیسر و کمیسر مالی بود، شد، ولی به نهضت جنگل و رهبری آن خیانت کرد و در توطئه کودتا علیه این نهضت اسلامی نقش فعال داشت و در صدد ترور رهبر نهضت و به شهادت رساندن میرزا کوچک خان درآمد، ولی توسط آحرار جنگل دستگیر شد و در روستای «مسجدپیش» در بین ایل و قبیله آلبانی نگهداری می‌شد تا محاکمه گردد که پس از شهادت میرزا کوچک خان و پایان نهضت جنگل، توسط افراد آلبانی به قتل رسید و در همان روستا دفن شد.

خالو قربان

خالو قربان هرسینی کرد بود، از همراهان نهضت جنگل و

میرزا شد و در نهضت جنگل نفوذ و قدرت پیدا کرد، به حدی که فرماندهی بخشی از نیروهای جنگل، حدود هشتصد نفر را در اختیار گرفت و علاوه بر رشت و سیاه‌رود، حکومت شهر انزلی را نیز در دست گرفت و یک روز در میان از رشت به انزلی می‌رفت. به عضویت کمیتهٔ انقلاب در آمد و در حکومت جمهوری گیلان کمیسر جنگ شد که سر کمیسر و کمیسر مالی آن میرزا کوچک خان بود و در یک مرحله هم از طرف نهضت مأموریت یافت به طرف مشهدسر یا بابلسر امروز برود و از تسلط نیروهای دولتی قزاق بر آن شهر جلوگیری کند. به دنبال برخی اختلافات و درگیریها بین نهضت جنگل و احسان الله خان و خالو قربان که خود را انقلابی و بلشویک می‌نامیدند روی داد، میرزا کوچک خان در پاسخ به نامهٔ آنها نامه‌ای نوشت. در این نامه چند بار از آنان به عنوان دوستان قدیم یاد می‌نماید. در بخشی از این نامه آمده است:

«شما را دوستانی می‌دانیم سهو کرده که در نتیجه سهو شما، آزادی ایران خفه شده، انقلاب شکست خورده و ایران به آغوش اجنبی انداخته شده است. نفرت عامه به سوی شما متوجه شده و زحمتان را بر باد داده است و شما هنوز در مقام جبران این سهوها برنیا آمده‌اید.»

میرزا کوچک بعد از تبادل این نامه‌ها، انحرافات و اقدامات نادرست و زشت آنان را نادیده گرفت و پیشنهاد ملاقات با آنان و تشکیل کمیته واحد را در تیرماه ۱۲۹۹ پذیرفت. در صورتی که خالوقربان مرد ساده‌ای بی‌سوادی بود که تبلیغات مخرب دیگران در وی مؤثر می‌افتاد و زود از جا درمی‌رفت؛ زیرا قوهٔ تعقلش ضعیف بود تا جایی به صورت آلت فعل در آمد و مخالفین میرزا، او را همچون مهره‌ای علیه میرزا به کار می‌بردند. او روابط نزدیک با روسها داشت و زمانی که یک روز در میان از رشت به انزلی می‌رفت، در خانهٔ یکی از افسران روسی اقامت می‌کرد و در کودتا علیه میرزا کوچک خان شرکت داشت و سرانجام به طور کلی استحاله شد و به نیروهای دولتی پیوست و به آنان در مبارزه با نهضت جنگل و شهادت میرزا کوچک خان کمک کرد. خالوقربان با محمدجعفر کنگاوری که از وزرا بود به نیروهای دولتی که تحت امر رضاخان، وزیر جنگ دولت قوام‌السلطنه قرار داشتند، پیوست. کلنل سالار نظام (سرلشکر کوپال بعدی)، که در این زمان آجودان رضاخان بوده است در یادداشت‌های روزانه‌اش که با عنوان «چگونه انقلاب گیلان خاموش شد» انتشار یافته، نوشته است:

«چهارشنبه، ۱۹ میزان ـ جمعی از رشت آمده منتظر تشریف‌فرمایی حضرت اشرف (رضاخان) بودند که اجازه تحصیل کنند. خالو قربان که سرپرستی اکراد را داشت شرفیاب شد... بنده از طرف حضرت اشرف مأمور پذیرایی شدم. محمدجعفر کنگاوری که جزو وزرا خالوقربان بودند، صحبت کردند و اجازه برای خالوقربان گرفتند. بعد از مدتی خالو قربان با پنج درشکه که نزدیکان خود و چند نفر اهل رشت در آنها بودند، وارد امامزاده هاشم شدند، خالوقربان شرفیاب شد و مازور خود را تقدیم حضرت اشرف نمود. رضاخان مازور را گرفت و دوباره به او پس داد.» حسین جودت و خالوقنبر در میان همراهان خالوقربان به ذلت تسلیم به نیروهای رضاخان روی آورده بودند و پیش از تسلیم خالوقربان و نیروهایش همین حسین جودت و خالو قنبر به نمایندگی خالو قربان به نزد رضاخان رفتند و زمینه

نرمش در برابر قوای دولتی و قزاقان رضاخان

میرزا کوچک خان همواره از درگیری با قوای دولتی پرهیز می‌کرد و قصد و اراده جنگ با آنان را نداشت و هیچگاه آغازگر نبردهای خونین با قوای دولتی نبود و تا مجبور نمی‌شد دربرخورد با آنان خشونت به کار نمی‌برد و اسلحه نمی‌کشید.

در جلسه سران جنگل برای مذاکره تشکیل می‌یابد و تصمیم می‌گیرند نامه‌ای از طرف میرزا به وزیر جنگ نوشته شود. مشعر برای این که با ملاحظه نامه مشروح و نویدی که در آن به ملت ایران داده شده است، مقدرات ملی خود را از این تاریخ به شما تفویض می‌کنم. خوب است محلی را برای ملاقات و تبادل نظر و حسن تفاهم بیشتر تعیین کنید. بدیهی است که چنین گفتگو و مکاتبه‌ای اگر بین جنگلیها و رضاخان روی داده باشد، قطعاً اشتباه بوده و معلول غفلت و عدم شناخت شخصیت رضاخان میرپنج است و تأمل و دقت در خشونت و اقدامات رضاخان دیکتاتور علیه نهضت جنگل و اهانت‌های او به میرزا کوچک خان، دلیل بر نادرستی این گفتار و نوشتار است.

دکتر شاهپور آلبانی در دلایل شکست جنبش جنگل پیرامون نحوه برخورد میرزا کوچک با قوای دولتی می‌نویسد:

«لطافت طبع مرحوم میرزا موجب سودجویی برخی می‌شد. دشمنان را شاد می‌کرد و دوستان را می‌رنجاند. هر چه دوستان آزرده می‌شدند، دشمنان قدرت و قواحت می‌یافتند و گستاخ می‌شدند. جنگلیان نیز برای احترام سکوت می‌کردند و خودداری می‌کردند.

گرایش به انفکاک روحانیت از امور سیاسی و معاشی

ترویج طرح جدایی دین از سیاست، برنامه استعمار انگلیس و روس و استبداد داخلی بوده است. استعمار خارجی و استبداد داخلی در کنار گذاشتن دین از صحنه سیاست و اقتصاد و تعلیم و تربیت و قضاوت، هماهنگی کامل داشته‌اند. طرح انفکاک روحانیت از سیاست که به تعبیر دیگر، جدایی دین از سیاست است از اشتباهات نهضت جنگل و از عوامل محدود کننده قدرت نهضت و کاستن از نفوذ معنوی آن بوده است.

ضعف بنیه دینی و مذهبی

گرچه من حیث المجموع نهضت جنگل مولود اندیشه دینی میرزا کوچک خان جنگلی و یارانش بود و اهداف و کانونهای الهامبخش نهضت و استراتژی و تاکتیکهای مبارزان جنگل از مکتب اسلام سرچشمه گرفت و با ارزشهای دینی ارتباط داشت، ولی درصدد استقرار یک حکومت صددرصد اسلامی که احکام اسلام در آن به اجرا در آید، نبود. شاید در ذهن روحانی مبارز میرزا کوچک خان جنگلی رهبر این نهضت این مقصود خطور کرده باشد، ولی در مرآهنامه و حوادث و رویدادهای برجسته و مهم نهضت نمودار نیست. بنابراین ضعف ایمان و دیانت در برخی از اعضای نهضت جنگل زمینه را برای نفوذ بلشویکها و کمونیستهای بی‌دین و لامذهب به درون نهضت و رشد آنان و دسترسی به شورای رهبری نهضت فراهم ساخت و این تحولات باعث تضعیف پایگاه دینی نهضت گردید.

میرزا کوچک خان همواره از درگیری با قوای دولتی پرهیز می‌کرد و قصد و اراده جنگ با آنان را نداشت و هیچگاه آغازگر نبردهای خونین با قوای دولتی نبود و تا مجبور نمی‌شد دربرخورد با آنان خشونت به کار نمی‌برد و اسلحه نمی‌کشید.

ساده‌اندیشی در اعتماد به انقلاب شوروی و دلگرمی به آنان هنگامی که انقلاب روسیه با شعارهای دلریا و فریبنده‌ای نظیر پیش به سوی حکومت کارگری و جامعه بی طبقه و برقراری عدالت اجتماعی و نجات رنجبران و زحمتکشان روی زمین، به پیروزی رسید و این نخستین تجربه انقلاب کمونیستی بود که هنوز در عمل محک نخورده بود و گفتار و رهبران انقلاب نیز در آغاز جهت و سمت نفوذ در دل توده‌ها و مردم جهان برای اقتدار بین‌المللی و جهانی قرار داشت، کمتر کسی می‌توانست آینده آن انقلاب را ببیند و به

پشتیبانی آنان و اعتماد به این انقلاب کمونیستی شد. میرزا کوچک نامه‌ای به لنین رهبر انقلاب شوروی نوشت و نمایندگان نهضت جنگل آن را در مسکو به حکومت شوروی رساندند. خوش بینی نهضت جنگل و میرزا کوچک خان نسبت به انقلاب شوروی در نامه‌های میرزا کوچک به لنین و روتشتاین وزیر مختار شوروی در ایران و مديوای عضو حزب کمونیست روسیه و نامه به احسان الله خان و خالو قربان و بیانیة جمعیت انقلاب سرخ ایران و ستایش از سوسیالیسم و اعلام جمهوری گیلان به تأکید بلشویکها و پناهگاه احرار دانستن شوروی آشکار و نمودار است. اشتباه بودن این تصور مثبت و احترام نسبت به انقلاب شوروی برای شخص میرزا کوچک خان به تدریج روشن شد و سرانجام خیانت‌های بلشویکها و کمونیستها و سفیر شوروی به نهضت جنگل ماهیت انقلاب شوروی را آشکار نمود.

کوشش در راه تغییر ماهیت نهضت جنگل و کمونیستی نمودن آن

انقلاب شوروی و کمونیستهای وابسته به آن کوشش کردند در نهضت اسلامی جنگل نفوذ کنند و ماهیت اسلامی آن را تغییر دهند و این نهضت را به سوی کمونیسم بکشانند، حتی در این راه به کودتا علیه نهضت اسلامی جنگل نیز روی آوردند و گرچه این اقدامات نمی‌توانست این نهضت اسلامی را استحاله کند، چون رهبر روحانی این نهضت به



طور جدی و محکم در برابر آنان ایستادگی و مقاومت کرد، ولی موانع بسیاری در سر راه پیشرفت و توسعه این نهضت اسلامی به وجود آورد و به نهضت جنگل ضربه زد. مؤلف «نهضت جنگل و معین‌الرعايا» در مورد هدف از ورود پنهانی حیدرخان عمواغلی با دو کشتی به همراه دو بیست نفر به ایران و ارتباط و پیوند احسان الله خان و خالوقربان اعتقاد دارد:

«حیدرخان برای دو منظور آمده بود، یکی به نام مرام کمونیستی در نهضت جنگل و متقاعد کردن رهبران جنگل

ماهیت سوسیال امپریالیستی ضد مردمی و مخصوصاً جهت‌گیری آتیه‌یستی و ضد دینی آن پی‌برد. در آن شرایط درک حقیقت و مشاهده واقعیت از پشت دیوارهای ضخیم احساسات و گرایش درونی بشریت به حمایت از کارگران و ستم‌دیدگان و نابودی ستمگران، کار بسیار سخت و مشکلی بود. علاوه بر اینها نامه‌های وابستگان به انقلاب شوروی به نهضت جنگل و میرزا کوچک خان و تظاهرات آنان در حمایت و پشتیبانی از این نهضت موجب گرایش سران نهضت جنگل به انقلاب شوروی و دلگرمی به



«سرلشکر زاهدی» را به جای «آیرم» به گیلان فرستاد. فردی که خیانت‌های فراوان او به کشور و ملت در گیلان و سالها بعد در نهضت ملی شدن نفت در تهران، بر همگان آشکار و روشن است.

تهدید و تضمین حکومت و رفاه‌طلبی، زمینه‌ساز پیوستن به قوای دولتی

دولت مرکزی کوشش کرد با سختگیری و تهدید و امان‌نامه و وعده‌های دروغین و تضمین و خریدن و فریب همراهان میرزا کوچک خان، عرصه را بر او تنگ و زمینه محدود شدن و غربت نهضت و تنهایی میرزا کوچک را فراهم کند. زمانی که بر نهضت سخت گرفته شد، مشقتها و سختیها، برخی را از پای درآورد و زمینه‌ساز تسلیم آنان شد. یکی از کسانی که خود را تسلیم کرد، دکتر حشمت بود. دکتر شاهپور آلیانی در بحث از دلایل شکست جنگل نوشت: «ضربه دیگر تسلیم شدن دکتر حشمت بود. او انسانی وارسته و نیکو‌خصل بود اما روحاً و جسماً ویژگی یک فرد انقلابی و مبارز را نداشت. توان جنگیدن و روحیه کشتن دشمن در او نبود. از پشتوانه قوی نیز برخوردار نبود. تنها پشتوانه او تخصص او بود که جنگلیان به آن نیاز داشتند و از این راه به مبارزین خدمت کرد، ولی خسته شد و ناتوان و خود را تسلیم کرد. دکتر حشمت نیرنگ و فریب‌رِضاخان را که وعده داده بود در صورت تسلیم او را برای ادامه تحصیل به اروپا خواهد فرستاد، باور کرد و تحت فشار ناتوانیهای جسمی و روحی از روی سادگی تسلیم شد.»

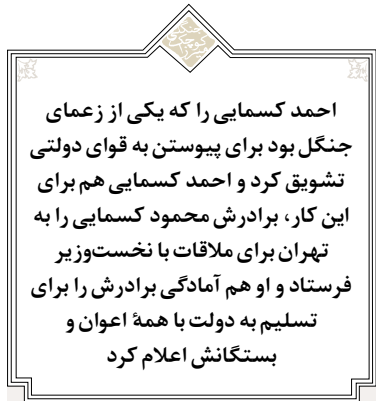
میرزا علی جنگلی وضع دکتر حشمت را در زمان تسلیم اینگونه بیان می‌کند:

«ما مصمم شدیم از «قلعه گردن» بگذریم اما از چند طرف محاصره بودیم. سران جنگل برای یافتن راه‌حل و دفع خطر به مشورت نشستند و هر کس چیزی گفت و نقشه‌ای ارائه کرد ... تازه برای حرکت آماده شده بودیم که دکتر حشمت ناگهان تصمیم به تسلیم گرفت. دکتر که احساس می‌کرد دیگر یارای مقاومت ندارد روی به میرزا کرد و گفت: «خسته شده‌ام، زانوانم قدرت حرکت ندارند مثل آن که کرخ

شده‌اند رمقی برایمان نمانده. افرادم بی‌تابند، اجازه بدهید بروم و به سرنوشتم نزدیک شوم.» میرزا قدری نصیحتش کرد و گفت: «تسلیم شدن برابر با خودکشی است. من هم مانند شما خسته و کوفته‌ام، اما هرگز فکر تسلیم به مغزم خطور نکرده است. باید صبر کرد بالاخره این رنج‌ها به پایان می‌رسند.» اما دکتر همچنان به خیالش مشغول و عزمش را جزم کرده بود و عاقبت چنان که دیدیم با عده‌ای قریب به سیصد نفر که سید حسن خان قزاق و عبدالسلام عرب و علی اکبر خان آب زرشکی و علی حبیبی و حسن مهری در میان‌شان بود از میرزا خداحافظی کرد و رفت و تسلیم قوای دولت شد. بعد از رفتن دکتر به خرم‌آباد در آنجا گلگدن اتباعش و موزر خودش را گرفتند و همه را بعد از چند شبانه‌روز به لاهیجان بردند.»

ابراهیم فخرایی نیز در این باره نوشته است:

«دکتر حشمت از این سفر دور و دراز که پایانی نداشت خسته شد و بر اثر تأمینی که پشت کلام الله نوشته و برایش فرستادند به سرنوشتش نزدیک شد و با ۲۷۰ نفر از همراهانش که در میان آنها عبدالسلام عرب نیز دیده می‌شد، تسلیم گردید... میرزا همین که خبر تسلیم شدن دکتر را شنید بی‌اختیار گفت: انالله و انا الیه راجعون و با اداء این آیه او را از دست رفته به حساب آورد. در حقیقت نیز همین‌طور بود زیرا دکتر بعد از ورود به لاهیجان بر خلاف آنچه که تصور می‌کرد، مورد اهانت قرار گرفت و



متین الملک قریب سیلی به گوشش نواخت و انواع ناسزا نثار وی و یارانش شد و عاقبت اعدام شد.»

سید جلال چمنی یکی دیگر از همراهان میرزا بود که از او جدا شد و به حکومت پیوست و حتی حکومت را در مبارزه به نهضت جنگل یاری می‌کرد.

سید جلال چمنی در رأس نیروی دویست و پنجاه نفری خود در چهاردهم نوامبر از جنگل وارد رشت شد. وی شصت بار الاغ تفنگ و مهمات و بیست و پنج قبضه مسلسل را که از طرفداران میرزا کوچک خان به غنیمت گرفته بود

به رشت آورد.

خالو مراد که زمانی در گیلان توسط میرزا به عنوان رئیس ستاد واحدهای تحت امر او انتصاب یافته بود، به عنوان نماینده خالوقربان نزد رضاخان میرپنج رفت و درباره پیوستن خالوقربان و عوامانش به قوای دولتی با رضاخان گفتگو کرد و سرانجام خالو قربان را در یازده سپتامبر

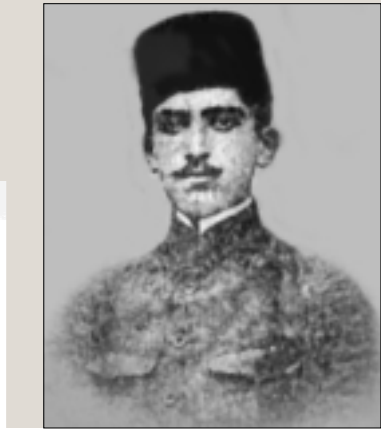
بحرالعلوم که از طرفداران جدی وثوق الدوله بود، احمد کسمایی را که یکی از زعمای جنگل بود برای پیوستن به قوای دولتی تشویق کرد و احمد کسمایی هم برای این کار، برادرش محمود کسمایی را به تهران برای ملاقات با نخست‌وزیر فرستاد و او هم آمادگی برادرش را برای تسلیم به دولت با همه اعوان و بستگانش اعلام کرد و رئیس دولت هم فوری پاسخ مثبت داد و در ۶ برج حوت ۱۳۲۷ با نامه‌ای به احمد کسمایی و برادران و بستگان و همراهان او تأمین جانی و مالی داد، در پیوستن احمد کسمایی به قوای دولتی، وعده حکومت قومانت مؤثر بوده است. در هر حال او برای درگیری و تقابل با نهضت جنگل با پشتیبانی حکومت مرکزی اقدام کرد. این پیمان شکنی احمد کسمایی با تنفر شدید مردم مواجه شد و تا آخر عمر او را سرزنش می‌کردند و مدیر روزنامه جنگل حسین کسمایی نیز با سرودن اشعاری به دوران اقتدار احمد کسمایی در جنگل و تکبر و خودپسندی او و رؤیاهای شیرین او در ماجرای پیوستن او به دولت اشاره می‌کند و در مجموع او را سرزنش و نکوهش می‌کند.

معین‌الرعایا یا حسن خان کیش دره‌ای آلیانی بعد از تسلیم شدن به قوای دولتی و تحویل اسلحه و مهمات جنگلیها و همکاری با آنان، به حکومت قومانت منصوب شد. گرچه بعد توسط ابراهیم ندامانی از مجاهدین سابق جنگل به اشاره سپهد فضل الله زاهدی کشته و قاتل هم در خانه نایب عابدین لولمانی دستگیر و اعدام شد.

تفرقه، اختلاف و انشعاب در جنگل

مؤلف کتاب نهضت جنگل و معین‌الرعایا اعتقاد دارد: «وقتی که روسیه کمونیستی از رهبران جنگل ناامید شدند و مردم را نیز نسبت به آن مرام بی‌اعتنا دیدند، کوشیدند تا در جنگل انشعاب ایجاد کنند. احسان الله خان و خالوقربان و چند نفر دیگر که به کمونیستها گرایش پیدا کرده بودند به عنوان انقلابی و مبارز وارد نهضت جنگل شدند. ابتدا مقابل جنگلیها که هم‌زمان قبلی آنان بودند، قرار گرفتند و موجب تضعیف آنان شدند که باعث شادی دشمنان گردید. حیدر خان، پنهانی و با دویست نفر و تعدادی اسلحه به وسیله دو کشتی وارد ایران شد. ابتدا با انشعابیون یعنی احسان الله خان و خالوقربان تماس برقرار کرد. احسان الله خان از ورود و حضور حیدر خان خوشنود نبود، زیرا او را قوی‌تر از خود می‌دانست و چون فرد قدرت‌طلبی بود می‌ترسید که حیدر خان قدرت را به دست بگیرد و کلاهش پس معرکه بماند و عنان رهبری دست حیدر خان بیفتد.»

احمد کسمایی و میرابوطالب و رحیم شیشه‌بر با گروهی مسلح از جانب دشمنان و مخالفین نهضت اسلامی جنگل، مأموریت پیدا کردند که با کمک سردار محبی و جلال چمنی با جنگل در آویزند و پیشوایش را از صحنه انقلاب گیلان بیرون کنند.



رضا نواز

محمود خان ژولیده جاوید مرد گیلان...

نامردانه قوای پیچراخوف متأثر شد و به سابقه احساسات شخصی با دسته ابوالجمعی خود به دفاع پرداخت و خود و نفراثت پس از گرفتن تلفات سنگین از قوای مهاجم شربت شهادت نوشیدند.» فخرایی هم در صفحات ۱۳۳ و ۱۳۴ سردار جنگل شهادت می دهد، «دو سنگر اول که بالای پل سابق منجیل (محل فعلی سد سفید رود) واقع است و هیجده نفر به سردستگی محمودخان ژولیده از آن دفاع می کردند تا آخرین نفر کشته شدند. سر دسته این عده، ژولیده را که هنوز نمرده بود، جهت مداوا به قزوین بردند، ولی او حاضر نشد که جراحاتش به وسیله انگلیسیها، التیام پذیرد، می گفت، «مرگ را بر مرهم گذاری دشمنان وطن ترجیح می دهم.» ژولیده مردانه ایستاد، دلبرانه جنگید، عاشقانه جان باخت و ننگ تسلیم را نپذیرفت. جنازه اش در رشت تحویل خانواده اش شد و دریغا که امروز نمی دانیم آن پیکر سرد و مقدس در کجای زادگاهش به خاک آرمیده است. محمود خان ژولیده که در جوانی شربت شهادت نوشید، شاعری پر احساس بود که اگر عمرش وفا می کرد شاید در فضل و ادب از بزرگان دیار خود می شد، من دیوانی از او و به خط خودش در منزل آقای ابوالحسن زاده (محبوبی) دیدم. این دیوان را مجموعه حکایتها، قصاید، غزلیات، رباعیات و دوبیتی بر می کرد. از خط خوردگیهای زیاد دانستم که شاعر درصدد تصحیح اشعارش بوده، یا تازه ساخته و فرصت مرور و اصلاح و بازنویسی را نیافته است. ۷۰۰ تا ۸۰۰ بیت، رباعی و دوبیتی و قصیده و مسطعات را از این دیوان استنساخ کرده ام و چه خوب بود که برای حفظ مجموعه آثار آن گلگون کفن، اگر چه ایراد زیاد دارد، اقدامی صورت می گرفت. با چند رباعی به این مختصر پایان می دهم، روایتش تا جاودان شاد باد.

ای ساقی شوخ، ده به من جام شراب
پر کن قدح مرا تو! باده جان
ژولیده مخور غصه این ملت را
(عالم پس مرگ ما، چه دریاچه سرب)

□

خیزد ز خواب خوش، وطن در خطر است
خو و پیک سیه روزی مادر گذر است

□

از دانش و علم، ملک گردد آباد
مردم همگی ز علم، خرمند شاد
بی علم بود به دهر، پیوسته ذلیل
با علم بود محترم و هم آزاد

□

ای دل بر خیز و ملک ویران بنگر
دشمن بی بلعیدن ایران بنگر
ایرانی بی همت و بی... ار
و از جهل و نفاق، شاد و خندان بنگر

□

فریاد ز جور چرخ غدار ای دل
هستیم همه زار و گرفتار ای دل
مشغول دایم شب و روز، همه
بسپرده همه کار به دادار ای دل

□

تا چند ز اوضاع جهان بی خبریم
پیوسته به فکر مال و سیم ایم و ز ریم
در غفلت و جهل مات و حیران همگی
پیرو به نفاق و فتنه و شور و شریم

□

خوابیم چه خواب؟ خواب بی پایان
مستیم، چه مست؟ مست سرگردانی
افتاده همه به چاه بی علمی و جهل
چاهی و چه چاه؟ چاه بی بیانی

آخرین بقایای این قوا به فرماندهی ژنرال بارتف و معاون او، ژنرال بیچراخوف می تواند خود را به قزوین برساند تا از رده گیلان و پندر انزلی رهسپار دیار خویش گردد. در همین زمان نیز دولت انگلیس می خواهد خود را به مبارزان بلشویکی شاگوبیان برساند و چون می داند با مانع عظیم نهضت جنگل روبه رو می شود، به فریب پیچراخوف می پردازد و واریز حقوقات معوقه و تأمین آذوقه سربازان را به عهده می گیرد، مشروط به اینکه پیچراخوف در مقابل جنگلیان به دفاع از آنها بپردازد، به معاهده ۹ ماده ای باراتف با جنگلیها وقتی نگذارند و حرکت سربازان انگلیسی را به طرف انزلی تضمین نمایند. چون رهبران نهضت از این دسیسه آگاه گشتند، به ماژوفن پاشن دستور دادند تا نیروهای اندک در منطقه رودبار و منجیل موضع بگیرد و با آرایش جنگی و نه اقدام به عملیات رزمی، روسها را به احترام نهادن به مفاد قرارداد ملزم سازد. فن پاشن با افراشتن درفش سید به ستاد پیچراخوف رفت و اعلام داشت که می تواند آزادانه بدون برخورد با نظم و ترتیب به سوی مقصد حرکت نماید و مطمئن باشد تا زمانی که به مردم آسیبی نرساند، امنیت او و افرادش قابل احترام خواهد بود، ولی کمکهای مادی ژنرال دنسترویل انگلیسی، این روسی خائن را دگرگون کرد و توافق فیما بین را اجرا نکرد.

آرایش جنگی ماژوفن پاشن، اگر چه مورد اعتراض شدید محمود خان ژولیده و چند افسر ایرانی بود، باز او با دسته خود در صف مقدم ایستاد و حفاظت از پل را به عهده گرفت: پلی که تنها راه عبور انزلی و رشت بود و اهمیت جنگی زیادی داشت.

انگلیسیها به محض اطمینان از رسیدن هوایمادر صحنه منجیل، به نیروی پیچراخوف دستور حمله و هجوم به مدافعین جنگلی را دادند. هوایماها و زره پوشها از نیروهای پیش رو شدیداً پشتیبانی کردند و ناگزیر، دو قبضه مسلسل جنگلیها به کار افتاد، نیروی کوچک و نامجهز و سراپا ایمان و شور وطنخواهی محمود خان، پل را دیوار بلندی برای مهاجمین ساخت و اگر ترکش بمبها از دو هوایمای انگلیسی در کمین مجاهدین پاکباز نبود و قطعات بدن رزمندگان را به هوا پرتاب نمی کرد، امکان گذشتن نیروهای دشمن از پل وجود نداشت، همه فضا را دود و آتش و خون و بوی گوشت سوخته پر کرده بود. دلبران جنگلی در سخت ترین شرایط جنگیدند و نیروی مهار گسیخته روسها هم به پل نزدیک شد و پس از شهادت محمدرضا سونلوی و زخمی و دستگیر کردن محمودخان ژولیده، از تنها راه موجود گذشتند و به سوی رشت سرازیر شدند.

ژولیده، مجروح و بی حال به بیمارستان سیار انگلیس در قزوین برده شد، زخمهایش را نواربندی و دستش را که از شمشیر پهن قزاقها، به قولی خود پیچراخوف، زخمی خطرناک برداشته بود، با زحمت جراحی و بانسمان کردند. او در تمام مدت هذیان می گفت و انگلیسیها متوجه شدند که جوان بیهوش، شخصیتی در نظام جنگل است، از این رو خواستند با نیرنگ و فریب، آزاده ای را به زیر فرمان آورند.

پرسش از ژولیده تازه به هوش آمده آغاز شد، ولی او در پاسخ مترجم که مصرانه می خواست چشمهایش را به روی کلنل ماتیوس بگشاید و جواب بدهد، با خشم می گفت، «من و دیده گشودن به روی دشمن انگلیسی؟» حتی گویا ماتیوس خواهش کرد حالا که دیده نمی گشاید و جواب نمی دهد، درخواستهای خود را بیان کند، اما محمودخان ژولیده جز اظهار نفرت و انزجار و انکنشی نشان نداد و شباهنگام، از غفلت پرستار استفاده و نوارهای دستش را باز کرد و بخیه ها را با دندان کشید. خونریزی شروع شد و او را در شب پنجم رمضان ۱۳۳۶ ه. ق. برابر ۲۰ مرداد ماه ۱۳۹۷ خورشیدی) از پای افکند.

اسماعیل جنگلی در صفحه ۷۵ قیام جنگل می نویسد، «جنگلیان که اجازه دفاع در مقابل روسها را نداشتند، به دستور فرماندهان خود عقب نشینی کردند، فقط یکی از جوانان حساس گیلان به نام محمود خان ژولیده که از افسران لایق جنگل بود، از تعرض

سختن از نوجوانی است که بی هیچ مهابا و خودنمایی، تنها به انگیزه ایرانخواهی و نجات کشور از چنگال خونین استعمار و استثمار و به عشق آزادی ملت ایران، صادقانه به نهضت اصیل و ملی جنگل پیوست و عاشقانه در راه به ثمر رسانیدن اهداف مردمی آن در شعله وجود خویش سوخت و فریاد برنیاورد تا شائیه بزرگنمایی در میان نباشد.

این جوان گمنام، ولی بلند آوازه، محمودخان ژولیده است که در کوی چهارسرای رشت، در خانواده ای محترم و آزاده چشم به هستی گشود و در عصری که بی سوادیه همه گیر، خطرناک ترین بیماری جان جامعه ما بود، از تحصیلات خوب و بیش از حد مرسوم، بهره ور گردید و با مطالعات عمیق تاریخی و اجتماعی، صاحب روحی بزرگ و پرشور و سرشار از عشق به ایران و آزادی شد و به شناخت (چه بودیم و چه شدیم و به کجا می رویم؟) پی برد و به سوز و درد و مویه نشست...

از وضع بد وطن، پریشان هستم
پیوسته ز غم، فگار و نالان هستم
آخر نه مگر وطن بود مادر من
من از غم خام خویش، گریان هستم

□

ساقی ساقی، پیاله پر کن تو ز می
کز بهر وطن فغان و زاری تا کی
ژولیده ز بهر مملکت، نالان است
آسوده کن از خیالش، ای فرخ بی
بی تفاوتی مردم او را رنج می دهد و می آزاد و بانگ برمی کشد... فریاد ز دست دشمنان، ای ساقی
زاین ملت بی حس و گمان، ای ساقی
قلیم شده پاره پاره از بهر وطن
بر خیز و بده رطلگران، ای ساقی
و بالاخره با شور و سرمستی زایدالوصفی در یک دوبیتی سوزناک می سراید...

برای خاک ایران، داغدارم
مدما (مدامین) از غم و اشکبارم
شب و روزان خیالم این چنین است
کنم تقدیم، جانم بهر یارم
او با چنین روحیه وطنخواهی، صراحتاً نفرت خویش را از اجانب آشکار می کند و چون سیه روزیهای وطن خویش را در حرص و آز استعمارگران قدرت طلب اروپایی که برای بلعیدن دنیا، بین خود سابقه گذاشته بودند، حس می کند، به بانگ بلند نفرینشان می کند...

ویران بنما یارب اروپا جمله
ده شوکتشان به یاد بغما جمله
می کن دچار بر بلایا جمله
او در ملت نیروی مبارزه با ابرقدرتها را می بیند و تحریکشان می کند تا به این نیروی عظیم تکیه کنند و به خاطر وطن و آزادی خود به پیکار برخیزند، از هیچ قدرتی نهراسند و مردانه گام پیش گذارند.

تا چند به جور روس صابر جمله
بر عیب و عیوب خویش سائر جمله
تا چند ز روس بیم و خوف و ناله
هستیم به جنگ خصم قادر جمله

شو و حرارتی که برای نجات وطن در نهادش جریان دارد، با اینکه به تاریکی داماد شده و هنوز با شوق و التهاب زندگی مشترک آشنا نشده است، ولی جذب و جلب نهضت جنگل می شود و خیلی زود در گروه نظامی چریکی جنگل به منصب فرماندهی دسته، ارتقا می یابد و درست در همین زمانه است که حکومت تزار سرنگون گشته و قشون تزار در جبهه های جنگ بین الملل با شکستی وحشتناک روبه رو می شود و سربازان افسار گریخته و گرسنه و بی پول روسی از نقاط گسترده جبهه، عازم دیار خود می شوند و

به پذیرش و اتحاد احسان الله خان و میرزا و دیگران و ایجاد حکومت داس و چکش. دیگر این که در صورت توفیق نیافتن به هدف اول سران نهضت را از بین ببرد و خود رهبری آن را به دست بگیرد تا بدینوسیله هدف نخست به حصول پیوندد. او برای این منظور قرار گذاشت که با سران نهضت به گفتگو بنشیند و اختلافات را برطرف کند... پس از چند نشست و مذاکره نتیجه‌ای حاصل نشد. برای جلسه بعدی وقت تعیین نگردید و سعی حیدرخان در جلسه اول آن بود که مرام کمونیستی را به سران جنگل بقبولاند که موفق

مأمور می‌شوند خالو قربان را وادار کنند با رضاخان همکاری کند و اجازه دهد اردوی نظامی او وارد شهر رشت شوند و بنابراین این یکی از عوامل خیانت خالو قربان، اتحاد شوروی و رضاخان برای فریب دادن او و پیوستن به قوای دولتی و اقدام بر ضد نهضت اسلامی جنگل و رهبر آن میرزا کوچک خان جنگلی بوده است.

دکتر علی شریعتی در تحلیل نهضت اسلامی جنگل به رهبری میرزا کوچک خان، روشنفکران فرهنگی مآب تقلیدی

نهضت اسلامی جنگل
هماهنگی، همکاری، همدستی و اتحاد شوروی، انگلیس و حکومت استبدادی سلطنتی ایران و وزیر جنگ دیکتاتورش رضاخان در شکست نهضت جنگل نقش مؤثری داشت. شوروی که از نفوذ در نهضت جنگل و به دست گرفتن رهبری آن و تبدیل آن به یک حرکت کمونیستی ناامید شد و پایداری روحانی مبارز میرزا کوچک خان جنگلی را در عقاید اسلامی خویش و فداکاری او در دفاع از مکتب اسلام و احقاق حقوق مردم مسلمان



نشد. او می‌دانست که در جلسه و جلسه‌های بعدی نیز توفیق به دست نخواهد آورد، از این رو تصمیم گرفت در نشست بعدی کار سران جنگل را یکسره کند. کاس آقا خیاط که دوست میرزا و جاسوس جنگلیان بود خبر می‌دهد که حیدرخان نیت شومی دیگر دارد و شرکت شما در این جلسه برابر با نابودی همه شماست.»

خیانت شوروی و کمونیستها به نهضت جنگل

روتشتاین وزیر مختار و سفیر کبیر شوروی و هیئت همراه وی در بیست و ششم آوریل وارد تهران شد و روتشتاین در سی‌ام آوریل به حضور شاه ایران بار یافت. روتشتاین در نامه به میرزا کوچک خان از قرارداد شوروی با دولت ایران که سیاست شوروی را نشان می‌دهد یاد کرد و نوشت: «شما ملتفت هستید که از روی مواد قرارداد ما مجبوریم دولت را از انقلابیون و عملیات آنها راحت کنیم. اجبار ما منحصر است به خارج کردن قوای انقلابی روس و آذربایجان از گیلان. از طرف دیگر طبق قرارداد، ما مکلف نشده‌ایم که در مقابل دولت از قوای انقلابی ایران حمایت کنیم، پس از آن که عدم مداخله در کارهای داخلی ایران را قبول کردیم طبعاً نباید در مقابل دولت از هیچ یک از اهالی دفاع کرد.»

با ورود روتشتاین به ایران همکاری او با رضاخان ضد بلشویک آغاز می‌شود. بر همین اساس زمانی که رضاخان وارد رشت می‌شود کنسول شوروی مقیم رشت و همچنین کنسول شوروی مقیم انزلی به دیدار او می‌رفتند و برای او احترام قائل می‌شوند. واتاشه نظامی سفارت شوروی کلاتراف و کنسول شوروی در رشت با محمودخان میرپنج

ترویج طرح جدایی دین از سیاست، برنامه استعمار انگلیس و روس و استبداد داخلی بوده است. استعمار خارجی و استبداد داخلی در کنار گذاشتن دین از صحنه سیاست و اقتصاد و تعلیم و تربیت و قضاوت، هماهنگی کامل داشته‌اند. طرح انفکاک روحانیت از سیاست که به تعبیر دیگر، جدایی دین از سیاست است.

بیگانه‌ساز در جبهه مارکسیسم و مدرنیسم در شکل رضاخان را خائن به میرزا کوچک خان جنگلی می‌داند و اعتقاد دارد:

«از زمان لنین تا مائو، در این شصت سال که از عمر این نهضت آزادیبخش عدالت‌خواهی علمی و انقلاب و غیره می‌گذرد، ما شصت سال خیانت، نامردی و سازشکاری را تجربه کرده‌ایم و پاسخ هر لیخند و حسن نیتی را تقی بر رو، ضربه‌ای بر سر، یا خنجر بر پشت دریافت کرده‌ایم. نمونه آن میرزا کوچک خان.»

همکاری استبداد داخلی و استعمار خارجی در مبارزه با

مشاهده کرد، به همکاری با حکومت سلطنتی استبدادی و یاری رضاخان میرپنج در تلاش برای نابودی نهضت جنگل، مبارزه کرده بود، شوروی انقلابی کمونیستی نیز در کوشش برای شکست این نهضت همراهی کرد و اتحاد مثلث شوم انگلیس و شوروی و رضاخان موجب سقوط نهضت اسلامی جنگل گردید. مؤلف کتاب «نهضت روحانیون ایران» در این زمینه می‌نویسد: «پایان کار میرزا سردار جنگل بر اثر خیانت روسها و دسیسه انگلیسها توسط قوای رضاخان سردار سپه بسیار غم‌انگیز است.»

یادآوری

آنچه از اشتباهات نهضت جنگل و میرزا کوچک خان و عوامل سقوط و شکست این نهضت برای عبرت گرفتن و بهره‌برداری از درسها و پیامهای آن در تداوم انقلاب اسلامی ایران به نگارش در آمد، هرگز از ارزش و اهمیت این نهضت اسلامی کم نمی‌کند، در هر حال غیر از معصومان (ع) هر کسی ممکن است گرفتار اشتباه و انحراف شود. عوامل و نکاتی که ذکر شد به معنای نفی دستاوردها و برکات و آثار مثبت این نهضت اسلامی نیست، زیرا نهضت اسلامی جنگل شکست پیروز بود و آنچه را که میرزا کوچک خان جنگلی در آن زمان انجام داد در حرکت تاریخی مردم تأثیر گذاشت و اهداف اسلامی آن نهضت در مراتب و درجات عالی و کامل در انقلاب کبیر اسلامی یاران به رهبری امام خمینی (ره) تحقق یافت.

○ تنفس آتشفشان سرد

حسن حسینی

جنگل.

سکوت.

هیچ...

- آهسته یک قدم

در متن احتیاط

ضربان بی‌امان فاجعه در گیجگاه

تلواسة تفنگ

رویا و بوی ماه

در شامه یلنگ

ضربان نبض برگ

بی‌تابی زمین

در انتظار مرگ

دست شکارچی

در معبر فشار

پیوند بی‌تزلزل باروت و انفجار...

آنک زلزل پوزه کفتار و خرس و گرگ

در عرصه‌ای حقیر

بر قامتی سترگ

با برگ برگ سبز درختان ملتهم

آنکه ظهور بچ‌پچه رازهای سرخ:

- گویا گراز زخمی شب بر گلوی نور

دندان فشرده است!

- گویا دوباره گوی ظفر را

چونان همیشه

پنجه نامرد برده است!

همراه با دلاور جنگل فسرده است؟! □□□

خنیاکر خزر

فریاد می‌زند:

«جنگل نمرده است

هر چند بی‌شمار

در جذر و مد شب، زخم خورده است

جنگل نمرده است...» □□□

آتشفشان سرد آنک دوباره نفس می‌کشد

به شوق

در قامت ستبر دلبران پاسدار

- چونان ظهور معجزه‌ای -

زنده می‌شود

میرزا شهید شور و شرف

گرد گبله‌مرد. □□□

خنیاکر خزر

فریاد می‌زند:

- میرزا نمرده است

میرزا حریق جنگل در خون تپیده را

میرزا طلسم فجر و طلوع سپیده را

میرزا تفنگ را

به شهابان شب‌شکن

این قاصدان صبح

این وارثان مصحف و میزان سپرده است. □□□

میرزا نمرده است

خنیاکر خزر

فریاد می‌زند.

○ مرثیه جنگل

هوشنگ ابتهاج

امشب همه غمهای عالم را خبر کن!

بنشین و با من گریه سر کن،

گریه سر کن!

□□□

ای جنگل، ای انبوه اندوهان دیرین

ای چون دل من، ای خموش گریه آکین

سر در گریبان، در پس زانو نشسته

ابرو گره افکنده، چشم از درد بسته

در پرده‌های اشک، پنهان کرده بالین! □□□

ای جنگل، ای داد!

از آشیانت بوی خون می‌آورد باد!

بر بال سرخ «کشکرت» پیغام شومی است

آنجا چه آمد بر سر آن سرو آزاد؟

xxxx

ای جنگل، ای شب،

ای بی‌ستاره!

خورشید تاریک!

اشک سیاه کهکشانه‌ای گسسته!

آیینۀ دیرینه زنگار بسته!

دیدي چراغي را كه در چشمت شكستند؟ □□□

ای جنگل، ای پیر!

بالنده افتاده، آزاد زمینگیر

در سایه افکند کداهین نارین ریخت

خون از گلوی مرغ عاشق

مرغی که می‌خواند،

مرغی که با آوازش از کنج قفس پرواز می‌کرد

مرغی که می‌خواست

پرواز باشد... □□□

ای جنگل! ای حیف!

همسایه شبهای تلخ نامرادی!

در آستان سبز فروردین، در یفا

آن غنچه‌های سرخ را بر باد دادی

ای جنگل، ای بی‌بسته باییز!

ای آتش خیس!

ای سرخ و زرد، ای شعله سرد!

ای در گلوی ابر و مه فریاد خورشید!

تا کی ستم با مرد خواهد کرد نامرد؟ □□□

ای جنگل ای در خود نشسته!

پېچیده با خاموشی سبز

خوابیده با رویای رنگین بهار نغمه‌پرداز

زین پيله کی آن نازنین پروانه خواهد کرد پرواز؟ □□□

ای جنگل، ای همراز کوچک‌خان سردار!

هم‌عهد سرهای بریده!

پر کرده دامن

از میوه‌های کال چیده!

در شیر بستانهای سیزت؟ □□□

ای جنگل، ای خشم!

ای شعله‌ور چون آذرخش پیرهن چاک!

با من یگو از سرگذشت آن سپیدار،

آن سهمگین پیگر، که با فریاد تندر

چون باره‌ای از آسمان، افتاد بر خاک! □□□

ای جنگل، ای غم!

چنگ هزار آوای بارانهای ماتم!

خون می‌چکد اینجا هنوز از زخم دیرین تبرها

ای جنگل، اینجا سینه من چون نوزخمی است

اینجا دمامم دارکوبی بر درخت پیر می‌گوید

دمادم.



نهضت جنگل

در آینه پژوهشهای منتشره...

۳۳. تاریخ نوین ایران، م. س. ایوانف، قائم پناه، ۱۳۵۶
 ۳۴. شرح زندگانی من، جلد سوم، عبدالله مستوفی، ۱۳۴۳، زوار
 ۳۵. خاطرات و خطرات، مهدیقلی هدایت، مخبر السلطنه، ۱۳۴۴، زوار
 ۳۶. نگرشی بر تاریخ نوین ایران، جوزف. ام. آیتون، یعقوب آژند، ۱۳۵۹، نیلوفر
 ۳۷. گیلان در قلمرو شعر و ادب، ابراهیم فخرایی، ۱۳۵۶، جاویدان
 ۳۸. خاطرات و سفرنامه ژنرال آبرونساید، آبرونساید، بهروز قزوینی، ۱۳۶۳، آینه
 ۳۹. از مشروطه تا جمهوری جلد او ۲، یونس مروارید، ۱۳۷۷، اوحدی
 ۴۰. بزرگمردی از تبار جنگل، دوستان آدینه، ۱۳۶۸، طلایه
 ۴۱. دکتر حشمت که بوده، جنگل گیلان چه بوده، میرزا محمد تمیمی طالقانی، ۱۳۲۴، شعله‌ور
 ۴۲. خورشیدی برپام شرف، اداره کل ارشاد اسلامی گیلان
 ۴۳. مردی از جنگل، احمد احرار، ۱۳۶۱، نوین
 ۴۴. خاطرات و اسناد ناصر دفتر روایی (مشروطیت و جنگل)، ایرج افشار، بهزاد رزاقی، ۱۳۶۳، فردوسی
 ۴۵. یادی از دکتر حشمت، محمود پاینده لنگرودی، ۱۳۶۸، شعله اندیشه
 ۴۶. نهضت جنگل و میرزا کوچک، نوری کیافر، ۱۳۶۲، یاس
 ۴۷. امپریالیسم انگلیس در ایران و قفقاز، دنسترویل، حسین انصاری، ۱۳۵۷، منوچهری
 ۴۸. برگهای جنگل، نامه‌های رشت و اسناد نهضت جنگل، ایرج افشار، ۱۳۸۰، فروزان

۱۳۴۷، امیرکبیر
 ۱۷. یادگار عمر، جلد اول، دکتر عیسی صدیق، ۱۳۵۲، دهخدا
 ۱۸. خاطرات صدرالاشراف، محسن صدر، ۱۳۶۴، وحید
 ۱۹. شرح حال رجال ایران، مهدی بامداد، ۱۳۷۱، زوار
 ۲۰. یادداشت‌های احمد کسمایی از نهضت جنگل، پوراندخت کسمایی، ۱۹۹۳، چاپ آمریکا
 ۲۱. جنبش جنگل و میرزا کوچک خان، میر احمد مدنی، میرابوالقاسمی، ۱۳۷۷، انجمن مفاخر ملی
 ۲۲. تاریخ هجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، ۱۳۷۸، امیرکبیر
 ۲۳. تاریخ مختصر احزاب سیاسی، جلد اول، ملک الشعرا بهار، ۱۳۵۷، امیرکبیر
 ۲۴. آزاده گمنام، خاطرات، کاظم شاهرخی، نصرت‌الله فتاحی، ۱۳۳۳، تهران
 ۲۵. یادبودهای انقلاب گیلان، حسین جودت، ۱۳۵۱، درخشان
 ۲۶. نهضت جنگل و اوضاع فرهنگی و اجتماعی گیلان، صادق کوچکیور، میرابوالقاسمی، ۱۳۶۹، گیلکان
 ۲۷. دکتر حشمت و اندیشه اتحاد اسلام، سید محمدتقی میرابوالقاسمی، ۱۳۷۸، ندا
 ۲۸. نگاهی از درون به انقلاب مسلحانه جنگل، محمد حسن صبوری دیلمی، ۱۳۵۸، مظاهری
 ۲۹. میهن، مهرنوش، ۱۳۲۲، فردوس رشت
 ۳۰. حیدرخان عمو اوغلی جلد ۱ و ۲، اسماعیل راثین، ۱۳۵۲ و ۱۳۵۸، مؤسسه تحقیق راثین
 ۳۱. تاریخ گیلان، بهاء‌الدین املشی (میزان)، ۱۳۵۲، بهمن
 ۳۲. غرب و شوروی در ایران، ژرژ لنجافسکی، حورا یآوری، ۱۳۵۱، ابن سینا

۱. تاریخ انقلاب جنگل، محمد علی گیلک، ۱۳۷۱، انتشارات گیلکان
 ۲. نهضت جنگل. اسناد ملی ایران، ۱۳۷۱، سازمان ملی اسناد ملی
 ۳. یادگار نامه فخرایی، رضا رضازاده لنگرودی، ۱۳۶۳، نشر نو
 ۴. نهضت جنگل به روایت اسناد وزارت خارجه، رقیه سادات عظیمی، ۱۳۷۷، وزارت امور خارجه
 ۵. سردار جنگل، ابراهیم فخرایی، ۱۳۷۶، نشر جاویدان
 ۶. تاریخ روابط خارجی ایران در دوره اول مشروطه، علی اکبر ولایتی، ۱۳۷۴، وزارت امور خارجه
 ۷. تاریخ بیست ساله ایران، جلد اول، حسین مکی، ۱۳۵۸، امیرکبیر
 ۸. بلشویکها و نهضت جنگل، مویسی پرستیس، حمید احمدی، ۱۳۷۹، شیرازه
 ۹. جنبش میرزا کوچک خان. اسناد سفارت انگلیس، ۱۳۶۹، نشر تاریخ ایران
 ۱۰. نهضت میرزا کوچک خان جنگلی، دکتر شاپور رواسانی، ۱۳۶۳، چاپخش
 ۱۱. نامه‌ها و نامدارهای گیلان، جهانگیر سرتیپ‌پور، ۱۳۷۰، نشر گیلکان
 ۱۲. تاریخ مکمل جنگل، حاج سید رضا موسوی، ۱۳۵۸، حقیقت رشت
 ۱۳. شوروی و جنبش جنگل، گریگور یقیکان، ۱۳۶۳، نوین
 ۱۴. زندگانی سیاسی سلطان احمدشاه، حسین مکی، ۱۳۵۷، امیرکبیر
 ۱۵. قیام جنگل، میرزا اسماعیل جنگلی، ۱۳۵۷، جاویدان
 ۱۶. خاطرات سیاسی فرخ معتمد السلطنه، سید مهدی فرخ،



كلمة التحرير

قائد قبله الشقايق...

وشرف هذا الشعب ، وكان الاستبداد ينتهك باستمرار اموال واعراض وارواح الناس معتبراً ان هذه الأرض ملك مطلق لأبائه وكان المتنورين ، باستثناء قلة حريصة منهم يبررون ما يقوم به الاستعمار والاستبداد كما شاهدنا نموذجاً واضحاً من ذلك في عملية الاعداء غير الشجاعة والحاكمة للشيخ فضل الله نوري ، هذه العملية الوسخة تمت بموافقة عملاء أمثال وثوق الدولة ، تقي زادة ، العميد محيي وغيرهم ، حيث تم في تلك الفترة ازاحة السيد عبدالله بهبهاني عن الساحة بواسطة كل من يدعى الحرية والاشتراكية على أمل واه منهم بعدم تحقيق ما لم يستطيع الرجال الكبار تحقيقه كأمثال ميرزا.

كان الكيل قد طفح عند ميرزا بسبب ما يقوم به أولئك المتغطرسين الأجانب وعملائهم ، فعمد الى اللجوء الى غابات أرض أجداده ليهب عن طريقة للحل بهدوء وتمتع بعيداً عن جماعة المتنيرين والمتأثرين بالغرب . وهو الذي تربى في جو الحوزات الشيعية كان يعلم جيداً أنه من غير الممكن أن تنقذ أنفسنا الا في ظل أحكام القران واتباع الأئمة المعصومين والسائرين على طريق الحق مدركاً انه اذا مشى في هذا الطريق كانت النتيجة الشموخ والعزة له ولشعبه ، وأعاد الى الأذهان الحماسة الكريمة والمنسية وغيره وبسالة الرجال مرة أخرى في الزمن الذي خلا من ذلك . لقد اعتمد على الحق كقدوته الصالحة أبا عبدالله الحسين (ع) وقاوم مع مجموعة قليلة من أصحابه في وجه الأعداء الكثر الذين كانوا يهاجمونه ويهاجمون بلاده من كل حذب وصواب الى ان فقد رأسه على مذبح العشق ، ذاك الرأس الذي لا يزال شامخاً ويكرر نداء مولاه لأهل القلوب " هيهات منا الذلة " .

رئيس التحرير

مما لا شك فيه أن الحركة المعروفة باسم حركة الغاية والتي حدثت في الفترة الزمنية الممتدة ما بين ١٢٩٣ هـ الى ١٣٠٠ هـ ش (١٩١٤ الى ١٩٢١م) (القرن الحالى حسب التقويم الشمسى والسابق حسب التقويم الميلادى) تعتبر من أهم الوقائع التي حدثت في تاريخ ايران . ان دراسة هذه الحركة وخاصة السلوك الفكرى والعملى لقائدها ميرزا كوتشك خان تستحوذ على أهمية خاصة من ناحية أن هذه الحركة تشكلت في واحدة من أخطر الفترات لتاريخ ايران المعاصر ، واستطاعت بالرغم من الضغوطات الصعبة والقاضية من قبل الدول الاستعمارية والاستبداد الداخلى التي اعترضتها أن تصمد كالرجال ولم تنحرف عن خطها الأساسى المتمثل بالاسلام والقيم الدينية . ومن الحق أن يقال أن كل الحركات التحررية في وطننا أو على الأقل العدد الأكبر منها كانت تتشكل دائماً في محور قيادة وهيكلية علماء الدين ولهذا السبب لم تستطع الأفكار الالحادية أن تصمد طويلاً ولم تستطع أن تواجه الجذور العقائدية الأصيلة لشعوب هذا البلد التي تنعم بالاصفاء الى علمائهم وجعل الدنيا من أواخر همومهم . ان حركة الغاية أيضاً منذ نشأتها ومن خلال قيادتها استفادت من وجود هكذا علماء نافذى البصيرة ومضحين والذين لم يكن لديهم أى هدف سوى استقلال الوطن واتشاء حكومة العدل انطلاقاً من القران وأحكامه ووحدته القوميات والشعوب . لقد كانت ايران على مر العصور مهداً للرجال والنساء الأبطال الذين بدلوا المجالات المتعددة والعظيمة لهذه الأرض الى ساحات حماسية ومصدراً للحياة من جديد ، وعلى مر التاريخ في إيران وخاصة فترة التاريخ الاسلامى الشيعى كانت هناك ارادة مجموعة من الرجال الأبطال والمؤثرين والذين عملوا على انقاذ ايران من الغرق في الظلام الخالك ولهذا السبب لم تستطع أقدام الأجانب ولو ليوم واحد أن تحكم هذه البلاد القديمة التي كانت معرضة بشكل دائم الى النزاعات المدمرة بين شعوبها وقومياتها وأفكارها المختلفة وأن تجعلها تعيش تحت غطرسه الأجانب ، وعلى الرغم من حكوماتهم ودولهم القادرة على شراء النفيس والغالى الآن الشعب الايرانى وقف مدافعاً عن كرامته وهويته من خلال الاعتماد على ثقافته الايرانية والاسلامية العميقة .

ولد ميرزا كوتشك خان ضمن هذه الأرض وهذه الثقافة حيث أطلق صرخة الاستنهاض كاستمرارية لما قام به المصلحون المسلمون الكبار ولا سيما السيد جمال الدين أسد آبادى وبث روحاً جديدة في الناس من خلال اخلاصه وصفائه وذكائه وايمانه وفي ظل هذه الظروف الصعبة كان نموذجاً قيماً للبطولة وعزة المسلمين الحقيقيين في اعين الرجال المتعطشين للعدالة والحرية كما كانت الساحة الشيعية ترسل جميع كبارها التي عملت على تربيتهم الى مواجهة الاستعمار والاستبداد حيث يقومون بكل صبر وشجاعة على تحطيم عنقوان العدو ومرغ انوفهم بالتراب كما هو الحال في ايامنا الحاضرة .

يقوم الاستعمار باستخدام كل طاقاته التي يمتلكها لكي يبعد الشعوب عن أمنع القلاع للمقاومة والمتمثلة بعلماء الدين لأن التاريخ يشهد دائماً على هذه المسألة وكلما كانت الأيدي الداخلية للاستعمار تعيش ضمن الأبراج المهترئة لاجلها او قصورها الجميلة والمصدنة نراها تسعى الى من يفصل الناس عن الدين وعلمائه ، ولقد وجدوا الاف الطرق للخيانة أمام كيان



○ دامون
«گزینه ای از یک شعر بلند»

جنگل
گسترده در مه و باران
ای رفیق سبز
بر جاده های برگ پوش بزرگ
بر جاده های پر پیچ و تاب تو
هر روز
مردی به انتظار نشسته
مردی به قامت یک سرو
با چشمهای میشی روشن
مردی که از زمان تولد
عاشقانه می خواند:
ترانه سیال سبز جنگل
برای مردم شهر
مردی که زاده تجمع توست
و هیمة های بی دریغ تو او را
در فصلهای سرد
ادامه خورشید بوده است.

□□□

جنگل
پاک ترین ردای طبیعت
حافظ عریانی زمین
اینک بگو:
که شیر، دیگر خدای تو نیست
و عنکبوت را
فرصت آنست
که تار تند بر پنجه های درنده.

□□□

سردار!
سردار سبز چشم پریشان، ویران
میان «کما»
اینک - «کما» ی تو تنهاست
کمای همه گرم -
اجتماع نفسها
سردار سبز چشم پریشان، ویران
میان «کما»
در من طلوع کن
تا جنگلی شوم
xxx

قلب بزرگ ما پرنده خسیسی است
بنشسته بر درخت کنار خیابان
در زیر هر درخت:
صدها هزار برهنه بیدار از تبر
جنگل!
ای کاش قلب ما

می خفت بی هراس
بر گیسوان در هم نمناکت
ای کاش تمام خیابان شهر جنگل بود.

○ اسطوره سرخ شجاعت
نصراالله مردانی

در وسعت اندیشه خونبار جنگل
از پشت خنجر می خورد سردار جنگل
بر کنده های پیر، زخم تیر پیدا است
پوشیده از گلهای خون، دیوار جنگل
در ذهن سبز شاخه ها با خون تداعی
سرهای سرداران شود بر دار جنگل
اسطوره سرخ شجاعت آفرینند
مردان دیگر باز در پیکار جنگل
بوی تر خون کاروان باد آورد
از کوچه های خیس شالیزار جنگل
سرشاز از عطر تر بی رنگ باران
خاک و نسیم و شاخه پر بار جنگل
پر می کشد تا کهکشان روشنایی
از کوه ظلمت مرغ آتشخوار جنگل
در انتظار صبح پیروزی است با ما
در سنگر شب دیده بیدار جنگل

○ میرزا و جنگل

سلمان هراتی
جنگل از خواب زمستانی برخاسته است
با تاکهای بزرگ «کرزل»
و شاخه های ریشه ای «کر چل»
و ما را با آسمانی سبز
به دوستی می خواند

□□□

آی میرزا
جنگل هماره، تو را به ذکر می خواند
جنگل سبزینه بکری است
که بی هیچ واسطه
در بهار، تو را می زاید
چون نام تو
با رویش و شکفتن دائم
در ذات جنگل است
جنگل به نام تو می روید
جنگل به نام تو می رویاند
در فصل رستن و رستن
جنگل قیامت است
درختان به غرور برمی خیزند
سرود می خوانند:
«جنگل همزاد مرد مقدسی است
که دلدادۀ آفتاب بود

و برای کشتن شب
شمشیر شب شکن برآورد»
□□□

آی میرزا
در جستجوی تو
از باریکه های شمشادهای مقابل رفتم
و رد پای تو را می جستیم
دیدم که رد اسب تو پیدا است
بی شک
سواری از اینجا گذشته است
دیدم که شاخه خمیده بیدی
رد تو را می بوسید
و برقی سرخ سم راهوار تو
سوگند می خورم
جنگل از آن توست

□□□

آی میرزا
جنگل
وسعت پیوسته سبز سپیدار هاست
و سایه ها
یاد آور خستگی توست
که کسالت زخم خنجر ناریفقان را
در سایه بلوط پیر تکاندی
ز آن پس بلوطها
در هر بهار
به یاد تو خون گریه می کنند
سرور دیدی
ایستادگی اقتضای وجود اوست
اما من سروی را در جنگل می شناسم
که به احترام نام تو
با تواضع به خاک افتاد.

□□□

من در ستایش تو و جنگل مرددم
جنگل به حد شرافت تو زیباست
و تو به اندازه زیبایی جنگل مردی
تا منتهای جنگل
دنبال رد تو بودم
جنگل تمام شد
رد تو ناتمام
جنگل تمام شد
جنگل میان عیای تو گم شد
و رد پای تو تا دورتر ستاره فرا رفت.

○ ای سبز تر ز سبز

محمود شاهرخی
ای سرو سرفراز
ای ماه آسمان فضیلت که چهره ات
مانده است مثل پدر
در هاله ای ز راز
در سینه تو آتش ایمان و داد و دین
ای شمع انجمن
می زد مدام شعله چو کانون آفتاب
ای عاشق وطن
جمعی قلم به مزد، خیانت شعار شوم
خصم فروغ مهر جهانتاب، مثل بوم
سیمای تابناک تو را ای شهید عشق

در ابری از کنایه و ابهام
تصویر کرده اند
اما به رخم هرزه درایان شب پرست
ای خصم اجنبی
دلدادگان نور
از نهضت جهاد تو تقدیر کرده اند
□□□

ای مظهر شکوه
نام تو کو چک است
ولی قدر تو بزرگ
بر پا ستاده ای
چون کوه استوار



Prologue

Commander of Adonis Tribe

Undoubtedly, the jungle movement which occurred between the years of 1293 to 1300 Hejri Shamsi (1815b to 1922) is one of the most important events of the start of this century in the history of Iran. Analyzing this movement especially the reflective and practical behavior of its leader, Mirza Koochak Khan Jangali, is especially important from the aspect that this movement occurred in one the most important intervals in the contemporary history of Iran. Despite the pressure that was inflicted by the colonial government and the interior tyranny on him, he was able to manly tolerate and not be diverted from his actual path which is Islam and religious values. The truth is that all liberating movements in our country or at least most of them were led by the clergy. That is why the atheist reflection in this area will not last long and cannot compete with the deep rooted religious beliefs of these people who have constantly benefited from scholars.

The jungle movement, it's leader and its own advent and has benefited from the presence of scholars who have no other desire and aim but the independence of the country and establishing a government of justice based on the Koran commandments and the unity and sincerity of the people and nation.

Iran has always been a valiant cradle for men and women who have changed the magnificent splendor of this land to an epic scene. In the history of Iran especially the Shiite history, the determination of champions has always been effective and has saved Iran from darkness. That is why even though this aged land has constantly been exposed to the invasion of corruptive tribes, nations and thoughts; it has never experienced life under the alien boots even for a day. Despite the governments and their bondsman rulerships, the nation has relied on their deep Iranian culture and has courageously stood and defended its dignity and respect.

Mirza Koochak Khan born to such a land and culture and following the enlightening men specially Seyed Jamaledin Asadabadi, shouted vigilance and breathed a new spirit in peoples corpse with his sincerity, ingenuity and his faith and showed a valuable model of frenzy and honor of a true Muslim to people thirsty for freedom and justice. So the Shiite realm sends each and every one of its protégé dignitaries to fight colonization and tyranny which they

courageously, patiently and honorably defeated the enemy.

The tyrants invaded people's lives, belongings and principles and thought this land their right and the broad minded except a few lonely bereaved ones, would find excuses for the tyranny. The clear example was the foul hanging of Sheikhfazlollah Noori which was signed by Vosooghoddoleh, Taghizadeh, Sardar Mohei etc and then Abdollah Behbahani who was killed by freedom and socialist plaintiffs with the hope that they can do what Mirza attempted to do but couldn't.

Mirza who had had enough of the brawler's uproar took refuge to his motherland so that he could think of a solution in the tranquility from the broad minded community.

He knew that he was a protégé from the sheet realm and he knew that salvation was only possible through Islamic commandments and the Koran and by following the Imams. This is why he stepped in the path of his and his nations honor and once more he showed unforgettable epic, zeal and emulation.

He stood against his and his lands numerous enemies, just like his real leader His Excellency Abaabdollah (Imam Hossein) and eventually in the threshold of love were killed repeating his lord's words: "be gone with suffering".

● Editor

